



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

# معارف قرآن و التفسیر

جلد دوازدهم

مبانی جامعہ اسلامی در قرآن

تالیف: سید مهدی امین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# معارف قرآن در المیزان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۲۰	معارف قرآن در میزان جلد ۱۲
۲۰	مشخصات کتاب
۲۱	اشاره
۳۷	مقدمه مؤلف
۴۰	اظهار نظرها درباره چاپ های نخست
۴۶	جامعه اسلامی
۴۶	اشاره
۴۷	قرآن و جامعه دینی
۴۸	مدینه فاضله (جامعه موعود در قرآن)
۴۸	وعده حکومت صالحین
۴۹	مجتمع صالح، وارث زمین
۵۰	جامعه موعود و مهدی موعود
۵۱	مشخصه یک جامعه صالح
۵۲	جامعه صالحان : وارثان نهایی زمین
۵۳	زیربناهای جامعه صالح اسلامی
۵۳	فطرت و اسلام، دو زیربنای جامعه صالح
۵۵	نقش انبیاء در تشکیل جوامع صالح
۵۷	نقش توحید در تشکیل جامعه صالح
۵۸	نقش اخلاق و تقوی در جامعه صالح اسلامی
۵۹	تعلیمات جامعه صالح
۶۰	مهاجرین و انصار (تشکیل دهندگان اولین جامعه صالح)
۶۰	مهاجرین اولیه و تشکیل اولین جامعه صالح اسلامی
۶۲	سازندگان اولین جامعه صالح

- ۶۲ ..... چه کسانی در ساخت اولین جامعه صالح نقش داشتند؟
- ۶۲ ..... مدینیتی که اسلام به ارمغان آورد!
- ۶۶ ..... برادر خواندگی: برقراری ولایت بین مهاجرین و انصار
- ۶۸ ..... دارالاسلام: تقسیمات جغرافیایی ایمان و کفر -
- ۶۹ ..... آن روز دو سرزمین وجود داشت -
- ۷۰ ..... رهبری جامعه اسلامی و صلاحیتهای آن
- ۷۳ ..... بحثی در جامعه اسلامی
- ۷۳ ..... اجتماع از نظر اسلام
- ۷۵ ..... اتحاد و سازگاری در جامعه اسلامی
- ۷۷ ..... رابطه فرد و اجتماع در اسلام
- ۸۰ ..... ضامن اجرائی احکام اجتماعی اسلام
- ۸۱ ..... دوام روش های اجتماعی اسلام
- ۸۴ ..... تأثیر روش های اجتماعی اسلام بر جامعه انسانی
- ۸۴ ..... اختلاف شعارهای اجتماعی اسلام با غرب
- ۸۵ ..... هدف جامعه متمدن امروز
- ۸۶ ..... علت سازگار بودن تمدن غرب با ذائقه مردم
- ۸۸ ..... نقدی بر روش پیروی از اکثریت در اداره جامعه
- ۸۹ ..... پایه های اساسی یک کشور یا جامعه اسلامی
- ۸۹ ..... پایه اول: وحدت و توحید کلمه
- ۸۹ ..... اشاره
- ۹۱ ..... وَ اغْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَا تَفَرَّقُوا !
- ۹۲ ..... حدیث ثقلین
- ۹۲ ..... نهی از ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی
- ۹۳ ..... دستور دخول در سلم جمعی
- ۹۷ ..... پایه دوم جامعه اسلامی: امر به معروف و نهی از منکر
- ۹۷ ..... اشاره

- بهبترین امت ----- ۱۰۰
- امر به معروف و نهی از منکر، اولین خصیصه ولایت مومنین ----- ۱۰۱
- عفو از بدیها، و امر به معروف و اعراض از جاهلین ----- ۱۰۲
- نهی از فحشاء و منکر و بغی ----- ۱۰۴
- امر به عدل، احسان، بخشش به خویشان، نهی از فحشا و منکر و ستمگری ----- ۱۰۵
- پایه سوم جامعه اسلامی: صبر، مقاومت، مرابطه ----- ۱۰۷
- اشاره ----- ۱۰۷
- دستور مراقبت و اصلاح نفس و جامعه اسلامی ----- ۱۰۸
- جامعه اسلامی تحت محافظت و مراقبت دائم الهی ----- ۱۰۹
- پایه چهارم جامعه اسلامی - حفظ و مراقبت از نفوذ دشمنان ----- ۱۰۹
- اشاره ----- ۱۰۹
- نهی شدید الهی از ولایت محبت یهود و نصاری ----- ۱۱۰
- دوستی، وسیله نفوذ تدریجی یهود و نصاری ----- ۱۱۱
- دستور اکید برای دوری از استهزا کنندگان دین ----- ۱۱۲
- اگر با یهود و نصاری دوستی کنید از آنان خواهید بود! ----- ۱۱۴
- جانشینی دوستان خدا بجای دوستان مرتد یهود و نصاری ----- ۱۱۵
- تاریخ انحطاط جوامع اسلامی و ارتباط آن با دوستی اهل کتاب ----- ۱۱۶
- حکم نهی از ولایت کفار و سرپرستی غیر مؤمنین ----- ۱۱۹
- مسئله تقیه و فرق آن با دوستی دشمنان دین ----- ۱۲۱
- مجوز تقیه در مقابل دشمنان دین ----- ۱۲۲
- روایات مربوط به جواز تقیه در مقابل دشمنان خدا ----- ۱۲۲
- اعلام شدت مخافت از خدا برای دوستداران کفار ----- ۱۲۳
- اجتناب از آسیب خویشاوندی با دشمنان دین ----- ۱۲۶
- نهی از وساطت در حق منافقین و شفاعت در کارهای بد ----- ۱۲۷
- دفع منافذ نفوذ دشمنان دین ----- ۱۲۷
- نهی از رکون و اعتماد به ستمکاران در دین و حیات دینی ----- ۱۲۹

- دستور احترام از منافقین ----- ۱۳۳
- نهی از نفاق و ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار ----- ۱۳۵
- اخلاق اسلامی ----- ۱۳۷
- فهرستی از اخلاق و رفتارهای توصیه شده در قرآن ----- ۱۳۷
- مشی بندگان خاص خدا در جامعه ----- ۱۳۷
- پاسخ سالم به رفتار زشت جاهلان ----- ۱۳۹
- شب زنده داری و عبادات شبانه مؤمنان ----- ۱۴۰
- انفاق کنندگان بدون افراط و تفریط ----- ۱۴۱
- اجتناب کنندگان از شرک ----- ۱۴۱
- اجتناب کنندگان از قتل نفس غیر حق ----- ۱۴۲
- اجتناب کنندگان از زنا ----- ۱۴۲
- کیفر شرک، زنا، و قتل نفس ----- ۱۴۲
- اجتناب کنندگان از مجالس باطل ----- ۱۴۴
- اجتناب کنندگان از اهل لغو ----- ۱۴۵
- تعقل کنندگان در آیات پروردگار خود ----- ۱۴۵
- آخرین آرزوی عبادالرحمن ----- ۱۴۶
- پاداش عباد الرحمن و ارزش صبر آنان ----- ۱۴۶
- ابرا-الگوئی برای ایمان، اعمال و اخلاق مورد نظر قرآن ----- ۱۴۷
- نمونه های قرآنی انسان ها ----- ۱۴۷
- استثنا شدگان از محکومین به خسران ----- ۱۵۴
- تقوی مهمترین دستور اخلاقی قرآن ----- ۱۵۷
- ترس از خدا و رعایت حق تقوی ----- ۱۵۷
- حق تقوی: عبودیت خالص ----- ۱۵۸
- مفهوم حداکثر توان در رعایت تقوی ----- ۱۵۹
- امر به تقوی، یاد قیامت، و یاد خدا ----- ۱۶۱
- مراقب باشید خدا را فراموش نکنید! ----- ۱۶۳



- ۱۶۴ ..... الهام تقوی و فجور در نفس انسانی
- ۱۶۷ ..... انفاق، تقوی و تصدیق پاداش آخرت، زیرساخت زندگی آسان
- ۱۶۷ ..... چند قانون اجتماعی و اخلاقی قرآن
- ۱۶۸ ..... انفاق، جلوگیری از خشم، عفو، ذکر، استغفار، عدم اصرار در کار زشت
- ۱۷۰ ..... انفاق و اثر آن در استحکام اجتماع
- ۱۷۰ ..... شتاب برای کسب مغفرت
- ۱۷۱ ..... نیکان و سه نمونه از اخلاق آنان
- ۱۷۲ ..... ذکر و استغفار، و عدم اصرار در گناه
- ۱۷۴ ..... منهیات اخلاقی و اجتماعی قرآن
- ۱۷۴ ..... نهی از مسخره کردن دیگران
- ۱۷۶ ..... نهی از فاش کردن عیب دیگران
- ۱۷۶ ..... نهی از لقب های زشت دادن به دیگران
- ۱۷۷ ..... نهی از ظن سوء بردن
- ۱۸۰ ..... نهی از تجسس در عیوب دیگران
- ۱۸۰ ..... نهی از غیبت و بدگوئی ( دو بلای جامعه سوز ! )
- ۱۸۳ ..... نهی از بخل، زنجیر گردن انسان در قیامت
- ۱۸۳ ..... نهی از گفتن سخن زشت با صدای بلند
- ۱۸۵ ..... نهی از رشک به بهره مندی های ناپایدار مادی
- ۱۸۶ ..... نهی از شدت علاقه به مال
- ۱۸۷ ..... نشانه های اخلاق و اعمال منافقانه
- ۱۹۰ ..... امر به معروف-امر به رعایت آداب قرآنی
- ۱۹۰ ..... امر به نیکو سخن گفتن و ادب در کلام
- ۱۹۳ ..... تحیت و درود، و حکم عمومی و الهی آن
- ۱۹۳ ..... گفتاری در معنای تحیت و سلام
- ۱۹۷ ..... روایات وارده درباره چگونگی سلام گفتن
- ۱۹۸ ..... تحلیل روایات

- ۲۰۰ ..... امر به استماع و سکوت در حین قرائت قرآن
- ۲۰۲ ..... امر به ذکر قلبی و زبانی، و تداوم و مواقع آن
- ۲۰۵ ..... اکرام یتیم و اطعام مسکین
- ۲۰۷ ..... آزاد کردن برده، و سیرکردن گرسنگان در زمان قحطی
- ۲۱۰ ..... امر به خوار نکردن یتیم، نرنجاندن فقیر، و نشان دادن نعمت
- ۲۱۱ ..... امر به خدمت در راه خدا و رغبت به سوی او
- ۲۱۱ ..... اخلاقیات لقمانی
- ۲۱۱ ..... نهی از بزرگترین ظلم
- ۲۱۲ ..... امر به بزرگترین قدردانی
- ۲۱۴ ..... دقیق ترین محاسبه
- ۲۱۴ ..... محبوبترین کارها و مطلوب ترین خُلُقها
- ۲۱۵ ..... ناپسندترین مشی ها
- ۲۱۷ ..... اعتدال در مشی، ملایمت در صدا
- ۲۱۷ ..... واجبات و اخلاقیاتی که در مکه تشریح شد:
- ۲۱۷ ..... اشاره
- ۲۱۹ ..... اجتناب از گناهان بزرگ و فواحش
- ۲۱۹ ..... عفو در هنگام غضب
- ۲۲۰ ..... انجام تکالیف الهی و اقامه نماز
- ۲۲۰ ..... مشورت در امور
- ۲۲۰ ..... انفاق در راه رضای خدا
- ۲۲۰ ..... مقاومت جمعی در برابر ظلم
- ۲۲۱ ..... حرص انسان و تعلیمات قرآن در کاربرد آن
- ۲۲۱ ..... صفت خدادادی حرص و استفاده صحیح از آن
- ۲۲۳ ..... مداومت در نماز و اثر آن در اصلاح حرص انسانی
- ۲۲۳ ..... حق معلوم در اموال برای سائل و محروم و ....
- ۲۲۳ ..... تصدیق روز جزا و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

- ۲۲۴ ..... ترس از عذاب خدا و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی
- ۲۲۵ ..... حفظ شهوت و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی
- ۲۲۵ ..... رعایت عهد و امانت و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی
- ۲۲۶ ..... اقامه شهادت صحیح و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی
- ۲۲۶ ..... محافظت بر نمازها و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی
- ۲۲۷ ..... روایات وارده در مفردات آیات فوق
- ۲۲۸ ..... بایدها و نبایدهای قرآن اوامر و نواهی الهی، حلال و حرام،
- ۲۲۸ ..... اوامر خدا
- ۲۲۸ ..... اوامر تشریح شده در اول خلقت انسان
- ۲۲۸ ..... اشاره
- ۲۳۰ ..... وجوب لباس ظاهری و باطنی و اباحه زینت
- ۲۳۱ ..... امر به زینت نیکو برای نماز
- ۲۳۲ ..... مجوز الهی خوردن و نوشیدن، و تحریم اسراف
- ۲۳۳ ..... امر به استفاده از زینت های الهی
- ۲۳۴ ..... امر به استفاده از رزق های پاکیزه الهی
- ۲۳۵ ..... امر به قسط و عبادت خالصانه
- ۲۳۶ ..... تکالیف در اوامر
- ۲۳۶ ..... تکالیف و احکام فرعی دین - اوامر
- ۲۳۶ ..... اشاره
- ۲۳۸ ..... امر به اخلاص در پرستش
- ۲۳۹ ..... امر به احسان والدین
- ۲۳۹ ..... وجوب احترام پدر و مادر
- ۲۴۰ ..... امر به تواضع نسبت به والدین، و دعا در حق آنان
- ۲۴۱ ..... امر به ادای حقوق واجب و نهی از اسراف و تبذیر
- ۲۴۱ ..... امر به ملاطفت و بیان نرم با ارحام و فقیران فامیل
- ۲۴۲ ..... امر به صحت عمل در خرید و فروش

- ۲۴۳ ..... سایر اوامر الهی -
- ۲۴۳ ..... امر به انجام عبادات و اجرای احکام -
- ۲۴۴ ..... امر به جهاد خالص: رعایت حق جهاد -
- ۲۴۵ ..... امر به انجام واجبات عبادی و مالی، و اعتصام به خدا -
- ۲۴۵ ..... امر به توبه -
- ۲۴۶ ..... امر به صبر در برابر حکم الهی، و نهی از اطاعت کافر و گناهکار -
- ۲۴۷ ..... امر به استفاده از تمام خوردنی های حلال و طیب روی زمین -
- ۲۴۸ ..... هشدار از خطوات شیطان در رزق های طیب -
- ۲۴۹ ..... نواهی خدا -
- ۲۴۹ ..... نواهی تشریح شده در اول خلقت انسان -
- ۲۵۰ ..... اشاره -
- ۲۵۱ ..... نهی از فریب شیطان -
- ۲۵۲ ..... نهی از فحشاء -
- ۲۵۳ ..... تکالیف در نواهی -
- ۲۵۳ ..... تکالیف و احکام فرعی دین - منهیات -
- ۲۵۳ ..... اشاره -
- ۲۵۴ ..... نهی از افراط و تفریط در انفاق -
- ۲۵۵ ..... نهی شدید فرزندکشی از ترس فقر و خواری -
- ۲۵۵ ..... نهی شدید از نزدیک شدن به عمل زشت زنا -
- ۲۵۶ ..... نهی از قتل نفس، و تجویز قصاص قاتل -
- ۲۵۷ ..... نهی از تجاوز به مال یتیم -
- ۲۵۷ ..... نهی از متابعت بدون علم -
- ۲۵۹ ..... نهی از تکبر و خوشحالی زیاد برای باطل -
- ۲۵۹ ..... سیئه و مکروه بودن منهیات نزد خدا -
- ۲۵۹ ..... سایر نواهی الهی -
- ۲۵۹ ..... نهی از دشنام به مقدسات دینی دیگران -

- ۲۶۰ - ..... نهی شدید از اشاعه فحشا
- ۲۶۱ - ..... نهی شدید از افترا زدن به زنان شوهردار عقیف مومن غافل
- ۲۶۲ - ..... نهی از کم فروشی و فساد در معاملات
- ۲۶۳ - ..... نهی از تصرف باطل در اموال
- ۲۶۴ - ..... نهی از رشوه دادن و رشوه گرفتن
- ۲۶۴ - ..... محرمات خودساخته و نامشروع
- ۲۶۴ - ..... اشاره
- ۲۶۵ - ..... نهی از باب کردن حلال و حرام بدون وحی
- ۲۶۶ - ..... نهی شدید از حرام کردن حلال خدا
- ۲۶۸ - ..... بدعت رهبانیت مسیحی
- ۲۶۹ - ..... محرمات تشریحی از جانب خدا
- ۲۶۹ - ..... محرمات مشترک در همه ادیان
- ۲۷۵ - ..... تحریمات الهی در اول خلقت انسان
- ۲۷۶ - ..... شرط جهالت در ارتکاب محرمات
- ۲۷۷ - ..... خوردنی های حلال و حرام
- ۲۷۷ - ..... حلیت تمام رزق های پاکیزه خدا
- ۲۷۹ - ..... مجوز خوردن گوشت چارپایان بزرگسال و خردسال
- ۲۸۰ - ..... موارد استثنا در غذا ها، و تحریم آنها
- ۲۸۰ - ..... تحریم خوردنی های چهارگانه
- ۲۸۱ - ..... شرایط اضطرار، و مجوز استفاده محدود از غذاهای حرام
- ۲۸۲ - ..... برداشته شدن حکم حرمت، به عنوان حکم ثانوی
- ۲۸۲ - ..... حلال شدن غذای اهل کتاب و شرایط و دلایل آن
- ۲۸۵ - ..... گوشت های حلال و حرام، و شرایط حرام شدن گوشت
- ۲۸۶ - ..... حرمت خون و سه نوع گوشت، و انواع مردارها و کشتارهای حرام
- ۲۸۷ - ..... گوشت میته، و شرایط مردار شدن حیوان
- ۲۸۹ - ..... حرام شدن گوشت به دلیل ذبح در روی نُصَب

- ۲۹۰ ..... حرام شدن گوشت به دلیل تقسیم کردن با ازلام
- ۲۹۰ ..... روایات وارده در زمینه انواع گوشت های حرام
- ۲۹۱ ..... ضابطه کلی برای تشخیص حلال و حرام
- ۲۹۱ ..... ضابطه عام حلال بودن طیبات و پاکیزه ها
- ۲۹۳ ..... ضوابط و شرایط خاص برای حلال شدن گوشت شکار
- ۲۹۴ ..... روایتی درباره شکار با سگ و سایر شکاری ها
- ۲۹۴ ..... ذبح شرعی، و شرایط آن
- ۲۹۴ ..... ذبح شرعی بنام خدا
- ۲۹۷ ..... روایات وارده در زمینه ذبح چهارپایان
- ۲۹۸ ..... فلسفه قوانین الهی در مورد ذبح حیوان و خوردن گوشت
- ۲۹۸ ..... عوامل طبیعی و فکری موثر در تغذیه انسانها از گوشت
- ۳۰۰ ..... عقائد امتهها در مورد خوردن گوشت
- ۳۰۱ ..... تقابل ذبح و عاطفه، و فلسفه تجویز ذبح در قانون الهی
- ۳۰۴ ..... چرا اسلام حلیت گوشت را مشروط بر تذکیه کرده ؟
- ۳۰۵ ..... تفسیری از امام صادق (ع) در فلسفه محرّمات الهی
- ۳۰۶ ..... نفی احکام ساختگی زمان جاهلیت درباره حیوانات
- ۳۰۷ ..... میوه و زرع
- ۳۰۷ ..... جواز خوردن میوه و زرع
- ۳۰۸ ..... مجوز خوردن میوه ها
- ۳۰۹ ..... دادن حق فقرا در زمان برداشت محصول
- ۳۰۹ ..... نهی از اسراف در استفاده از میوه و زرع
- ۳۱۰ ..... روایات وارده در زمینه حق فقرا در میوه و زرع
- ۳۱۱ ..... تحریم شراب و شرابخواری، قمار و قماربازی
- ۳۱۱ ..... ترتیب آیات تحریم تدریجی شراب و شرابخواری
- ۳۱۲ ..... مقدمه ای بر حکم تحریم قمار و شراب
- ۳۱۴ ..... قل فیهما اثم کبیر

- ۳۱۵ ..... تحریم چهار مرحله ای شراب
- ۳۱۶ ..... تحریم قطعی شراب
- ۳۱۷ ..... روایات وارده در تحریم شراب
- ۳۱۸ ..... شرح آخرین حکم تحریم شراب، قمار، انصاب و ازلام
- ۳۲۰ ..... یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر ...
- ۳۲۰ ..... رجس من عمل الشیطان
- ۳۲۲ ..... فاجتنبوه لعلکم تفلحون
- ۳۲۴ ..... بس کنید!
- ۳۲۵ ..... تکلیف شرابخواری های قبل از تحریم
- ۳۲۸ ..... زمان تحریم شراب
- ۳۲۸ ..... تحریم شراب در همه ادیان
- ۳۲۹ ..... روایات مربوط به تحریم شراب و قمار
- ۳۳۰ ..... تحریم زنا
- ۳۳۰ ..... به زنا نزدیک نشوید!
- ۳۳۱ ..... گفتاری پیرامون حرمت زنا
- ۳۳۶ ..... روایات وارده در شناعة زنا
- ۳۳۶ ..... تحریم ربا و رباخواری در قرآن
- ۳۳۶ ..... تشریح تحریم ربا
- ۳۳۷ ..... تشدید تحریم ربا
- ۳۴۰ ..... تقابل ربا با انفاق و صدقه
- ۳۴۰ ..... شدیدترین لحن خدا علیه رباخواران
- ۳۴۱ ..... عبرت تاریخ درباره تسلط رباخواران و دوستی با دشمنان اسلام
- ۳۴۱ ..... مخبط شدن رباخواران بوسیله مس شیطان
- ۳۴۲ ..... وضع مغز مخبط و تفکرات انسان مخبط
- ۳۴۳ ..... توجیه مغز مخبط رباخوار درباره همسانی تجارت و ربا
- ۳۴۴ ..... و أَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا !

- تکلیف گناه رباخواری و همه گناهان قبل از توبه ..... ۳۴۶
- افزایش مال بوسیله صدقات و نقصان آن بوسیله ربا ..... ۳۴۷
- از طلب ربا آنچه نزد بدهکاران مانده صرفنظر کنید! ..... ۳۵۱
- اگر رباخواری را بس نکنید به خدا و رسولش اعلان جنگ داده اید! ..... ۳۵۱
- اثبات مالکیت رباخوار بعد از توبه بر اصل مال، بدون بهره ..... ۳۵۲
- تمدید زمان بازپرداخت قرض فقرا تا زمان تمکن آنها ..... ۳۵۳
- روایات وارده در زمینه رباخواری ..... ۳۵۳
- انفاق توزیع ثروت و پشتیبانی جبهه ..... ۳۵۴
- انفاق یا توزیع ثروت (رکن مهم نظام مالی - اجتماعی اسلام) ..... ۳۵۴
- توزیع عادلانه ثروت ..... ۳۵۴
- انفاق، راهبرد اسلام برای از بین بردن اختلاف طبقاتی ..... ۳۵۶
- نماز و انفاق، دو رکن اصلی راه خدا ..... ۳۵۹
- انفاق مالی زیربنای جامعه سعادت‌مند ..... ۳۵۹
- انفاق، و شرایط و جنبه های مختلف آن ..... ۳۶۱
- هدف: در راه خدا و رضای او باشد! ..... ۳۶۴
- خدا انفاق شما را مضاعف می کند! ..... ۳۶۵
- شرایط انفاق مورد رضایت الهی ..... ۳۶۶
- صدقات خود را باطل نکنید! ..... ۳۶۷
- آنها که بمنظور رضایت خدا انفاق می کنند! ..... ۳۶۹
- مثال باغ سوخته و انفاق باطل شده! ..... ۳۷۰
- کیفیت مال مورد انفاق ..... ۳۷۱
- دخالت شیطان در انفاق ..... ۳۷۲
- منافع انفاق ..... ۳۷۴
- اطلاع خدا از انفاق ها ..... ۳۷۵
- ترک انفاق : گناه کبیره ..... ۳۷۶
- انفاق آشکار و پنهان ..... ۳۷۶



- ۳۷۸ ----- محل مصرف صدقات -----
- ۳۸۰ ----- روایات رسیده درباره انفاق -----
- ۳۸۶ ----- انفاق. مشارکت عموم در تأمین هزینه جبهه ها -----
- ۳۸۶ ----- انفاق در راه خدا، مشارکت عمومی در تأمین هزینه جنگ -----
- ۳۸۸ ----- قرض الحسنه در راه خدا، وظیفه عمومی برای تأمین نیازهای جنگ -----
- ۳۹۰ ----- شرکت افراد جامعه در تدارک مالی و انسانی جهاد -----
- ۳۹۱ ----- انفاق، نتیجه و غایت خوبی ها -----
- ۳۹۱ ----- کفر و ظلم ناشی از سرپیچی از حکم انفاق -----
- ۳۹۲ ----- شرایط انفاق دهنده و انفاق گیرنده -----
- ۳۹۲ ----- به چه کسی و چگونه باید انفاق کرد؟ -----
- ۳۹۴ ----- چه مقدار، و از چه چیز، باید انفاق کرد؟ -----
- ۳۹۶ ----- مشمولین و مستحقین احسان -----
- ۳۹۸ ----- کیفر آنان که از انفاق بخل می ورزند! -----
- ۳۹۹ ----- کیفر آنان که انفاق ریائی می کنند! -----
- ۴۰۰ ----- اعتقاد به تقدیر الهی، و نهی از بخل و امساک -----
- ۴۰۱ ----- نهی توانگران از کوتاهی در بخشش -----
- ۴۰۲ ----- حق معلوم در اموال برای سائل و محروم -----
- ۴۰۴ ----- امر به انفاق و نهی از قسی شدن قلب ها -----
- ۴۰۶ ----- نهی از تأخیر در انفاق و غفلت از یاد خدا -----
- ۴۰۷ ----- نهی از به تأخیر انداختن انفاق تا لحظه مرگ -----
- ۴۰۸ ----- امر مؤکد به تقوی و طاعت و انفاق -----
- ۴۱۰ ----- زندگی آسان با انفاق و تقوی و تصدیق حسنیاء -----
- ۴۱۳ ----- نظام مالی اسلام - خمس و زکات -----
- ۴۱۳ ----- خمس در نظام مالی اسلام -----
- ۴۱۳ ----- حکم وجوب خمس -----
- ۴۱۶ ----- مشمولین مصرف خمس -----

- روایات وارده در زمینه خمس ..... ۴۱۶
- امر به پرداخت حق ذی القربی و مساکین و ابن سبیل ..... ۴۱۹
- زکات در نظام مالی اسلام ..... ۴۱۹
- حکم زکات مالی ..... ۴۱۹
- اموال مشمول پرداخت زکات ..... ۴۲۲
- تطهیر و تزکیه بوسیله زکات ..... ۴۲۲
- دست خدا، دریافت کننده صدقات ..... ۴۲۲
- توبه و صدقه، دو پاک کننده ..... ۴۲۳
- نقش اجتماعی زکات و سایر صدقات ..... ۴۲۴
- مقایسه ای بین آثار ربا و زکات نزد خدا ..... ۴۲۶
- زکات باعث افزایش مال می شود! ..... ۴۲۷
- امر به واجبات عبادی و مالی و اعتصام به خدا ..... ۴۲۸
- محل مصرف هشتگانه زکات واجب ..... ۴۲۸
- روایات رسیده در باره مصارف زکات ..... ۴۳۱
- انفال و غنایم جنگی ..... ۴۳۲
- حکم انفال و غنایم جنگی ..... ۴۳۲
- جزیه در اسلام ..... ۴۳۶
- جزیه، مالیات اهل کتاب مقیم در کشور اسلامی ..... ۴۳۶
- شرایط جزیه ..... ۴۴۲
- روایتی در زمینه اقامت اهل کتاب در سرزمینهای اسلامی ..... ۴۴۴
- تجارت، اکتساب، و تصرف در اموال ..... ۴۴۴
- تجارت صحیح، و معاملات باطل ..... ۴۴۴
- روایات در زمینه معاملات باطل ..... ۴۴۷
- اکتساب، و برتری های مالی و مزایای فردی ..... ۴۴۸
- نظام مالی اسلام - گفتار در یک حقیقت قرآنی ..... ۴۵۱
- تصرفات باطل و غیر قانونی اموال ..... ۴۵۴

مالکیت و تصرف: بحثی علمی و اجتماعی ..... ۴۵۵

روایت در زمینه مصرف باطل اموال ..... ۴۵۷

وام و استقراض ..... ۴۵۸

احکام قرض دادن و قرض گرفتن در اسلام ..... ۴۵۸

درباره مرکز ..... ۴۶۱

## معارف قرآن در المیزان جلد ۱۲

### مشخصات کتاب

سرشناسه: امین، مرتضی، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی: المیزان فی تفسیر القرآن. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور: معارف قرآن در المیزان/تالیف مهدی امین [برای] سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی.

مشخصات نشر: [تهران]: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، -۱۳۷۰

مشخصات ظاهری: ج.

شابک: ۱۳۰۰ ریال؛ ۲۰۰۰ ریال (ج. ۲، چاپ اول)؛ ۳۰۰۰ ریال (ج. ۳، چاپ اول)

یادداشت: ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت: ج. ۳ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. معارف قرآن در شناخت خدا

موضوع: تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع: اسلام -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده: طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰. المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. مرکز چاپ و نشر

شناسه افزوده: سازمان تبلیغات اسلامی. معاونت فرهنگی

رده بندی کنگره: ۹۸BP/ط۲۵ م ۹۰۴۲۱۲ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۱-۱۷۴۳

ص: ۱

اشاره





































إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ

فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ

لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷/۷۹ / واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۵ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هر فصل نیز به سرفصل‌هایی تقسیم شد. در این سرفصل‌ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره‌های قرآن کریم به عمل آورده است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل‌ها و قطع‌های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۰ رسید. در قطع جیبی هر عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۵ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان »

شامل عناوین: معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی)، و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان «تفسیر علامه- تفسیر موضوعی المیزان» شامل عناوین: قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنگ و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی)، چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است! هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تألیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصاً محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه الله طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند.

ضرورت تألیف این کتاب

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس الله سره الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتماد فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دایره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرار گیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن نمی شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان » موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. ( ذکر این نکته لازم است که ترجمه تفسیر المیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتر است در صورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه بر شماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست!

و صلوات خدا بر محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه الله طباطبایی و اجداد او، و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد، که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت اسلام واقعی پرورش دادند ... فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ!

لیله القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

**اظهار نظرها درباره چاپ های نخست**



پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای ۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جایی رسید که ما را بر آن داشت تا قبل از آغاز مطالعه این کتاب، سری بزنیم به سایت های اینترنتی و جراید کشور، نقد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱- « در سایت گودریدز [www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶](http://www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶) » که در آن از همه جای دنیا افراد علاقمند به کتاب می توانند بهترین کتابهائی را که خوانده اند معرفی کنند، آقای محمد رضا ملائی از شهر مقدس مشهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » را همراه با کتابهای مورد علاقه اش درج کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیدا کردم، صد صفحه اش رو خوندم، ولی مشهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سنگین قرآن رو برداشته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...! »

۲- « روانشاد حجت الاسلام دکتر کبیری استاد دانشگاه » در یکی از سخنرانی های خود در مسجد شفا درباره « جلد دوم معارف قرآن در المیزان » اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذبم می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام! »

۳- « در سایت روزنامه جمهوری اسلامی [www.magiran.com/npview...](http://www.magiran.com/npview...) » در صفحه عقیدتی در تاریخ ۰۳/۰۷/۱۳۸۵ درباره مجموعه « معارف قرآن در المیزان » چنین آمده است:

« معارف قرآن در المیزان نام کتابی است که به کوشش سید مهدی امین تنظیم گردیده و توسط سازمان تبلیغات اسلامی منتشر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشمند موضوعی شیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننده این معارف غنی در مقدمه ای که بر جلد اول و دوم این کتاب نگاشته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع » برای آشنایی با فرهنگ و معارف قرآنی است، چنین می نویسد: ( ... نویسنده محترم روزنامه جمهوری، کلیاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۴- « سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

[www.tebyan.net](http://www.tebyan.net) در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان » مطالب زیادی نقل کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل « اسماء و صفات الهی » را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵- « سایت دارالقرآن کریم [www.telavat.com](http://www.telavat.com) » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲. معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶- « سایت شهر مجازی قرآن [www.quranct.com](http://www.quranct.com) » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان » مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی » با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷- « سایت [Islamquest](http://Islamquest) » در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان » استفاده کرده است.

۸- « سایت حوزه [www.hawzah.net](http://www.hawzah.net) » تحت عنوان « جوانه های جاوید » بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی ره و شناخت نامه المیزان»، انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان » می نویسد:

« مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است. « سایت حوزه » همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان » نام برده است.

۹- « سایت اسلام پدیا - اصطلاحات قرآنی [islampedia.ir](http://islampedia.ir) » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و « الحی القیوم در آیات قرآن » همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان » را

نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی

کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود و فقط به ذکر نام و مشخصات آنها اکتفا می شود:

۱۰- «سایت مجتمع آموزش عالی فقه - معاونت پژوهش [en.feqh.miu.ac.ir](http://en.feqh.miu.ac.ir)»

۱۱- «سایت اندیشه قم [www.andisheqom.com](http://www.andisheqom.com)»

۱۲- «سایت پژوهشگاه بین المللی المصطفی <http://iri.miu.ac.ir/index>»

۱۳- «سایت جامعه الزهرا - حوزه علمیه خواهران قم ، معاونت آموزشی [new.jz.ac.ir](http://new.jz.ac.ir)»

۱۴- «سایت باشگاه اندیشه- منبع شناسی تفسیر موضوعی قرآن [www.bashgah.net](http://www.bashgah.net)»

۱۵- «سایت انجمن راسخون - بانک مقالات تفسیر قرآن [rasekhoon.net](http://rasekhoon.net)»

۱۶- «سایت شارح [www.shareh.com](http://www.shareh.com)»

۱۷- «سامانه نشریات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی [marifat.nashriyat.ir](http://marifat.nashriyat.ir)»

۱۸- «سایت معارف قرآن [www.maarefquran.org](http://www.maarefquran.org)»

۱۹- «سایت ویکی پرسش [Wikiporsesh.ir](http://Wikiporsesh.ir)»

۲۰- «پرتال جامع علوم انسانی - منبع شناسی تفسیر موضوعی قرآن [www.ensani.ir](http://www.ensani.ir)»

۲۱- «سایت ناجی <http://naji2009.blogfa.co>»

۲۲- «سایت آفتاب [www.aftabir.com](http://www.aftabir.com)»

۲۳- «[allah-sefat.blogfa.com](http://allah-sefat.blogfa.com)»

۲۴- «[zohr.ir](http://zohr.ir)»

۲۵- «[emann.blogfa.com](http://emann.blogfa.com)»

۲۶- «[mirzalib.shirazu.ac.ir](http://mirzalib.shirazu.ac.ir)»

۲۷- «[www.moaalemedehkade.blogfa.com](http://www.moaalemedehkade.blogfa.com)»

« [www.etrattafresh.blogfa.com](http://www.etrattafresh.blogfa.com) » -۲۸

« [www.quran-p.com](http://www.quran-p.com) » -۲۹

« [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) » -۳۰

« [www.iranpardis.com](http://www.iranpardis.com) » -۳۱

« [shiyeh.persianblog.ir](http://shiyeh.persianblog.ir) » -۳۲

« [www.javanemrooz.com](http://www.javanemrooz.com) » -۳۳

« [vu.hadith.ac.ir/forum](http://vu.hadith.ac.ir/forum) » -۳۴

« [www.islamicdatabank.com](http://www.islamicdatabank.com) » -۳۵

« [www.noormags.com](http://www.noormags.com) » -۳۶

« <http://abofazel-۱۳۸۵> » -۳۷

« [www.ayehayeentezar.com](http://www.ayehayeentezar.com) » -۳۸

« [www.avapress.com](http://www.avapress.com) » -۳۹

« [old.mouood.org](http://old.mouood.org) » -۴۰

« [journal.quran.ir](http://journal.quran.ir) » -۴۱

« [olumehadis.blogfa.com](http://olumehadis.blogfa.com) » -۴۲

« [www.icnc.ir/index.aspx](http://www.icnc.ir/index.aspx) » -۴۳

« [buy-book.ir](http://buy-book.ir) » -۴۴

« [dlib.ical.ir](http://dlib.ical.ir) » -۴۵

« [www.nosabooks.com](http://www.nosabooks.com) » -۴۶

« [ketab.ir](http://ketab.ir) » -۴۷

«www.arzanic.com»-۴۸

«www.lib.ir»-۴۹

«www.shareh.com»-۵۰

«dianat.akairan.com»-۵۱

«olumehadis.blogfa.com»-۵۲

«hamandishi.net»-۵۳

...

برخی افراد یا هیئت‌های علمی نیز در پژوهش‌های خود به «معارف قرآن در المیزان» مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می‌کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می‌کنند.

حضرت آیت‌الله حاج سید رضی شیرازی «دامه افاضاته» در روزهای آغازین که مولف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: «برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...!» معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای «معارف قرآن در المیزان» بود که ۳ جلد اول آن در سال‌های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مولف در تمام مدت تألیف کتابها از انقباس قدسی و راهنمایی‌های ارزشمند آن معلم الهی بهره‌مند بوده است، به عنوان سپاس، تألیف این مجموعه را به محضر ایشان تقدیم می‌نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

جامعه اسلامی

اشاره

« ... الَّذِينَ إِنْ مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ...! » (حج / ۴۱)

« ... همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم، نماز به پا کنند و زکات دهند، به معروف و اذکارند و از منکر باز دارند و سرانجام همه کارها با خداست...! »

جامعه صالحی که برای اولین بار در مدینه تشکیل شد و سپس تمامی شبه جزیره عربستان را فراگرفت، عالی ترین جامعه ای بود که در تاریخ اسلام تشکیل یافت. جامعه ای بود که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله در آن نماز به پا می شد، زکات داده می شد، امر به معروف و نهی از منکر، عملی می گشت!

(۱)

## قرآن و جامعه دینی

اسلام اصل را تشکیل اجتماع و اتحاد و اتفاق بر دین دانسته، از تفرقه و دشمنی نهی نموده و فرموده است: «و ان هذا صراطی مستقیما، فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ!» و نیز فرموده: «قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله، و لا نشرک به شیئا، و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الهب، فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون!»

پس قرآن کریم - به طوری که ملاحظه می کنید مردم را دعوت نمی کند مگر به سوی تسلیم خدای یگانه شدن، و از جوامع تنها آن جامعه را معتبر می داند که جامعه ای دینی باشد، و جوامع دیگر که هر یک شریکی برای خدا قرار می دهند و در برابر هر قصر مشیدی خضوع نموده، در برابر هر قیصر و کسرائی سر فرود می آورند، و برای هر پادشاهی مرز و حدودی جغرافیائی و برای هر طایفه ای، وطنی جداگانه قائلند، خرافاتی دیگر از این قبیل را جزء مقدسات خود می دانند، طرد نموده، و چنین اجتماعی را از درجه اعتبار ساقط می داند.

(۱)

**مدینه فاضله (جامعه موعود در قرآن)**

**وعده حکومت صالحین**

۱- مستند: بحث علمی ذیل آیه ۲۶ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۲۳۰



«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ!» (۵۵ / نور)

این آیه وعده جمیلی است که به مؤمنین، آن‌ها که عمل صالح هم دارند، متوجه است. به آنان وعده می‌دهد که به زودی جامعه صالحی مخصوص به خودشان برایشان درست می‌کند و زمین را در اختیارشان می‌گذارد و دین‌شان را در زمین متمکن می‌سازد و امنیت را جایگزین ترسی که داشتند، می‌کند، امنیتی که دیگر از منافقین و کید آنان و از کفار و جلوگیری‌هایشان بیمی نداشته باشند، خدای را آزادانه عبادت کنند و چیزی را شریک او قرار ندهند!

خطاب در این آیه به عموم مسلمین است، که در میان آنان هم منافق هست و هم مؤمن و مؤمنین ایشان نیز دو طایفه اند: یکی کسانی که عمل صالح می‌کنند و یکی آنان که عمل صالح ندارند، ولی وعده‌ای که در آن آمده مخصوص کسانی است که هم ایمان داشته باشند و هم اعمالشان صالح است.

آیه مورد بحث از مردمی خبر می‌دهد که بعد از ارث بردن زمین، اجتماعی صالح تشکیل می‌دهند.

بدون شک آیه شریفه درباره بعضی از افراد امت است، نه همه امت و نه اشخاص معینی از امت و این افراد عبارتند از کسانی که مصداق «الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» بوده باشند.

**مجتمع صالح، وارث زمین**

مراد از خلیفه شدن آن‌ها در زمین نظیر استخلاف نیاکان و امم گذشته این است که اجتماعی صالح از آنان تشکیل دهد که زمین را ارث ببرند، آن‌طور که نیاکان و امم گذشته صاحبان قوت و شوکت ارث بردند و این استخلاف قائم به «مجتمع صالح» ایشان است، نه به افراد معینی از ایشان، هم‌چنان که در امت‌های قبل از ایشان قائم به مجتمع بود.

مراد به تمکین دین مرضی آنان در زمین، این است که دین پسندیده ایشان را پای برجا دارد، به طوری که اختلافشان در اصول و سهل‌انگاریشان در اجرای احکام و عمل به فروع آن، متزلزلش نسازد و همواره اجتماعشان از لکه نفاق پاک باشد.

مراد به تبدیل خوفشان به امنیت این است که امنیت و سلام بر مجتمع آنان سایه بيفکند، به طوری که نه از دشمنان داخلی بر دین و دنیای خود بترسند و نه خارجی و نه از دشمنی علنی و نه پنهانی!

مراد به این که فرمود: خدای را عبادت می‌کنند و چیزی را شریک او نمی‌گیرند، همان معنایی است که لفظ به طور حقیقت بر آن دلالت کند و آن عبارت است از این که اخلاص در عبادت عمومیت پیدا کند و بنیان هر کرامتی غیر از کرامت تقوی منهدم گردد! (۱)

### جامعه موعود و مهدی موعود

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ!» (۵۵ / نور)

خدای سبحان به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند وعده می‌دهد که به زودی جامعه‌ای بر ایشان تکوین می‌کند که جامعه به تمام معنی صالحی باشد: از لکه ننگ کفر و نفاق و فسق پاک باشد، زمین را ارث برد، در عقاید افراد آن و اعمالشان جز دین حق چیزی حاکم نباشد، ایمن زندگی کنند، ترسی از دشمنی داخلی یا خارجی نداشته باشند، از کید نیرنگ بازان و ظلم ستمگران و زورگویی زورگویان؛ آزاد باشند!

و این مجتمع طیب و طاهر با صفاتی که از فضیلت و قداست دارد هرگز تاکنون در دنیا منعقد نشده است و دنیا از روزی که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله مبعوث به رسالت گشته تاکنون چنین جامعه‌ای را به خود ندیده است، لاجرم اگر مصداقی پیدا

کند، در روزگار مهدی علیه السلام خواهد بود! چون اخبار متواتره ای که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام در خصوصیات آن جناب وارد شده از انعقاد چنین جامعه ای خبر می دهد، البته این در صورتی است که روی سخن را متوجه مجتمع سالم بدانیم، نه تنها حضرت مهدی علیه السلام! حق مطلب این است که:

اگر واقعا بخواهیم حق معنای آیه را به آن بدهیم، (و همه تعصبات را کنار بگذاریم)، آیه شریفه جز با اجتماعی که به وسیله ظهور مهدی علیه السلام به زودی منعقد می شود، قابل انطباق با هیچ مجتمعی دیگر نیست!

در روایات اسلامی، عیاشی از علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده که وقتی این آیه را تلاوت می کرد، فرمود:

«ایشان، به خدا سوگند، شیعیان ما اهل بیتند، که خدا این وعده خود را در حق ایشان به وسیله مردی از ما منجز می سازد و او مهدی این امت است و او کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود:

اگر از دنیا نماند مگر یک روز، خدا آن روز را آن قدر طولانی می سازد تا مردی از عترتم قیام کند، که نامش نام من است، زمین را پر از عدل و داد کند، آن چنان که پر از ظلم و جور شده باشد!» (۱)

### مشخصه یک جامعه صالح

«الَّذِينَ إِن مَّكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ...!» (حج / ۴۱)

این آیه توصیفی است از مؤمنین صدر اسلام، عموم مؤمنین آن روز، بلکه عامه مسلمین تا روز قیامت! خصیصه ای که در آیه ذکر می شود، خصیصه هر مسلمانی است، هر چند که قرن ها بعد به وجود آید، یعنی:

«... همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم، نماز به پا کنند و زکات دهند و به معروف وادارند و از منکر باز دارند و سرانجام همه کارها با خداست!»

پس طبع هر مسلمان، از آن جهت که مسلمان است، صلاح و سداد است، هر چند احیانا بر خلاف طبعش کاری بر خلاف صلاح انجام دهد!

مراد به تمکین و استقرار آنان در زمین، این است که ایشان را در زمین نیرومند کند، به طوری که هر کاری را که بخواهد بتوانند انجام دهند و هیچ مانعی یا مزاحمی نتواند سد راه آنان شود.

در توصیف آنان می فرماید: یکی از صفات ایشان این است که اگر در زمین تمکینی

پیدا کنند و در اختیار کردن هر قسم زندگی که بخواهند آزادی داده شوند، در میان همه انواع و انحاء زندگی، یک زندگی صالح را انتخاب می کنند و جامعه ای صالح به وجود می آورند که در آن جامعه نماز به پا داشته شود و زکات داده شود و امر به معروف و نهی از منکر اجرا شود! (۱)

### جامعه صالحان : وارثان نهایی زمین

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ!» (انبیاء / ۱۰۵)

«در زبور از پی آن کتاب چنین نوشتیم که زمین را بندگان صالح من به ارث می برند!»

مراد از وراثت زمین این است که سلطنت بر منافع از دیگران به صالحان منتقل شود و برکات زندگی در زمین مختص ایشان گردد.

این برکات، اگر دنیایی باشد بر می گردد به تمتع صالحان از حیات دنیوی که در این صورت خلاصه مفاد آیه این می شود که:

- «به زودی زمین از لوث شرک و گناه پاک گشته و جامعه ای بشری صالح، که خدای را بندگی کنند و به وی شرک نوزند، در آن زندگی کنند!»

در آیه زیر نیز خدای تعالی خبر از این برخورداری در روی زمین می دهد:

«خدا به آن عده از شما که ایمان آورده و عمل صالح کردند، وعده داده که به زودی ایشان را جانشین دیگران در زمین کند...!» (تا آن جا که می فرماید: «تا مرا بپرستند و چیزی شریکم ن سازند!») (نور/۵۵)

اگر منظور از این برکات اخروی باشد، عبارت خواهد بود از مقامات قربی که در دنیا برای خود کسب کردند، چون این مقامات هم از برکات زندگی زمینی است، هر چند که خودش از نعیم آخرت است:

خدای تعالی در آیه ۷۴ سوره زمر از زبان بهشتیان از آن خیر داده و فرموده:

- «و گفتند حمد خدای را که زمین را به ما ارث داد تا هر جا از بهشت را که بخواهیم برای خود انتخاب کنیم!» و آیه زیر نیز بدان دلالت می کند:

- «ایشانند وارثان! همان هایی که فردوس برین را به ارث می برند!» (۱۱/مومنون)

و از همین جا معلوم می شود که آیه مورد بحث خاص یکی از دو زندگی دنیوی و اخروی نیست، بلکه هر دو را شامل می

## زیربنای جامع صالح اسلامی

### فطرت و اسلام، دو زیربنای جامع صالح

---

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۲۶۸

۲- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۸۵

«وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ!» (اعراف / ۱۷۰)

به طور کلی هر دینی از ادیان که دارای کتاب است در هر عصری که نازل شده باشد، متضمن طریقه فطرت است. زمین و یا جامعه بشری فاسد نمی شود مگر با فساد طریقه فطرت، آن طریقه ای که خداوند متعال مردم را بر طبق آن آفریده است.

چیزی که هست، در هر عصری، از احکام فطرت، آن مقداری را متضمن است که اهل آن عصر استعداد پذیرفتن آن را دارند، قرآن می فرماید:

- «دین قیم و آن شریعتی که تمامی حوائج زندگی بشر را بر می آورد، همان فطرتی است که خداوند بشر را بر طبق آن خلق کرده است و هیچ تبدیلی در خلقت خداوند نیست، این است آن دین قیم و لکن بیشتر مردم نمی دانند!» (روم / ۳۰)

- «دین در نزد خداوند اسلام است!» (آل عمران / ۱۹)

و اسلام و تسلیم در برابر خدای سبحان و سنت جاریه او در تکوین و تشریح مبتنی بر تکوین اوست و این دو آیه به بانگ رسا اعلام می دارند که دین خدای سبحان همان تطبیق دادن افراد است زندگی خود را با آن چه که قوانین تکوینی اقتضای آن را دارد و غرض از این تطبیق، این است که این نوع نایل شود به آن مقامی که حقیقت این نوع استحقاق رسیدن به آن را دارد و کارش رسد به جایی که بتوان او را به طور حقیقت انسانی طبیعی و مربی تربیتی نامید، که ذاتش و ترکیب طبیعیش، اقتضای آن را دارد و آن چیزی که واقعیت انسانی طبیعی اقتضای آن را دارد، خضوع در برابر مبدء غیبی است، که وجود و بقاء و سعادت و توفیق وی در شئون زندگی و قوانین حاکمه در

عالم قائم به اوست.

و این خضوع همان دینی است که ما آن را اسلام می نامیم و قرآن و سایر کتب آسمانی که بر انبیاء و رسولان خدا نازل شده بشر را به سوی آن دعوت می کنند! پس اصلاح شئون زندگی بشر و دور کردن هر خرافاتی که به آن راه یافته و هر تکلیف شاقی که اوهام و اهواء به گردن بشر انداخته، جزو معنای دین است، نه این که اثر و خاصیت آن و یا حکمی از احکام آن باشد!

به عبارت دیگر، آن چیزی که به منطبق دین الهی بشر به سوی آن دعوت شده، همانا شرایع و سننی است که مصالح او را در زندگی دنیوی و اخرویش تأمین می کند، نه این که اول مجموعه ای از معارف و شرایع از پیش خود وضع نموده و سپس ادعا کند که این شرایع با مصالح بشر تطبیق نموده و مصالح بشر با آن منطبق است!!!

این را گفتیم تا کسی توهم نکند که دین الهی مجموعه ای از معارف و شرایع تقلیدی خشک و بی مغزی است که در کالبدش هیچ روحی جز روح استبداد نیست!

در آیه فوق دست آویختن به کتاب را اصلاح خواننده و مقابل اصلاح فساد در زمین و یا افساد جامعه بشری است.

کتاب الهی مصالح بشر را متضمن است و اجزاء دستوراتش تمامی مفساد جامعه بشری را اصلاح می کند. اصولاً ما آن کتابی را کتاب الهی می نامیم که این طور باشد! و آن دینی را صحیح می دانیم که مجموعه ای از قوانین مصلحه باشد، هم چنان که مجموعه قوانین مصلحه را دین می دانیم!

پس دین بشر را جز به اصلاح اعمال و سایر شئون اجتماعی خود دعوت نمی کند. و اگر آن را اسلام و تسلیم در برابر خدا نام نهاده اند، برای همین است که عمل بر طبق دین عمل بر وفق قوانینی است که نظام خلقت برایش مقرر کرده و تسلیم در برابر دین تسلیم در برابر خط مشی است که خلقت پیش پایش نهاده و این تسلیم، تسلیم در برابر خواست خدای تعالی است! (۱)

### نقش انبیاء در تشکیل جوامع صالح

اجتماع انسانی مانند سایر خصوصیات روحی اش از روز نخست، آن طور کامل نبوده که دیگر صلاحیت از برای تکامل و ترقی نداشته باشد، بلکه اجتماعات انسانی نیز مانند سایر خصوصیات روحی و ادراکی او همیشه همدوش تکاملات مادی و معنوی انسان رو به جلو رفته و متکامل شده است و دلیل ندارد که ما خاصه اجتماعی بودن

انسان را از میان جمیع حالات و خصوصیات دیگرش مستثنی نموده و آن را از همان روز پیدایشش کامل و تام بدانیم، بلکه این خاصیت نیز مانند تمام اموری که از دو حالت علم و اراده انسانی منشأ می گیرند، دارای تکامل تدریجی است.

نخستین اجتماعی که در روی کره زمین به وجود آمده، اجتماع خانواده است. این واحد اجتماعی کوچک نتیجه ازدواج است که از نیرومندترین عوامل تشکیل اجتماع می باشد زیرا به وجود آمدن آن نیاز به بیش از یک نفر دارد. از اجتماع خانواده خصوصیت دیگری به وجود آمد که آن را «استخدام» می نامیم.

«استخدام» عبارت از این است که انسان با تحمیل اراده و بسط سلطه خود، فرد دیگری را در راه برطرف کردن نیازهای خود به کار گیرد و از محصول کار او به نفع خویش استفاده کند.

این معنی کم کم به صورت «ریاست» نمودار شد، مانند: رئیس منزل، رئیس فامیل، رئیس قبیله و رئیس ملت. طبعاً کسی می توانست مقام ریاست را اشغال کند که از همه نیرومندتر و شجاع تر و دارای مال و اولاد زیادتری بوده باشد و فن حکومت و سیاست را بیش از دیگران بداند.

در اوایل امر، انسان به اجتماع با یک نظر مستقل و خاص نگاه نمی کرد، بلکه زندگی اجتماعی او به نفع خواص دیگری از قبیل استخدام و یا دفاع و غیر این ها بوده است. قرآن مجید می گوید که این انبیاء بوده اند که برای نخستین بار عقربک توجه بشر را به طور تفصیل متوجه اجتماع نموده و مستقلاً حفظ آن را مورد نظر بشریت قرار دادند:

«مردم، ملت واحدی بیش نبودند، سپس متفرق شدند!» (۱۹ / یونس)

«مردم، دسته واحدی بودند و خداوند پیغمبران را برای بشارت و انداز برانگیخت و به حق کتابی با آنان فرو فرستاد تا با آن در موارد اختلاف بشر حکم کنند!»

(۲۱۳ / بقره)

خداوند متعال با این دو آیه چنین خبر می دهد:

انسان در قدیمی ترین روزگار حیات خویش، ملت واحدی بوده است، که هیچ گونه اختلافی بین خودشان دیده نمی شده، ولی کم کم اختلاف و مشاجره میانشان پدید آمد و خداوند انبیاء را برانگیخت تا این که بشریت را از تفرق و پراکندگی و اختلاف نجات بخشد و با قوانین آسمانی خود وحدت و یگانگی آن ها را تأمین و حفظ نماید!

آیه زیر دعوت به اجتماع و اتحاد را از حضرت نوح، که قدیمی ترین پیغمبر صاحب



شریعت و کتاب است، دانسته و می فرماید که بعد از آن ابراهیم و سپس موسی و بعد عیسی به این امر اقدام نموده و مردم را به اجتماع و اتحاد دعوت کرده اند:

«آئینی برای شما فرستاد که نوح را به همان سفارش کرده بود و بر تو نیز همان را وحی کردیم و ابراهیم و موسی و عیسی را نیز به همان سفارش نمودیم، که دین را به پا دارید! و در آن تفرقه نیندازید!» (۱۳ / شوری)

طبقه گفته قرآن، که تحقیقات تاریخی نیز آن را تأیید می کند، دعوت مستقل و صریحی که به اجتماع شده نخستین بار از طرف انبیاء در قالب دین بوده است.

این آیه چنین اعلام می دارد که مرگ پراکندگی و اختلاف و زنده شدن وحدت و یگانگی، جز در پرتو قدرت دین و ایمان میسر نیست. و این دین است که می تواند اجتماع صالحی را برای بشر تثبیت و تضمین کند. (۱)

### نقش توحید در تشکیل جامعه صالح

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا...!» (۲۰ / آل عمران)

عامل وحدت در اجتماعات متمدن عبارت است از وحدت هدف، و هدف عبارت است از بهره گیری از مزایای زندگی دنیا، و سعادت را هم عبارت از همین بهره مند شدن از مزایای حیات می دانند.

ولی اسلام، دامنه حیات انسانی را منحصر به همین زندگی دنیا ندانسته و حیات واقعی را حیات آخرت می داند و معتقد است که مؤثر و مفید به حال این حیات یک سلسله معارف الهی است که همه آن ها برگشتش به توحید است.

اسلام عقیده دارد که این معارف جز در پرتو یک زندگی اجتماعی صالح و شایسته میسر نیست، آن چنان زندگی که مبتنی بر عبادت خدا و خضوع در مقابل او و مبتنی بر اساس عدالت اجتماعی بوده باشد. به این جهات است که اسلام عامل تکون اجتماعات بشر و ملاک وحدت آن ها را دین توحید و یکتاپرستی قرار داده و وضع قانون را نیز بر همین اساس توحید نهاده است و در مرحله قانون گذاری تنها به تعدیل اراده ها در اعمال و افعال مردم اکتفا ننموده، بلکه آن را با یک سلسله وظایف عبادی و معارف حقه و اخلاق فاضله متمیم و تکمیل فرموده است و ضمانت اجرائی آن را نیز از یک طرف به عهده حکومت اسلامی و از طرف دیگر به عهده خود افراد جامعه گذاشته است، که با یک

ترتیب صحیح علمی و عملی و همچنین به نام امر به معروف و نهی از منکر، در اجرا و زنده نگه داشتن احکام الهی کوشا باشند.

از مهم ترین اموری که در دین اسلام به چشم می خورد، ارتباط و به هم پیوستگی کاملی است که بین اجزاء آن برقرار می باشد و همین پیوستگی و ارتباط است که موجب وحدت کاملی بین اجزاء این دین شده است.

در دین اسلام روح توحید و یکتاپرستی از هدف های اولیه دین به شمار می رود، به طوری که روح توحید در کلیه ملکات و فضایل اخلاقی جاری بوده و روح اخلاق نیز در کلیه اعمالی که مردم به انجام آن مکلفند، منتشر می باشد و با این ترتیب پیداست که برگشت جمیع مواد دینی اسلامی به توحید است و توحید خود در مرحله ترکیب و انضمام، به همان اخلاق و وظایف عملی برگشت می کند.

بنابراین پایگاه رفیع عقیده توحید، اگر از درجه والای خود فرود آید، عبارت از اخلاق و عمل خواهد بود. و اخلاق و عمل نیز در سیر صعودی خود به همان توحید و عقیده یکتاپرستی می رسند. (۱)

### نقش اخلاق و تقوی در جامعه صالح اسلامی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا...!» (۲۰ / آل عمران)

اسلام، روش اجتماعی و قوانین جاری مملکتی خود را بر اساس اخلاق قرار داده و در تربیت مردم روی موازین اخلاقی مبالغه فراوان نموده است. اسلام، ضمانت اجرائی قوانین را به عهده این تربیت اخلاقی نهاده است، که این ضمانت اجرایی در پنهان و آشکار با آدمی بوده و وظیفه خود را بهتر از هر پاسبان مراقب و بهتر از هر قدرتی که صمیمانه در برقراری نظم می کوشد، انجام می دهد!

اخلاق فاضله در ثبات و دوام خود، احتیاج به عاملی دارد که آن را حفظ و حراست نماید. این عامل چیزی جز توحید نیست. توحید هم عبارت از این است که برای جهان خدای یکتایی است، که دارای اسماء حسنی است و او موجودات را آفرید تا در سیر تکامل افتاده و به سعادت نایل گردند و او دوستدار خیر و صلاح است و بدی و فساد در پیشگاه مقدسش مبعوض است، به زودی همگان، به منظور محاکمه، در نقطه ای گرد خواهند آمد و نیکوکار و بدکار به پاداش اعمال خود خواهند رسید.

بدیهی است که اگر این عقیده به معاد در نهاد کسی نباشد، عامل دیگری وجود

نخواهد داشت که بتواند بشر را از پیروی هوی و هوس باز دارد و او را در مقام بهره بردن از لذایذ نفسانی، که مقتضای طبیعت اوست، متقی و خویششندار کند.

تنها دژ محکمی که بشر را از هرگونه خطا و لغزش می تواند نگهداری نماید، دژ توحید است.

لازمه اعتقاد به مبدأ و معاد این است که انسان، در هر کجا و در هر زمان خود را ملزم به نیکوکاری بداند و از بدی ها پرهیزد، خواه کسی بفهمد یا نفهمد، خواه کسی او را مورد ستایش قرار دهد یا ندهد و خواه کسی باشد که او را به کار خیر وا دارد یا این که از بدی ها منعش کند، یا نکند، چه آن که او عقیده دارد که خدا با اوست و همه چیز را می داند و هر عملی را حفظ می کند و معتقد است که روزی را در پیش دارد که هر کس به آن روز به پاداش عمل خود، از خوب و بد، خواهد رسید!

در منطق اسلام، اساس کار بر پیروی حق و درخواست فرد و پاداش از خدا، قرار داده شده است. در این منطق، اغراض و هدف های دنیوی در درجه دوم از اهمیت قرار گرفته است.

این منطق از نظر عموم و کلیت به طوری است که تمام موارد را شامل می شود. بنابراین، هر عملی، چه فعل و چه ترک، تنها برای ذات خدا و به نام تسلیم در مقابل او و پیروی از حق انجام می گیرد، همان حقی را که او (تعالی شأنه)، اراده کرده است و او نگهبان دانایی است که نه چرت می زند و نه خوابش می برد و نه ممکن است به جایی از او پناه برد. آن چه در آسمان ها و زمین است بر او پوشیده نیست!

بنابراین، برای هر کس رقیب و شهیدی است که اعمال او را می نگرد، خواه مردم هم او را ببینند یا نه؛ او را ستایش کنند یا نه؛ و خواه قدرت بر مجازاتش داشته باشند یا نه!

کار این منطق و این عقیده در پرتو تربیت اسلامی بدانجا رسیده بود که مردم خود نزد پیغمبر می آمدند و به گناهان خود اقرار و سپس توبه می کردند و همین خود را آماده پذیرفتن حدود الهی، از قبیل کشتن و غیره می نمودند، بدین منظور که رضایت الهی را به خود جلب کنند و روحشان از آلودگی پاک شود.

همین حوادث عجیب است که انسان را از تأثیر عمیق دین و تبلیغات دینی در روح مردم آگاه می سازد. اثر دین تا آن اندازه است که مردم حاضر می شوند به نام دین حتی از زندگی و لذایذ آن، که از عزیزترین امور نزد انسان است، بگذرند! (۱)

« وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...! »

(۱۰۴ / آل عمران)

اگر در اجتماعی، دانش و علم نافع و عمل صالحی وجود داشته باشد، برای دوام و پایداریش باید افراد را از منحرف شدن از راه خیر - که همان اعمال معروف و شناخته شده نزد آنان است - بازدارند. مردم دیگر را هم به طی کردن همان راه خیر تشویق نمایند و آن را که از راه خیر و معروف برگشته و در پرتگاه شر و منکر واقع شده، رهايش نکنند و از خطر سقوط نجاتش بخشند.

این همان دعوتی است که با تعلیم و آموزش و امر به معروف و نهی از منکر شروع می شود. در آیه فوق خدای تعالی آن را چنین تبیین می فرماید:

« از شما مسلمانان باید گروهی مردم را به خیر و صلاح دعوت کنند و مردم را به نیکی امر و از بدی نهی نمایند، این دسته به حقیقت رستگارانند! »

از این جا سرّ این که خدای متعال از «خیر و شر» تعبیر به «معروف و منکر» فرموده، روشن می گردد: زیرا اساس و بنیان کلام الهی بر اساس چنگ زدن به رشته الهی و اتحاد و برادری نهاده شده است. واضح است اجتماعی که راه زندگی اش را چنین قرار داد، اعمال معروف و شناخته شده نزدش همانا «خیر» و منکرات جز «شر» چیز دیگری نخواهد بود.

اگر تعبیر به «معروف و منکر» به لحاظ این نکته نباشد، به ناچار وجه تسمیه و نام گذاری «خیر و شر» به معروف و منکر، باید به حسب نظر دین باشد، نه به لحاظ عمل خارجی، یعنی دین «خیر و شر» را به عنوان «معروف و منکر» می شناسد.

تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر تماماً از اموری هستند که اگر در جایی واجب شوند، بالطبع واجباتی کفایی خواهند بود و اگر تمام افراد یک ملت مأمور انجام آن باشند، پس از حصول غرض، دیگر معنای صحیحی برایش متصور نیست. و غرض هم با اقدام بعضی آن جمعیت حاصل خواهد شد. پس در هر صورت قیام امر تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر به بعضی افراد می باشد نه به تمامی آنان. (۱)

**مهاجرین و انصار (تشکیل دهندگان اولین جامعه صالح)**

**مهاجرین اولیه و تشکیل اولین جامعه صالح اسلامی**

«وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ...»

(۴۱ تا ۴۴ / نحل)

قرآن مجید در این آیات تاریخ هجرت را یادآوری فرموده و مهاجرین در راه خدا را وعده نیکو در دنیا و آخرت می دهد.

(مهاجرین دو طائفه بودند و در دو نوبت مهاجرت داشتند. مرحله اول، هجرت از مکه به حبشه بود، که عده ای از گروندگان به رسول الله صلی الله علیه و آله و به اذن خدای تعالی و رسولش انجام دادند و مدتی در آن جا ایمن از شر مشرکین و عذاب و فتنه آن ها به سر بردند. هجرت دوم از مکه به مدینه بود که مؤمنین بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله یکی پس از دیگری بدان شهر مهاجرت نمودند.)

ظاهراً در آیه فوق منظور هجرت دومی، یعنی مهاجرت به مدینه است. مراد از «هاجروا فی الله - مهاجرت در خدا» این است که مهاجرت برای کسب رضای خدا باشد و این هدف محیط به ایشان باشد و جز آن هدف دیگری نداشته باشند. مهاجرین در راه خدا و برای دین مهاجرت کردند، تا مجتمعی اسلامی و پاک تشکیل دهند، که در آن مجتمع جز خدا کسی پرستش نشود و جز عدل و احسان چیزی حکومت نکند و یا برای این بود که به مجتمعی وارد شوند و در آن منزل کنند که وضعش چنین باشد.

پس، اگر از مهاجرتش امید حسنه ای داشتند و یا وعده حسنه ای داده شدند، آن حسنه همین مجتمع صالح بود و نیز اگر آن شهر را که بدان مهاجرت کردند، ستودند،

برای این بود که جای تشکیل چنین مجتمعی بود، نه برای این که آب و هوایش خوب بوده است.

پس، هدف و غرض حسنه ای که وعده داده شدند - که در دنیا به آن برسند - همین مجتمع صالح بوده، چه این که مقصود از حسنه شهر باشد و یا حالت حسنه ای که در آن شهر به خود می گیرند! (۱)

### سازندگان اولین جامعه صالح

« ... الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ...! » (۴۱ / حج)

« اگر خدا بعض مردم را به بعض دیگر دفع نمی کرد، دیرها، کلیساها، کنشت ها و مسجدها، که نام خدا در آن بسیار یاد می شود، ویران می شد! خدا کسانی را که یاری او کنند، یاری می کند، که وی توانا و نیرومند است! همان کسانی که اگر در زمین استقرارشان دهیم، نماز به پا کنند و زکات دهند، به معروف وا دارند و از منکر باز دارند و سرانجام همه کارها با خداست...! »

جامعه صالحی که برای اولین بار در مدینه تشکیل شد و سپس تمامی شبه جزیره عربستان را فرا گرفت، عالی ترین جامعه ای بود که در تاریخ اسلام تشکیل یافت. جامعه ای بود که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله در آن نماز به پا می شد، زکات داده می شد، امر به معروف و نهی از منکر، عملی می گشت!

### چه کسانی در ساخت اولین جامعه صالح نقش داشتند؟

این جامعه، به طور قطع، شاه فرد و مصداق بارز آیه فوق است.

البته، در تشکیل چنین جامعه ای، انصار عامل مهم بودند، نه مهاجرین و در تاریخ اسلام، در هیچ عهده سابقه ندارد که چنین جامعه ای به دست مهاجرین تشکیل یافته باشد، به طوری که انصار هیچ دخالتی در آن نداشته باشند.

بلکه تاریخ از افراد مسلمانان صدر اول و مخصوصا مهاجرین از ایشان، افعال زشتی را ضبط کرده که به هیچ وجه نمی توانیم نام آن را احیاء حق و اماتة باطل بگذاریم. (کسانی که توهم کرده اند این صفت را قرآن مجید برای مهاجرین زمان رسول الله صلی الله علیه و آله بیان کرده، اشتباه کرده اند، گو این که مسئله اخراج از دیار و مظلومیت مخصوص آن هاست!) (۲)

### مدینتی که اسلام به ارمغان آورد!

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۱۵

۲- المیزان ج: ۲۸، ص: ۲۶۷

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...!» (۱۰۳ / آل عمران)

خداوند متعال در این آیه شریفه وضع اعراب را قبل از ایمان آوردن به دین اسلام متذکر می شود و آن گاه اشاره به زندگی آن ها در دوران جاهلیت می کند و سپس مدنیته را که در مجتمع صالح اسلامی به آن ها اعطاء فرموده، یادآور می شود:

- «و همگی به رشته الهی چنگ زنید!

و پراکنده نشوید!

و نعمت خدا را بر خود به یاد آرید،

آن دم که دشمن بودید با همدیگر و خدا میان دل هایتان پیوند داد،

و به موهبت او با هم برادر شدید،

و شما بر پرتگاه آتش به سر می بردید، خدا شما را از آن نجات بخشید!»

مخاطبان اولی این آیات کسانی بودند که قبل از نزول آن مسلمان شده و دوران کفر را در آتش جنگ ها و پیکارها با یکدیگر به سر برده بودند.

آنان قبل از اسلام نه فراغتی داشتند و نه لذت استراحت در زندگی را چشیده بودند و نه حقیقت امنیت عمومی اجتماع را درک می کردند، تا این که به رشته محکم الهی چنگ زدند و اجتماعی سعادت‌مندانه تشکیل دادند که حلاوت و شیرینی نعمت امنیت در آن نمایان بود.

در این آیه مخاطبان را متوجه حال پیشینیان نیز فرموده، اضافه می کند: - «مثل آنان مباشید که متفرق گشتند و اختلاف پیدا کردند!»

حال آنان در اجتماع فاسد جاهلیت را که پیش از ایمان آوردن و متحد شدن در سایه اسلام داشتند، آیه شریفه با عبارت: «وَ كُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ... شما بر پرتگاهی از آتش به سر می بردید،» متذکر می شود.

مراد از «آتش» جنگ ها و مخاصماتی است که در آن دوران بین آن ها شیوع داشته است و در اجتماعی به سر می بردند که اساس آن بر پایه اختلاف و عقاید متشتت نهاده شده بود و امیال نفسانی و زورگویی های فردی در آن حکومت کرده و آن ها را به پست ترین زندگی ها سوق می دادند.

روایات زیادی در تبیین مفهوم اتحاد کلمه و چنگ زدن به رشته الهی از رسول الله صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم

السلام رسیده، که مشهورترین آن‌ها را به طور خلاصه در این جا نقل می‌کنیم:



رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

- « من جلوتر از شما می روم و شما کنار حوض کوثر بر من وارد خواهید شد،

بنگرید که چگونه رفتار خواهید کرد با دو چیز "گرانقیمت"؟

- بزرگتر آن "کتاب خدا" که وسیله ای است که یک طرفش به دست حق،

و طرف دیگرش به دست های شماست،

به آن چنگ زنید که هرگز گمراه نخواهید شد!

- و کوچکتر آن "عترت و فرزندان" من می باشند،

آن دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند!

- از پروردگام جدا نشدن آن ها را مسئلهت کرده ام،

پس بر آن دو پیشی نگیرید که گمراه خواهید شد!

و به آن ها چیزی نیاموزید زیرا که از شما دانانترند!»

(به نقل طبرانی از زید بن ارقم درّ مثور)

امام باقر علیه السلام فرمود:

- «رشته الهی همانا آل محمدند،

که مردم مأمور به تمسک به آن می باشند،

هم چنان که خدای تعالی فرموده: "وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...!"

(نقل از تفسیر عیاشی)

حدیث ثقلین

این حدیث از روایات متواتری است که شیعه و سنی بر روایت آن اتفاق کرده اند و بعضی از علمای حدیث راویان آن را تا

۳۵ نفر از مردان و زنان صحابی شمرده اند. (۱)

### برادر خواندگی: برقراری ولایت بین مهاجرین و انصار

«إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ...!»

(۷۲ تا ۷۵ / انفال)

بر اساس آیه فوق، خدای تعالی بین دو طایفه از مسلمین، یعنی مهاجر و انصار ولایت برقرار کرد و همچنین رشته موالات بین مسلمانان و کفار را به کلی قطع فرمود:

« آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند،

و با مال ها و جان های خویش در راه خدا جهاد کردند،

و آن کسان که مهاجران را سکنی دادند و یاری کردند،

ایشانند که بعضی از آن ها اولیای بعض دیگرند،

و آنان که گرویدند و هجرت نکردند، شما را از ولایت ایشان نصیبی نیست،

تا آن که هجرت کنند و...»

مقصود از این مهاجرین، آن دسته اول از مهاجرینند که قبل از نزول این سوره مهاجرت کرده بودند. مراد به «کسانی که به مسلمانان منزل دادند، و رسول الله را یاری کردند»، طایفه انصار است.

مسلمانان در ایام نزول این آیات منحصر به همین دو طایفه یعنی مهاجر و انصار بودند، مگر عده خیلی کم که در مکه ایمان آورده و هنوز مهاجرت نکرده بودند. خداوند سبحان بین این دو طایفه ولایت برقرار فرمود.

این ولایت معنایی است اعم از ولایت میراث، ولایت نصرت و ولایت امن. به این معنی که حتی اگر یک فرد مسلمان کافری را امان داده باشد، امانش در میان تمامی مسلمانان نافذ است، بنابراین همه مسلمانان نسبت به یکدیگر ولایت دارند، یک مهاجر ولی تمامی مهاجر و انصار است، یک انصاری ولی همه انصار و مهاجرین است و دلیل همه این ها این است که ولایت در آیه به طور مطلق ذکر شده است.

خداوند متعال با آیه: «و آنان که گرویدند و هجرت نکردند» ولایت را در میان مؤمنین مهاجرین و انصار و میان مؤمنین که مهاجرت نکردند، نفی می کند و می فرماید: میان دسته اول و دسته دوم هیچ قسم ولایتی نیست جز ولایت نصرت و اگر دسته دوم از شما یاری طلبیدند، یاری شان بکنید، ولی به شرطی که با قومی سر جنگ داشته باشند که بین شما و آن قوم عهد و پیمانی نباشد.

و همچنین خداوند متعال با آیه: «وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» خاطرنشان می سازد که کفار ولایتشان در میان خودشان است و به اهل ایمان تجاوز نمی کند. پس مؤمنین نمی توانند آنان را دوست بدارند!

آیه با این عبارت ادامه می یابد: «... اگر (مسلمانان غیر مهاجر را در موقع طلب یاری)، کمک نکنید فتنه در روی زمین و فساد بزرگ ایجاد می شود!» که این آیه اشاره دارد به مصلحت تشریح ولایت به آن نحوی که تشریح فرمود.

چون به طور کلی ولایت و دوست داشتن یکدیگر از اموری است که هیچ جامعه ای از جوامع بشری و مخصوصاً جوامع اسلامی، که بر اساس پیروی حق و گسترش عدالت الهی تأسیس می شود، از آن خالی نیست و معلوم است که دوستی کفار، که دشمن چنین جامعه ای هستند، موجب می شود افراد اجتماع با آنان خلط و آمیزش پیدا کنند و اخلاق و عقاید کفار در بین آنان رخنه یابد و در نتیجه سیره و روش اسلامی که مبنایش حق است، به وسیله سیره و روش کفر، که اساسش باطل و پیروی هواست و در

حقیقت پرستش شیطان است، از میان آنان رخت بر بندد، هم چنان که در روزگار خود ملاحظه کردیم که چنین شد و صدق دعوی این آیه را به چشم خود دیدم!!!

بالاخره در آیه بعدی:

«کسانی که بعدا ایمان آوردند و مهاجرت کردند و همپای شما جهاد کردند،

آن ها نیز از شما هستند!»

خداوند متعال مهاجرین بعدی و آن هایی را که بعد از این ایمان می آورند و با طبقه اول همراه شده و به جهاد می پردازند، به آنان ملحق فرموده و در مسئله ولایت ایشان را نیز شرکت داده است.

### دارالاسلام: تقسیمات جغرافیایی ایمان و کفر

«لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...!»

(۹۵ تا ۱۰۰/نساء)

در روزهایی که مسلمانان گروهی به مدینه هجرت کردند و گروهی در مکه ماندند، همزمان گروه هایی در مدینه بودند که با پیامبر خدا در جنگ ها شرکت می کردند و گروهی در خانه ها می نشستند و گروه هایی نیز بودند که به حال شرک مانده بودند و نهایتا با مسلمین پیمان زندگی مسالمت آمیز بسته بودند؛ در آن روزگار شهر مدینه «دارالاسلام» بود و شهر مکه «دارالکفر» بود و کسانی که در این دو شهر اقامت داشتند دارای کیفیت های متفاوتی بودند و قرآن شریف در آیات فوق وضع آنان را روشن کرده تا تکلیف خود را در قبال خدا و مسلمانان بدانند.

خداوند متعال در این آیات، مؤمنین، یعنی مدعیان ایمان را، از نظر اقامت در سرزمین مؤمنین یا «دارالایمان» و سرزمین مشرکین یا «دارالشُرک»، به چند قسم تقسیم کرده و جزای هر یک از این چند دسته را به طوری که مناسب حال آن دسته است، بیان فرموده، بدین منظور که آنان را بیدار کند و سپس ترغیبشان فرماید که به «دارالایمان» هجرت کنند و آن جا اجتماع نمایند و مجتمع اسلامی را نیرو بخشند و متحد شوند و بر کارهای نیک و پرهیزکاری به یکدیگر کمک دهند و کلمه حق را بالا برند و پرچم توحید را برافرازند و دین را به همگی اعلام کنند.

گروه های مورد خطاب آیات به شرح زیر بودند:

۱ - مجاهدین و قاعدین:

هر دو این دسته کسانی هستند که در سرزمین اسلامی «دارالاسلام» اقامت دارند.

یک دسته از آن ها کسانی هستند که با جان و مال در راه خدا جهاد می کنند، دسته دوم کسانی هستند که با عذر و یا بدون عذر (در جایی که عده کافی برای جهاد آماده بود)، در منزل ها می نشستند و به جهاد نمی رفتند.

خداوند سبحان به هر یک از این ها وعده خوبی داده، ولی البته از نظر درجه، مجاهدین را بر قاعدین برتری بخشیده است.

۲ - ساکنین شهر کفر:

این دسته کسانی هستند که در سرزمین شرک اقامت دارند و از روی ظلم و ستم، در راه خدا هجرت نمی کنند. این دسته جهنمی خواهند بود!

۳ - مستضعفین:

این عده «مستضعفین» هستند که در سرزمین کفر ساکنند، ولی نه از راه ظلم و ستم، بلکه نه چاره ای دارند و نه راهی برای فرار می دانند.

این دسته را هم انشاء الله (اگر خداوند بخواهد!) عفو خواهد کرد.

۴ - مهاجرت ناتمام:

این عده کسانی هستند که مستضعف نیستند و به منظور هجرت به طرف خدا و رسول و پناهنده شدن به سرزمین اسلام، از خانه های خود بیرون آمده اند، ولی مرگ به سراغ ایشان آمده است. اجر اینان هم بر خداست!

مضمون این آیات، همه وقت و همه جا، درباره مسلمانان جاری است، گرچه سبب نزول این آیات اوضاع و احوالی بود که مسلمین در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله از هنگام هجرت به مدینه تا فتح مکه داشتند.

### آن روز دو سرزمین وجود داشت

یکی سرزمین اسلام، که عبارت بود از شهر مدینه و حومه آن:

در این جا یک عده مسلمان وجود داشت که در دین خود، آزادی داشتند و یک عده هم مشرکین و کسان دیگری بودند که به واسطه پیمان و امثال آن کاری به مسلمانان نداشتند.

دیگری سرزمین شرک، که عبارت بود از مکه و حومه آن:

این ها بر بت پرستی ثابت قدم بودند و در امر دین، مزاحم مسلمانان بودند و آنان را به سختی شکنجه می کردند و فریب می دادند، که از دینشان برگردند، ولی این آیات با ملاک کلی که دارد همیشه حاکم بر مسلمین است.

بدین ترتیب که مسلمان مؤظف است یا در جایی اقامت کند که بتواند معالم دین را بیاموزد و شعائر دین را اقامه کند و به احکام دین عمل نماید و یا اگر در سرزمینی است که نه علم به معارف دین و نه راهی برای عمل کردن به احکام دینی وجود دارد، باید از آن جا هجرت کند، فرق نمی کند که آن جا را «دارالاسلام» بنامند یا «دارالکفر»... زیرا امروز اسم ها دگرگون شده و از مسمی های خود کنار گرفته و دور شده اند. دین به صورت یک مطلب نژادی درآمده است. از اسلام تنها نام مانده، اعتقاد به معارف و عمل به احکام اسلام به هیچ وجه در این نامگذاری مراعات نمی شود.

قرآن کریم، اثر را بر حقیقت و نه اسم اسلام بار می کند و مردم را تکلیف به اعمالی می کند که دارای روح باشد، نه صورت اسلام!! (۱)

### رهبری جامعه اسلامی و صلاحیتهای آن

در عصر اول اسلام ولایت امر جامعه اسلامی به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و خدای عز و جل اطاعت آن جناب را بر مسلمین و بر همه مردم واجب کرده بود، و دلیل این ولایت و وجوب اطاعت، صریح قرآن است .

به آیات زیر دقت فرمائید:

– “ و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول ! ”

– “ لتحكم بين الناس بما اريكم الله! ”

– “ و النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم! ”

– “ و قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله! ”

و آیات بسیاری دیگر که هر یک بیانگر قسمتی از شؤون ولایت عمومی در مجتمع اسلامی و یا تمامی آن شؤون است، و بهترین راه برای دانشمندی که بخواهد در این باب اطلاعاتی کسب کند این است که نخست سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را مورد مطالعه و دقت قرار دهد، بطوری که هیچ گوشه از زندگی آن جناب از نظرش دور نماند، آنگاه برگردد تمامی آیاتی که در مورد اخلاق، و قوانین راجع به اعمال، یعنی احکام عبادتی و معاملاتی و سیاسی و سایر روابط و معاشرت اجتماعی را مورد دقت قرار دهد، چون اگر از این راه وارد شود دلیلی از ذوق قرآن و تنزیل الهی در یکی دو جمله انتزاع خواهد کرد که لسانی گویا و کافی و بیانی روشن و وافی داشته باشد، آنچنان گویا و روشن که هیچ دلیلی دیگر آن هم در یک جمله و دو جمله به آن گویائی و روشنی یافت نشود.

در همین جا نکته دیگری است که کاوشگر باید به امر آن اعتنا کند و آن این است که تمامی آیاتی که متعرض مساله اقامه عبادات و قیام به امر جهاد و اجرای حدود و قصاص و غیره است خطابهایش متوجه عموم مؤمنین است نه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به تنهایی، مانند آیات زیر:

- " و اقيموا الصلوه، "

- " و انفقوا فی سبیل الله، "

- " کتب علیکم الصیام، "

- " ولتکن منکم امه یدعون الی الخیر ویامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر، "

- " و جاهدوا فی سبیله، "

- " و جاهدوا فی الله حق جهاده، "

- " الزانیه و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما، "

- " و السارق و السارقه فاقطعوا یدیهما، "

- " و لکم فی القصاص حیوه، "

- " و اقيموا الشهاده لله، "

- " و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا، "

- " ان اقيموا الدین و لا تفرقوا فیه، "

- " و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سيجزی الله الشاکرین! "

و آیات بسیاری دیگر، که از همه آنها استفاده می شود دین یک صبغه و روش اجتماعی است که خدای تعالی مردم را به قبول آن وادار نموده، چون کفر را برای بندگان خود نمی پسندد و اقامه دین را از عموم مردم خواسته است، پس مجمعی که از مردم تشکیل می یابد اختیارش هم به دست ایشان است، بدون اینکه بعضی بر بعضی دیگر مزیت داشته باشند یا زمام اختیار به بعضی از مردم اختصاص داشته باشد و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفته تا پائین، همه در مسؤولیت امر جامعه برابرند و این برابری از آیه زیر به خوبی استفاده می شود:

- "انی لا اذیع عمل عامل منکم من ذکر او اثنی بعضکم من بعض!"

چون اطلاق آیه دلالت دارد بر اینکه هر تاثیر طبیعی که اجزای جامعه اسلامی در اجتماع دارد، همانطور که تکوینا منوط به اراده خدا است، تشریعا و قانونا نیز منوط به اجازه او است و او هیچ عملی از اعمال فرد فرد مجتمع را بی اثر نمی گذارد و در جای



دیگر قرآن می خوانیم:

– “ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده و العاقبه للمتقین !”

بله تفاوتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با سایر افراد جامعه دارد این است که او صاحب دعوت و هدایت و تربیت است: “یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الكتاب والحکمه !” پس آن جناب نزد خدای تعالی متعین است برای قیام بر شان امت، ولایت و امامت و سرپرستی امور دنیا و آخرتشان، مادام که در بینشان باشد.

[\(۱\)](#)

**بحثی در جامعه اسلامی**

**اجتماع از نظر اسلام**

---

۱- مستند: آیه ۲۰۰ سوره آل عمران المیزان ج: ۴ ص: ۱۴۳

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا...!» (۲۰۰ / آل عمران)

شک نیست که اسلام تنها دینی است که اساس آیین خود را خیلی صریح و روشن بر پایه اجتماع قرار داده است. اسلام در هیچ شأنی از شئون خود نسبت به اجتماع بی اعتنا نبوده است.

این دین الهی، در گستره بی نهایت اشتغالات انسانی و دسته های مختلف جنسی و نوعی و صنفی او، که شمارش آن ها از نیروی فکر انسان خارج است، با تمام کثرت فوق العاده ای که دارند، دخالت نموده و برای هر یک از آن ها حکمی مقرر داشته است.

تمام این احکام و مقررات را نیز در یک قالب اجتماعی بیان داشته و تا آن جا که ممکن بوده، روح اجتماع را در جمیع احکام و مقررات خود تنفیذ نموده است!

نخستین ندایی که بشر را به سوی اجتماع دعوت کرده و به جامعه یک شخصیت مستقل واقعی داده، ندای آسمانی اسلام است، که با یک سلسله آیات الهی مردم را به سوی سعادت حیات اجتماعی و پاکیزگی آن دعوت فرموده است:

«این است راه من!

آن را پیروی کنید!

و راه های دیگر را پیروی نکنید،

که موجب تفرقه و پراکندگی شماست!» (۵۲ / انعام)

«به رشته خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید...»

باید جمعی از شما مردم را به خیر و نیکی دعوت کنند،

امر به معروف کنند و از منکر باز دارند،

و اینان خود رستگارانند!

مباشید از آنان که پس از ادله روشنی که بر آنان آمد،

پراکنده شدند و راه اختلاف پیمودند!» (۱۰۳ تا ۱۰۵ / آل عمران)

«مؤمنین برادر یکدیگرند،

پس بین دو برادرتان سازش دهید!» (۱۰۰ / حجرات)

«و تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى!

در نیکی و پرهیزکاری یکدیگر را یاری کنید!» (۳ / مائده) (۱)

### اتحاد و سازگاری در جامعه اسلامی

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا...!» (۲۰۰ / آل عمران)

در این آیه خدای تعالی جامعه اسلامی را خطاب قرار داده و می فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده اید،

بردباری کنید و با هم سازش و پیوند کنید،

و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید!»

صبری که با عبارت «صابروا» بدان سفارش شده، صبر و تحمل اجتماعی است. بدیهی است که صبر و تحمل عمومی و همگانی از نظر قدرت و نیرو و اثر بالاتر از صبر و تحمل انفرادی است. در ظرف اجتماع و همکاری های اجتماعی است که قدرت های فردی به یکدیگر پیوند خورده و نیروی عظیمی را به وجود می آورد.

به کارگیری عبارت «رابطوا» می رساند که انسان چه در حال آسایش و چه در بلا و سختی لازم است که قدرت های معنوی خود را روی هم ریخته و کلیه شئون حیاتی خویش را در پرتو یک تعاون و همکاری اجتماعی به سامان برساند.

چون این همکاری های اجتماعی به منظور نیل به سعادت واقعی دنیا و آخرت است، پس از کلمه «رابطوا» بلافاصله جمله «و اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ!» آورده شده است. بدیهی است که یک سعادت واقعی و کامل، جز در پرتو همکاری اجتماعی میسر نیست، چه آن که در غیر این صورت، اگر هم سعادتتی به دست آید، یک سعادت کامل و همه جانبه ای نخواهد بود.

اجتماعی بودن انسان، از مطالبی است که اثبات آن، احتیاج به بحث زیادی ندارد، چه آن که خاصه «اجتماعی بودن» از فطریات هر فرد است. تاریخ و همچنین آثار

---

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۱۵۸

باستانی که از قرون و اعصار گذشته حکایت می کند، چنین نشان می دهد که انسان همیشه در جامعه و به طور دسته جمعی زندگی می کرده است.

قرآن در بسیاری از آیات خود، با بهترین طرزی از این موضوع خبر داده است. در آیه ۱۳ سوره حجرات فرموده:

«ای مردم، شما را از مرد و زن آفریدیم،

و دسته دسته و قبیله قبیله قرار دادیم،

تا یکدیگر را بشناسید!»

در جای دیگر می فرماید:

«ما خود روزی آن ها را در زندگی دنیا تقسیم کردیم،

و دسته ای را بر دسته دیگر به مراتبی برتری دادیم،

تا گروهی گروهی را مسخر خدمت خود سازند!» (۳۲ / زخرف)

«او کسی است که بشر را از آب ساخت،

و خویشی و پیوند ازدواج را بین آن ها برقرار نمود!» (۵۴ / فرقان) (۱)

### رابطه فرد و اجتماع در اسلام

«یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا...!» (۲۰۰ / آل عمران)

اسلام در تربیت افراد نوع انسان و راهنمایی او به سوی سعادت حقیقی، رابطه واقعی ای را که بین فرد و اجتماع وجود دارد، در نظر گرفته است.

خدای تعالی می فرماید:

«او کسی است که بشر را از آب آفرید،

پس این آفرینش را در پیوند خویشی و ازدواج قرار داد!» (۵۴ / فرقان)

«ای مردم! شما را از یک مرد و زن آفریدیم!» (۱۳ / حجرات)

- «بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ!» (۱۹۵ / آل عمران)

رابطه حقیقی ای که بین فرد و اجتماع برقرار است، موجب این می شود که خواص و آثار فرد در اجتماع نیز پدید آید و به همان نسبت که افراد از نیروها و خواص و آثار وجودی خویش جامعه را بهره مند می سازند، این حالات یک موجودیت اجتماعی نیز پیدا می نمایند.

و لذا می بینیم: قرآن برای «ملت»، وجود، اصل، کتاب، شعور، فهم، عمل، طاعت و معصیت اعتبار فرموده و می گوید:

---

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۱۵۴

«برای هر ملت، اجل و دوره ای است که وقتی به پایان رسد،

نه لحظه ای عقب افتند و نه لحظه ای پیشی گیرند!» (۳۴ / اعراف)

- «و هر امتی به سوی کتاب خود خوانده می شود.» (۲۸ / جاثیه)

- «عمل هر امتی را در نظرش زینت دادیم.» (۱۰۸ / انعام)

- «دسته ای از آن ها ملتی میانه رو هستند.» (۶۶ / مائده)

- «ملتی قائم و برپا، که آیات خدا را تلاوت کنند.» (۱۱۳ / آل عمران)

- «هر ملتی می کوشید تا پیغمبر خود را بگیرند،

و در راه باطل خود با او جدال ورزند، تا حق را پایمال سازند،

ولی ما آنان را گرفتیم، چگونه بود عقاب!!» (۵ / غافر)

- «برای هر ملتی رسولی است و وقتی که آن رسول بیامد،

حکم به عدل می شود و کسی ستم نمی شود!» (۴۷ / یونس)

با توجه به این حقیقت است که می بینیم، همان طور که قرآن به داستان های اشخاص اهمیت داده، بیش از آن به تاریخ ملت ها اهمیت داده است. و این در آن هنگام بوده است که بشر تاریخی جز ذکر حالات اشخاصی از قبیل پادشاهان و بزرگان، نداشته است.

تاریخ نویسان تا بعد از نزول قرآن هیچ توجهی به تاریخ ملت ها و اجتماعات نداشته اند و این بعد از نزول قرآن بوده که بعضی از مورخین، از قبیل مسعودی و ابن خلدون، کم و بیش توجهی به تاریخ ملت ها نموده و به ذکر حوادث آن پرداخته اند.

این همین طور ادامه داشت، تا این که در همین اواخر به طور کلی تحول در تاریخ به وجود آمد و تاریخ اشخاص به تاریخ ملت ها تبدیل گشت.

خلاصه همان طور که اشاره کردیم، این رابطه حقیقی که بین فرد و اجتماع موجود است، موجب یک سلسله قوا و خواص اجتماعی می گردد، که از هر جهت، بر قوا و خواص فردی برتری داشته و در صورت تعارض بر آن غالب شده و مقهورش می سازد.

اسلام بیش از همه ادیان و ملل به اجتماع اهمیت داده است. اسلام مهمترین دستورات دینی خود را، از قبیل حج و نماز و جهاد و انفاق و بالاخره هرگونه تقوای دینی را، براساس جامعه بنیان گذاشته است.<sup>(۱)</sup>

### ضامن اجرائی احکام اجتماعی اسلام

---

۱- المیزان ج: ۷، ص: ۱۶۲



«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا...!» (۲۰۰ / آل عمران)

ضامن اجرائی احکام اجتماعی اسلام، علاوه بر سازمان حکومتی اسلام، که موظف به حفظ شعائر عمومی دین و حدود آن هاست و علاوه بر فریضه دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر، که بر تمام افراد مسلمین واجب است، این است که: قرآن هدف عالی اجتماع اسلامی را سعادت حقیقی و قرب و منزلت پیدا کردن نزد خدا، قرار داده است. بدیهی است هر اجتماعی، ناچار، دارای یک هدف و غرض مشترک است و این است غرض و هدف مشترک اجتماع اسلامی از نظر قانونگذار آن!

میل وصول به هدف مقدس فوق الذکر، خود یک ضامن اجرائی بزرگ و یک مراقب جدی باطنی برای حفظ و اجرای احکام اسلام است.

علاوه بر جهات ظاهری، حتی تمام زوایای نیمه روشن باطن انسان، برای پلیس باطنی روشن و نمودار است، اگرچه حیانا این دو نیروی بزرگ (پلیس باطن - و دعوت به خیر) بر رهبران کنونی اجتماعی بشر مخفی مانده است و بدان اهتمام نشان نمی دهند.

اسلام در راه اجرای قوانین خویش، از نیروی این پلیس باطن، حداکثر استفاده را نموده است. به همین جهت است که می گوئیم روش اسلام در اهتمام به اجتماع بر سایر روش ها برتری دارد! (۱)

### دوام روش های اجتماعی اسلام

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا...!» (۲۰۰ / آل عمران)

گفته شده: «اگر روش اسلام در پی ریزی یک اجتماع صالح، حتی از اجتماعاتی که به وسیله ملت های متمدن پی ریزی شده، متقن تر و اساسی تر است، پس چرا اجتماعی که اسلام پی ریزی کرد، جز در مدت بسیار کوتاهی دوام نیاورد و نتوانست خود را حفظ کند، تا چه رسد به این که جامعه های قیصر و کسری را متحول سازد، بلکه در مدت اندکی یک امپراطوری جدید به دنبال حکومت اسلامی به وجود آمد، که به مراتب از قبلش شنیع تر بود و فجایعش روی گذشته را سفید کرد. این درست بر خلاف تمدن غرب است، که توانسته در امتداد زمان جلو آمده و موجودیت خود را حفظ کند و همین

دلیل بر این است که تمدن غرب مترقی تر و روش اجتماعی آن از نظر اساس محکم تر است. آنان روش اجتماعی و قوانین موضوعه خود را مبتنی بر اراده و تمایلات ملت نموده اند و چون اتفاق کلمه یک ملت عادتاً محال است، ملاک عمل را اراده اکثریت قرار داده اند. اما فرضیه دین در دنیای امروز یک فرضیه صد در صد ایده آلی است که هیچ گاه از مرحله تئوری خارج نشده و نمی توان پی و اساس یک اجتماع را مبتنی بر آن نمود...؟!»

در پاسخ باید گفت:

این که گفته اند - روش اجتماعی اسلام در دنیای امروز غیر قابل اجراست و تنها سیستم اجتماعی تمدن عصر کنونی است که در شرایط موجود قابل برای اجرا می باشد، به این معنی که شرایط حاضر جهان هیچ گونه سازش و تناسبی با احکام دین اسلام ندارد - مطلبی است مسلم! ولی نتیجه ای که گرفته اند از آن به دست نمی آید، زیرا جمعی روش هایی که تاکنون بر جوامع حکومت کرده اند، روش های ازلی نبوده اند، بلکه همه آن ها در زمانی که شرایط و اوضاع عمومی جهان آماده گسترش و بسطشان نبوده است، قدم به عرصه وجود گذاشته و با عوامل مخالف و روش های کهنه ای که با سرشت افراد آمیخته شده بود به مبارزه برخاسته اند و چه بسا که در آغاز امر در این مبارزه شکست خورده و عقب نشینی کرده اند ولی باز برای دومین بار و سومین بار مبارزه را از سر گرفته اند تا این که سرانجام پیروزی را به دست آورده اند و جای خود را در اجتماعات بشر باز نموده و حکومت خود را مستقر کرده اند و یا آن که در اثر مساعد نبودن عوامل و شرایط به طور کلی منقرض شده و از بین رفته اند.

تاریخ نشان می دهد که تمام روش های دینی و یا دنیوی، حتی روش دموکراسی و نظام اشتراکی نیز این جریان مبارزه و پیروزی و شکست را طی نموده اند.

(خواننده گرامی توجه دارد که این مقالات، سال ها قبل از فروپاشی نظام اشتراکی کمونیستی در جهان معاصر، نوشته شده است!)

اشاره به همین معنی است آیه شریفه قرآن کریم که می فرماید:

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ!

قبل از شما ملت هایی بوده اند که منقرض شده و از بین رفته اند،

در زمین گردش کنید و ببینید که چگونه بوده عاقبت کار آنان که آیات الهی را تکذیب کرده اند!!» (۱۳۷ / آل عمران)

این آیه می فرماید: روش هایی که همراه تکذیب آیات الهی است دارای سرانجام نیک نمی باشند!

بنابراین، اگر یک نظام اجتماعی با شرایط و اوضاع موجود زمانی منطبق نباشد، این عدم انطباق دلیل بر بطلان آن نمی باشد! بلکه این خود یک ناموس طبیعی است، به این معنی که لازم است یک سلسله روش ها و سنت های غیر قابل انطباق با محیط به وجود آید، تا در اثر فعل و انفعال و تنازع عوامل مختلف و متضاد، راه برای یک سلسله پدیده های تازه اجتماعی باز شود!

اسلام هم از این قاعده عمومی مستثنی نبوده و از نظر طبیعی و اجتماعی مانند سایر نظام هاست، بنابراین، وضع اسلام در پیروزی و شکست و تکیه بر عوامل و شرایط عینا مانند سایر مرام هاست و وضعیت اسلام و دین در عصر حاضر (که بر بیش از یک میلیارد نفر از افراد بشر حکومت کرده و در قلب آن ها ریشه دوانیده است)، ضعیف تر از زمان دعوت حضرت نوح و ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله نیست!!

و ما می دانیم که این رهبران آسمانی، یکه و تنها دعوت خود را، در محیطی که جز فساد حاکمی بر آن نبوده است، شروع کرده و به تبلیغ مرام خود پرداخته اند. مرام آن ها کم کم بسط و توسعه پیدا نموده و در جان و سرشت مردم جای گرفته و روح زندگی و به هم پیوستگی پیدا نموده است، تا این که در امتداد زمان تا به امروز جلو آمده است!

پیغمبر گرامی اسلام نیز، در موقعی که، جز یک مرد و یک زن حامی و پشتیبان نداشت، برنامه تبلیغاتی خود را شروع کرد، تا این که مردم کم کم و یکی پس از دیگری به آنان ملحق شدند. آن ایامی بسیار دشوار بود، تا این که خدای متعال یاری کرد و آن عده به صورت اجتماع شایسته ای، که صلاحیت و پرهیزکاری بر آن حاکم بود، متشکل شدند و تا مدتی هم که خیلی دراز نبود، بر همین حال باقی ماندند، ولی بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله، این اجتماع صالح، از مسیر اصلی خود منحرف شد و فتنه هایی پدید آمد!

ولی همین جامعه صالح، با محدودیتی که داشت، توانست در کمتر از نیم قرن دایره حکومت خود را تا شرق و غرب جهان گسترش دهد و یک تحول واقعی که هنوز آثار با اهمیت آن را می بینیم و خواهیم دید، در تاریخ بشریت به وجود آورد!

( خواننده عزیز را توجه می دهیم به این واقعیت عجیب که این مطالب را علامه بزرگوار زمانی در المیزان نگاشته که نه جامعه اسلامی ایران انقلاب عظیم خود را راه انداخته و نه حکومت اسلامی آن با شایستگی تمام برقرار گشته و نه جامعه مردمسالار دینی آن در بین جوامع امروزی سر برافراشته است. از طرف دیگر هم هنوز حکومت کمونیستی شوروی از هم

پاشیده و حتی چنین تحولاتی به فکر کسی هم نمی رسیده است و این دلیل بر درک عمیق آن مرحوم از شایستگی روش اجتماعی اسلام و بیان این چینی آن است، که مورد اعجاب هر دانشمندی است! امین )

### تأثیر روش های اجتماعی اسلام بر جامعه انسانی

بحث های اجتماعی ای که در خصوص تاریخ نظری انجام می گیرد، می تواند این مطلب را آشکار سازد که تحول عصر حاضر صرفاً مولود طلوع اسلام و روش خاص آن بوده است.

تنها عصیبت دینی و یا جهات سیاسی است که بیشتر فضیلتی اروپایی را از اقرار به این حقیقت بازداشته است و آنان از تذکر تأثیر عظیم اسلام در جامعه انسانی، طفره رفته اند، و گرنه ممکن نیست یک بحث کننده مطلع و باانصاف، نهضت تمدن جدید را یک نهضت مسیحی بداند و چنین معتقد باشد که این تحول تحت پرچم مسیح و به رهبری او انجام گرفته است، در صورتی که مسیح علیه السلام خود به این معنی تصریح کرده که آن چه در نظر من مهم است، روح است نه جسم!! و اصولاً دین مسیح در برنامه کار خود هیچ گونه توجهی به امر حکومت نداشته است.

و این اسلام است که مردم را به اجتماع و همکاری دعوت نموده و در هر شأن فردی و اجتماعی بدون استثناء دخالت کرده است!

با این ترتیب، آیا نادیده گرفتن این امتیازات، از طرف علمای غرب، جز به این منظور بوده که، از روی ظلم و دشمنی نورانیت اسلام را خاموش ساخته و آتشی را که در دل ها برافروخته، فرو نشانند؟! آیا جز برای این است که سرانجام اسلام را به نام یک مرام نژادی، که اثری جز ایجاد یک ملیت و گروه تازه ای، نداشته است، معرفی کنند!!

ابراز صلاحیت اسلام برای رهبری جامعه بشری اسلام صلاحیت خود را در رهبری بشر به سوی سعادت و یک زندگی پاکیزه به ثبوت رسانیده است. روشی که دارای چنین صلاحیتی است، نمی توان آن را یک فرضیه غیرقابل انطباق بر زندگی انسان ها نامید و این روش با توجه به این که هدفش تضمین سعادت حقیقی انسان است، هرگز ناامید از عهده دار شدن سرپرستی امور دنیوی مردم، نمی باشد! (۱)

### اختلاف شعارهای اجتماعی اسلام با غرب

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا...!» (۲۰۰ / آل عمران)

شعار اجتماع اسلامی: پیروی کردن حق در فکر و عمل است. شعار اجتماع متمدن عصر حاضر: پیروی کردن از اراده اکثریت است.

اختلاف در شعار، موجب اختلاف در هدف نهایی اجتماع نیز خواهد بود. بنابراین، هدف اجتماع اسلامی، سعادت حقیقی مبتنی بر عقل است. بدین معنی که می‌کوشد: انسان، تعادلی در مقتضیات غرایز و نیروهای خود برقرار کرده، تا آن اندازه، در اقناع غرایز قدم بردارد که او را از عبادت، که وسیله عرفان حق است، باز ندارد. بلکه پرداختن به جسم خود برای وصول به آن مقصد باشد و در پرتو این تعادل، که موجب سعادت قوای انسانی است، سعادت انسان نیز تأمین شده است.

باید دانست که راحتی و آسایش بزرگ هم همین است، گو این که ما به سبب مختل شدن تربیت اسلامی، آن طور که باید، این معنی را درک نکرده ایم!

اسلام برای وصول به هدف نهایی ای که برای جامعه خود در نظر گرفته، در تمام قوانین خود، لحاظ جانب عقل را نموده است، آن چنان عقلی که، پیروی از حق، در سرشت آن نهفته است.

اسلام از هر چه موجب فساد عقل گردد، شدیداً جلوگیری فرموده و ضمانت اجرایی کلیه اعمال و اخلاق و معارف اصلی را به عهده خود اجتماع قرار داده است. این اضافه بر آن وظایفی است که حکومت در اجرای حدود و تدبیر امور سیاسی و نظایر آن، دارد.

بدیهی است این روش، در هر صورت، با طبع عامه مردم سازگار نیست و این مردم دارا و نادار هستند که در اثر فرو رفتن در هوس ها و آرزوهای خود به مبارزه با این روش بر می‌خیزند، چه آن که این روش آزادی آن ها را در بهره مند شدن از لذت ها و شهوترانی ها و درندگی ها، سلب می‌نماید.

برطرف کردن این حالت ممکن نیست مگر بعد از آن که به موازات سایر تلاش هایی که جامعه با یک اراده قاطع و پیگیر، در راه رفع نیازمندی های خود می‌کند، تلاشی هم در راه نشر دعوت اسلامی و تربیت صحیح آن انجام دهد و با این ترتیب، زمینه توسعه روش عالی اسلام را در جامعه مهیا سازد!

**هدف جامعه متمدن امروز**

هدف جامعه متمدن امروز بهره برداری از شئون مادی است. بدیهی است که این هدف، یک زندگی احساساتی را به دنبال دارد و در این زندگی است که انسان همیشه به دنبال تمایلات خود قدم بر می دارد، خواه موافق با حق و منطبق با موازین عقل باشد یا نه! و خلاصه در جایی پیروی از عقل می کند که مخالف با هدف و غرض مادی او نباشد و به همین جهت است که مبنای وضع قوانین در دنیای امروز اراده و تمایلات اکثریت است.

در یک چنین اجتماعی، ضمانت اجرا، تنها برای همان مواد قانونی است که مربوط به اعمال مردم است، اما اخلاق و معارف اصلی فاقد ضمانت اجرائی بوده و مردم در این شئون، از آزادی کامل برخوردار خواهند بود. البته در صورتیکه این آزادی مزاحم سیر و اجرای قانون باشد، محدود شده و هرگونه عملی که مزاحمتی با قانون داشته باشد، ممنوع می گردد. لازمه یک چنین زندگی، این است که مردم با هواهای نفسانی و رذایل اخلاقی، خو گرفته و بسیاری از مطالب را، که دین تقبیح نموده، پسندیده بشمارند و به نام آزادی قانون، با هرگونه فضیلت اخلاقی و معارف عالی انسانیت بازی کنند.

لازمه این جریان این است که، زندگی عقلی مبدل به یک زندگانی احساس و عاطفی شود و اموری را که عقل فسق و فجور می داند، به فتوای امیال و احساسات آدمی، تقوی خوانده شده و نام جوانمردی و خوش روئی و خلق نیک به خود گیرند، مانند بسیاری از اموری که امروزه در اروپا بین مردان و زنان شوهردار و دختران و بین زنان و سگ ها و بین مردان و اولاد محارمشان، جریان دارد و یا مانند شب نشینی ها و مجالس رقص و امور دیگری که یک انسان متدین به آداب دینی، حتی از ذکر نام آن ها خودداری می کند و چه بسا که آداب و رسوم دین، در نظر این قبیل مردم مسخره و خنده آور باشد، همان طور که آداب و رسوم آن ها نیز در نظر مردان دین عجب و مضحکه است.

این ها همه در اثر اختلافی است که در طرز تفکر و نحوه ادراک این دو دسته موجود است و این اختلاف خود نتیجه اختلاف روش آن هاست.

### **علت سازگار بودن تمدن غرب با ذائقه مردم**

تأمل در اختلاف این دو روش، علت سازگار بودن تمدن غرب را با ذائقه روحی مردم، روشن می سازد و نیز روشن می شود که چرا روشی را که دین برای اجتماع تعیین

کرده، موافق با طبع عامه مردم نیست و این موافق بودن با مذاق عمومی مردم، تنها مخصوص به روش غرب نیست، تا این که اثبات مزیتی بر آن باشد، بلکه جمیع روش‌هایی که از اعصار باستانی تاکنون در میان بشر معمول شده، چه روش‌های قبل از تمدن و چه بعد از آن، این خصوصیت را داشته و دارند، که همیشه مردم آن‌ها را در بدو امر بر روش‌های دینی، که آنان را به سوی حق، دعوت می‌کرده، ترجیح می‌دادند.

این از جهت خضوعی است که اصولاً بشر در مقابل بت پرستی مادی دارد و اگر خوب تأمل بکنیم متوجه خواهیم شد که تمدن کنونی نیز، مخلوطی از همان بت پرستی باستانی است، که رنگ اجتماعی به خود گرفته و از حالت بسیطی به یک مرحله دقیق فنی، در آمده است.

روش اسلام، که پیروی از حق را به جای سازش با تمایلات مردم، ارائه می‌دهد، ریشه در آیات قرآنی دارد، آن جا که خدای تعالی می‌فرماید:

«اوست که رسول خود را با دین حق و به منظور هدایت مردم فرستاد!» (۳۴ / توبه)

«و خدا به حق حکم می‌کند!» (۲۰ / مؤمن)

در توصیف مؤمنین می‌فرماید:

– «آن‌ها به حق توصیه و سفارش می‌کنند!» (۳ / عصر)

و در آیه ۷۸ سوره زخرف می‌فرماید:

– «ما حق را برای شما آوردیم ولی بیشتر شما از حق کراهت دارید!»

در این آیه اعتراف کرده به این که حق سازشی با تمایلات اکثریت و هوس‌های ایشان ندارد و سپس لزوم موافقت با اکثریت و هواهای آن‌ها را به نام این که، موجب فساد است، رد نموده و می‌فرماید:

«بلکه با دین حق به سوی آنان آمده و بیشتر آنان از حق کراهت دارند!

اگر حق تابع هوس‌های آنان می‌شد،

آسمان و زمین و هر چه در آن هاست فاسد می‌گشت!

بلکه آنان را اندرز دادیم،

ولی آنان اعراض نموده و روگردان شدند!» (۷۰ و ۷۱ / مؤمنون)

و ما می بینیم که جریان حوادث و روزافزون شدن حجم فساد، مفاد این آیه را تصدیق می کند. و باز خداوند تعالی و تبارک می فرماید:

«بعد از حق، جز گمراهی نیست!

پس به کجا می روید؟» (۳۲ / یونس)

**نقدی بر روش پیروی از اکثریت در اداره جامعه**



این که می گویند: روش پیروی از اکثریت، یکی از قوانین قطعی طبیعت است، سخنی است درست و شکی نیست که بروز آثار در طبیعت به طور غالب است، نه به طور دائم! چیزی که هست، آن که این مطلب نمی تواند لزوم پیروی حق را ابطال نموده و به مبارزه با آن برخیزد، چه آن که خود این ناموس طبیعی نیز، از مصادیق حق است و چگونه ممکن است چیزی که خود مصداق حق است، حق را ابطال کند!؟

آراء و عقاید و نظرات اکثریت، در مقابل اقلیت را نمی توان همیشه حق دانست. اگر آن آراء مطابق با واقع خارج بود حق است و اگر مطابق با واقع عینی نبود، حق نیست و در این صورت سزاوار نیست که انسان در مقابل آن خاضع شود و حتما هم خاضع نخواهد شد.

بدیهی است که اگر انسان خود واقع را بفهمد هرگز در مقابل نظر اکثریتی که برخلاف واقع می باشد، تسلیم نمی شود و اگر هم ظاهراً تسلیم شود، این یک تسلیم واقعی نیست، بلکه به واسطه ترس یا حیا و یا جهات دیگر است که تسلیم می گردد، پس این تسلیم نه به آن جهت است که اصولاً نظر اکثریت حق و ذاتاً واجب الاتباع است! بهترین بیانی که این معنی را افاده کرده و می گوید که نظر اکثریت همیشه حق و واجب الاتباع نیست این آیه شریفه قرآن کریم است که می فرماید:

«بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ!»

بلکه با دین حق به سوی آن ها آمد،

ولی بیشتر آن ها از حق کراهت دارند! (۷۰ / مؤمنون)

و به این ترتیب روشن شد که پیروی از نظر و فکر اکثریت، به نام این که - این یک سنت و ناموس طبیعی است - امری فاسد است! (۱)

(شایان ذکر است که مطالب راجع به جامعه موعود و جامعه صالح اسلامی در بیان تاریخ صدر اسلام نیز به مناسبت موضوع آمده است.

ضمناً، این رویه، برای دسترسی سریع خواننده به مطالب مرتبط، در برخی مجلدات نیز، ندرتاً اعمال شده است. امین)

**پایه های اساسی یک کشور یا جامعه اسلامی**

**پایه اول: وحدت و توحید کلمه**

**اشاره**

”وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِّنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ!“

و همگی به وسیله حبل خدا خویشتن را حفظ کنید و متفرق نشوید و نعمت خدا بر خویشتن را بیاد آرید، بیاد آرید که با یکدیگر دشمن بودید و او بین دلهایتان الفت برقرار کرد و در نتیجه نعمت او برادر شدید، و در حالی که بر لبه پرتگاه آتش بودید، او شما را از آن پرتگاه نجات داد، خدای تعالی این چنین آیات خود را برایتان بیان می کند تا شاید راه پیدا کنید!

اسلام برای تامین سعادت دنیا و آخرت بشر اصلاحات خود را از دعوت به توحید شروع کرد، تا تمامی افراد بشر یک خدا را بپرستند، و آنگاه قوانین خود را بر همین اساس تشریح نمود و تنها به تعدیل خواست ها و اعمال اکتفا نکرد، بلکه آن را با قوانینی عبادی تکمیل نمود و نیز معارفی حقه و اخلاق فاضله را بر آن اضافه کرد.

آنگاه ضمانت اجرا را در درجه اول به عهده حکومت اسلامی و در درجه دوم به عهده جامعه نهاد، تا تمامی افراد جامعه با تربیت صالحه علمی و عملی و با داشتن حق امر به معروف و نهی از منکر در کار حکومت نظارت کنند.

و از مهم ترین مزایا که در این دین به چشم می خورد ارتباط تمامی اجزای اجتماع به یکدیگر است، ارتباطی که باعث وحدت کامل بین آنان می شود، به این معنا که

روح توحید در فضائل اخلاقی که این آئین بدان دعوت می کند ساری و روح اخلاق نامبرده در اعمالی که مردم را بدان تکلیف فرموده جاری است، در نتیجه تمامی اجزای دین اسلام بعد از تحلیل به توحید بر می گردد و توحیدش بعد از تجزیه به صورت آن اخلاق و آن اعمال جلوه می کند، همان روح توحید اگر در قوس نزول قرار گیرد آن اخلاق و اعمال می شود و اخلاق و اعمال نامبرده در قوس صعود همان روح توحید می شود، همچنانکه قرآن کریم فرمود: "إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ!"

### وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا!

اعتصام به خدا و رسول، اعتصام بحبل الله است، یعنی آن رابط و واسطه ای که بین عبد و رب را به هم وصل می کند، و آسمان را به زمین مرتبط می سازد، چون اعتصام به خدا و رسول، اعتصام به کتاب خدا است که عبارت است از وحیی که از آسمان به زمین می رسد. و اگر خواستی، می توانی اینطور بگویی: حبل الله همان قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

قرآن کریم، فرد را به حق تقوا و اسلام ثابت دعوت می کند و می فرماید: "اتقوا الله حق تقاته!" این آیه شریفه متعرض حکم تک تک افراد است که مراقب باشند حق تقوا را به دست آورده و جز با اسلام نگیرند، ولی آیه مورد بحث متعرض حکم جماعت مجتمع است و می فرماید: جمیعاً و نیز می فرماید: و لا تفرقوا!

پس این دو آیه همانطور که فرد را بر تمسک به کتاب و سنت سفارش می کنند به مجتمع اسلامی نیز دستور می دهند که به کتاب و سنت معتصم شوند.

- "و اذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا!"

خدای تعالی در آیه شریفه، دو دلیل بر لزوم "اعتصام به حبل الله"، و عدم تفرقه آورده یکی در جمله: "اذ کنتم اعداء..." و دوم در جمله: "و کنتم علی شفا حفرة من النار..." دلیل اول مبتنی است بر اصل تجربه، و اینکه خود شما در سابق با یکدیگر دشمن بودید، و تلخی های دشمنی را چشیدید، و خدا شما را از آن نجات داد، و دلیل دوم مبتنی است بر بیانی عقلی که بزودی خواهد آمد.

و اگر در جمله: "فاصبحتم بنعمته اخوانا..." دوباره کلمه نعمت را ذکر کرد، برای این بود که به امتنانی اشاره کرده باشد که جمله: "اذکروا نعمه الله علیکم..." بر آن دلالت داشت و مراد از نعمت همان الفتی است که نام برد پس مراد به اخوتی هم که این نعمت

آن را محقق ساخته نیز همان تالف قلوب است.

### حدیث ثقلین

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من پیشرو شمایم، و قبل از شما از دنیا می روم و شما بعداً بر لبه حوض بر من وارد می شوید. پس مراقب باشید بعد از من چگونه با ثقلین رفتار کنید. شخصی پرسید: یا رسول الله ثقلین کدامند؟ فرمود: ثقل بزرگتر کتاب خدای عزوجل است که یک سرش به دست خدا و سر دیگرش به دست شما است، پس بعد از من به آن تمسک جوئید که اگر تمسک کنید نه از بین می روید و نه گمراه می شوید و ثقل کوچکتر عترت من است.

و این دو ثقل هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من در آیند و من این معنا را برای آن دو از پروردگارم درخواست کرده ام، پس مبادا از آن دو جلو بیفتید، که اگر چنین کنید هلاک خواهید شد و مبادا به آن دو چیزی تعلیم بدهید که آن دو از شما عالم ترند.

(۱)

### نهی از ایجاد تفرقه در جامعه اسلامی

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا،

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا!

و هر کس بعد از آنکه حق برایش روشن شد مخالفت رسول کند و روشی غیر راه مؤمنین اتخاذ نماید، وی را به همان وضعی که دوست دارد واگذاریم و به جهنم در آریم که چه بد سرانجامی است!

خدا به هیچ وجه نمی بخشد که به او شرک آورند، و گناهان کوچکتر از آن را از هر کس بخواهد می بخشد و هر که به خدا شرک بورزد به گمراهی افتاده است.»

مشاقه کردن با رسول خدا، آن هم بعد از آنکه راه هدایت روشن و مشخص شده معنائی جز مخالفت کردن با رسول، و از اطاعتش سرپیچی کردن ندارد. چون اطاعت

رسول، اطاعت خدای تعالی است - و من یطع الرسول فقد اطاع الله - پس سبیل مؤمنین بدان جهت که بر ایمان به خدا اجتماع کرده جامعه ای تشکیل می دهد، همان اجتماع بر اطاعت خدا و رسول است. راه مؤمنین عبارت است از اجتماع بر اطاعت رسول. چون حافظ وحدت سبیل مؤمنین همان اطاعت رسول است.

و وقتی به حکم آیات راه خدا عبارت است از راه تقوا و مؤمنین عبارتند از کسانی که به سوی این راه دعوت شده اند، در نتیجه سبیل این مؤمنین در حالی که اجتماعی تشکیل داده اند عبارت است از سبیل تعاون بر تقوا - تعاونوا علی البر و التقوی و لا تعاونوا علی الاثم و العدوان!

این آیه بطوری که ملاحظه می کنید از معصیت خدای تعالی و شق عصای اجتماعی اسلام و یا به عبارتی ایجاد تفرقه در آن را نهی می کند.

با این افراد دو نوع معامله می شود: «نوله ما تولی» و «نصله جهنم» و نیز دلالت دارد بر اینکه هر دو معامله یکی است، یک امر الهی است که قسمتی از آن - که قسمت آغاز آن باشد - در دنیا جریان می یابد و آن مساله تولیت ما تولی است و قسمت دیگرش در آخرت بروز می کند و آن مساله اصلاء در جهنم است، که بد بازگشت گاهی است.

«ان الله لا یغفر ان یشرک به...» این آیه دلالت می کند بر اینکه مشاقه و دشمنی با رسول، شرک به خدای عظیم است، و اینکه خدای تعالی این گناه را که به وی شرک بورزند نمی آمرزد، و ای بسا این معنا از آیات شریفه زیر نیز استفاده شود که می فرماید:

«ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله و شاقوا الرسول من بعد ما تبین لهم الهدی لن یضروا الله شیئا و سیحبط اعمالهم!»

«یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و لا تبطلوا اعمالکم!»

«ان الذین کفروا و صدوا عن سبیل الله ثم ماتوا و هم کفار فلن یغفر الله لهم!»

چون ظاهر آیه سوم این است که می خواهد مضمون آیه دوم که به اطاعت خدا و اطاعت کردن از رسول امر می کند را تعلیل کند، در نتیجه بفهماند که خروج از طاعت خدا و طاعت رسول او، کفری است که هرگز آمرزیده نمی شود، و این را هم به حکم آیاتی دیگر می دانیم که کفری که هرگز آمرزیده نمی شود شرک به خدا است.

الحاق جمله «و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء» به جمله «ان الله لا یغفر ان یشرک به»، به این منظور بوده که بیان را تکمیل کند و عظمت این مصیبت شوم یعنی مشاقه و دشمنی با رسول را بفهماند!!

---

١- مستند: آيه ١١٥ سوره نساء الميزان ج : ٥ ص : ١٣١

” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السَّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوتَ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ!

فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِّنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ!

-ای کسانی که ایمان آورده اید بدون هیچ اختلافی همگی تسلیم خدا شوید و زنهار گامهای شیطان را پیروی نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است!

-پس اگر بعد از این همه آیات روشن که برایتان آمد داخل در سلم نگردید و باز هم پیروی گامهای شیطان کنید بدانید که خدا غالبی شکست ناپذیر و حکیمی است که هر حکمی در باره شما براند به مقتضای حکمت می راند!

این آیات راه تحفظ و نگهداری وحدت دینی در جامعه انسانی را بیان می کند، و آن این است که مسلمانان داخل در سلم شوند، و تنها آن سخنانی که قرآن تجویز کرده بگویند، و آن طریقه عملی را که قرآن نشان داده پیش گیرند، که وحدت دینی از بین نمی رود، و سعادت دو سرای انسانها رخت بر نمی بندد، و هلاکت به سراغ هیچ قومی نمی رود، مگر به خاطر خارج شدن از سلم، و تصرف در آیات خدا، و جابجا کردن آنها، که در امت بنی اسرائیل و امتهای گذشته دیگر دیده شده، و به زودی نظیر آن هم در این امت جریان خواهد یافت.

ولی خدای تعالی این امت را وعده نصرت داده و فرموده: ”الا ان نصر الله قريب!“

کلمات سلم و اسلام و تسلیم هر سه به یک معنا است و کلمه کافه یعنی همگی مانند کلمه جمیعا تاکید را افاده می کند، و چون خطاب به مؤمنین بود و مؤمنین مامور شده اند همگی داخل در سلم شوند پس در نتیجه امر در آیه مربوط به همگی و به یک یک افراد جامعه است، هم بر یک یک افراد واجب است و هم بر جمیع که در دین خدا چون و چرا نکنند، و تسلیم امر خدا و رسول او گردند.

و نیز از آنجائی که خطاب به خصوص مؤمنین شده، آن سلمی هم که به سویس دعوت کرده به معنای تسلیم در برابر خدا و رسول شدن است، و امری است متعلق به مجموع امت و به فرد فرد آنان، پس هم بر یک یک مؤمنین واجب است و هم بر مجموع آنان.

پس سلمی که بدان دعوت شده اند عبارت شد از تسلیم شدن برای خدا، بعد از ایمان به او.

پس بر مؤمنین واجب است امر را تسلیم خدا کنند، و برای خود صلاح دید و استبداد برآی قائل نباشند و به غیر آن طریقی که خدا و رسول بیان کرده اند طریقی دیگر اتخاذ نمایند، که هیچ قومی هلاک نشد مگر به خاطر همینکه راه خدا را رها کرده، راه هوای نفس را پیمودند، راهی که هیچ دلیلی از ناحیه خدا بر آن نداشتند، و نیز حق حیات و سعادت جدی و حقیقی از هیچ قومی سلب نشد مگر به خاطر اینکه در اثر پیروی هوای نفس ایجاد اختلاف کردند.

از اینجا روشن می گردد که مراد از پیروی خطوات شیطان، پیروی او در تمامی دعوت های او به باطل نیست، بلکه منظور پیروی او است در دعوت هایی که به عنوان دین می کند، و باطلی را که اجنبی از دین است زینت داده و در لفافه زیبای دین می پیچد، و نام دین بر آن می گذارد، و انسانهای جاهل هم بدون دلیل آنرا می پذیرند، و علامت شیطانی بودن آن این است که خدا و رسول در ضمن تعالیم دینی خود نامی از آن نبرده باشند.

و از خصوصیات سیاق کلام و قیود آن این معنا نیز استفاده می شود، که خطوات شیطان تنها آن گامهایی از شیطان است، که در طریقه و روش پیروی شود.

و اگر فرض کنیم که این پیروی کننده مؤمن باشد - که طریقه او همان طریقه ایمان است لا- جرم طریقه چنین مؤمنی طریقه شیطانی در ایمان است، و وقتی بر هر مؤمنی دخول در سلم واجب باشد، قهرا هر طریقی که بدون سلم طی کند خطوات شیطان و پیروی از آن پیروی از خطوات شیطان خواهد بود.

پس این آیه شریفه نظیر آیه: "یا ایها الناس کلوا مما فی الارض حلالا طیبا، و لا تتبعوا خطوات الشیطان، انه لکم عدو مبین انما یامرکم بالسوء و الفحشاء، و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون،" خواهد بود.

و نیز نظیر آیه: "یا ایها الذین آمنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان و من یتبع خطوات الشیطان، فانه یامر بالفحشاء و المنکر!"

و باز نظیر آیه: "کلوا مما رزقکم الله و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین،" می باشد.

فرق میان این آیات و آیه مورد بحث این است که در آیه مورد بحث به خاطر کلمه کافه دعوت متوجه به جماعت شده و در آیات نامبرده این خصوصیت، نیست، پس آیه مورد بحث در معنای آیه: "و اعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا!" و آیه: "و ان هذا صراطی



مستقیماً، فاتبعوه، و لا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله،” است، که خطاب متوجه جامعه اسلام و مجموعه افراد شده است .

از آیه شریفه بالا استفاده می شود که اسلام تمامی احکام و معارفی را که مورد حاجت بشر است و صلاح مردم را تامین می کند تکفل کرده است.

” فان زلتم من بعد ما جائتکم البينات،” زلتم به معنای لغزش و اشتباه است و معنای آیه این است که حال که دستور دادیم همگی داخل در سلم شوید، اگر نشدید و به خطا رفتید، با اینکه زلت همان پیروی خطوات شیطان بود - پس بدانید که خدا عزیز و مقتدری است که در کارش از هیچ کس شکست نمی خورد، و حکیمی است که در قضائی که در باره شما می راند هرگز از حکمت خارج نمی شود، آنچه حکم می کند بر طبق حکمت است، و بعد از آنکه حکم کرد خودش هم ضامن اجرای آن است اجرا می کند بدون اینکه کسی بتواند از اجرای آن جلوگیری کند .

(۱)

### پایه دوم جامعه اسلامی: امر به معروف و نهی از منکر

#### اشاره

” وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ!

— وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ!

— باید از میان شما طایفه ای باشند که مردم را به سوی خیر دعوت نموده، امر به معروف و نهی از منکر کنند، و این طایفه همانا رستگارانند!

— و شما مانند اهل کتاب نباشید که بعد از آن که آیات روشن به سویشان آمد اختلاف کردند و دسته دسته شدند و آنان عذابی عظیم خواهند داشت!

مجتمع صالحی که علمی نافع و عملی صالح دارد، باید علم و تمدن خود را با تمام نیرو حفظ کند، و افراد آن مجتمع، اگر فردی را ببینند که از آن علم تخلف کرد، او را به سوی آن علم برگردانند، و شخص منحرف از طریق خیر و معروف را به حال خود واگذار نکنند، و نگذارند آن فرد در پرتگاه منکر سقوط نموده، در مهلکه شر و فساد بیفتد، بلکه باید هر یک از افراد آن مجتمع به شخص منحرف برخورد نماید، او را از انحراف نهی

کند.

و این همان دعوت به فراگیری و تشخیص معروف از منکر و امر به معروف و نهی از منکر است و این همان است که خدای تعالی در این آیه شریفه خاطر نشان ساخته و می فرماید: "یدعون الی الخیر و یامرون بالمعروف و ینهون عن المنکر،" و از اینجا روشن می شود که چرا از خیر و شر تعبیر به معروف و منکر نمود.

دعوت به خیر و امر به معروف و نهی از منکر از اموری است که اگر واجب باشد، طبعاً واجب کفائی خواهد بود، چون بعد از آنکه فرضاً یکی از افراد اجتماع این امور را انجام داد، دیگر معنا ندارد که بر سایر افراد اجتماع نیز واجب باشد که همان کار را انجام دهند.

پس اگر فرض کنیم، امتی هست که روی هم افرادش داعی به سوی خیر و امر به معروف و نهی از منکرند، قهراً معنایش این خواهد بود که در این امت افرادی هستند که به این وظیفه قیام می کنند.

پس مساله در هر حال قائم به بعضی افراد جامعه است، نه به همه آنها و خطابی که این وظیفه را تشریح می کند، اگر متوجه همان بعضی باشد که هیچ، و اگر متوجه کل جامعه باشد، باز هم به اعتبار بعض است.

و به عبارتی دیگر، بازخواست و عقاب در تخلف این وظیفه، متوجه تک تک افراد است، ولی پاداش و اجرش از آن کسی است که وظیفه را انجام داده باشد، و به همین جهت است که می بینیم دنبال جمله فرمود: "و اولئک هم المفلحون."

"و لا- تکونوا کالذین تفرقوا و اختلفوا من بعد ما جاءهم الیینات ...،" اگر تفرق را جلوتر از اختلاف ذکر فرمود، برای این بود که تفرقه و جدائی بدنهارا از یکدیگر، مقدمه جدائی عقاید است، چون وقتی یک قوم به هم نزدیک و مجتمع و مربوط باشند، عقایدشان به یکدیگر متصل و در آخر از راه تماس و تاثیر متقابل متحد می شود، و اختلاف عقیدتی در بینشان رخنه نمی کند.

بر عکس وقتی افراد از یکدیگر جدا و بریده باشند، همین اختلاف و جدائی بدنهارا باعث اختلاف مشربها و مسلکها می شود و به تدریج هر چند نفری دارای افکار و آرائی مستقل و جدای از افکار و آرای دیگران می شوند و تفرقه و جدائی باطنی هم پیدا نموده شق عصای وحدتشان می شود.

پس گویا خدای تعالی خواسته است بفرماید: شما مسلمانان مثل آن امته نباشید که در آغاز بدنهایشان از یکدیگر جدا شد و از جماعت خارج شدند و در آخر این جدائی از اجتماع، سبب شد که آراء و عقائدشان هم مختلف گردد.

و می بینیم که خدای تعالی این اختلاف را در مواردی از کلامش به بغی نسبت داده مثلا فرموده: "و ما اختلفوا فيه الا من بعد ما جاءتهم البينات بغيا بينهم"، با اینکه مساله ظهور اختلاف در آراء و عقائد، امری ضروری است و جلوگیری افراد از آن ممکن نیست، چون درک و فهم افراد مختلف است، لیکن همانطور که این بروز اختلاف ضروری است، برطرف شدن آنهم به وسیله اجتماع ضروری است و اجتماع بدنها با یکدیگر به خوبی می تواند این اختلاف را برطرف سازد. پس رفع اختلاف امری است ممکن و مقدور - البته مقدور بواسطه - و خلاصه اگر جامعه مستقیما نتواند اختلاف را برطرف سازد، با یک واسطه می تواند، و آنهم این است که بدنها را بهم متصل و مرتبط سازد، پس با این حال، اگر امتی نخواهد اینکار را بکند امتی باغی و ستمگر است، و خودش به دست خود اختلاف راه انداخته و در آخر هلاکت را برای خود فراهم کرده است.

و قرآن کریم به همین جهت دعوت به اتحاد را بسیار تاکید نموده و نهی از اختلاف را به نهایت رسانده و این نیست مگر به خاطر اینکه تفرس و ژرف نگری می کرده، و می دانسته که این امت مانند امتهائی که قبل از ایشان بودند و بلکه بیش از آنان دستخوش اختلاف می شوند.

و ما مکرر خاطر نشان ساخته ایم که از دأب قرآن می فهمیم هرگاه در تحذیر و هشدار دادن از خطری و نهی از نزدیک شدن به آن بسیار تاکید می کند، نشانه این است که این خطر پیش می آید، و یا مثلا این عملی که بسیار از آن نهی فرموده ارتکاب خواهد شد و مساله وقوع اختلاف در امت اسلام را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم خبر داد، و فرمود: چیزی نمی گذرد که اختلاف بطور نامحسوس و آرام آرام در امتش رخنه می کند و در آخر امتش را به صورت فرقه هایی گوناگون در می آورد و امتش مختلف می شوند، آنطوری که یهود و نصارا مختلف شدند.

جریان حوادث هم این پیشگوئی قرآن و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق کرد، چیزی از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگذشت که امت اسلام قطعه قطعه شد و به مذاهبی گوناگون منشعب گشت، هر مذهبی صاحب مذهب دیگر را تکفیر کرد و این بدبختی از زمان صحابه آن حضرت تا امروز ادامه دارد و هر زمانی که شخصی خیرخواه برخاست تا اختلاف بین این مذاهب را از بین ببرد، به جای از بین بردن اختلاف، و یک مذهب کردن دو مذهب، مذهب سومی بوجود آمد.

و آنچه که بحث ما با تجزیه و تحلیل ما را بدان رهنمون می شود، این است که همه این اختلاف هائی که در اسلام پدید آمد همه به منافقین منتهی می گردد، همان منافقینی که قرآن کریم خشن ترین و کوبنده ترین بیان را در باره آنان دارد و مکر و

توطئه آنان را عظیم می شمارد.

چون اگر خواننده عزیز بیاناتی را که قرآن کریم در سوره بقره و توبه و احزاب و منافقین و سایر سوره ها در باره منافقین دارد، به دقت مورد مطالعه قرار دهد لحنی عجیب خواهد دید. تازه این لحن منافقین در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که هنوز وحی قطع نشده بود و اگر دست از پا خطا می کردند و حتی در درون خانه هایشان توطئه ای می چیدند، بلافاصله خبرش به وسیله وحی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به وسیله آن جناب به عموم مسلمانان می رسید.

مترجم: ( آن وقت چطور شد که بعد از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دیگر هیچ سخنی از منافقین در میان نیامد و ناگهان سر و صدایشان خوابید؟ آیا هیچ عاقلی احتمال می دهد که با رفتن آن جناب نفاق تمام شد و منافقین هم از بین رفتند؟! )

به هر حال بعد از رحلت آن جناب بسیار زود مردم متفرق شدند و مذاهب گوناگون بین آنها جدائی و دوری افکند. و حکومتها مردم را در بند تحکم و استبداد خود کشیدند و سعادت حیاتشان را به شقاوت و هدایتشان را مبدل به ضلالت و غی نمودند. والله المستعان!

### بهترین امت

- "كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ!

- وَ لَوْ أَمَّنْ أَهْلُ الْكُتُبِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ مِّنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ!

- شما از ازل بهترین امتی بودید که برای مردم پدید آمدید، چون امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید!

- و اگر اهل کتاب هم ایمان می آوردند، برایشان بهتر بود، لیکن بعضی از آنان مؤمن و بیشترشان فاسقند!

امت به معنای جمعیت یا فردی است که هدفی را دنبال می کنند. مراد از اخراج امت برای مردم اظهار چنین امتی برای مردم است. خدای تعالی با این تعبیر می فهماند: چنین امتی را ما پدید آوردیم، و تکون آن به دست ما بود.

نمی خواهد بفرماید شما در زمان گذشته چنین بوده اید، بلکه می خواهد بفرماید شما چنین امتی هستید.

و ذکر ایمان به خدا بعد از ذکر امر به معروف و نهی از منکر، از قبیل ذکر کل

بعد از جزء، و یا ذکر اصل بعد از فرع است.

پس معنای آیه این می شود که شما گروه مسلمانان بهترین امتی هستید که خدای تعالی آنرا برای مردم و برای هدایت مردم پدید آورده و ظاهر ساخت.

چون شما مسلمانان همگی ایمان به خدا دارید، و دو تا از فریضه های دینی خود یعنی امر به معروف و نهی از منکر را انجام می دهید.

و معلوم است که کلیت و گستردگی این شرافت بر امت اسلام، از این جهت است که بعضی از افرادش متصف به حقیقت ایمان، و قائم به حق امر به معروف و نهی از منکرند، این بود حاصل آنچه که مفسرین در این مقام گفته اند .

آیه شریفه حال مؤمنین صدر اسلام را که در آغاز ظهور اسلام ایمان آوردند، بیان می کند، و به عبارتی دیگر، حال سابقین اولین از مهاجر و انصار را می ستاید، و مراد از ایمان در خصوص مقام، ایمان به دعوتی است که خدای تعالی در آیه قبل کرد، و ایشان را به اجتماع و اتحاد در چنگ آویختن به حبَل الله خواند، و اینکه در وظیفه متفرق نشوند.

و همچنین مراد از ایمان اهل کتاب هم ایمان به همین دستور چنگ آویختن است، در نتیجه برگشت معنای آیه به این می شود که شما گروه مسلمانان در ابتدای تکون و پیدایشان برای مردم بهترین امت بودید، چون امر به معروف و نهی از منکر می کردید و می کنید و با اتفاق کلمه و در کمال اتحاد به حبَل الله چنگ می زنید. و عینا مانند تن واحدی هستید، اگر اهل کتاب هم مثل شما چنین وضعی را می داشتند برایشان بهتر بود ولی چنین نبودند بلکه اختلاف کردند، و بعضی ایمان آورده و بیشترشان فسق ورزیدند.

(۱)

### امر به معروف و نهی از منکر، اولین خصیصه ولایت مومنین

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ!»

«وَعِدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكَنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عِدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ!»

-مردان و زنان مؤمن بعضی از ایشان اولیاء بعض دیگرند، امر به معروف می کنند و از منکر نهی می نمایند و نماز به پا می دارند و زکات می پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می کنند، آنها را خدا به زودی مشمول رحمت خود می کند، که خدا مقتدریست شایسته کار!

-خداوند مؤمنین و مؤمنات را به بهشت هائی وعده داده که از چشم انداز آنها جویها روان است، و آنها در آن جاودانه اند، و قصرهای پاکیزه ای در بهشتهای عدن و از همه بالاتر رضای خود را وعده داده که آن خود رستگاری عظیمی است!»

می فرماید: مردان و زنان با ایمان اولیای یکدیگرند، تا منافقین بدانند نقطه مقابل ایشان مؤمنین هستند که مردان و زنانشان با همه کثرت و پراکندگی افرادشان همه در حکم یک تن واحدند، و به همین جهت بعضی از ایشان امور بعضی دیگر را عهده دار می شوند.

و به همین جهت است که هر کدام دیگری را به معروف امر می کند و از منکر نهی می نماید.

آری، بخاطر ولایت داشتن ایشان در امور یکدیگر است - آنها ولایتی که تا کوچکترین افراد اجتماع راه دارد - که به خود اجازه می دهند هر یک دیگری را به معروف واداشته و از منکر باز بدارد.

آنگاه مؤمنین را به وصف دیگری توصیف نموده می فرماید: نماز به پا می دارند و زکات می پردازند.

سپس وصف دیگری از ایشان را برشمرده و می فرماید: «و یطیعون الله و رسوله»، در این جمله تمامی احکام شرعی را در یک جمله کوتاه اطاعت خدا و تمامی احکام ولایتی که پیغمبر در اداره امور امت و اصلاح شؤون ایشان دارد، از قبیل فرامین جنگی و احکام قضائی و اجرای حدود و امثال آن را در یک جمله کوتاه اطاعت رسول جمع کرده است.

«اولئک سیرحهم الله»، در این جمله از این معنا خبر می دهد که قضای الهی شامل حال این گونه افراد شده و رحمت او اشخاص متصف به این صفات را در برخواهد گرفت.

«وعد الله المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار...» معنای جنات عدن بهشتهای ماندنی و از بین نرفتنی است. و معنای «رضوان من الله اکبر»، بطوری که سیاق آن را افاده می کند این است که خوشنودی خدا از ایشان از همه این حرفها بزرگتر و ارزنده تر است.

(۱)

**عفو از بدیها، و امر به معروف و اعراض از جاهلین**

« خُذِ الْعَفْوَ وَ أْمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ! »

« عفو پیشه کن و به نیکی امر کن و از مردم نادان روی بگردان ! »

منظور از اینکه فرمود: « خذ العفو » اغماض و ندیده گرفتن بدیهایی است که مربوط به شخص نبی اکرم «ص» بوده، و سیره آن حضرت هم همین بود که در تمامی طول زندگیش از احدی برای خود انتقام نگرفت، کما اینکه در بعضی از روایات راجع به ادب آنجناب آمده است.

البته این چشم پوشی نسبت به بدیهای دیگران و تضييع حق شخص است، و اما مواردی که حق دیگران با اسائه به ایشان ضایع می شود عقل در آنجا عفو و اغماض را تجویز نمی کند، برای اینکه عفو در اینگونه موارد وادار کردن مردم به گناه است، و مستلزم این است که حق مردم بنحو اشد تضييع گردد و نوامیس حافظ اجتماع لغو و بی اثر شود، و تمامی آیات ناهیه از ظلم و افساد و کمک به ستمکاران و میل و خضوع در برابر ایشان و بلکه تمامی آیاتی که متضمن اصول شرایع و قوانین است از چنین اغماضی جلوگیری می کند، و این خود روشن است.

کلمه عرف به معنای آن سنن و سیره های جمیل جاری در جامعه است که عقلای جامعه آنها را می شناسند، به خلاف آن اعمال نادر و غیر مرسومی که عقل اجتماعی انکارش می کند ( که اینگونه اعمال عرف معروف نبوده بلکه منکر است ) و معلوم است که امر به متابعت عرف، لازمه اش این است که خود امر کننده عامل به آن چیزی که دیگران را امر به آن می کند بوده باشد، و یکی از موارد عمل همین است که تماسش با مردم و مردم را امر کردن طوری باشد که منکر شمرده نشود، بلکه بنحو معروف و پسندیده مردم را امر کند، پس مقتضای اینکه فرمود: « و امر بالعرف » این است که اولاً- به تمامی معروفها و نیکی ها امر بکند و در ثانی خود امر کردن هم بنحو معروف باشد، نه بنحو منکر و ناپسند.

« و اعرض عن الجاهلین » دستور دیگری است در مراعات مدارای با مردم، و این دستور بهترین و نزدیکترین راه است برای خنثی کردن نتایج جهل مردم و تقلیل فساد اعمالشان برای اینکه بکار نبستن این دستور و تلافی کردن جهل مردم، بیشتر مردم را به جهل و ادامه کجی و گمراهی وا می دارد.

« و اما یتزغنک من الشیطان نزع فاستعذ بالله انه سمیع علیم،» اگر شیطان خواست مداخله نماید و با رفتار جاهلانه ایشان، تو را به غضب و انتقام وادار کند تو به خدا پناه بر، که او شنوا و دانا است، با اینکه خطاب در آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و لیکن مقصود، امت آنجناب است چون خود آن حضرت معصوم است.

« ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون،» طائف از شیطان آن شیطانی است که پیرامون قلب آدمی طواف می کند تا رخنه ای پیدا کرده و سوسه خود را وارد قلب کند یا آن و سوسه ای است که در حول قلب می چرخد تا راهی به قلب باز کرده وارد شود.

پرهیزکاران وقتی شیطان طائف نزدیکشان می شود به یاد این می افتند که پروردگارشان خداوند است که مالک و مربی ایشان است، و همه امور ایشان بدست او است پس چه بهتر که به خود او مراجعه نموده و به او پناه ببریم، خداوند هم شر آن شیطان را از ایشان دفع نموده و پرده غفلت را از ایشان بر طرف می سازد، ناگهان بینا می شوند.

(۱)

### نهی از فحشاء و منکر و بغی

« ... و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون! »

کلمه فحش و فحشاء و فاحشه به معنای کردار و گفتار زشتی است که زشتیش بزرگ باشد.

و معنای منکر، آن کاری است که مردم در جامعه خود آن را نشناسند، یعنی در جامعه متروک باشد، حال یا بخاطر زشتیش و یا بخاطر اینکه جرم و گناه است، مانند عمل موافقه و یا کشف عورت در انظار مردم، آنهم در جوامع اسلامی.

و کلمه بغی در اصل به معنای طلب است، ولی چون زیاد در طلب حق دیگران با زور و تعدی استعمال شده، لذا فعلا از این کلمه معنای استعلاء و استکبار و گردن کلفتی نسبت به دیگران و ظلم و تعدی نسبت به آنان فهمیده می شود، و چه بسا که به معنای زنا هم بکار برود، لیکن در آیه مورد بحث معنای تعدی و ظلم بر غیر است.

این سه عنوان یعنی فحشاء و منکر و بغی هر چند از نظر مصداق غالباً یکی هستند، مثلاً هر کاری که فحشاء باشد غالباً منکر هم هست، و هر کاری که بغی باشد،



غالباً فحشاء و منکر نیز هست، لیکن نهی در آیه متعلق به آنها شده بخاطر عنوانی که دارند، چون وقوع اعمالی که یکی از این سه عنوان را دارد در مجتمع باعث شکاف عمیق میان اعمال اجتماعی صادره از اهل آن اجتماع می شود، و اعمال اجتماع از هم پاشیده شده نیروها هدر می رود و آن التیام و وحدت عمل از هم گسیخته گشته، نظام فاسد، و مجتمع دچار انحلال می شود، هر چند که در ظاهر و صورت بپا ایستاده باشد، و وقتی نظام از هم پاشیده شد هلاک سعادت افراد حتمی است.

پس نهی از فحشاء و منکر و بغی، امری است در معنا به اتحاد مجتمع، تا اجزای یکدیگر را از خود بدانند، و اعمال افراد همه یکنواخت باشد، بعضی بر بعضی دیگر استعلاء نکند، و دست ستم بسوی یکدیگر دراز نکنند، از یکدیگر جز خوبی یعنی عملی که آن را می شناسند نینند، در این هنگام است که رحمت در آنان جایگیر گشته همه به هم محبت و الفت می ورزند، و نیرو و شدت یکجا متمرکز می شود خشم و عداوت و نفرت و هر خصمت بدی که منجر به تفرقه و هلاکت شود از میانشان رخت بر می بندد.

خدای سبحان این آیه را با جمله «يَعْظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» ختم فرمود که معنایش این می شود که تا متذکر شوید و بدانید آنچه خدا شما را بدان می خواند مایه حیات و سعادت شما است.

(۱)

### امر به عدل، احسان، بخشش به خویشان، نهی از فحشا و منکر و ستمگری

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ!»

خدا به عدالت و نیکی کردن و بخشش به خویشان فرمان می دهد و از کار بد و ناروا و ستمگری منع می کند، پندتان می دهد شاید اندرز گیرید!

خدای سبحان ابتدا آن احکام سه گانه را که مهم ترین حکمی هستند که اساس اجتماع بشری با آن استوار است، و از نظر اهمیت به ترتیب یکی پس از دیگری قرار دارند ذکر فرموده است، زیرا از نظر اسلام مهم ترین هدفی که در تعالیمش دنبال شده صلاح مجتمع و اصلاح عموم است، چون هر چند انسانها فرد فردند، و هر فردی برای خود شخصیتی و خیر و شری دارد، و لیکن از نظر طبیعتی که همه انسانها دارند یعنی طبیعت مدنیت، سعادت هر شخصی مبنی بر صلاح و اصلاح ظرف اجتماعی است که در آن زندگی می کند، بطوری که در ظرف اجتماع فاسد که از هر سو فساد آن را محاصره کرده

باشد رستگاری یک فرد و صالح شدن او بسیار دشوار است، و یا به تعبیر دیگر عادات محال است.

بهمین جهت اسلام در اصلاح اجتماع اهتمامی ورزیده که هیچ نظام غیر اسلامی به پای آن نمی رسد، منتها درجه جد و جهد را در جعل دستورات و تعالیم دینی حتی در عبادات از نماز و حج و روزه مبذول داشته، تا انسانها را، هم در ذات خود و هم در ظرف اجتماع صالح سازد.

#### عدالت

ظاهر سیاق آیه این است که مراد از عدالت، عدالت اجتماعی است، و آن عبارت از این است که با هر یک از افراد جامعه طوری رفتار شود که مستحق آن است و در جایی جای داده شود که سزاوار آن است، و این خصلتی اجتماعی است که فرد فرد مکلفین مامور به انجام آنند، به این معنا که خدای سبحان دستور می دهد هر یک از افراد اجتماع عدالت را بیاورد، و لازمه آن این می شود که امر متعلق به مجموع نیز بوده باشد، پس هم فرد فرد مامور به اقامه این حکمند، و هم جامعه که حکومت عهده دار زمام آن است.

#### احسان

مقصود از احسان هم احسان به غیر است نه اینکه فرد کار را نیکو کند، بلکه خیر و نفع را به دیگران برساند، آنهم نه بر سبیل مجازات و تلافی بلکه همانطور که گفتیم به اینکه خیر دیگران را با خیر بیشتری تلافی کند، و شر آنان را با شر کمتری مجازات کند، و نیز ابتداء و تبرعا به دیگران خیر برساند.

و احسان صرف نظر از اینکه مایه اصلاح مسکینان و بیچارگان و درماندگان است، و علاوه بر اینکه انتشار دادن رحمت و ایجاد محبت است، همچنین آثار نیک دیگری دارد که به خود نیکوکار برمی گردد، چون باعث می شود ثروت در اجتماع به گردش در آید، و امنیت عمومی و سلامتی پدید آید، و تحیب قلوب شود.

#### بخشش به خویشان

« و ایتاء ذی القربی، » یعنی دادن مال به خویشاوندان که خود یکی از افراد احسان است، و اگر خصوص آن را بعد از ذکر عموم احسان ذکر نمود برای این بود که بر مزید عنایت به اصلاح این مجتمع کوچک خاندان دلالت کند، زیرا تشکیل صحیح این مجتمع

کوچک است که باعث اصلاح مجتمع مدنی بزرگ می شود، همچنان که مجتمع ازدواج یعنی تشکیل خانواده، مجتمعی کوچک تر از مجتمع خاندان و دودمان است، و سببی است مقدم بر آن، و مایه به وجود آمدن آن.

بنا بر این، جوامع بزرگ بشری در آغاز از جوامع خانه ای که گره آن ازدواج است تشکیل می شود، سپس بعد از گسترش توالد و تناسل و توسعه افراد خانواده رفته رفته جامعه ای بزرگتر تشکیل می شود بنام قبیله و عشیره و دودمان، و همچنین این اجتماع رو به کثرت و تزیاید می گذارد تا بصورت امتی عظیم در آید، پس مراد از ذی القربی فرد نیست، بلکه جنس خویشاوند است، و این خود عنوانی است عام که - بطوری که گفته اند - شامل تمامی خویشاوندان می شود.

(۱)

**پایه سوم جامعه اسلامی: صبر، مقاومت، مرابطه**

**اشاره**

” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ! “

ای اهل ایمان در کار دین صبور باشید و یکدیگر را به صبر و مقاومت سفارش کنید و مهیا و مراقب کار دشمن بوده و خدا ترس باشید، باشد که پیروز و رستگار گردید! “

اصبروا: امرهائی که در این آیه آمده یعنی امر اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا همه مطلق و بدون قید است، در نتیجه صبرش، هم شامل صبر بر شدائد می شود و هم شامل صبر در اطاعت خدا، و همچنین صبر بر ترک معصیت و بهر حال منظور از آن صبر تک تک افراد است.

صابروا: دنبالش همین صبر را به صیغه مفاعله یعنی صابروا آورده که در مواردی استعمال می شود که ماده فعل بین دو طرف تحقق می یابد. مصابره عبارت است از اینکه جمعیتی به اتفاق یکدیگر اذیت ها را تحمل کنند و هر یک صبر خود را به صبر دیگری تکیه دهد و در نتیجه برکاتی که در صفت صبر هست دست به دست هم دهد و تاثیر صبر بیشتر گردد.

این معنا امری است که هم در فرد، اگر نسبت به حال شخصی او در نظر

گرفته شود، محسوس است؛ و هم در اجتماع، اگر نسبت به حال اجتماع و تعاون آن در نظر گرفته شود؛ چون باعث می شود که تک تک افراد نیروی یکدیگر را به هم وصل کنند و همه نیروها یکی شود.

رابطوا: رابطه از نظر معنا اعم از مصابره است، چون مصابره عبارت بود از وصل کردن نیروی مقاومت افراد جامعه در برابر شدائد، و رابطه عبارت است از همین وصل کردن نیروها، اما نه تنها نیروی مقاومت در برابر شدائد، بلکه همه نیروها و کارها، در جمیع شؤون زندگی دینی، چه در حال شدت و چه در حال رخا و خوشی.

و اتقوا الله: و چون مراد از رابطه این است که جامعه به سعادت حقیقی دنیا و آخرت خود برسد - و اگر رابطه نباشد گو اینکه صبر من و تو، به تنهایی و علم من و تو به تنهایی، و هر فضیلت دیگر افراد، به تنهایی سعادت آور هست، ولی بعضی از سعادت را تامین می کند و بعضی از سعادت، سعادت حقیقی نیست - به همین جهت دنبال سه جمله: اصبروا و صابروا و رابطوا اضافه کرد: "و اتقوا الله لعلکم تفلحون"، که البته منظور از این فلاح هم فلاح تام حقیقی است.

(۱)

### دستور مراقبت و اصلاح نفس و جامعه اسلامی

- «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَبِئْسَ لَكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ!

- ای کسانی که ایمان آورده اید بر شما باد رعایت نفس خودتان، چه آنان که گمراه شده اند گمراهیشان بشما ضرر نمی رساند اگر شما خود راه را از دست ندهید، بازگشت همه شما به خداست و پس از آن آگاهتان می کند به آنچه عمل می کردید!

خدای تعالی در این آیه مؤمنین را امر می کند به اینکه بخود پردازند، و مراقب راه هدایت خود باشند، و از ضلالت کسانی از مردم که گمراه شده اند نهراسند، و بدانند که خدای تعالی حاکم بر جمیع مردم است، در هر کسی بر حسب عملش حکم می کند.

می توان گفت: روی سخن در جمله «یا ایها الذین آمنوا»، مجتمع مؤمنین است، و در نتیجه مراد از اینکه فرمود: «علیکم انفسکم»، اصلاح وضع اجتماعی جامعه اسلامی و

مهتدی به هدایت الهیه دین شدن و معارف دینیه و عمل صالح و شعائر عامه اسلامییه را حفظ کردن است، چنانکه فرمود: «و اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا» و مراد از این اعتصام دسته جمعی، همان اخذ به کتاب و سنت است، و نیز بنا بر این حمل، مراد از «لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم» این است که جامعه مسلمین ایمن است از اضرار مجتمعات گمراه و غیر مسلمان، بنا بر این جائز نیست مسلمین از دیدن اینکه مجتمعات گمراه بشری همه در شهوات و تمتع از مزایای زندگی باطل خود فرو رفته اند نسبت به هدایت دینی خود دلسرد گردند، زیرا مرجع همه شان بسوی خداست و بزودی خدای تعالی آنان را به آنچه که کرده و می کنند خبر می دهد.

بنا بر این احتمال، آیه شریفه مورد بحث جاری مجرای آیه: «لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد متاع قلیل ثم ماویهم جهنم و بس المهاد» و همچنین آیه: «لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجنا منهم زهره الحیوه الدنیا» خواهد بود.

### جامعه اسلامی تحت محافظت و مراقبت دائم الهی

در اینجا ممکن است از جمله: «لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم» از نظر اینکه منفی در آن یعنی جمله: «گمراهان بشما ضرر نمی رسانند» مطلق است، و صفت و عمل معینی از آنها نیست این معنا را استفاده کرد که کفار هیچ وقت نمی توانند به جامعه اسلامی پرداخته و آن را بصورت جامعه غیر اسلامی در آورند، بعبارت دیگر ممکن است معنای آیه این باشد که: شما ای مسلمین هدایت خود را حفظ کنید، و بدانید که گمراهان هیچوقت نمی توانند با قوه قهریه خود مجتمع اسلامی شما را به یک مجتمع غیر اسلامی تبدیل کنند.

بنا بر این احتمال، آیه مورد بحث در مقام بیان مطلبی است که آیه «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون» و آیه: «لن یضروکم الا اذی و ان یقاتلوکم یولوکم الادبار» در صدد بیان آنند.

(۱)

### پایه چهارم جامعه اسلامی - حفظ و مراقبت از نفوذ دشمنان

#### اشاره

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ!»

-هان ای کسانی که ایمان آوردید، یهود و نصارا را دوستان خود مگیرید که آنان دوست یکدیگرند و کسی که از شما آنان را دوست بدارد خود او نیز از ایشان است، چون خدا مردم ستمکار را به سوی حق هدایت نمی کند!»

### نهی شدید الهی از ولایت محبت یهود و نصاری

خدای سبحان در این آیات مؤمنین را از اینکه یهود و نصارا را اولیای خود بگیرند، بر حذر داشته و با شدیدترین لحن تهدیدشان می کند و در یک پیشگویی به آینده امر امت در اثر این موالات و دوستی با دشمنان خبر می دهد و می فرماید که اگر چنین کنید بنیه روش دینی خود را از دست می دهید و آن وقت است که خدای تعالی مردمی دیگر برمی انگیزد که قائم به امر دین شوند و بنیه دین را بعد از انهدام به حالت اصلی و اولیش بر گردانند.

ولایت یک نوع خاصی از نزدیکی چیزی به چیز دیگر است، بطوری که همین ولایت باعث شود که موانع و پرده ها از بین آن دو چیز بر داشته شود، البته نه همه موانع، بلکه موانع آن هدفی که غرض از ولایت رسیدن به آن هدف است.

خدای سبحان در جمله مورد بحث که فرموده: «لا- تتخذوا الیهود و النصاری اولیاء»، مساله ولایت را مقید به هیچ یک از خصوصیات و قیدها نکرده و بطور مطلق فرموده: یهود و نصارا را اولیای خود مگیرید! پس آیه شریفه از این جهت مطلق است، چیزی که هست از آیه بعدی که می فرماید: تو ای پیامبر بیماردلان را می بینی که به سرعت به طرف یهود و نصارا می روند و می گویند می ترسیم بلائی بر سر ما بیاید...، فهمیده می شود که مراد از ولایت نوعی از نزدیکی و اتصال است که با بهانه بیماردلان متناسب باشد و آن این است که یهود و نصارا دولتی و سلطه ای داشته اند که مسلمانان بیمار دل می ترسیده اند در تحت سلطه آنان منکوب شوند، همچنانکه ممکن است دولت و سلطه در غیر یهود و نصارا بوده و بیماردلان می خواسته اند با دوستی با یهود و نصارا آنها را ناصر

خود گرفته و از شر صاحب دولت و سلطنت محفوظ بمانند که بنا بر این عنوان ولایت در آیه به معنای خصوص نصرت خواهد بود و همچنین ممکن است از خود یهود و نصارا می ترسیده اند و با آنها دوستی می کرده اند که از شرشان محفوظ بمانند در این صورت ولایت به معنای محبت و معاشرت خواهد بود .

و کلمه ولایت به معنای قرب محبت و معاشرت جامع هر دو فائده و هر دو معنا است، هم معنای نصرت و هم محبت و امتزاج روحی و بنا بر این همین معنا مراد از آیه است و به زودی از نکاتی که در قیود آیه و صفات ماخوذه در آیه اخیر یعنی آیه: «یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه...» هست استفاده می کنیم که مراد از ولایت در اینجا یعنی در جمله مورد بحث تنها ولایت محبت است و لا غیر.

### دوستی، وسیله نفوذ تدریجی یهود و نصاری

آن ولایتی که وحدت را بین یهودیان بوجود می آورد و بعضی را بر بعض دیگر پیوند می دهد، ولایت محبت و تعصب قومی و یا پیوندهای مذهبی و دینی است و همچنین در نصارا. همچنین در جمله سوم که می فرماید: «و من یتولهم منکم فانه منهم»، چون آن معیاری که باعث می شود موالی مردمی از آن مردم شمرده شود، محبت و مودت است که باعث اجتماع متفرقات آن جمعیت و پیوستگی ارواح مختلف می شود و فهم و ادراک همه افراد را یک سو و یک جهت ساخته، اخلاق آنها را به هم مربوط و افعال آنها را شبیه به هم می سازد، بطوری که دو نفر دوست را می بینی که وضع یک یک آنها قبل از دوست شدن و بعد از آن فرق کرده، بعد از دوست شدن گویا شخص واحدی شده اند و دارای یک نفسیت گشته اند اراده آن دو یکی و عمل آن دو یک جور است و در مسیر زندگی و مستوای عشرت هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند.

پس این محبت است که باعث می شود دوست هر قومی جزء آن قوم شود و به آن قوم ملحق گردد، بطوری که گفته اند: هر کس قومی را دوست بدارد، از آن قوم است و یا فرموده اند: هر کسی با آن شخص است که دوستش دارد، خدای تعالی هم در آیه ای نظیر آیه مورد بحث که از موالات مشرکین نهی کرده می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالموده و قد کفروا بما جاءکم من الحق - تا آنجا که بعد از چند آیه می فرماید - و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون!»

و نیز فرموده: «لا- تجدد قوما یؤمنون بالله و الیوم الا-خر یوادون من حاد الله و رسوله و لو کانوا آباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشیرتهم!»

و نیز در باره دوستی با کفار - با لفظی عام که شامل یهود و نصارا و مشرکین

می شود فرموده: «لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء الا ان تتقوا منهم تقاه و يحذرکم الله نفسه!»

و این آیه صراحت دارد در اینکه منظور از ولایت، ولایت محبت و مودت است، نه ولایت به معنای سوگند و عهد، چون در زمان نزول سوره آل عمران بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنین از یک سو و بین مشرکین و یهود معاهده ها و قراردادهائی بر قرار بوده است.

ولایتی که از نظر اعتبار باعث می شود قومی به قومی دیگر ملحق شود، ولایت مودت است نه ولایت سوگند و نصرت، و این پر واضح است و اگر مراد از جمله: «و من يتولهم منكم فانه منهم» این باشد که هر کس بعد از این نهی با کفار بر مساله یاری دادن در روزگار سخت هم سوگند شود خود او نیز از کفار می شود، صرف نظر از اینکه معنائی است مبتذل، عبارت آیه آن را نمی رساند، مگر آنکه قیودی از پیش خود بر عبارت آیه اضافه کنیم .

پس حاصل کلام این شد که مراد از جمله: «لا تتخذوا اليهود و النصارى اولياء» نهی از دوستی با یهود و نصارا است، دوستی به حدی که باعث کشش روحی بین مسلمین و اهل کتاب شود، و در نتیجه اخلاق اهل کتاب در بین مسلمین راه یابد چون چنین دوستی سرانجام سیره دینی جامعه مسلمان را که اساس آن پیروی از حق و سعادت انسان ها است، دگرگون ساخته، سیره کفر در بین آنان جریان می یابد که اساسش پیروی از هوای نفس و پرستش شیطان و خروج از راه فطری زندگی است!

### دستور اکید برای دوری از استهزا کنندگان دین

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُوًا و لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ و الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ و اتَّقُوا اللَّهَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ!»

-ای کسانی که ایمان آوردید کفار و اهل کتاب را که دین شما را سخریه گرفته و بازیچه اش می پندارند دوستان خود مگیرید و از خدا بپرهیزید اگر مردمی با ایمانید!

اگر مردمی دینی از ادیان را استهزا می کرده اند خواسته اند بگویند که این دین جز برای بازی و اغراض باطل به کار دیگری نمی خورد، و هیچ فایده عقلائی و جدی در آن نیست، و گرنه کسی که دینی را حق می داند و شارع آن دین و داعیان بر آن و مؤمنین به آن را در ادعا و عقیده مصاب و جدی می داند و به آنان و عقیده شان به نظر احترام می نگرد، هرگز آن دین را مسخره و بازیچه نمی گیرد، پس اینکه می بینیم در صدر



اسلام کسانی دین اسلام را مسخره می کرده اند می فهمیم که آنان هم اسلام را یک امر واقعی و جدی و قابل اعتنا نمی دانسته اند.

در این آیه شریفه از یهود و نصارا تعبیر به کسانی که به آنان کتاب داده شده کرد با اینکه از ارتباط دوستی بر قرار کردن با آنان نهی کرده، این تعبیر با آن نهی منافات ندارد، زیرا تعبیر مذکور به وسیله توصیف « اتخذوا دینکم هزوا و لعبا» از حالت مدح بودن در آمده و مبدل به مذمت شده است.

آری اهل کتاب بودن خود افتخاری است، ولی عبارت: اهل کتابی که دین خدا را مسخره می کنند عبارتی است که زشت ترین مذمت از آن فهمیده می شود، زیرا چنین اهل کتابی از مشرکین بی کتاب هم پست تر و نکوهیده تر است و اگر قرار باشد که انسان از مردم نکوهیده و پست دوری کند و آنان را دوست خود نگیرد از دوستی چنین اهل کتابی باید بیشتر پرهیز نماید، تا از مردمی که اصلا کتاب آسمانی ندارند و خدا را نمی شناسند، برای اینکه دسته اول دارای کتابی هستند که آنان را به سوی حق دعوت می کند و حق را برایشان روشن می سازد و در عین حال آنان دین حق را مسخره می کنند، و آن را بازیچه خود می سازند، پس اینها سزاوارترند به اینکه مورد نفرت اهل حق قرار گیرند و اهل حق از معاشرت و مخالفت و دوستی با آنان اجتناب کنند.

و اما اینکه فرمود: «بعضهم اولیاء بعض» همانطور که قبلا- نیز گفتیم مراد از ولایت در آن ولایت محبت است که باعث می شود دل‌هایشان به هم نزدیک گشته و ارواحشان یکدیگر را جذب کند و آراءشان در پیروی هوای نفس و استکبار ورزیدن از قبول حق و اتحادشان در خاموش کردن نور خدای سبحان و معاونتشان علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان متحد و یکی شود، بطوری که گوئی یک تن واحدند و ملتی واحد دارند با اینکه یکی عرب است و دیگری عجم، ولی همینکه این ملت‌های گوناگون دارای ولایت محبت شدند گوئی یک ملت گردیدند و ولایت آنان را به اتفاق کلمه واداشته و همه را علیه مسلمانان یک دست کرده، برای اینکه اسلام آنها را به قبول حق دعوت کرده، به چیزی خوانده که با عزیزترین خواسته‌هایشان ناسازگاری دارد، آری عزیزترین خواسته آنها پیروی هوای نفس و آزادی در شهوات و لذائذ دنیا است.

و همین مطلب که اسلام مخالف و ناسازگار با خواسته‌های ملت‌های گوناگون چون یهود و نصارا است، یهود و نصارا را با همه دشمنی که با یکدیگر دارند، در یک هدف مشترک متحد و نزدیک به هم کرده و آن دشمنی با اسلام است و این هدف مشترک، آنها را واداشته به یکدیگر مراجعه کنند، یهود، دوست نصارا شود و نصارا با یهود دوستی کند و همین است معنای ابهام جمله: «بعضهم اولیاء بعض» در مفرداتش، و این جمله در

مقام بیان علت فرمانی است که در جمله: « لا تتخذوا اليهود و النصارى اولياء،» آمده بود، و معنایش این است که اگر گفتیم یهود و نصارا را اولیای خود مگیرید علتش این است که این دو طائفه در عین اینکه دو طائفه جدای از هم و دشمن هم هستند، در عین حال علیه شما مسلمانان یک دست و متحدند، پس در نزدیک شدن به آنها و در دوستی و محبت با آنها هیچ سودی برای شما نیست .

و چه بسا بشود از جمله: « بعضهم اولياء بعض،» معنای دیگری نیز استفاده کرد و آن این است که اگر به شما دستور دادیم که یهود و نصارا را دوست خود نگیرید برای این بود که شما با آنها به این منظور دوستی می کنید که از آنها یاری بگیرید به این معنا که مثلاً با نصارا دوستی کنید تا آنان شما را علیه یهود کمک کنند، در حالی که این دوستی هیچ سودی برایتان ندارد، زیرا این دو طائفه اولیای هم هستند و هرگز شما را علیه خودشان یاری نخواهند کرد !!

### **اگر با یهود و نصاری دوستی کنید از آنان خواهید بود!**

« و من يتولهم منكم فانه منهم، ان الله لا يهدي القوم الظالمين،» هر کس از شما که یهود و نصارا را ولی خود بگیرد خود او نیز بعضی از ایشان است. این کلام خدای تعالی که یک مسلمان را ملحق به یهود و نصارا کرده از باب الحاق تنزیلی است نه الحاق واقعی، نمی خواهد بگوید چنین فرد مسلمان اصلاً مسلمان نیست و واقعا یهودی و نصرانی است، بلکه می خواهد بفرماید به منزله آنان و شبیه به آنان است. و برگشت این گفتار به این است که بفرماید ایمان حقیقتی است که از حیث خلوص و ناخالصی و کدورت و صفا دارای مراتب مختلفی است، همچنانکه این معنا از آیات دیگر قرآنی از قبیل آیه زیر استفاده می شود که می فرماید: « و ما يؤمن بالله الا و هم مشرکون،» و همین ناخالصی و کدورت است که خدای تعالی از آن به مرض قلوب تعبیر نموده، در آیه ذیل فرموده: « فتری الذین فی قلوبهم مرض یسارعون فیهم !»

بنا بر این آن کسانی که یهود و نصارا را اولیای خود می گیرند خدای تعالی آنان را از همان یهود و نصارا شمرد، هر چند که بر حسب ظاهر جزء مؤمنین و از مؤمنین باشند. و کمترین چیزی که از این بیان استفاده می شود این است که اینگونه مؤمنین راه هدایت خدا را که همان ایمان است سلوک نکرده بلکه راهی را اتخاذ کرده اند که یهود و نصارا آن را سلوک می کنند و به سوئی در حرکتند که یهود و نصارا بدان سو روانند و راهشان بدانجا کشیده می شود که راه یهود و نصارا بدانجا منتهی می گردد .

و به همین جهت است که خدای تعالی بیان مذکور را با جمله: «ان الله لا يهدي القوم الظالمين،» تعلیل نموده و بیان می کند که چرا اینگونه مؤمنین ملحق به یهود و نصارا هستند، بنا بر این برگشت بیان مذکور به این است که فرموده باشد: ای مسلمانان بدانید این افرادی که یهود و نصارا را به دوستی برمی گزینند خودشان نیز از همانها هستند و بدانید که راه شما را نمی روند برای اینکه راه شما راه ایمان است و راه ایمان، راه هدایت الهی است و این افراد مثل یهود و نصارا ظالمند و خدا ظالمان را هدایت نمی کند.

و این آیه بطوری که ملاحظه می کنید تنها متعرض اصل تشبیه و تنزیل است و تنها این را می گوید که این مؤمنین به منزله یهود و نصارا هستند و اما آثاری که متفرع بر این تشبیه می شود را متعرض نشده و لفظ آیه هر چند که مقید به هیچ قیدی نیست و لیکن از آنجا که از قبیل بیان ملاک است - نظیر آیه «و ان تصوموا خیر لکم،» و آیه: «ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذكر الله اکبر،» و آیاتی دیگر که نمی گوید چطور روزه بگیرید و چگونه نماز بخوانید، از این قبیل - جز یک بیان مهمل نیست که تمسک به آن برای اثبات حکمی فرعی نیازمند بیان سنت است و کسی که می خواهد در این باره اطلاعات بیشتری به دست آورد باید به کتب فقهی مراجعه کند .

### جانشینی دوستان خدا بجای دوستان مرتد یهود و نصاری

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَن يَزِدْكُمْ مِّنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَسِعَ عَلِيمٌ !

هان ای کسانی که ایمان آورده اید اگر کسی از شما از دینش بر گردد، بدانید که خدا بزودی مردمی را - برای گرایش به این دین - می آورد که دوستشان دارد و آنان نیز وی را دوست دارند، که اینان مردمی هستند در برابر مؤمنین افتاده حال و در برابر کافران مقتدر، مردمی که در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت هیچ ملامتگری پروا ندارند و این خود فضلی است از خدا، فضلی که به هر کس صلاح بداند می دهد و خدا دارای فضلی وسیع و علمی وصف ناپذیر است!

مراد از ارتداد و برگشتن از دین در این آیه همان دوستی با یهود و نصارا است و اگر خطاب را متوجه خصوص مؤمنین کرد برای این بود که خطاب قبلی نیز متوجه به مؤمنین بود و مقام آیه مقام بیان این نکته است که دین حق از ایمان چنین مؤمنینی که ایمانشان مشوب به دوستی با دشمنان خدا است بی نیاز است، چون خدای سبحان چنین

ایمانی را کفر و شرک خوانده و فرموده: «و من یتولهم منکم فانه منهم»، و برای اینکه خدای سبحان ولی و ناصر دین خود و ولی هر کسی است که دین او را یاری کند و به زودی مردمی خواهد آورد که بیزار از دشمنان اویند و اولیای او را دوست می دارند و دوست نمی دارند مگر او را .

و اما اینکه فرمود: «فسوف یاتی الله بقوم»، و نسبت آوردن قوم را به خودش داد، برای همین بود که یاری کردن از دینش را تثبیت کند، چون از سیاق کلام فهمیده می شد که برای این دین یآوری هست و احتیاج به یاری بیگانگان ندارد و آن یاور خود خدا است.

و اینکه سیاق کلام بیان پیروز شدن دین به وسیله این قوم در مبارزه با کسانی است که پیروزی را در گروه گزائی می بینند و به همین امید با دشمنان دین دوستی می کنند و نیز تعبیر از آن مردم به کلمه قوم و آوردن آن اوصاف و افعال را با صیغه جمع، همه و همه اشعار به این معنا دارد که آن قومی که خدا وعده آوردنش را داده، مردمی هستند که دسته جمعی می آیند نه تک تک و دو تا دو تا، و منظور این نیست که خدای تعالی در هر زمانی و قرنی شخصی را به یاری دین می گمارد که او را دوست دارد و او خدا را دوست دارد! شخصی که در برابر مؤمنین خاضع و در برابر کفار قدرتمند و شکست ناپذیر است و در راه خدا جهاد می کند و از سرزنش هیچ ملامت گری نمی هراسد!

مطلب دیگر اینکه آمدن چنین مردم را با اینکه خودشان می آیند اگر به خود خدای تعالی نسبت داده و فرموده، خدا آنان را می آورد، به معنای آن نیست که خدا آنان را خلق می کند زیرا آنان تنها نیستند که خالقشان خدا است، بلکه کل جهان را خدا خلق کرده، بلکه به این معنا است که خدای تعالی است که آنان را برمی انگیزد تا در هر فرصتی که به دست آورند دین را یاری کنند و او است که ایشان را به چنین افتخاری مفتخر کرده، که دوستشان بدارد و ایشان نیز او را دوست بدانند و او است که به ایشان توفیق داده تا در برابر دوستان خدا خوار و علیه دشمنانش قدرتمند و شکست ناپذیر باشند و در راه او جهاد کنند و از ملامت هر ملامت گری روی برتابند، پس اگر آنان دین را یاری می کنند در حقیقت خدا است که دین خود را به وسیله آنان و از طریق ایشان یاری می کند، در اینجا ممکن است کسی توهم کند که جا داشته فردی از مسلمانان صدر اسلام پیش خود بگوید: پس کجایند آن مردم و چرا نیامدند دین را یاری کنند، جوابش این است که زمان برای خدای تعالی دیر و زود ندارد، دیرش و زودش برای او یکی است، این مائیم که به خاطر قصور فرمان بین آن دو، فرق می گذاریم.

(۱)

### تاریخ انحطاط جوامع اسلامی و ارتباط آن با دوستی اهل کتاب

خطاب های قرآنی که قرآن کریم به امر آن اهتمام دارد و در تاکید و تشدید آن مبالغه دارد، لحن سخن در آنها خالی از دلالت بر این معنا نیست که عوامل و اسباب موجود، همه دست به دست هم داده اند که آینده مسلمین را به تباهی و سقوط و درک هلاکت و ابتلاء به خشم الهی بکشانند، مانند تاکید و مبالغه ای که از آیات ربا و آیات مودت ذی القربی و غیر آنها به چشم می خورد.

و اصولاً- طبع خطاب این دلالت را دارد، برای اینکه اگر متکلم حکیم مامورین خود را به یک مساله بی اهمیت و حقیری امر کند و دنبالش در تاکید و اصرار بر آن امر مبالغه نماید، شنونده احساس می کند که این امر بی اهمیت این همه تاکید نمی خواهد، پس حتما کاسه ای زیر نیم کاسه هست و همچنین اگر فردی از مامورین را مخاطب قرار دهد که شان آن مخاطب این نباشد که مخاطب به مثل چنین خطابی شود، مثلاً- یک عالم ربانی و صاحب قدم صدق در زهد و عبادت را از ارتکاب رسواترین فجور آن هم در انظار هزاران بیننده نهی کند، هر شنونده ای می فهمد که قضیه خالی از مطلب نیست و حتما مطلب مهمی و مهلکه عظیمی در شرف تکوین است که این گوینده حکیم اینطور سخن می گوید.

خطاب های قرآنی که چنین لحنی را دارد، دنبال آن خطاب حوادثی را ذکر می کند که آنچه از لحن کلام فهمیده می شد را تایید و تصدیق کند و بلکه بر آن دلالت نماید هر چند که شنوندگان، چه بسا، در اولین لحظه ای که خطاب را می شنوند یعنی در همان روز نزول متوجه اشارات و دلالات آن خطاب نشوند.

مثلاً قرآن کریم امر کرده به مودت قربای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در آن مبالغه کرده، حتی آن را پاداش و اجر رسالت و راه به سوی خدای سبحان شمرده، چیزی نمی گذرد که می بینیم امت اسلام در اهل بیت آن جناب فجایعی و مظالمی را روا می دارند که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور اکید به آنان داده بود به اینکه قربای مرا به سخت ترین وجهی از بین ببرید، بیشتر از آنچه کردند، نمی کردند!!

و نیز می بینیم که قرآن کریم از اختلاف نهی نموده و سپس در آن مبالغه ای کرده که بیش از آن تصور ندارد، بعد می بینیم که امت اسلام آنچنان متفرق و دستخوش انشعاب و اختلاف می شود که حتی از انشعاب واقع در یهود و نصارا گذرانید یعنی به هفتاد و سه فرقه منشعب گشت، تازه این اختلاف ها اختلاف در مذهب و معارف علمی دین

است، اما اختلافی که در سنت های اجتماعی و تاسیس حکومت ها و غیر این مسائل بیا کردند قابل تحدید و حصر نیست.

و نیز قرآن کریم از حکم کردن به غیر ما انزل الله نهی کرده و از القای اختلاف بین طبقات و از طغیان و از پیروی هوای نفس و اموری غیر از اینها نهی نموده و در آنها تشدید کرده، بعدا می بینیم که در اثر ارتکاب این امور چه حوادثی واقع می شود.

مساله نهی از ولایت کفار و دوستی با یهود و نصارا از همین قسم دستورات است، از نواهی مؤکده ای است که در قرآن کریم آمده بلکه بعید نیست که کسی ادعا کند تشدیدی که در نهی از ولایت کفار و اهل کتاب شده آنقدر شدید است که هیچ تشدید در سایر نواهی فرعی به پایه آن نمی رسد.

تشدید در آن به حدی رسیده که خدای سبحان دوستداران اهل کتاب و کفار را از اسلام بیرون و در زمره خود کفار دانسته و فرموده: «و من يتولهم منكم فانه منهم»، و نیز خدای تعالی آنان را از خود نفی کرده و فرموده: «و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء.»

و نیز نه یک بار و دو بار بلکه به نهایت درجه تحذیرشان کرده و فرموده: «و يحذرکم الله نفسه»، و ما در آنجا که پیرامون این آیه بحث می کردیم گفتیم: مدلول آن این است که محذوری که از آن تحذیر کرده حتما واقع خواهد شد و به هیچ وجه تبدیل پذیر نیست.

و اگر خواننده عزیز در سیره عمومی اسلامی که کتاب و سنت آن را تنظیم و سپس در بین مسلمین اجرا نموده دقت کند و سپس در سیره فاسدی که امروز بر مسلمین تحمیل شده به دقت بنگرد آن وقت آیه شریفه:

«فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذله علی المؤمنین اعزه علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لا یخافون لومه لائم»،

را به دقت مطالعه نمایید، در می یابد که تمامی رذائل که جامعه ما مسلمانان را پر کرده و امروز بر ما حکومت می کند و همه آنها - که ما از کفار اقتباس کرده ایم و به تدریج در بین ما منتشر گشته و استقرار یافته است - ضد آن اوصافی است که خدای تعالی برای مردمی ذکر کرده که در آیه وعده آمدنش را داده، چون تمامی رذائل عملی در یک کلمه خلاصه می شود و آن این است که جامعه ما خدا را دوست ندارد و خدای تعالی نیز این جامعه را دوست ندارد، جامعه ما ذلیل در برابر کفار و ستمگر نسبت به مؤمنین است و در راه خدا جهاد نمی کند و از ملامت هر ملامت گری می هراسد!

این همان معنائی است که قرآن کریم از چهره مسلمانان آن روز خوانده بود و

اگر خواستی بگو خدای علیم خبیر چنین آینده ای را برای امت اسلام از غیب خبر داده بود و پیش بینی کرده بود که به زودی امت اسلام از دین مرتد می شود، البته منظور از این ارتداد، ارتداد اصطلاحی یعنی برگشتن به کفر صریح و اعلام بیزاری از اسلام نیست بلکه منظور ارتداد تنزیلی است که جمله «و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین»، آن را بیان می کند.

آنگاه خدای سبحان جامعه اسلامی را - که چنین وصفی به خود خواهند گرفت - وعده داده که قومی را خواهد آورد که دوستشان دارد و آن قوم نیز خدا را دوست دارند، مردمی که در برابر مؤمنین ذلیل و در مقابل کفار شکست ناپذیرند مردمی که در راه خدا جهاد نموده، از ملامت هیچ ملامت گری پروا نمی کنند و این اوصافی که برای آن قوم بر شمرده - همانطور که قبلاً توجه کردید - اوصاف جامعی است که جامعه اسلامی امروز ما فاقد آن است و با دقت و باریک بینی در هر یک از آن اوصاف که متقابلاً - ضد آن اوصاف نیز اوصاف جامعی است که رذائلی بسیار از آنها منشعب می شود، رذائلی که فعلاً جامعه اسلامی ما گرفتار آن است و خدای تعالی در صدر اسلام از وضع امروز ما خبر داده است.

(خواننده عزیز را به مطالعه کامل این مطلب در المیزان دعوت می کنم!)

(۱)

### حکم نهی از ولایت کفار و سرپرستی غیر مؤمنین

«لا یَنجِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكٰفِرِينَ اَوْلِيَاءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللّٰهِ فِى شَيْءٍ اِلَّا اَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقٰوًا وَ يُحٰذِرُكُمْ اللّٰهُ نَفْسُهُ وَ اِلَى اللّٰهِ الْمَصِيْرُ!

- مؤمنین به هیچ بهانه ای نباید کفار را ولی و سرپرست خود بگیرند با اینکه در بین خود کسانی را دارند که سرپرست شوند و هر کس چنین کند دیگر نزد خدا هیچ حرمتی ندارد، مگر اینکه از در تقیه، سرپرستی کفار را قبول کرده باشند و فراموش نکنند که در بین کسانی که باید بترسند خدا نیز هست و بازگشت همه به سوی خدا است!

مراد از کافرین در این آیات (با توجه به تفسیر آیات قبلی)، اعم از اهل کتاب و

مشرکین است، و اگر از دوستی و اختلاط روحی با کفار نهی می کند، از دو طایفه نهی می کند، و اگر مراد از کفار تنها مشرکین باشند، باید گفت آیات متعرض حال آنان است، و مردم را دعوت می کند به اینکه مشرکین را رها نموده به حزب خدا متصل شوند، و خدا را دوست بدارند، و رسول او را اطاعت کنند.

– “لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء من دون المؤمنين!”

اگر ما کفار را اولیای خود بگیریم خواه ناخواه با آنان امتزاج روحی پیدا کرده ایم، امتزاج روحی هم ما را می کشاند به اینکه رام آنان شویم، و از اخلاق و سایر شؤون حیاتی آنان متأثر گردیم (زیرا که نفس انسانی خو پذیر است)، و آنان می توانند در اخلاق و رفتار ما دست بیندازند. دلیل بر این معنا آیه مورد بحث است که جمله “من دون المؤمنین” را قید نهی قرار داده، و می فرماید مؤمنین کفار را اولیای خود نگیرند در حالی که با سایر مؤمنین دوستی نمی ورزند، که از این قید به خوبی فهمیده می شود که منظور آیه این است که بفرماید اگر تو مسلمان اجتماعی و به اصطلاح نوع دوست هستی، باید حداقل مؤمن و کافر را به اندازه هم دوست بداری، و اما اینکه کافر را دوست بداری، و زمام امور جامعه و زندگی جامعه را به او بسپاری و با مؤمنین هیچ ارتباطی و علاقه ای نداشته باشی، این بهترین دلیل است که تو با کفار سنخیت داری و از مؤمنین جدا و بریده ای و این صحیح نیست پس زنهار باید از دوستی با کفار اجتناب کنی .

در آیات کریمه قرآن هم نهی از دوستی با کفار و یهود و نصارا مکرر آمده و لیکن موارد نهی مشتمل بر بیانی است که معنای این نهی را تفسیر می کند و کیفیت ولایتی را که از آن نهی فرموده تعریف می کند، مانند آیه مورد بحث که گفتیم مشتمل بر جمله: “من دون المؤمنین،” است، که جمله “لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء،” را تفسیر می کند.

و همچنین آیه شریفه:

– “يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا اليهود والنصارى اولياء،”

که مشتمل است بر جمله: “بعضهم اولياء بعض،” و آیه شریفه: “يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوكم اولياء،” که دنبالش آیه: “لا ينهيكم الله عن الذين لم يقاتلوكم في الدين ...،” آمده آن را تفسیر می کند .

و بنا بر این آوردن این اوصاف برای تفسیر فرمان: «مؤمنین نباید کافران را اولیای خود بگیرند و به مؤمنین بی اعتنا باشند!» در حقیقت سبب حکم و علت آن را بیان نموده بفهماند دو صفت کفر و ایمان به خاطر تضاد و بینونتی است که بین آن دو هست، قهرا همان بینونت و فاصله و تضاد به دارندگان صفت کفر با صفت ایمان نیز



سرایت می کند، در نتیجه آن دو را از نظر معارف و عقائد و اخلاق از هم جدا می کند، دیگر راه سلوک به سوی خدای تعالی و سایر شئون حیاتی آن دو یکی نخواهد بود، نتیجه این جدائی هم این می شود که ممکن نیست بین آن دو ولایت و پیوستگی برقرار باشد، چون ولایت موجب اتحاد و امتزاج است، و این دو صفت که در این دو طایفه وجود دارد موجب تفرقه و بینونت است، و وقتی یک فرد مؤمن نسبت به کفار ولایت داشته باشد، و این ولایت قوی هم باشد، خود به خود خواص ایمانش و آثار آن فاسد گشته، و بتدریج اصل ایمانش هم تباه می شود.

و به همین جهت است که در دنبال آیه مورد بحث اضافه کرد:

– “و من يفعل ذلک فلیس من الله فی شیء !”

### مسئله تقیه و فرق آن با دوستی دشمنان دین

و سپس اضافه کرد:

– “الا ان تتقوا منهم تقیه،”

در جمله اول فرمود کسی که چنین کند هیچ ارتباطی با حزب خدا ندارد، و در جمله دوم، مورد تقیه را استثنا کرد، چون تقیه معنایش این است که مؤمن از ترس کافر اظهار ولایت برای او می کند، و حقیقت ولایت را ندارد.

کلمه دون در جمله: “من دون المؤمنین،” معنای نزد را می دهد البته بوئی هم از معنای فرومایگی و قصور در آن هست، و معنایش این است که مؤمنین به جای مردم با ایمان مردم کفر پیشه را ولی خود نگیرند که جایگاه و موقعیت آنان نسبت به مقام و موقعیت مردم با ایمان، پست و بی مایه است، چون جاه و مقام مؤمنین بلندتر از مکان کفار است!

“و من يفعل ذلک فلیس من الله فی شیء،” منظور از اینکه می فرماید: هر کس چنین کند این است که هر کس کفار را به جای مؤمنین اولیا بگیرد، چنین و چنان می شود، و اگر نام عمل را نبرد و به جای آن لفظی عام آورد، برای اشاره به این نکته بوده، که گوینده آنقدر از پذیرفتن ولایت کفار نفرت دارد که نمی خواهد حتی نام آنرا ببرد.

و کسی که چنین کند هیچ ارتباطی با حزب خدا ندارد، همچنانکه در جای دیگر فرموده: “و من يتول الله و رسوله و الذین آمنوا، فان حزب الله هم الغالبون !”

چنین کسی در هیچ حالی و اثری برقرار در حزب خدا نیست. “الا ان تتقوا منهم تقیه،” اظهار محبت دروغی و از ترس، محبت واقعی نیست، و همچنین اظهار سایر

آثار ولایت اگر دروغی و از ترس باشد ولایت واقعی نیست، چون خوف و محبت که مربوط به قلب است، دو صفت متضادند، که دو اثر متقابل در قلب دارند، چگونه ممکن است در یک قلب متحد شوند.

### مجوز تقیه در مقابل دشمنان دین

– “لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءً!

–... مگر اینکه از در تقیه، سرپرستی کفار را قبول کرده باشند!

این آیه شریفه دلالتی روشن بر جواز تقیه دارد، از ائمه اهل بیت علیهم السلام هم این استفاده روایت شده، همچنان که آیه ای که در باره داستان عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه نازل شده این دلالت را دارد، و آیه این است که می فرماید: “من کفر بالله من بعد ایمانه، الا من اکره و قلبه مطمئن بالايمان، و لکن من شرح بالكفر صدرا فعليه غضب من الله، و لهم عذاب عظیم.”

و کوتاه سخن اینکه، کتاب و سنت هر دو بر جواز تقیه بطور اجمال دلالت دارند، اعتبار عقلی هم مؤید این حکم است، چون دین جز این نمی خواهد و شارع دین هم جز این هدفی ندارد که حق را زنده کند و جان تازه ای بخشد، و بسیار می شود که تقیه کردن و بر حسب ظاهر طبق دلخواه دشمن و مخالفین حق عمل کردن مصلحت دین و حیات آن را چنان تامین می کند که ترک تقیه آن طور تامین نکند، و این قابل انکار نیست، مگر کسی بخواهد منکر واضحات شود.

### روایات مربوط به جواز تقیه در مقابل دشمنان خدا

در تفسیر صافی در ذیل آیه: “الا ان تتقوا منهم تقیه ...” در کتاب احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که در ضمن حدیثی فرمود: خدای تعالی تو را دستور داده تا در دین خودت تقیه کنی، برای اینکه می فرماید: زنهار، زنهار، مبادا خود را به هلاکت افکنی و تقیه ای را که به تو دستور داده ام ترک نمائی، زیرا با ترک تقیه سیل خون از خود و برادرانت براه می اندازی و نعمت های خودت و آنان را در معرض زوال قرار داده، آنان را خوار و ذلیل دست دشمنان دین نمایی، با اینکه خدای تعالی به تو دستور داده که وسیله عزت آنان را فراهم سازی .

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بارها می فرمود دین ندارد کسی که تقیه ندارد، و نیز می فرمود:

خدای تعالی خودش فرموده: "الا ان تتقوا منهم تقیه."

و در کافی از امام باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود: تقیه در هر چیزی برای آدمی خواه ناخواه پیش می آید، و خدا هم به همین جهت آن را حلال فرموده است.

مؤلف: اخبار در مشروعیت تقیه از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام بسیار زیاد است، و شاید به حد تواتر برسد و خواننده محترم توجه فرمود که آیه شریفه هم بر آن دلالت دارد، دلالتی که به هیچ وجه نمی توان آن را انکار نمود.

### اعلام شدت مخافت از خدا برای دوستداران کفار

"و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر،" خدای تعالی در این آیه مسلمانان دوستدار کفار را از خودش برحذر ساخته، و وجه آن تنها این است که بفهماند خدای سبحان خودش مخوف و واجب الاحتراز است، و از نافرمانیش باید دوری کرد، و خلاصه بفهماند بین این مجرم و بین خدای تعالی چیز مخوفی غیر خود خدا نیست، تا از آن احتراز جوید، یا خود را از خطر او در حصن و قلعه ای متحصن کند، بلکه مخوف خود خدا است، که هیچ چیزی که مانع او شود وجود ندارد و نیز بین مجرم و خدا هیچ مایه امیدی که بتواند شری از او دفع کند وجود ندارد، نه هیچ صاحب ولایتی، و نه شفیع، بنا بر این در آیه شریفه شدیدترین تهدید آمده و تکرار آن در یک مقام این تهدید شدید را زیاده تر و شدیدتر می گرداند، و باز با تعقیب جمله مورد بحث با دو جمله دیگر یعنی جمله "و الی الله المصیر و جمله و الله رؤف بالعباد،" که بیانش خواهد آمد، این شدت را می افزاید.

با بیانی دیگر می توان فهمید که چرا خدای تعالی دوستدار کفار را از خودش برحذر داشته، و آن این است که از لابلای این آیه و سایر آیاتی که از دوستی با غیر مؤمنین نهی فرموده، برمی آید که این قسم دوستی خارج شدن از زی بندگی است، و مستقیماً ترک گفتن ولایت خدای سبحان و داخل شدن در حزب دشمنان او و شرکت در توطئه های آنان برای افساد امر دین او است.

و کوتاه سخن اینکه دوستی با کفار طغیان و افساد نظام دین است، که بدترین و خطرناکترین ضرر را برای دین دارد، حتی ضررش از ضرر کفر کفار و شرک مشرکین نیز بیشتر است، زیرا آنکس که کافر و مشرک است، دشمنیش برای دین آشکار است، و به سهولت می توان خطرش را از حومه دین دفع نموده و از خطرش برحذر بود، و اما مسلمانی که دعوی صداقت و دوستی با دین می کند، و در دل دوستدار دشمنان دین است، و قهراً این دوستی اخلاق و سنن کفر را در دلش رخنه داده، چنین کسی و چنین

کسانی ندانسته حرمت دین و اهل دین را از بین می برند، و خود را به هلاکتی دچار می سازند که دیگر امید حیات و بقائی باقی نمی گذارد.

و سخن کوتاه اینکه این قسم دوستی طغیان است، و امر طاغی به دست خود خدای سبحان است، این نکته را در اینجا داشته باش تا ببینیم از آیات سوره فجر چه استفاده می کنیم:

- "الم تر کیف فعل ربک بعاد، ارم ذات العماد،

التي لم یخلق مثلها فی البلاد و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد،

و فرعون ذی الاوتاد، الذین طغوا فی البلاد، فاکثروا فیها الفساد،

فصب علیهم ربک سوط عذاب، ان ربک لبالمرصاد !"

خوب، از این آیات استفاده کردیم که طغیان طاغی، وی را به کمین گاه خدا می کشاند، کمین گاهی که غیر از خدا در آن نیست، و تازیانه عذاب را بر سرش فرود می آورد، و کسی نیست که مانع او شود.

از اینجا معلوم می شود تهدید به تحذیر از خود خدا در جمله: "و یحذرکم الله نفسه"، برای آن است که دوستی با کفار، از مصادیق طغیان بر خدا به ابطال دین او و افساد شریعت او است.

دلیل بر گفتار ما آیه زیر است، که می فرماید:

- "فاستقم کما امرت و من تاب معک و لا تطغوا انه بما تعملون بصیر!

و لا ترکوا الی الذین ظلموا، فتمسکم النار!

و ما لکم من دون الله من اولیاء، ثم لا تنصرون!"

و این همان آیه ای است که (بطوری که در حدیث آمده)، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود این آیه مرا پیر کرد، و دلالتش بر نظر ما از این باب است که این دو آیه - بطوری که بر هیچ متدبری پوشیده نیست - ظهور در این دارند که اعتماد به کفار ستمگر، طغیان است طغیانی که دنبالش فرار رسیدن آتش حتمی است، آنهم فرارسیدنی که ناصر و دادرسی با آن نیست، و این همان انتقام الهی است، که به بیان گذشته ما عاصم و بازدارنده ای از آن نیست .

از اینجا این نکته هم روشن می شود که جمله: "و یحذرکم الله نفسه"، دلالت دارد بر اینکه تهدید در آن به عذابی حتمی است، چون از خود خدا تحذیر کرده، و تحذیر از خود خدا دلالت دارد که دیگر حایلی بین او و عذاب وجود ندارد و کسی

نمی تواند خدا را با اینکه تهدید به عذاب کرده از عذابش جلوگیری شود، پس نتیجه قطعی می دهد که عذاب نامبرده واقع شدنی است

این آیات یعنی آیه: "لا يتخذ المؤمنون الكافرين اولياء،" و آیات بعدش از خبرهای

غیبی قرآن کریم است.

این نکته را هم باید در نظر داشت که دوستی کفار کفر است، و مراد از این کفر، کفر در فروع دین است، نه در اصول دین، نظیر کفر مانع زکات و تارک صلوات و ممکن است کفر چنین افراد، عاقبت کار آنان باشد، و به بیانی که گذشت، از این نظر باشد که دوستی کفار سرانجام کار انسان را به کفر می کشاند.

(۱)

### اجتناب از آسیب خویشاوندی با دشمنان دین

”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةَ مَنْ دُونَكُمْ لَا يَأْلُونَكُمْ خَبَالًا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ!

ای کسانی که ایمان آورده اید، دوست و محرم رازی از غیر خود مگیرید که غیر شما لحظه ای از رساندن شر به شما نمی آسایند، آنها دوست می دارند شما را به ستوه آورند، دشمنی درونی و باطنیشان با شما از مطاوی کلماتشان پیدا است، و آنچه در دل دارند، بسی خطرناکتر از آن است، ما آیات را برایتان بیان می کنیم، اگر تعقل کنید!

در این آیه شریفه، خویشاوند نزدیک را بطانه (آستر) نامیده و وجهش این است که آستر به پوست بدن نزدیک است تا رویه لباس، چون آستر لباس بر باطن انسان اشراف و اطلاع دارد و می داند که آدمی در زیر لباس چه پنهان کرده، خویشاوند آدمی هم همینطور است، از بیگانگان به آدمی نزدیکتر و به اسرار آدمی واقف تر است.

”لا یالونکم“ یعنی دشمنان از رساندن هیچ شری به شما کوتاهی نمی کنند. ”ودوا ما عنتم“ یعنی دوستدار شدت و گرفتاری و ضرر شمایند.

و جمله ”قد بدت البغضاء من افواههم“ می رساند که دشمنی آنان نسبت به شما آنقدر زیاد است که نمی توانند پنهان بدارند، بلکه دشمنی باطنیشان در لحن کلامشان اثر گذاشته است.

فرموده: ”وما تخفی صدورهم اکبر“ تا اشاره کرده باشد، به اینکه آنچه در سینه دارند، قابل وصف نیست، چون هم متنوع و گوناگون است و هم آنقدر عظیم است که در وصف نمی گنجد، و همین مبهم آوردن ”ما فی صدورهم“ بزرگ و عظیم بودن را تایید

(۱)

**نهی از وساطت در حق منافقین و شفاعت در کارهای بد**

«مَنْ يَشْفَعُ شَفَعَهُ حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعُ شَفَعَهُ سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا!

-هر کس وساطت و شفاعتی نیکو کند وی را از آن بهره ای باشد و هر کس وساطت بدی کند وی را نیز از آن سهمی باشد و خدا بر همه چیز مقتدر است!

این حقیقت را به عنوان تذکر به مؤمنین خاطر نشان فرموده، تا بدانند شفاعت بدون اثر نیست و در هر کاری شفاعت نکنند، و آنجا که لازم است شفاعت بکنند، مثلاً در شر و فساد که هدف منافقین است وساطت نکنند، چه منافقین از مشرکین و چه منافقین از غیر مشرکین، مخصوصاً درباره منافقین از مشرکین که می خواهند به قتال نروند شفاعت نکنند، چون ترک فساد را و لو کم و از رشد آن جلوگیری نکردن و اجازه آن دادن که فساد نمو کند و بزرگ شود، خود فساد است که به آسانی نمی توان از بینش برد، فساد است که مستلزم هلاکت حرث و نسل است.

آیه شریفه در معنای نهی از شفاعت در کار بد است، یعنی شفاعت اهل ظلم و طغیان و نفاق و شرک است، زیرا این طوائف، مفسدین در ارض هستند و نباید در کار آنان وساطت کرد.

(۲)

**دفع منافذ نفوذ دشمنان دین**

«مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَلُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ!

«إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ ءَاتَى الزَّكَاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَى أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ!

-مشرکین را حق آن نیست که مساجد خدا را تعمیر کنند، با آنکه خود شاهد بر کفر خویشند، چه، ایشان اعمالشان بی اجر و باطل و خود در جهنم جاودانند!

-مسجدهای خدا را تنها کسی تعمیر می کند که به خدا و روز جزا ایمان داشته و

٢- مستند: آیه ٨٥ تا ٨٨ سوره نساء المیزان ج : ٥ ص : ٤١



نماز بپا دارد و زکات دهد، و جز از خدا نترسد، ایشانند که امید هست که از راه یافتگان باشند!»

اگر جواز تعمیر مساجد و داشتن حق آن را مشروط کرده به داشتن ایمان به خدا و به روز جزا، و بهمین جهت آن را از کفار که فاقد چنین ایمانی هستند نفی کرده، و خلاصه اگر در این شرط تنها اکتفا به ایمان به خدا نکرده و ایمان به روز جزا را هم علاوه کرده برای این است که مشرکین خدا را قبول داشتند، و تفاوتشان با مؤمنین صرفنظر از شرک این بود که به روز جزا ایمان نداشتند، لذا حق تعمیر مساجد و جواز آن را منحصر کرد به کسانی که دین آسمانی را پذیرفته باشند.

به این هم اکتفا نکرد، بلکه مساله نماز خواندن و زکات دادن و نرسیدن جز از خدا را هم اضافه کرد، و فرمود: «و اقام الصلوه و آتی الزکوه و لم یخس الا-الله»، برای اینکه مقام آیه مقام بیان و معرفی کسانی است که بر خلاف کفار از عملشان منتفع می شوند، و معلوم است کسی که تارک فروع دین آنها نماز و زکات که دو رکن از ارکان دینند بوده باشد او نیز به آیات خدا کافر است، و صرف ایمان به خدا و روز جزا فایده ای بحالش ندارد، هر چند در صورتی که به زبان منکر آنها نباشد در زمره مسلمانان محسوب می شود، و وقتی کافر است که بزبان انکار کند.

و اگر از میان فروع دین تنها نماز و زکات را اسم برد، برای این است که نماز و زکات از آن ارکانی است که به هیچ وجه و در هیچ حالی از احوال ترکش جایز نیست.

از آیه استفاده شد که تعمیر مساجد، حق و جایز برای غیر مسلمان نیست، اما مشرکین بخاطر شرک و ایمان نداشتنشان به خدا و روز جزا، و اما اهل کتاب بخاطر اینکه قرآن ایمانشان را ایمان بشمار نمی آورد، خدای متعال فرموده:

«ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سییلا اولئک هم الکافرون حقا!»

و نیز در آیه ۲۹ سوره مورد بحث فرموده:

«قاتلوا الذین لا- یؤمنون بالله ولا بالیوم الاخر ولا یحرمون ما حرم الله و رسوله ولا یدینون دین الحق من الذین اتوا الکتاب...!»

(۱)

**نهی از رکون و اعتماد به ستمکاران در دین و حیات دینی**

«وَلَا تَزُكُّوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ!»

به کسانی که ستم کرده اند متمایل نشوید که جهنمی می شوید و غیر خدا دوستانی ندارید و یاری نمی شوید!»

رکون به سوی ستمکاران، یک نوع اعتمادی است که ناشی از میل و رغبت به آنان باشد، حال چه این رکون در اصل دین باشد، مثل اینکه پاره ای از حقایق دین را که به نفع آنان است بگویید، و از آنچه که به ضرر ایشان است دم فرو بندد و افشاء نکند، و چه اینکه در حیات دینی باشد مثل اینکه به ستمکاران اجازه دهد تا به نوعی که دلخواه ایشان است در اداره امور مجتمع دینی مداخله کنند و ولایت امور عامه را به دست گیرند، و چه اینکه ایشان را دوست بدارد و دوستیش منجر به مخالفت و آمیزش با آن شود و در نتیجه در شؤون حیاتی جامعه و یا فردی از افراد اثر سوء بگذارد.

کوتاه سخن، رکون به این معنا است که در امر دین و یا حیات دینی طوری به ستمکاران نزدیک شود که نزدیکیش توأم با نوعی اعتماد و اتکاء باشد، و دین و خدا و یا حیات دینی را از استقلال در تاثیر انداخته، و از آن پاکی و خلوص اصلیش ساقط کند و معلوم است که نتیجه این عمل این است که راه حق از طریق باطل سلوک شود، و یا حق با احیای باطل احیاء گشته و بالأخره به خاطر احیائش کشته شود.

دلیل ما بر این معنایی که کردیم این است که خدای تعالی در خطابی که در این آیه دارد، جمع کرده میان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنین از امتش، و شؤونی که هم مربوط به آن جناب و هم به امت اوست، همان معارف دینی و اخلاق و سنت های اسلامی است از جهت تبلیغ و حفظ و اجراء و تطبیق حیات اجتماعی بر آن، و همچنین عبارت است از ولایت امور مجتمع اسلامی، و شناخته شدن افراد به عنوان یک فرد مسلمان، در صورتی که به آن سنت ها عمل کند. بنا بر این، نه پیغمبر می تواند در این امور به ستمکاران رکون کند و نه امت او.

بعلاوه، کاملاً روشن است که آیه مورد بحث به منزله نتیجه ای است که از داستانهای ملت های ستمکاری استنتاج شده که خداوند به جرم ستمهایشان آنها را هلاک نموده است.

این آیه متفرع بر آن داستانها و ناظر به آنها است، و ظلم آن ملتها تنها شرک

ورزیدن و بت پرستیشان نبود، بلکه از جمله کارهای نکوهیده آنها که خداوند از آن نکوهش کرده پیروی از ستمکاران بوده، که نتیجه اش فساد در زمین بعد از اصلاح آن می شد، و آن فساد عبارت بود از رسمیت دادن به سنت های ظالمانه که والیان جور باب کرده بودند و مردم هم از آنها پیروی می کردند.

پس جمله «لا- ترکنوا الی الذین ظلموا» نهی است از میل به سوی ایشان و اعتماد بر آنان و اینکه اصل دین و حیات دینی بر اساس باطل ایشان بنا شود.

قرار گرفتن این آیه به منزله نتیجه ای از داستانهای گذشته، این معنا را افاده می کند که منظور از ستمکاران در آیه، کسانی نیست که صرفاً ظلمی از آنان سرزده باشد، و گرنه باید تمامی مردم را شامل شود، زیرا از عده معدودی معصومین که بگذریم تمامی مردم سهمی از ظلم را دارند، و با این حال دیگر معنایی برای نهی نمی ماند. و نیز افاده می کند که مقصود از ستمکاران آن عده ای هم که دائماً کارشان ظلم باشد نیست. درست است که فعل به خودی خود صرف تحقق را می رساند، و در صورت وجود اسباب افاده وصف و استمرار هم می کند، و لیکن آن شرایط و اسباب در آیه مورد بحث وجود ندارد و هیچ چیزی بر چیزی بطور گزاف دلالت نمی کند.

پس مقصود از ستمکاران، این طایفه نیستند، بلکه مراد آن عده از مردم هستند که حالشان در ظلم و ستم، حال همان کسانی باشد که خداوند در آیات سابق داستانشان را آورده بود، و مثل اینکه خدای تعالی در آن داستانها عموم مردم را در برابر دعوت الهی که متوجه آنان شده مانند یک دسته دانسته، آنگاه آنان را به دو قسم پذیرندگان و مخالفین تقسیم کرده آنگاه در چند جای آن داستانها از طایفه اول تعبیر کرده به الذین آمنوا- آنانکه ایمان آوردند، و در نزدیک ده جا از طایفه دوم که دعوت او را رد کرده اند تعبیر کرده به الذین ظلموا- کسانی که ظلم کردند، مانند جمله «و لا تخاطبونی فی الذین ظلموا و و اخذت الذین ظلموا الصیحه و و تلک عاد جحدوا بایات ربهم و عصوا رسله و اتبعوا امر کل جبار عنید و الا ان ثمود کفروا ربهم و الا بعدا لمدین کما بعدت ثمود.» و امثال آن.

پس خلاصه مضمون این آیه نهی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امت او است از رکون به کسی که به عنوان ظلم شناخته شده باشد، به اینکه به سوی او میل و در امر دین و حیات دینی بر ظلم او اعتماد کنند، این است منظور جمله «و لا ترکنوا الی الذین ظلموا.»

از بحثهایی که تاکنون پیرامون آیه کردیم چند چیز بدست آمد:

۱- اینکه متعلق نهی در آیه شریفه رکون به اهل ظلم است در امر دین و یا حیات دینی، از قبیل سکوت کردن در بیان حقایق دینی و اموری که موجب ضرر جامعه دینی می شود و ترک هر عمل دیگری که خوش آیند ظالمان نیست، و یا مثل اینکه ظالم کارهایی کند که برای جامعه دینی ضرر دارد، و مسلمانها آن را ببینند و سکوت کنند و حقایق دینی را برایش بازگو نکنند، و یا اموری را ترک کند که با ترکش لطمه به اجتماع مسلمین بزند و مسلمین سکوت کنند، او زمام جامعه دینی را در دست بگیرد و عهده دار مصالح عمومی جامعه بشود و با نداشتن صلاحیت، امور دینی را اجراء کند و ایشان سکوت کنند و نظیر اینها. بنا بر این، رکون و اعتماد بر ستمگران در معاشرت و معامله و خرید و فروش و همچنین وثوق داشتن به ایشان و در برخی از امور امین شمردن آنان، مشمول نهی آیه شریفه نیست، زیرا رکون در اینگونه امور، رکون در دین و یا حیات دینی نیست، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می بینیم که در شب هجرت وقتی از مکه به سوی غار ثور حرکت کرد یکی از مردم قریش را امین شمرد و از او برای سفر به مدینه مرکبی را اجاره کرد، و نیز او را امین دانست و مورد وثوق قرار داد که بعد از سه روز، راحله را تا درب غار خواهد آورد، آری او رفتارش چنین بود و خود مسلمانان هم در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با کفار و مشرکین همین معامله را داشتند.

۲- نتیجه ای دیگر که از بحثهای گذشته گرفته شد این است که رکونی که در آیه از آن نهی شده، اخص است از معنای ولایتی که در آیات بسیار دیگری از آن نهی شده، زیرا ولایت به معنای نزدیک شدن به نحوی است که مسلمین را در دین و اخلاقشان در معرض تاثیر قرار دهد و در نتیجه دین و اخلاقشان که از بین رفته و سنت های ظالمانه ای که در جامعه دشمنان دین رایج شده در میان مسلمین رواج یابد، به خلاف رکون که به معنای بنا نهادن دین و یا حیات دینی است بر اساس ظلم ظالمین، و این معنا از نظر مورد اخص از ولایت است، برای اینکه هر جا که رکون به ظالمی پیدا شود ولایت ظالم هم شده ولی هر جا که ولایت ورزیدن به ظالم یافت شد چنان نیست که رکون هم باشد.

فرق دیگر اینکه خطر و بروز اثر در رکون بالفعل است ولی در ولایت اعم از بالفعل است.

۳- سوم چیزی که از بحث گذشته به دست آمد این بود که آیه شریفه به کمک سیاقی که دارد و نیز با تایید مقام، نهی می کند از رکون به ستمکاران در ستمهایشان، به این معنا که مسلمانان، دین حق خود و حیات دینی خود را مبنی بر ظلمی از ظلم های آنان کنند، و یا در گفتار و کردار حق خود، جانب ظلم و باطل ایشان را

رعایت کنند.

و خلاصه وقتی بتوانند حقی را احیاء کنند که باطلی را هم احیاء بکنند، و برگشت این عمل همانطور که قبلاً هم گفتیم به این است که احیاء یک حق با از بین رفتن یک حق دیگر صورت گیرد.

و اما میل کردن به ظلمی از ظلم های آنان و راه دادن آن ظلم را در دین، و اجرای آن در مجتمع اسلامی و یا در محیط زندگی شخصی، رکون به ظالمین نیست، بلکه مباشرت در ظلم و وارد شدن در زمره ظالمین است!

و این مطلب بر بسیاری از مفسرین مشتبه شده، و نتوانسته اند میان رکون به ظالمین و این مثالها که ما ذکر کرده و گفتیم مباشرت در ظلم است، فرق بگذارند.

(۱)

### دستور احترام از منافقین

«وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبْكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشِبَ مُسْنَدَةٌ يَحْسُبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرْهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ!»

ای رسول تو چون کالبد جسمانی آن منافقان را مشاهده کنی به آراستگی ظاهر، تو را به شکفت آرند و اگر سخن گویند بس چرب زبانند به سخنهایشان گوش فرا خواهی داد ولی از درون گویی که چوبی خشک بر دیوارند و هیچ ایمان و معرفت ندارند و چون در باطن نادرست و بداندیشند، هر صدائی بشنوند بر زیان خویش پندارند. ای رسول بدانکه دشمنان دین و ایمان به حقیقت اینان هستند از ایشان برحذر باش! خدایشان بکشد چقدر به مکر و دروغ از حق باز می گردند!

ظاهراً خطاب: «و چون ایشان را بینی و سخنان ایشان را می شنوی،» خطاب به شخص معینی نیست، بلکه خطابی است عمومی به هر کس که ایشان را ببیند، و سخنان ایشان را بشنود، چون منافقین همواره سعی دارند ظاهر خود را بیارایند، و فصیح و بلیغ سخن بگویند. پس تنها رسول خدا مورد خطاب نیست و منظور این است که بفهماند منافقین چنین وضعی به خود می گیرند: ظاهری فریبنده، و بدنی آراسته دارند به طوری که هر کس به آنان برخورد کند از ظاهرشان خوشش می آید، و از سخنان شمرده و فصیح آنان لذت می برد، و دوست می دارد به آن گوش فرا دهد، از بس که شیرین سخن می گویند و گفتارشان نظمی فریبنده دارد.

می خواهد بفرماید: منافقینی که اجسامی زیبا و فریبنده و سخنانی جاذب و

شیرین دارند، به خاطر نداشتن باطنی مطابق ظاهر، در مثل مانند چوبی می مانند که به چیزی تکیه داشته باشد و اشباحی بدون روحند، همان طور که آن چوب نه خیری دارد، و نه فائده بر آن مترتب می شود، اینان نیز همین طورند چون فهم ندارند.

« یحسبون کل صیحه علیهم، » این جمله مذمت دیگری است از ایشان، می فرماید منافقین از آنجا که در ضمیر خود کفر پنهان دارند، و آن را از مؤمنین پوشیده می دارند، عمری را با ترس و دلهره و وحشت بسر می برند که مبادا مردم بر باطنشان پی ببرند، به همین جهت هر صیحه ای که می شنوند خیال می کنند علیه ایشان است و مقصود صاحب صیحه ایشان است.

« هم العدو فاحذرهم، » یعنی ایشان در عداوت با شما مسلمانان به حد کاملند، برای اینکه بدترین دشمن انسان آن کسی است که واقعا دشمن باشد، و آدمی او را دوست خود بیندارد: « قاتلهم الله انی یؤفکون! » این جمله نفرینی است بر منافقین به قتل، که شدیدترین شذائد دنیا است.

وقتی به منافقین گفته می شود بیاید تا رسول الله برای شما از خدا طلب آموزش کند- این پیشنهاد وقتی به آنان داده می شده که فسقی یا خیانتی مرتکب می شدند و مردم از آن با خبر می گشتند- از روی اعراض و استکبار سرهای خود را بر می گردانند و تو آنان را می بینی که از پیشنهاد کننده روی گردانیده، از اجابت او استکبار می ورزند.

« سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم لن یغفر الله لهم... » یعنی چه برای ایشان استغفار بکنی و چه نکنی، برایشان یکسان است. و یکسانی کنایه از این است که فائده ای بر این کار مترتب نمی شود.

« ان الله لا یهدی القوم الفاسقین، » این جمله مضمون آیه را تعلیل نموده، می فهماند: اگر گفتیم خدا هرگز ایشان را نمی آموزد علتش این است که آموزش، خود نوعی هدایت به سوی سعادت و بهشت است، و منافقین فاسقند، و از زی عبودیت خدا خارجند، چون در نهان خود کفر پنهان کرده اند، و خدا بر دلهایشان مهر زده، و هرگز مردم فاسق را هدایت نمی کند.

« هم الذین یقولون لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا... » منافقین همان کسانی هستند که می گویند مال خودتان را بر مؤمنین فقیر که همواره دور رسول الله را گرفته اند انفاق نکنید، چون آنها دور او را گرفته اند تا یاریش کنند، و اوامرش را انفاذ، و هدفهایش را به کرسی بنشانند، و وقتی شما به آنها کمک نکردید از دور او متفرق می شوند و او دیگر نمی تواند بر ما حکومت کند.

« و لله خزائن السموات و الأرض، » می فرماید: دین خدا است و خدا برای پیشبرد دین خود احتیاج به کمک منافقان ندارد. او کسی است که تمامی خزینه های آسمان و زمین را مالک است، از آن هر چه را بخواهد و به هر کس بخواهد انفاق می کند.

پس اگر بخواهد می تواند مؤمنین فقیر را غنی کند، اما او همواره برای مؤمنین آن سرنوشتی را می خواهد که صالح باشد، مثلاً آنان را با فقر امتحان می کند و یا با صبر به عبادت خود وامی دارد، تا پاداشی کریمشان داده، به سوی صراط مستقیم هدایتشان کند، ولی منافقان این را نمی فهمند. این است معنای « و لیکن منافقین نمی فهمند، » یعنی وجه حکمت این را نمی دانند.

(۱)

### نهی از نفاق و ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أُرِيدُونَ أَنْ تَجْعَلُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا؟ »

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا!»

«إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَ أَصْلَحُوا وَ اعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَ أَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا!»

- شما که مؤمنید به جای مؤمنین کافران را دوست خود مگیرید، مگر می خواهید علیه خود برای خدا دلیلی روشن پدید آرید؟

- منافقان در طبقه زیرین جهنمند و هرگز برایشان یآوری نخواهی یافت!

- مگر آنها که توبه کرده و به اصلاح خود گرایند و به خدا متوسل شده و دین خویش را برای خدا خالص کرده اند، آنان قرین مؤمنانند و خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد داد! «

این آیه شریفه مؤمنین را نهی می کند از اینکه به ولایت کفار و سرپرستی آنها بیوندند و ولایت مؤمنین را ترک کنند و سپس آیه شریفه دوم مساله را تعلیل می کند، به تهدید شدیدی که از ناحیه خدای تعالی متوجه منافقین شده و این بیان و تعلیل معنایی جز این نمی تواند داشته باشد که خدای تعالی ترک ولایت مؤمنین و قبول ولایت کفار را نفاق دانسته، و مؤمنین را از وقوع در آن بر حذر می دارد.

خدای تعالی مؤمنین را اندرز می دهد که پیرامون این قرقگاه خطرناک نگردند و متعرض خشم خدای تعالی نشوند و حجتی واضح علیه خود به دست خدای تعالی ندهند

١- مستند: آيه ٤ تا ٨ سوره منافقون الميزان ج : ١٩ ص : ٤٦٩



که اگر چنین کنند خدای تعالی گمراهشان خواهد کرد و خدعه و نیرنگ در کارشان خواهد نمود و در زندگی دنیا گرفتار ذبذبه و سرگردانشان ساخته و در آخرت بین آنان و کفار در یک جا یعنی در جهنم جمع خواهد کرد، و در گودترین درک های آتش سکنایشان خواهد داد و رابطه بین آنان و هر نصیر و یآوری را که بتواند یاریشان کند و هر شفيعی را که بتواند شفاعتشان کند قطع خواهد کرد.

(۱)

## اخلاق اسلامی

### فهرستی از اخلاق و رفتارهای توصیه شده در قرآن

#### مشي بندگان خاص خدا در جامعه

---

۱- مستند: آیه ۱۴۴ تا ۱۴۶ سوره نساء المیزان ج: ۵ ص: ۱۹۲



« وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا...! »

-بندگان خاص خدای رحمان آن کسانی که سنگین و با تواضع بر زمین راه می روند...!»

قرآن شریف در آغاز این گروه از آیات، دو صفت از صفات ستوده مؤمنین را ذکر می کند.

اول اینکه می فرماید: مؤمنین کسانی هستند که روی زمین با وقار و فروتنی راه می روند. به نظر می رسد که مقصود از راه رفتن در زمین نیز کنایه از زندگی کردنشان در بین مردم و معاشرتشان با آنان باشد.

پس مؤمنین، هم نسبت به خدای تعالی تواضع و تذلل دارند و هم نسبت به مردم چنینند، چون تواضع آنان مصنوعی نیست، واقعا در اعماق دل، افتادگی و تواضع دارند و چون چنینند ناگزیر، نه نسبت به خدا استکبار می ورزند و نه در زندگی می خواهند که بر دیگران استعلاء کنند و بدون حق، دیگران را پائین تر از خود بدانند و هرگز برای به دست آوردن عزت موهومی که در دشمنان خدا می بینند در برابر آنان خضوع و اظهار ذلت نمی کنند، پس خضوع و تذللشان در برابر مؤمنین است نه کفار و دشمنان خدا.

**پاسخ سالم به رفتار زشت جاهلان**

«وَ إِذَا حَاطَبُهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَمًا !»

و چون جهالت پیشگان، خطابشان کنند سخن ملایم گویند!

صفت دومی که برای مؤمنین آورده این است که، چون از جاهلان حرکات زشتی مشاهده می کنند و یا سخنانی زشت و ناشی از جهل می شنوند، پاسخی سالم می دهند، و به سخنی سالم و خالی از لغو و گناه جواب می گویند، شاهد اینکه کلمه سلام به این معنا است: «آیه لا یسمعون فیها لغوا و لا تاثیما الا قیلا سلاما سلاما» می باشد، پس حاصل و برگشت معنای این کلمه به این است که: بندگان رحمان، جهل جاهلان را با جهل مقابله نمی کنند.

و این صفت، صفت عباد رحمان در روز است که در میان مردمنده و اما صفت آنان در شب همان است که آیه بعدی بیان نموده است:

### شب زنده داری و عبادات شبانه مؤمنان

«وَ الَّذِينَ یَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سَجْدًا وَ قِیْمًا،

وَ الَّذِينَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا،

إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَ مُقَامًا !»

و کسانی که شب را با سجده و نماز برای پروردگارشان به روز آرند،

و کسانی که گویند: پروردگارا عذاب جهنم را از ما بگردان که عذاب آن دائم است،

که جهنم قرارگاه و جای بدی است!

اما صفت آنان در شب: «وَ الَّذِينَ یَبْتَئُونَ لِرَبِّهِمْ سَجْدًا وَ قِیْمًا!» کلمه بیتوته به معنای ادراک شب است - چه بخوابد یا نخوابد. مراد از این بیتوته در شب در حال سجده و حال ایستاده این است که: شب را به عبادت خدا به آخر می رسانند، که یکی از مصادیق عبادتشان همان نماز است که هم افتادن به خاک جزء آن است و هم به پا ایستادن.

و معنای آیه این است که: بندگان رحمان کسانی هستند که شب را درک می کنند در حالی که برای پروردگار خود سجده کنندگان و یا به پا ایستادگانند- یعنی پشت سر هم سجده می کنند و برمی خیزند- ممکن هم هست که مراد تهجد به نوافل شب باشد.

«وَ الَّذِينَ یَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا،» کلمه غرام به معنای

شدت و مصیبتی است که دست از سر آدمی بر ندارد و همواره ملازم او باشد: «انها ساءت مستقرا و مقاما- که جهنم قرارگاه و جای بدی است!»

### انفاق کنندگان بدون افراط و تفریط

«وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا!»

- و کسانی که چون خرج می کنند اسراف نکنند و بخل نورزند و میان این دو معتدل باشند!»

کلمه انفاق به معنای بذل مال و صرف آن در رفع حوائج خویشتن و یا دیگران است و کلمه اسراف به معنای بیرون شدن از حد است، اما بیرون شدن از حد اعتدال به طرف زیاده روی و در خصوص مساله انفاق، زیاده روی و تجاوز از حدی است که رعایت آن حد سزاوار و پسندیده است، در مقابل قتر به معنای کمتر انفاق کردن است.

کلمه قوام به معنای حد وسط و معتدل است، معنایش این است که: بندگان رحمان انفاق می کنند و انفاقشان همواره در حد وسط و میان اسراف و إقتار است، پس، اینکه فرمود: «و کان بین ذلک قواما»، توضیح همان جمله قبلی است که فرمود: «اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا»، پس صدر آیه، دو طرف افراط و تفریط در انفاق را نفی کرده و ذیل آن، حد وسط در آن را اثبات نموده است.

در کافی از احمد بن محمد بن علی از محمد بن سنان از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که در ذیل جمله «و کان بین ذلک قواما»، فرموده: قوام، عبارت است از انفاق دارندگان به مقداری که لازم است، و انفاق بیچارگان بمقداری که قدرت و توانایی دارند، آنهم هر یک را به قدر عیال و مخارجشان، مخارجی که زندگیشان را اصلاح کند و زندگی خود صاحب عیال را نیز اصلاح نماید، زیرا خدای تعالی هیچ کس را تکلیف نفرموده مگر به آن مقداری که قدرت به ایشان داده است.

و در مجمع البیان از معاذ روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از این آیه پرسیدم، فرمود: کسی که در غیر حق انفاق کند اسراف کرده و کسی که در مورد حق انفاق نکند اقتار کرده است.

### اجتناب کنندگان از شرک

«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...!»

- و کسانی که با خدای یکتا خدایی دیگر نخوانند...!»

این آیه شریفه، شرک در عبادت را از بندگان رحمان نفی می کند و شرک در عبادت این است که کسی هم خدای را عبادت کند و هم غیر خدای را.

### اجتناب کنندگان از قتل نفس غیر حق

«وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ...!»

— و انسانی را که خدا محترم داشته جز به حق نکشند...!

و اینکه فرمود: «و لا- یقتلون النفس التي حرم الله الا- بالحق»، معنایش این است که: در هیچ حالی از احوال، نفس انسانی را که خدا کشتن او را حرام کرده نمی کشند، مگر در یک حال و آن حالی است که کشتن وی حق باشد، مثلاً به عنوان قصاص و حد بوده باشد.

### اجتناب کنندگان از زنا

«وَلَا يَزْنُونَ...!»

— و زنا نکنند...!

و اینکه فرمود: «و لا- یزنون»، معنایش این است که: عباد رحمان کسانی هستند که هیچ فرج حرامی را و طی نمی کنند. چون مساله زنا در میان عرب جاهلیت امری متداول و شایع بود و اسلام از ابتدای ظهور دعوتش معروف بود به تحریم زنا و شرابخوری.

### کیفر شرک، زنا، و قتل نفس

«وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا،

— يُضَعَفُ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا،

— إِلَّا مَنْ تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،

— وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا!

— و هر که چنین کند به زودی سزا ببندد،

— روز قیامت عذابش دو برابر شود و در آن به خواری جاویدان به سر برد،

-مگر آنکه توبه کند و مؤمن شود و عمل شایسته کند آنگاه خدا بدیهای این گروه را به نیکیها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است،

-و هر که توبه کند و عمل شایسته انجام دهد به سوی خدا بازگشتی پسندیده دارد!»

و اینکه فرمود: «و من يفعل ذلک یلق اثمًا»، با کلمه ذلک به مسائل قبل، یعنی شرک و قتل نفس محترمه به غیر حق و نیز زنا اشاره نموده است. و کلمه اثم به معنای اثم، یعنی وزر و وبال گناه است، که همان کیفر عذابی است که به زودی در روز قیامت با آن بر می خورد، و آیه بعدی آن را بیان می کند:

«یضاعف له العذاب یوم القیمه و یخلد فیه مهانًا»، این آیه بیان لقای اثم در آیه قبلی است و معنای جمله «و یخلد فیه مهانًا»، این است که: در عذاب واقع می شود در حالی که اهانت بر او شده باشد.

مساله خلود در عذاب، برای کسی که شرک ورزیده مسلم است و هیچ حرفی در آن نیست و اما خلود در عذاب برای کسی که قتل نفس محترمه کرده و یا مرتکب زنا شده باشد که دو تا از گناهان کبیره است و همچنین برای کسی که مرتکب رباخواری شده باشد، که قرآن کریم نسبت به آنها تصریح به خلود کرده و ممکن است به یکی از وجوه زیر توجیه شود:

اول اینکه: بگوییم خصوص این سه گناه طبعی دارند که اقتضای خلود در آتش را دارد، همچنان که چه بسا این احتمال از ظاهر آیه شریفه «ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء»، نیز استفاده شود، چون فرموده شرک به هیچ وجه آمرزیده نمی شود و اما پایین تر از شرک را خدا از هر کس بخواهد می آمرزد، یعنی از بعضی اشخاص مانند مرتکب قتل و زنا و ربا نمی آمرزد.

دوم اینکه: بگوییم مراد از خلود در همه جا به معنای مکث طولانی است ولی چیزی که هست این است که در شرک این مکث طولانی، ابدی است و در غیر آن بالأخره پایان پذیر است.

سوم اینکه: بگوییم کلمه ذلک در جمله «و من يفعل ذلک»، اشاره به همه این سه گناه است، چون آیات مورد بحث که همه در تعریف مؤمنین است، مؤمنین را چنین معرفی می کند: اینان کسانی هستند که مرتکب شرک و قتل نفس و زنا نمی شوند، پس اگر کسی هر سه این گناهان را مرتکب شود مخلد در آتش است، مانند کفار که به همه آنها مبتلا بودند.

در نتیجه اگر کسی به بعضی از این سه گناه آلوده باشد دیگر از آیه شریفه خلود

وی در آتش بر نمی آید.

«الا- من تاب و آمن و عمل عملاً صالحاً فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات و كان الله غفوراً رحيماً» این آیه شریفه استثنایی است از حکم کلی دیدار اثم و خلود در عذاب که در آیه قبلی بود و در مستثنا سه چیز قید شده:

اول توبه، دوم ایمان و سوم عمل صالح.

اما توبه: که معنایش بازگشت از گناه است و کمترین مرتبه اش ندامت است، و معلوم است که اگر کسی از کرده های قبلی اش ندامت نداشته باشد از گناه دور نمی شود و همچنان آلوده و گرفتار آن خواهد بود.

و اما عمل صالح: اعتبار آن نیز روشن است، برای اینکه وقتی کسی از گناه توبه کرد قهراً اگر نخواهد توبه خود را بشکند عمل صالح انجام می دهد، یعنی عملش صالح می شود، پس توبه مستقر و نصوح آن توبه است که عمل را صالح کند.

و اما ایمان به خدا: از اعتبار این قید فهمیده می شود که آیه شریفه مربوط به کسانی است که هم شرک ورزیده باشند و هم قتل نفس و زنا مرتکب شده باشند و یا حداقل مشرک بوده باشند، چون اگر روی سخن در آن، به مؤمنینی باشد که قتل و زنا کرده باشند، دیگر معنا ندارد قید ایمان را نیز در استثناء بگنجانند.

پس آیه شریفه درباره مشرکین است، حال چه اینکه آن دو گناه دیگر را هم مرتکب شده باشند و چه نشده باشند، و اما مؤمنینی که مرتکب آن دو گناه شده باشند عهده دار بیان توبه شان آیه بعدی است.

جمله « فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات» تفریع بر توبه و ایمان و عمل صالح است و آثار نیکی را که بر آنها مترتب می شود بیان می کند، و آن این است که: خدای تعالی گناهانشان را مبدل به حسنه می کند.

«إِلا مَنْ تَابَ وَ ءَامَنَ وَ عَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،

وَ مَنْ تَابَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا!

-مگر آنکه توبه کند و مؤمن شود و عمل شایسته کند آنگاه خدا بدیهای این گروه را به نیکیها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است،

-و هر که توبه کند و عمل شایسته انجام دهد به سوی خدا بازگشتی پسندیده دارد!»

**اجتناب کنندگان از مجالس باطل**



« وَ الَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا !

و کسانی که گواهی به ناحق ندهند و چون بر ناپسندی بگذرند با بزرگواری گذرند!»

کلمه زور در اصل، به معنای جلوه دادن باطل به صورت حق است. این کلمه به وجهی شامل دروغ و هر لهُو باطلی از قبیل: غنا و دریدگی و ناسزا نیز می شود.

اگر مراد از زور، دروغ باشد، تقدیر کلام چنین می شود که: بندگان رحمان آنهایی هستند که شهادت به زور نمی دهند، و اگر مراد از زور لهُو باطل از قبیل غناء و امثال آن باشد، معنایش این است که: بندگان رحمان کسانی هستند که در

مجالس باطل حاضر نمی شوند، که از میان این دو احتمال، ذیل آیه با احتمال دومی مناسب تر است.

### اجتناب کنندگان از اهل لغو

« و اذا مروا باللغو مروا كراما !»

« و چون بر ناپسندی بگذرند با بزرگواری گذرند!»

کلمه لغو به معنای هر عمل و گفتاری است که مورد اعتنا نباشد، و هیچ فایده ای که غرض عقلا بر آن تعلق گیرد نداشته باشد، و به طوری که گفته اند: شامل تمامی گناهان می شود.

و مراد از مرور به لغو گذر کردن به اهل لغو است در حالی که سرگرم لغو باشند. و معنای آیه این است که: بندگان رحمان چون به اهل لغو می گذرند و آنان را سرگرم لغو می بینند، از ایشان روی می گردانند، و خود را پاکتر و متزه تر از آن می دانند که در جمع ایشان در آیند، و با ایشان اختلاط و همنشینی کنند.

### تعقل کنندگان در آیات پروردگار خود

« وَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِبَآئِتٍ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا !

و کسانی که چون به آیه های پروردگارشان اندرزشان دهند کر و کور بر آن ننگرند!»

خروار بر زمین به معنای سقوط بر زمین است و گویا در آیه شریفه کنایه است از ملازمت و گرفتن چیزی به این صورت که به روی آن بیفتند. و معنای آیه شریفه این است

که: بندگان رحمان چون متذکر آیات پروردگارشان می شوند و حکمت و موعظه ای از قرآن او و یا وحی او می شنوند، کورانه آن را نمی پذیرند و بدون اینکه تفکر و تعقل کنند بیهوده و بی جهت، دل به آن نمی بازند، بلکه آن را با بصیرت می پذیرند و به حکمت آن ایمان آورده به موعظه آن متعظ می شوند و در امر خود، بر بصیرت و بر بینه ای از پروردگار خویشند.

### آخرین آرزوی عباد الرحمن

« وَ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا! »

« و کسانی که گویند پروردگارا ما را از همسران و فرزندانمان، مایه روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزکاران بنما! »

به کسی که مایه مسرت آدمی است نور چشم و قره عین گفته می شود. و مراد بندگان رحمان، از اینکه در دعای خود در خواست می کنند به اینکه همسران و ذریه هایشان قره عین ایشان باشد، این است که: موفق به طاعت خدا و اجتناب از معصیت او شوند و در نتیجه از عمل صالح آنان، چشم ایشان روشن گردد.

و این دعا می رساند که بندگان رحمان غیر از این، دیگر حاجتی ندارند. و نیز می رساند که بندگان رحمان اهل حقند و پیروی هوای نفس نمی کنند (زیرا هر همسر و هر ذریه ای را دوست نمی دارند، بلکه آن همسر و ذریه را دوست می دارند که بنده خدا باشند).

« وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا، » یعنی ما را توفیق ده تا در راه انجام خیرات و به دست آوردن رحمت از یکدیگر سبقت گیریم، در نتیجه دیگران که دوستدار تقوایند از ما بیاموزند و ما را پیروی کنند، همچنان که قرآن کریم درباره ایشان فرموده: « فاستبقوا الخیرات، » و نیز فرموده: « سابقوا الی مغفره من ربکم و جنه، » و نیز فرموده: « و السابقون السابقون اولئک المقربون. »

و گویا مراد از دعای مورد بحث، این است که: بندگان رحمان همه در صف واحدی باشند، مقدم بر صف سایر متقین. و به همین جهت کلمه امام را مفرد آورد.

### پاداش عباد الرحمن و ارزش صبر آنان

« أولئک یجزون العرفه بما صبروا و یلقون فیها تحیه و سلماً، »

« خلدین فیها حسنت مستقرًا و مقامًا! »

- آنها به پاداش این صبری که کرده اند غرفه بهشت پاداش یابند،

- و در آنجا درود و سلامی شنوند،

- جاودانه در آنند که نیکو قرار گاه و جایگاهی است!»

غرفه به معنای بنایی است که بالای بنای دیگر واقع شده باشد و از کف خانه بلندتر باشد.

و در آیه شریفه، کنایه است از درجه عالی تر بهشت، و مراد از صبر، صبر بر طاعت خدا و بر ترک معصیت او است و این دو قسم صبر همان است که در آیات سابق نیز ذکر شده بود و لیکن این دو صبر عادتاً جدای از صبر قسم سوم، یعنی صبر در هنگام شداوند و مصائب نیست و قهراً کسی که بر طاعت خدا و بر ترک معصیت او صبر می کند ممکن نیست در هنگام شداوند صبر نکند.

و معنای آیه این است: این نامبردگان که به اوصاف قبل وصف شدند درجه رفیع و قسمت بالای بهشت را پاداش گرفته و فرشتگان، ایشان را با تحیت و سلام دیدار می کنند. تحیت به معنای هر پیشکشی است که آدمی را خوشحال سازد. و مراد از سلام هر چیزی است که در آن ترس و پرهیز نباشد، و اگر این دو کلمه، یعنی تحیت و سلام را نکره آورد به منظور بزرگداشت آن دو بوده است.

(۱)

## ابرا- الگوئی برای ایمان، اعمال و اخلاق مورد نظر قرآن

### نمونه های قرآنی انسان ها

۱- مستند: آیه ۶۳ تا ۷۶ سوره فرقان المیزان ج : ۱۵ ص : ۳۳۱

”لَيْسَ الْعَبْرُ أَنْ تُؤَلُّوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ لَكِنَّ الْعَبْرَ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ وَ ءَاتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَمَى وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ السَّائِلِينَ وَ فِي الرِّقَابِ وَ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ ءَاتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ!

-نیکی آن نیست که روی خود را بطرف مشرق و یا مغرب بکنید، بلکه نیکی برای کسی است که به خدا و روز آخرت و ملائکه و کتاب آسمانی و پیغمبران ایمان داشته باشد، و مال خود را با آنکه دوستش می دارد به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان و در یوزگان و بردگان بدهد و نماز را بپا دارد و زکات بدهد، و کسانیند که به عهد خود وقتی عهدی می بندند وفا می کنند، و از فقر و بیماری و جنگ، خویشان دارند، اینان هستند که راست گفتند و همینهاست که تقوی دارند!

این از دأب قرآن در تمامی بیاناتش است که وقتی می‌خواهد مقامات معنوی را بیان کند، با شرح احوال و تعریف رجال دارنده آن مقام، بیان می‌کند و به بیان مفهوم تنها قناعت نمی‌کند.

جمله ” و لکن البر من آمن بالله و الیوم الاخر،“ تعریف ابرار و بیان حقیقت حال ایشان است که هم در مرتبه اعتقاد تعریفشان می‌کند و هم در مرتبه اعمال و هم اخلاق.

در باره اعتقادشان می‌فرماید: ” من آمن بالله،“

در باره اعمالشان می‌فرماید: ” اولئک الذین صدقوا،“

در باره اخلاقشان می‌فرماید: ” و اولئک هم المتقون،“

در تعریف اولی که از ایشان کرده، فرموده: ” کسانی هستند که ایمان به خدا و روز جزا و ملائکه و کتاب و انبیاء دارند.“

این تعریف شامل تمامی معارف حقه‌ای است که خدای سبحان ایمان به آنها را از بندگان خود خواسته و مراد به این ایمان، ایمان کامل است که اثرش هرگز از آن جدا نمی‌شود و تخلف نمی‌کند، نه در قلب، و نه در جوارح.

در قلب تخلف نمی‌کند چون صاحب آن دچار شک و اضطراب و یا اعتراض و یا در پیشامدی ناگوار دچار خشم نمی‌گردد و در اخلاق و اعمال هم تخلف نمی‌کند، چون وقتی ایمان کامل در دل پیدا شد، اخلاق و اعمال هم اصلاح می‌شود.

” اولئک الذین صدقوا...“ در این جمله، صدق را مطلق آورده و مقید به زبان یا به اعمال قلب، یا به اعمال سایر جوارح نکرده، منظورش آن مؤمنینی است که مؤمن حقیقی هستند و در دعوی ایمان صادقند.

در چنین هنگامی است که حالشان با آخرین مراتب ایمان منطبق می‌شود.

بعد از این تعریف به بیان پاره‌ای از اعمالشان پرداخته و می‌فرماید:

” و اتی المال علی حبه ذوی القربی، و الیتامی، و المساکین، و ابن السبیل، و السائلین، و فی الرقاب، و اقام الصلوه، و اتی الزکوه...“

که از جمله اعمال آنان نماز را شمرده که حکمی است مربوط به عبادت که در آیه ” ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر - نماز از فحشاء و منکر نهی می‌کند،“ و نیز در آیه ” و اقم الصلوه لذكری - نماز را برای یادآوری من بپا بدار،“ در اهمیت آن سخن رفته است.

یکی دیگر زکات را که حکمی است مالی و مایه صلاح معاش ذکر فرموده و قبل از این دو بذل مال که عبارت است از انتشار

خیر و احسان غیر واجب را ذکر کرد که مایه رفع حوائج محتاجین است و نمی گذارد چرخ زندگیشان به خاطر حادثه ای که

برایشان پیش می آید، متوقف گردد .

خدای سبحان بعد از ذکر پاره ای از اعمال آنان به ذکر پاره ای از اخلاقتشان پرداخته، از آن جمله وفای به عهدی که کرده اند، و صبر در باساء و ضراء و صبر در برابر دشمن و ناگواریهای جنگ را می شمارد.

عهد عبارتست از التزام به چیزی و عقد قلبی بر آن. و هر چند خدای تعالی آن را در آیه مطلق آورده، لکن بطوریکه بعضی گمان کرده اند شامل ایمان و التزام به احکام دین نمی شود، برای اینکه دنبالش فرموده: "اذا عاهدوا- وقتی که عهد می بندند،" معلوم می شود منظور از عهد نامبرده عهدهایی است که گاهی با یکدیگر می بندند و یا با خدا می بندند، مانند نذر و قسم و امثال آن، و ایمان و لوازم ایمان مقید به قید زمان نمی شود بلکه ایمان را همیشه باید داشت .

و لکن اطلاق عهد در آیه شریفه شامل تمامی وعده های انسان و قول هائی که به اشخاص می دهد می شود، و نیز شامل هر عقد و معامله و معاشرت و امثال آن می شود.

و صبر عبارتست از ثبات بر شدائد، در مواقعی که مصائب و یا جنگی پیش می آید و این دو خلق یعنی وفای به عهد و صبر هر چند شامل تمامی اخلاق فاضله نمی شود و لکن اگر در کسی پیدا شد، بقیه آن خلقها نیز پیدا می شود .

و این دو خلق یکی متعلق به سکون است و دیگری متعلق به حرکت، وفای به عهد متعلق به حرکت، و صبر متعلق به سکون، پس در حقیقت ذکر این دو صفت از میان همه اوصاف مؤمنین به منزله این است که فرموده باشد: مؤمنین وقتی حرفی می زنند، پای حرف خود ایستاده اند و از عمل به گفته خود شانه خالی نمی کنند.

و اما این که برای بار دوم مؤمنین را معرفی نموده که "اولئک الذین صدقوا"، برای این بود که صدق، وصفی است که تمامی فضائل علم و عمل را دربر می گیرد، ممکن نیست کسی دارای صدق باشد و عفت و شجاعت و حکمت و عدالت، چهار ریشه اخلاق فاضله را نداشته باشد، چون آدمی به غیر از اعتقاد و قول و عمل، چیز دیگری ندارد و وقتی بنا بگذارد که جز راست نگوید، ناچار می شود این سه چیز را با هم مطابق سازد، یعنی نکند مگر آنچه را که می گوید و نگوید مگر آنچه را که معتقد است و گر نه دچار دروغ می شود.

و انسان مفطور بر قبول حق و خضوع باطنی در برابر آن است هر چند که در ظاهر اظهار مخالفت کند.

بنا بر این اگر اذعان به حق کرد و بر حسب فرض بنا گذاشت که جز راست نگوید، دیگر اظهار مخالفت نمی کند، تنها چیزی را می گوید که بدان معتقد است و تنها عملی را می کند که مطابق گفتارش است، در این هنگام است که ایمان خالص و اخلاق فاضله و عمل صالح، همه با هم برایش فراهم می شود .

همچنانکه در جای دیگر نیز در شان مؤمنان فرموده: "یا ایها الذین آمنوا اتقوا اله ، و کونوا مع الصادقین - ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بترسید و با راستگویان باشید!"

انحصاری که از جمله "اولئک الذین صدقوا - تنها اینها هستند که راست می گویند،" استفاده می شود آن تعریف و بیان تا حدی که گذشت تاکید می کند و معنایش - و خدا داناتر است - این می شود که هر گاه خواستی راستگویان را ببینی راستگویان تنها همان ابرارند!

و اما تعریفی که برای بار سوم از آنان کرد و فرمود: "اولئک هم المتقون،" انحصاری که در آن هست، برای بیان کمال ایشان است، چون بز و صدق اگر به حد کمال نرسند، تقوی دست نمی دهد.

و اوصافی که خدای سبحان در این آیه از ابرار شمرده، همان اوصافی است که در آیات دیگر آورده، از آن جمله فرموده:

"ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا، عینا یشرب بها عباد الله، یفجرونها تفجیرا، یوفون بالذکر، و یخافون یوما کان شره مستطیرا، و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا، انما نطعمکم لوجه الله، لا نرید منکم جزاء و لا شکورا . . . و جزاهم بما صبروا جنة و حریرا!

- براستی ابرار از جامی می نوشند که مزاج کافور دارد، چشمه ای که بندگان خدا از آن می نوشند و آنرا به هر جا که خواهند روان کنند، نیکوکاران به نذر وفا کنند و از روزی که شر آن روز عالمگیر است، بیم دارند و طعام را با آنکه دوستش دارند به مستمند و یتیم و اسیر دهند و منطقشان این است که ما شما را فقط برای رضای خدا طعام می دهیم، و از شما پاداشی و سپاسی نخواهیم . . . و پروردگارشان هم در عوض آن صبری که کردند، بهشت و دیبا پاداششان دهد!"

که در این آیات، ایمان به خدا و ایمان به روز جزا و انفاق در راه خدا و وفای به عهد و صبر را نام برده، و نیز فرموده:

"- کلا ان کتاب الابرار لفی علیین، و ما ادریک ما علیون، کتاب مرقوم، یشهده



المقربون، ان الابرار لفی نعیم . . . یسقون من رحیق مختوم . . . عینا یشرب بها المقربون!

-حاشا که کتاب ابرار هر آینه در درجات بلندی است، و تو نمی دانی آن درجات چیست؟ قضائی است رانده شده که مقربین درگاه خدا آن را مشاهده می کنند که ابرار همانا در نعیم باشند . . . از شرابی خالص و صافی و سر به مهر می نوشند . . . چشمه ای که همان مقربین خودشان از آن می نوشند!

که اگر میان این آیات و آیات سوره دهر که گذشت تطبیق به عمل آید، آنوقت حقیقت وصف مؤمنین و مآل کارشان- اگر در آن دقت کنی- بخوبی روشن می گردد.

از یکسو در این آیات ایشان را توصیف کرده به اینکه عباد الله هستند، و عباد الله مقرب درگاه خدایند و در ضمن اوصافی که برای عباد خود ذکر کرده، فرموده:

- "ان عبادی لیس لک علیهم سلطان،

-تو ای ابلیس بر بندگان من تسلط نمی یابی!"

و از سوی دیگر مقربین را توصیف کرده به اینکه:

- "و السابقون السابقون، اولئک المقربون، فی جنات النعیم،

-سبقت گیرندگان در دنیا بسوی خیرات که سبقت گیرندگان به مغفرتند در آخرت، اینان به تنهایی مقربین و در بهشت نعیمند!"

پس معلوم می شود این عباد الله که در آخرت بسوی نعمت خدا سبقت می گیرند، همانها هستند که در دنیا بسوی خیرات سبقت می گرفتند و اگر به تفحص از حال ایشان ادامه بدهی، مطالب عجیبی برایت کشف می شود .

از آنچه گذشت این معنا روشن شد که: ابرار دارای مرتبه عالی ای از ایمان هستند و خدای تعالی در باره شان فرموده:

- "الذین آمنوا، و لم یلبسوا ایمانهم بظلم، اولئک لهم الامن و هم مهتدون!

-کسانی که ایمان آوردند و ایمان خود را با ظلم نیامیختند، تنها اینان هستند که دارای امنیتند و هم راه یافتگانند!"

از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده که هر کس به این آیه عمل کند ایمان خود را به کمال رسانده باشد.

مؤلف: وجه آن با در نظر داشتن بیان ما روشن است، و از زجاج و فراء هم نقل شده که آندو گفته اند: این آیه مخصوص انبیاء معصومین علیهم السلام است برای اینکه

هیچ کس بجز انبیاء نمی تواند همه دستوراتی که در این آیه آمده آنطور که حق آن است عمل کند، این بود گفتار آن دو، ولی سخنان آن دو ناشی از این است که در مفاد آیات تدبر نکرده اند و میان مقامات معنوی خلط کرده اند، چون آیات سوره دهر که در باره اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نازل شده، بعنوان ابرار از ایشان یاد فرموده نه به عنوان انبیاء، چون اهل بیت علیهم السلام انبیاء نبودند.

بله اینقدر هست که مقامی بس عظیم دارند، بطوری که وقتی حال اولوا الالباب را ذکر می کند، که کسانی هستند که خدا را در قیام و قعود و بر پهلویشان ذکر می کنند و در خلقت آسمانها و زمین تفکر می نمایند، در آخر از ایشان نقل می فرماید که از خدا درخواست می کنند ما را به ابرار ملحق ساز: "و توفنا مع الابرار - با ابرار ما را بمیران!"

در تفسیر الدر المنثور است که حکیم ترمذی از ابی عامر اشعری روایت کرده که گفت: به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عرضه داشتم: تمامیت بز و نیکی به چیست؟ فرمود: اینکه در خلوت همان کنی که در انظار می کنی.

(۱)

### استثنا شدگان از محکومین به خسران

«وَ الْعَصْرِ!»

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ،

إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّاصُوا بِالْحَقِّ وَ تَوَّاصُوا بِالصَّبْرِ!»

-سوگند به عصر!

-که انسانها همه در خسران و زیانند،

-مگر افراد و اقلیتی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق سفارش کرده و به صبر توصیه نموده اند

«!

این سوره تمامی معارف قرآنی و مقاصد مختلف آن را در کوتاه ترین بیان خلاصه کرده است.

و العصر در این کلمه به عصر سوگند یاد شده، و از نظر مضمونی که دو آیه بعد دارد مناسب تر آن است که منظور از عصر، عصر ظهور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باشد، که عصر طلوع اسلام بر افق مجتمع بشری، و ظهور و غلبه حق بر باطل است، چون مضمون دو آیه بعد این است که خسران عالم انسان را فراگیر است و تنها کسانی را فرا نمی گیرد که از حق پیروی نموده، و در برابر آن صبر کنند، و این اقلیت عبارتند از کسانی

١- مستند: آیه ١٧٧ سوره بقره المیزان ج : ١ ص : ٦٤٨

که به خدا و روز جزا ایمان آورده و عمل صالح کنند.

آدمی در نوعی مخصوص از خسران قرار دارد، غیر خسران مالی و آبرویی، بلکه خسران در ذات، «الا-الذین امنوا و عملوا الصالحات»، این استثنا استثنای از جنس انسان است که محکوم به خسران است، و استثنا شدگان افرادی هستند که متصف به ایمان و اعمال صالح باشند، و چنین افرادی ایمن از خسرانند.

بیان می کند که سرمایه آدمی زندگی او است، با زندگی است که می تواند وسیله عیش خود در زندگی آخرت را کسب کند، اگر در عقیده و عمل حق را پیروی کند تجارتش سودبخش بوده، و در کسبش برکت داشته است، و در آینده اش از شر ایمن است، و اگر باطل را پیروی کند، و از ایمان به خدا و عمل صالح اعراض نماید، تجارتش ضرر کرده (نه تنها از سرمایه عمر چیزی زاید بر خود سرمایه به دست نیاورده، بلکه از خود سرمایه خورده، و سرمایه را وسیله بدبختی خود کرده است) و در آخرتش از خیر محروم شده، لذا در سوره مورد بحث می فرماید: «ان الانسان لفی خسر الا الذین امنوا و عملوا الصالحات»، و مراد از ایمان، ایمان به خدا، و مراد از ایمان به خدا ایمان به همه رسولان او، و مراد از ایمان به رسولان او اطاعت و پیروی ایشان است، و نیز ایمان به روز جزا است همچنان که قرآن در جای دیگر تصریح کرده به اینکه کسانی که به بعضی از رسولان خدا ایمان دارند، و به بعضی ندارند، مؤمن به خدا نیستند.

و ظاهر جمله «و عملوا الصالحات» این است که به همه اعمال صالح متصف باشد. پس این جمله استثنائیه شامل فاسقان که بعضی از صالحات را انجام می دهند، و نسبت به بعضی دیگر فسق می ورزند نمی شود، و لازمه این، آن است که منظور از خسران اعم از خسران به تمام معنا باشد یعنی شامل خسران از بعضی جهات هم بشود، و بنابر این دو طایفه خاسرند، یکی آنهایی که از جمیع جهات خاسرند نظیر کفار معاند حق و مخلد در عذاب، دوم آنهایی که در بعضی جهات خاسرند، مانند مؤمنینی که مرتکب فسق می شوند و مخلد در آتش نیستند چند صباحی عذاب می بینند، بعد عذابشان پایان می پذیرد و مشمول شفاعت و نظیر آن می شوند.

«و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر»، تواصی به حق این است که: یکدیگر را به حق سفارش کنند، سفارش کنند به اینکه از حق پیروی نموده و در راه حق استقامت و مداومت کنند، پس دین حق چیزی به جز پیروی اعتقادی و عملی از حق، و تواصی بر حق نیست، و تواصی بر حق عنوانی است وسیع تر از عنوان امر به معروف و نهی از منکر، چون امر به معروف و نهی از منکر شامل اعتقادیات و مطلق ترغیب و تشویق بر عمل صالح نمی شود، ولی تواصی بر حق، هم شامل امر به معروف می شود و هم شامل عناوین

شاهد بر اینکه خدای تعالی از میان همه اعمال صالح به توأسی به حق عنایت بیشتر داشته، و بدین منظور خصوص آن را بعد از عموم اعمال صالح ذکر نموده این است که همین توأسی را در مورد صبر تکرار کرد، و با اینکه می توانست بفرماید: و توأصوا بالحق و الصبر، فرمود: و توأصوا بالحق و توأصوا بالصبر.

و بنا بر همه آنچه گفته شد، ذکر توأسی به حق و به صبر، بعد از ذکر اتصافشان به ایمان و عمل صالح برای این بوده که اشاره کند به حیات دلهای مؤمنین، و پذیرا گشتن سینه هاشان برای تسلیم خدا شدن، پس مؤمنین اهمی خاص و اعتنایی تام به ظهور سلطنت حق و گسترده شدن آن بر همه مردم دارند، و می خواهند همه جا حق پیروی شود، و پیروی آن دائمی گردد.

در آیه مورد بحث صبر را مطلق آورده، و بیان نکرده که صبر در چه مواردی محبوب است، و نتیجه این اطلاق آن است که مراد از صبر اعم از صبر بر اطاعت خدا و صبر از معصیت و صبر در برخورد با مصائبی است که به قضا و قدر خدا به آدمی می رسد.

( مستند: آیه ۱ تا ۳ سوره عصر المیزان ج: ۲۰ ص: ۶۰۹ )

### تقوی مهمترین دستور اخلاقی قرآن

#### ترس از خدا و رعایت حق تقوی

”يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ !“

-ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آنطور که شایسته اوست پروا کنید و زنده بمیرید!

تقوا عبارت است از امتثال اوامر خدای تعالی، و اجتناب از آنچه که از ارتکاب آن نهی فرموده، و شکر در برابر نعمتهایش، و صبر در هنگام ابتلاء به بلایش، که برگشت این دوتای اخیر به یکی است، و آن همان شکرگزاری است، چون شکر عبارت است از اینکه انسان هر چیزی را در جای خود قرار دهد، و صبر در هنگام برخورد با بلائی خدائی یکی از مصادیق این معنا است، پس صبر هم شکر است.

و سخن کوتاه اینکه، تقوای خدای سبحان عبارت شد از اینکه، خدای تعالی اطاعت بشود و معصیت نشود، و بنده او در همه احوال برای او خاضع گردد، چه اینکه او نعمتش بدهد و چه اینکه ندهد، و یا از دستش بگیرد.

این معنای کلمه تقوا بود.

**حق تقوی: عبودیت خالص**

ولی اگر این کلمه با قید حق تقوا اعتبار شود با در نظر گرفتن اینکه حق التقوی، آن تقوائی است که مشوب با باطل و فاسدی از سنخ خودش نباشد، قهرا حق التقوی عبارت خواهد شد از عبودیت خالص، عبودیتی که مخلوط با انانیت و غفلت نباشد.

ساده تر بگوییم: تقوا عبارت خواهد شد از پرستش خدای تعالی فقط بدون اینکه مخلوط باشد با پرستش هوای خویش، و یا غفلت از مقام ربوبی!

و چنین پرستشی عبارت است از اطاعت بدون معصیت و شکر بدون کفران، و یا دائمی بدون فراموشی، و این حالت، همان اسلام حقیقی است البته درجه عالی از اسلام.

و بنا بر این، برگشت معنای جمله: "و لا تموتن الا و انتم مسلمون"، همانند این است که فرموده باشد: این حالت را یعنی حق التقوی را همچنان حفظ کنید تا مرگتان فرا رسد!

### مفهوم حداکثر توان در رعایت تقوی

و این معنا غیر از آن معنایی است که از آیه: "فاتقوا الله ما استطعتم"، استفاده می شود، برای اینکه این آیه به این معنا است که فرموده باشد: تقوا را در هیچیک از مقدرات خود رها نکنید. چیزی که هست این استطاعت و قدرت بر حسب اختلاف قوای اشخاص و فهم و همت آنان مختلف می شود، پس آیه: "فاتقوا الله ما استطعتم"، می تواند شامل حال همه مراتب تقوا بشود، و هر کس می تواند در خور قدرت و فهم خود این دستور را امثال بکند.

و اما در آیه مورد بحث به آن معنایی که ما برایش کردیم، حق التقوی چیزی نیست که همه افراد بتوانند آن را به دست آورند، زیرا حق التقوی بطوری که ملاحظه کردید، ریشه در باطن و ضمیر انسان دارد، و در این مسیر باطنی، مواقف و معاهدی بس دشوار و خطرناکی ناپیدا هست، که جز افراد دانشمند، پی به آن مواقف نمی برد، تا چه رسد به اینکه تقوا را در آن مراحل حفظ کند، و نیز در این مسیر باطنی دقائق و لطائفی است که جز مخلصون کسی متوجه آن نمی گردد.

چه بسیار مرحله از مراحل تقوا هست که فهم عامی مردم آن را مقدور نفس انسانی نمی داند، و انسان را مستطیع و توانای داشتن چنان مرحله ندانسته حکم قطعی

می کند به اینکه این مقدار از تقوا برای بشر مقدور نیست، ولی کسانی که اهل حق التقوایند، این مرحله را نه تنها مقدور می دانند، بلکه پشت سر انداخته به مراحل دشوارتر رسیده اند.

بنا بر این آیه: "فاتقوا الله ما استطعتم"، کلامی است که همه فهم های مختلف هر یک آن را به معنایی درک می کند و صاحب هر مرحله از فهم و درک آن را با تقوایی که برای خود مقدور می داند، تطبیق می نماید.

و ضمناً این کلام وسیله ای می شود که شنونده از کلامی دیگر یعنی از آیه: "اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون ..."، بفهمد که منظور از آن این است که انسانها خود را در صراط به دست آوردن حق التقوی قرار بدهند و رسیدن به این مقام و استقرار در آن را هدف همت خویش سازند.

پس آیه سوره تغابن، وسیله ای است برای اینکه خطاب در آیه مورد بحث عمومی شود، نظیر مساله اهداء به صراط مستقیم، که در عین اینکه مقام بس بلندی است که به جز افرادی انگشت شمار به آن نمی رسند، مع ذلک خدای تعالی عموم بشر را به رساندن خویش به آن مقام دعوت فرموده است.

در نتیجه، از دو آیه فوق یعنی آیه: "اتقوا الله حق تقاته ..."، و آیه: "فاتقوا الله ما استطعتم ..."، چنین استفاده می شود که نخست خدای تعالی همه مردم را دعوت به حق التقوی نموده و سپس دستور داده که در این مسیر قرار بگیرند، و برای رسیدن به این مقصد تلاش کنند، و هر کس هر قدر توانائی دارد صرف بکند.

نتیجه این دو دعوت این می شود که همه مردم در صراط تقوا قرار بگیرند، الا اینکه هر کس به یک مرحله آن برسد، و طبق فهم و همت خود و توفیقاتی که خدای تعالی به او افاضه می کند، یک درجه آن را کسب کند، تا ببینی فهم هر کس و همتش و تائید و تسدید خدا در باره او چقدر باشد. پس این است آنچه که با تدبر در معنای دو آیه، از آن دو استفاده می شود.

پس معلوم شد که این دو آیه اختلافی در مضمون ندارند، و در عین حال آیه اولی یعنی آیه: "اتقوا الله حق تقاته"، نمی خواهد عین آن مطلبی را خاطر نشان سازد که آیه دومی در مقام افاده آن است. آیه اولی دعوت به اصل مقصد دارد، و آیه دومی کیفیت پیمودن راه این مقصد را بیان می کند.

"و لا تموتن الا و انتم مسلمون!" نهی از مردن بدون اسلام کنایه است از اینکه همواره و در همه حالات ملتزم به اسلام باش تا قهراً هر وقت مرگت رسید در یکی از حالات سلامت باشد، و در حال اسلام مرده باشی!



در کتاب معانی و کتاب تفسیر عیاشی از ابی بصیر روایت آمده که گفت: من از امام صادق علیه السلام از کلام خدای عز و جل پرسیدم که می فرماید: "اتقوا الله حق تقاته؟" فرمود: حق تقوای از خدا این است که اطاعت بشود و نافرمانی نشود، بیاد باشد و فراموش نشود، شکرش بجا آورده شود و کفران نگردد.

(۱)

### امر به تقوی، یاد قیامت، و یاد خدا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ!

وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ !

ای کسانی که ایمان آورده اید! از خدا بترسید، و هر انسانی منتظر رسیدن به اعمالی که از پیش فرستاده باشد، و از خدا بترسید چون خدا با خبر است از آنچه می کنید!

و مانند آن کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و خدا هم خود آنان را از یاد خودشان ببرد و ایشان همان فاسقانند!

در این آیه شریفه مؤمنین را به تقوی و پروای از خدا امر نموده، و با امری دیگر دستور می دهد که در اعمال خود نظر کنند، اعمالی که برای روز حساب از پیش می فرستند.

و متوجه باشند که آیا اعمالی که می فرستند صالح است، تا امید ثواب خدا را داشته باشند، و یا طالح است، و باید از عقاب خدا بهراسند، و از چنان اعمالی توبه نموده نفس را به حساب بکشند.

اما امر اول، یعنی تقوی، که در احادیث به ورع و پرهیز از حرامهای خدا تفسیر شده، و با در نظر گرفتن اینکه تقوی هم به واجبات ارتباط دارد، و هم به محرمات، لاجرم عبارت می شود از: اجتناب از ترک واجبات، و اجتناب از انجام محرمات.

و اما امر دوم، یعنی نظر کردن در اعمالی که آدمی برای فردایش از پیش می فرستد، امری دیگری است غیر از تقوی. و نسبتش با تقوی نظیر نسبتی است که یک نظر اصلاحی از ناحیه صنعتگری در صنعت خود برای تکمیل آن صنعت دارد، همان طور که هر صاحب عملی و هر صانعی در آنچه کرده و آنچه ساخته نظر دقیق می کند، ببیند آیا عیبی دارد یا نه، تا اگر عیبی در آن دید در رفع آن بکوشد، و یا اگر از نکته ای غفلت

کرده آن را جبران کند، همچنین یک مؤمن نیز باید در آنچه کرده دوباره نظر کند، ببیند اگر عیبی داشته آن را برطرف سازد.

پس بر همه مؤمنین واجب است از خدا پروا کنند، و تکالیفی که خدای تعالی متوجه ایشان کرده به نحو احسن و بدون نقص انجام دهند، نخست او را اطاعت نموده، از نافرمانیش پرهیزند، و بعد از آنکه اطاعت کردند، دوباره نظری به کرده های خود بیندازند، چون این اعمال مایه زندگی آخرتشان است که امروز از پیش می فرستند، با همین اعمال به حسابشان می رسند تا معلوم کنند آیا صالح بوده یا نه.

پس خود آنان باید قبلاً حساب اعمال را برسند تا اگر صالح بوده امید ثواب داشته باشند، و اگر طالح بوده از عقابش بترسند، و به درگاه خدا توبه برده، از او طلب مغفرت کنند.

و این وظیفه، خاص یک نفر و دو نفر نیست، تکلیفی است عمومی، و شامل تمامی مؤمنین، برای اینکه همه آنان احتیاج به عمل خود دارند، و خود باید عمل خود را اصلاح کنند، نظر کردن بعضی از آنان کافی از دیگران نیست.

چیزی که هست در بین مؤمنین کسانی که این وظیفه را انجام دهند، بسیار کمیاب اند، به طوری که می توان گفت نایاب اند.

اینکه فرمود: «و لتنظر نفس ما قدمت لغد»، خطابی است به عموم مؤمنین، و لیکن از آنجا که عامل به این دستور در بین اهل ایمان و حتی در بین اهل تقوی از مؤمنین در نهایت قلت است، بلکه می توان گفت وجود ندارد، برای اینکه مؤمنین و حتی افراد معدودی که از آنان اهل تقوی هستند، همه مشغول به زندگی دنیایند، و اوقاتشان مستغرق در تدبیر معیشت و اصلاح امور زندگی است، لذا آیه شریفه خطاب را به صورت غیبت آورده، آن هم به طور نکره و فرموده: نفسی از نفوس باید که بدانچه می کند نظر بیفکند.

و این نوع خطاب با اینکه تکلیف در آن عمومی است، به حسب طبع دلالت بر عتاب و سرزنش مؤمنان دارد. و نیز اشاره دارد بر اینکه افرادی که شایسته امتثال این دستور باشند در نهایت کمی هستند.

«ما قدمت لغد»، این جمله استفهامی از ماهیت عملی است که برای فردای خود ذخیره می کند، و هم بیانگر کلمه نظر است. باید نفسی از نفوس نظر کند در آنچه برای فردای خود از پیش فرستاده. و مراد از کلمه «غد - فردا»، روز قیامت است، که روز حسابرسی اعمال است. و اگر از آن به کلمه فردا تعبیر کرده برای این است که بفهماند قیامت به ایشان نزدیک است، آنچنان که فردا به دیروز نزدیک است، همچنان که در آیه»

انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا» به این نزدیکی تصریح کرده است.

و در جمله «و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون»، برای بار دوم امر به تقوی نموده، می فرماید: علت اینکه می گویم از خدا پروا کنید این است که «ان الله خبیر بما تعملون- او با خبر است از آنچه می کنید!»

و تعلیل امر به تقوی به اینکه خدا با خبر از اعمال است، خود دلیل بر این است که مراد از این تقوی که بار دوم امر بدان نموده، تقوای در مقام محاسبه و نظر در اعمال است، نه تقوای در اعمال که جمله اول آیه بدان امر می نمود، و می فرمود: اتقوا الله!

پس حاصل کلام این شد که: در اول آیه مؤمنین را امر به تقوی در مقام عمل نموده، می فرماید عمل شما باید منحصر در اطاعت خدا و اجتناب گناهان باشد، و در آخر آیه که دوباره امر به تقوی می کند، به این وظیفه دستور داده که هنگام نظر و محاسبه اعمالی که کرده اید از خدا پروا کنید، چنان نباشد که عمل زشت خود را و یا عمل صالح ولی غیر خالص خود را به خاطر اینکه عمل شما است زیبا و خالص به حساب آورید.

اینجاست که به خوبی روشن می گردد که مراد از تقوی در هر دو مورد یک چیز نیست، بلکه تقوای اولی مربوط به جرم عمل است، و دومی مربوط به اصلاح و اخلاص آن است. اولی مربوط به قبل از عمل است، و دومی راجع به بعد از عمل.

### مراقب باشید خدا را فراموش نکنید!

«و لا تکنوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم...» آیه شریفه مورد بحث به حسب لب معنا، به منزله تأکیدی برای مضمون آیه قبلی است، گویا فرموده: برای روز حساب و جزاء عمل صالح از پیش بفرستید، عملی که جانهایتان با آن زنده شود، و زنده ماندن خود را در آن روز فراموش نکنید.

و چون سبب فراموش کردن نفس فراموش کردن خدا است، زیرا وقتی انسان خدا را فراموش کرد اسمای حسنی و صفات علیای او را که صفات ذاتی انسان ارتباط مستقیم با آن دارد نیز فراموش می کند، یعنی فقر و حاجت ذاتی خود را از یاد می برد، قهرا انسان نفس خود را مستقل در هستی می پندارد، و به خیالش چنین می رسد که حیات و قدرت و علم، و سایر کمالاتی که در خود سراغ دارد از خودش است، و نیز سایر اسباب طبیعی عالم را صاحب استقلال در تاثیر می پندارد، و خیال می کند که این خود آنهاست که یا تاثیر می کنند و یا متاثر می شوند.

اینجا است که بر نفس خود اعتماد می کند، با اینکه باید بر پروردگارش اعتماد

نموده، امیدوار او و ترسان از او باشد، نه امیدوار به اسباب ظاهری، و نه ترسان از آنها، و به غیر پروردگارش تکیه و اطمینان نکند، بلکه به پروردگارش اطمینان کند.

و کوتاه سخن اینکه: چنین کسی پروردگار خود و بازگشتش به سوی او را فراموش می کند، و از توجه به خدا اعراض نموده، به غیر او توجه می کند، نتیجه همه اینها این می شود که خودش را هم فراموش کند، برای اینکه او از خودش تصویری دارد که آن نیست.

او خود را موجودی مستقل الوجود، و مالک کمالات ظاهر خود، و مستقل در تدبیر امور خود می داند. موجودی می پندارد که از اسباب طبیعی عالم کمک گرفته، خود را اداره می کند، در حالی که انسان این نیست، بلکه موجودی است وابسته، و سراپا جهل و عجز و ذلت و فقر، و امثال اینها.

و آنچه از کمال از قبیل وجود، علم، قدرت، عزت، غنی و امثال آن دارد کمال خودش نیست، بلکه کمال پروردگارش است، و پایان زندگی او و نظائر او، یعنی همه اسباب طبیعی عالم، به پروردگارش است.

حاصل اینکه: علت فراموش کردن خویش فراموش کردن خدا است.

و چون چنین بود آیه شریفه نهی از فراموشی خویشتن را به نهی از فراموش کردن خدای تعالی مبدل کرد، چون انقطاع مسبب به انقطاع سببیش بلیغ تر و مؤکدتر است، و به این هم اکتفاء نکرد که از فراموش کردن خدا نهی کلی کند، و مثلاً بفرماید: زنهار خدا را فراموش نکنید، که اگر بکنید خدا خود شما را از یادتان می برد بلکه مطلب را به بیانی اداء کرد که نظیر اعطای حکم به وسیله مثال باشد، و در نتیجه مؤثرتر واقع شود، و به قبول طرف نزدیک تر باشد، لذا ایشان را نهی کرد از اینکه از کسانی باشند که خدا را فراموش کردند.

آیه شریفه هر چند از فراموش کردن خدای تعالی نهی نموده، و فراموش کردن خویشتن را فرع آن و نتیجه آن دانسته، لیکن از آنجا که آیه در سیاق آیه قبلی واقع شده، با سیاقش دلالت می کند بر امر به ذکر خدا، و مراقبت او. ساده تر بگوییم: لفظ آیه از فراموش کردن خدا نهی می کند ولی سیاق به ذکر خدا امر می نماید.

(۱)

### الهام تقوی و فجور در نفس انسانی

« وَ نَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا،

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا!

و سوگند به جان آدمی و آن کس که آن را با چنان نظام کامل بیافرید،

و در اثر داشتن چنان نظامی خیر و شر آن را به آن الهام کرد!

سوگند به این آیات که هر کس جان خود را از گناه پاک سازد رستگار می شود،

و هر کس آلوده اش سازد زیانکار خواهد گشت!

حاصل مضمون این سوره این است که: انسان - که با الهام خدایی تقوا را از فجور و کار نیک را از کار زشت تمیز می دهد - اگر بخواهد رستگار شود باید باطن خود را تزکیه کند، و آن را با پرورشی صالح پیروانند و رشد دهد، با تقوا بیاراید، و از زشتی ها پاک کند، و گر نه از سعادت و رستگاری محروم می ماند، هر قدر بیشتر آلوده اش کند، و کمتر بیاراید محرومیتش بیشتر می شود.

« و نفس و ما سویها، یعنی سوگند می خورم به نفس، و آن چیز نیرومند و دانا و حکیمی که آن را این چنین مرتب خلق کرد و اعضایش را منظم و قوایش را تعدیل کرد.

اگر کلمه نفس را نکره آورد برای این بود که اشاره کند به اینکه آنقدر این خلقت اهمیت دارد که قابل تعریف و توصیف نیست، و اینکه این خلقت را خبری هست. و مراد از نفس، نفس انسانیت و جان همه انسانها است.

« فإلهمها فجورها و تقویها، کلمه فجور به معنای دریدن پرده حرمت دین است. در حقیقت وقتی شریعت الهی از عمل و یا از ترک عملی نهی می کند، این نهی پرده ای است که بین آن عمل و ترک عمل و بین انسان زده شده، و ارتکاب آن عمل و ترک این عمل دریدن آن پرده است.

و کلمه تقوی به معنای آن است که انسان خود را از آنچه می ترسد در محفظه ای قرار دهد. و منظور از این محفظه و تقوا به قرینه اینکه در مقابل فجور قرار گرفته اجتناب از فجور و دوری از هر عملی است که با کمال نفس منافات داشته باشد، و در روایت هم تفسیر شده به ورع و پرهیز از محرمات الهی.

کلمه الهام به معنای آن است که تصمیم و آگاهی و علمی از خبری در دل آدمی بیفتد، و این خود افاضه ای است الهی، و صور علمیه ای است یا تصویری و یا تصدیقی که خدای تعالی به دل هر کس که بخواهد می اندازد، و اگر در آیه شریفه هم تقوای نفس را الهام خوانده، و هم فجور آن را، برای این بود که بفهماند مراد از این الهام این است که خدای تعالی صفات عمل انسان را به انسان شناسانده، و به او فهمانده عملی که انجام

می دهد تقوی است و یا فجور است، علاوه بر تعریفی که نسبت به متن عمل و عنوان اولی آن کرده، عنوانی که مشترک بین تقوا و فجور است، مثلاً تصرف مال را که مشترک بین تصرف در مال یتیم و تصرف در مال خویش است، و همخوابگی را که مشترک بین زنا و نکاح است، به او شناسانده، علاوه بر آن این را هم به او الهام کرده که تصرف در مال یتیم و همخوابگی با زن اجنبی فجور است، و آن دوی دیگر تقوا است، و خلاصه کلام اینکه منظور از الهام این است که خدای تعالی به انسانها شناسانده که فعلی که انجام می دهند فجور است یا تقوا، و برایش مشخص کرده که تقوا چگونه اعمالی، و فجور چگونه اعمالی است.

در آیه شریفه با آوردن حرف فاء بر سر آن، مساله الهام را نتیجه تسویه قرار داده، و فرموده: «و نفس و ما سویها»، و چون نفس را تسویه کرد «فالمهما ... پس به او الهام کرد ...»، و این برای آن بود که اشاره کند به اینکه الهام فجور و تقوا همان عقل عملی است، که از نتایج تسویه نفس است، پس الهام مذکور از صفات و خصوصیات خلقت آدمی است، همچنان که در جای دیگر فرمود: «فاهک للدين حنيفا فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله ذلك الدين القيم.»

و اضافه فجور و تقوا به ضمیری که به نفس بر می گردد، برای آن بوده که اشاره کند به اینکه مراد از فجور و تقوای الهام شده، فجور و تقوای مختص به نفسی است که در آیه آمده، یعنی نفس انسانی و نفس جن، چون بر اساس آنچه از کتاب عزیز استفاده می شود طایفه جن نیز مکلف به ایمان و عمل صالح هستند.

«قد افلح من زكياها و قد خاب من دسيها»، کلمه فلاح به معنای ظفر یافتن به مطلوب و رسیدن به هدف است، بر خلاف خیبت که به معنای ظفر نیافتن و نرسیدن به هدف است، و کلمه زکاه به معنای رویدن و رشد گیاه است به رشدی صالح و پربرکت و ثمربخش، و کلمه تزکیه به معنای رویاندن آن است به همان روش و کلمه دسی به معنای آن است که چیزی را پنهانی داخل در چیز دیگر کنیم، و مراد از این کلمه در آیه مورد بحث به قرینه اینکه در مقابل تزکیه ذکر شده، این است که انسان نفس خود را به غیر آن جهتی که طبع نفس مقتضی آن است سوق دهد، و آن را بغیر آن تربیتی که مایه کمال نفس است تربیت و نمو دهد.

و تعبیر از اصلاح نفس و افساد آن به تزکیه و تدسی مبتنی بر نکته ای است که آیه «فالمهما فجورها و تقویها»، بر آن دلالت دارد، و آن این است که: کمال نفس انسانی در این است که به حسب فطرت تشخیص دهنده فجور از تقوی باشد، و خلاصه آیه شریفه می فهماند که دین، یعنی تسلیم خدا شدن در آنچه از ما می خواهد که فطری نفس خود

ما است، پس آراستن نفس به تقوا، تزکیه نفس و تربیت آن به تربیتی صالح است، که مایه زیادتیر شدن آن، و بقای آن است، همچنان که در جای دیگر به این نکته تصریح نموده می فرماید: «و تزودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقون یا اولی الالباب»، و وضع نفس در فسق و فجور بر خلاف وضعی است که در صورت تقوا دارد.

(۱)

### انفاق، تقوی و تصدیق پاداش آخرت، زیرساخت زندگی آسان

«... إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَى،

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَاتَّقَى، وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَى،

وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَى، وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى، فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى!

-... که اعمال شما متفرق و گوناگون است،

-اما آنکه انفاق کند و پرهیز کار باشد،

-و پاداش نیک روز جزا را قبول داشته باشد،

-به زودی راه انجام کارهای نیک را برایش آسان می سازیم،

-و اما کسی که بخل بورزد و طالب ثروت و غنی باشد،

-و پاداش نیک روز جزا را تکذیب کند،

-اعمال نیک را در نظرش سنگین و دشوار می سازیم.»

آیه شریفه می خواهد به انسانها بفهماند مساعی و تلاشهایشان یک جور نیست، بعضی از مردمند که انفاق می کنند، و از خدا پروا دارند، و وعده حسنای خدا را تصدیق می کنند، و خدای تعالی هم در مقابل، حیاتی جاودانه و سراسر سعادت در اختیارشان می گذارد، و بعضی دیگرند که بخل می ورزند، و به خیال خود می خواهند بی نیاز شوند، و وعده حسنای خدایی را تکذیب می کنند، و خدای تعالی هم آنان را به سوی عاقبت شر راه می برد.

(۲)

۱- مستند: آیه ۷ تا ۱۰ سوره شمس المیزان ج: ۲۰ ص: ۵۰۰

۲- مستند: آیه ۴ تا ۱۰ سوره واللیل المیزان ج: ۲۰ ص: ۵۰۹



” وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ،

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكُظْمِ الْغَيْظِ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ،

وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَن يَغْفِرِ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ،

أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ نِعْمَ أَجْرُ الْعَمَلِينَ...!

-بشتایید به سوی مغفرت پروردگار خود و به سوی بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای پرهیزکاران است،

-آنهایی که از مال خود به فقرا در حال وسعت و تنگدستی انفاق کنند و خشم و غضب فرو نشانند و از بدی مردم در گذرند، چنین مردمی نیکوکارند، و خدا دوستدار نیکوکاران است،

-نیکان آنها هستند که هر گاه کار ناشایسته از ایشان سرزند یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار کنند، که می دانند، که هیچ کس جز خدا نمی تواند گناه خلق را بیامرزد، و آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند چون به زشتی معصیت آگاهند،

-آنها هستند که پاداش عملشان آمرزش پروردگار است و باغهایی که از زیر درختان آن نهرها جاری است جاوید در آن بهشت ها متنعم خواهند بود و چه نیکو است پاداش نیکوکاران عالم...!

خدای سبحان در این آیات مسلمانان را به شیوه و روشی هدایت می فرماید که اگر آنها شیوه خود کنند هرگز به ورطه هلاکت گرفتار نمی شوند.

آنان را ترغیب می کند به اینکه به سوی خیرات یعنی انفاق در راه خدا در دو حال دارائی و نداری، و کظم غیظ، و عفو از مردم، بشتابند که جامع همه آنها منتشر شدن احسان و خیر در جامعه، و صبر در تحمل آزارها و بدیها، و گذشت از بدرفتاریها است.

### انفاق و اثر آن در استحکام اجتماع

انفاق به همه طرقش از بزرگترین عواملی است که ریشه و بنیان اجتماع بر آن پایه استوار است، و یگانه عاملی است که روح وحدت را در کالبد مجتمع انسانی می دمد، و در نتیجه قوای پراکنده آن را متحد می سازد، و به این وسیله سعادت زندگیش را تامین می کند، و هر آفت مهلکی و یا آزار هر آن کسی که قصد او را داشته باشد دفع می نماید، و یکی از بزرگترین اضرار این وحدت ربا است، که اثری ضد اثر انفاق را دارد.

و این همان است که خدای تعالی مسلمین را به آن ترغیب و تشویق کرده و سپس ترغیب می کند که از پروردگارشان به خاطر گناهان و زشتی ها منقطع نگردند، و اگر احیانا عملی کردند که مورد رضای پروردگارشان نیست، این نقیصه را با توبه و برگشتن بسوی او تدارک و تلافی کنند، بار دوم و بار سوم هم همین طور بدون اینکه کسالت و سستی از خود نشان دهند، و با این دو امر است که حرکت و سیرشان در راه زندگی پاک و سعادت مند مستقیم می شود، و دیگر گمراه نمی شوند، و در پرتگاه هلاکت قرار نمی گیرند.

و این بیان به طوری که ملاحظه می فرمائید بهترین طریقی است که انسان بعد از ظهور نقص و صدور گناه به وسیله آن به سوی تکمیل نفس خود هدایت می شود، و بهترین راهی است در علاج رذائل نفسانی که بسا می شود آن رذائل بدون آگاهی خود آدمی به دل او رخنه می کند و دلهای آراسته به فضائل را دچار انحطاط و سقوط نموده و سرانجام به هلاکت می رساند.

### شتاب برای کسب مغفرت

”و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنه...“ قرآن کریم در غالب موارد، مغفرت را در مقابل جنت قرار داده است، و این نیست مگر به خاطر اینکه بهشت خانه پاکان است

پس کسی که هنوز آلوده به قذارت‌های گناهان و پلیدیهای معاصی باشد داخل آن نمی شود، مگر آنکه خدای تعالی با آمرزش خود قذارت‌های او را از بین برده و پاکش کند.

و مغفرت و جنت که در این آیه آمده در مقابل دو چیزی است که در دو آیه بعد آمده، اما مغفرت در مقابل جمله: "و الذین اذا فعلوا فاحشه ...،" واقع شده، و اما جنت محاذی جمله: "الذین ینفقون فی السراء و الضراء ...،" قرار گرفته است.

- "وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ !

و به سوی بهشتی که پهنای آن همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و مهیا برای پرهیزکاران است!"

اینکه فرمود: "اعدت للمتقين"، به منزله توطئه و زمینه چینی برای اوصافی است که بعد از این آیه برای متقین می شمارد، چون غرض از آن آیات بیان اوصاف است، اوصافی که با حال مؤمنین در این مقام یعنی در هنگام نزول این آیات ارتباط دارد، چون این آیات بعد از جنگ احد نازل شده که آن احوال یعنی ضعف و وهن و مخالفت‌ها از ایشان سر زده بود، و گرفتاریها بر سرشان آمده بود، و در عین حال به زودی به جنگ‌هایی دیگر باید بروند، و حوادثی شبیه به حوادث جنگ احد در پیش داشتند، و سخت به اتحاد و اتفاق و ائتلاف نیازمند بودند.

### نیکان و سه نمونه از اخلاق آنان

- "الذین ینفقون فی السراء و الضراء و الکظیمین الغیظ و العافین عن الناس و اللّٰهُ یحبّ الْمُحْسِنِینَ !

- آنهایی که از مال خود به فقرا در حال وسعت و تنگدستی انفاق کنند و خشم و غضب فرو نشانند و از بدی مردم در گذرند، چنین مردمی نیکوکارند، و خدا دوستدار نیکوکاران است!"

جمله "والله یحبّ المحسنین"، اشاره است به این که آن چه از اوصاف ذکر شد در حقیقت معرفت متقین است، و این متقین معرفی دیگر در دو مرحله دارند، و آن عبارت است از کلمه محسنین که در مورد انسانها معنایش نیکوئی کردن به انسانها است، و در مورد خدای تعالی معنایش استقامت و تحمل راه خدا است، که در این باره در جای دیگر قرآن می خوانیم: "و بشری للمحسنین ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون."

بلکه احسان در آیات سوره احقاف، اصل و ریشه است برای احسان به مردم،

چرا که اگر احسان به خلق، برای خدا نباشد نزد خدا هیچ ارزشی ندارد، آری از آیات سابق از قبیل آیه ” مثل ما ینفقون فی هذه الحیوه الدنیا ...“ و امثال آن بر می آید که احسان به مردم زمانی در نزد خدا دارای منزلت است که برای رضای او انجام شده باشد.

دلیل بر این گفته ما آیه شریفه زیر است که می فرماید: ”والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین،“ برای اینکه می دانیم معنای این جهاد که عبارت است از بذل جهد در جایی و در امری تصور دارد که آن امر مطابق میل نباشد، بلکه مخالف با مقتضای طبع باشد، و این نیز تصور ندارد و یا بگو شخص عاقل بر خلاف میل خود تلاش نمی کند مگر وقتی که به اموری دیگر ایمان داشته باشد، که منافع آن بیش از آن تلاش باشد، اموری که هر انسان عاقلی وقتی آن را درک کند حکم کند که باید در صدد تحصیلش بر آمده و بلکه مقاومت هم بکند، و برای به دست آوردنش از همه محبوبهای طبیعی و شهوات نفسانی چشم پوشد، و لازمه داشتن چنین درکی اعتقادی، و نیز لازمه ادعای داشتن این درک و این اعتقاد این است که بگویند: ”ربنا الله!“ و به پای این گفته خود ایستادگی هم بکنند، این از نظر اعتقاد، و اما به حسب عمل هم باید به پای گفته خود بایستند یعنی در راه خدا جهاد کنند، و بینهم و بین الله انگیزه ای به جز عبادت او نداشته باشند، نه اینکه عبادت او را وسیله رونق دادن به دنیای خود سازند، و در راه او انفاق کنند، و بینهم و بین الناس با حسن معاشرت سلوک نمایند.

پس از آنچه گفتیم این معنا به دست آمد که احسان عبارت است از انجام دادن هر عملی به وجه حسن و بدون عیب، هم از جهت استقامت و ثبات، و هم از جهت اینکه جز برای خدا نبوده باشد.

### ذکر و استغفار، و عدم اصرار در گناه

– ”وَ الَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَ هُمْ يَعْلَمُونَ!“

-نیکان آنها هستند که هر گاه کار ناشایسته از ایشان سرزند یا ظلمی به نفس خویش کنند خدا را به یاد آرند و از گناه خود به درگاه خدا توبه و استغفار کنند، که می دانند، که هیچ کس جز خدا نمی تواند گناه خلق را ببامرزد، و آنها هستند که اصرار در کار زشت نکنند چون به زشتی معصیت آگاهند!“

کلمه فاحشه به معنای هر عملی است که متضمن فحش یعنی زشتی باشد، ولی بیشتر در زنا استعمال می شود، پس مراد از ظلم به قرینه مقابله سایر گناهان کبیره و

صغیره است، و ممکن هم است فاحشه را به معنای گناهان کبیره بگیریم، و ظلم را به معنای گناهان صغیره بدانیم، و اینکه فرمود: "ذکروا الله..." دلالت دارد بر اینکه ملاک در استغفار این است که یاد خدا داعی بر آن باشد، نه صرف کلمه استغفر الله که به لقلقه زبان صورت گیرد و به مجرد عادت از زبان جاری شود، و جمله: "و من یغفر الذنوب الا الله؟" تشویق گنه کاران به توبه است و می خواهد قریحه پناه بردن به خدا را در انسان گنه کار بیدار کند.

خدای تعالی در آیه مورد بحث استغفار را مقید کرد به جمله "و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون"، در نتیجه فهمانید که تنها استغفار کسی مؤثر است که نخواهد آن عمل زشت را همچنان مرتکب شود، برای اینکه اصرار داشتن بر گناه هیاتی در نفس ایجاد می کند که با بودن آن هیات ذکر مقام پروردگار نه تنها مفید نیست، بلکه توهین به امر خدای تعالی نیز هست، و دلیل بر این است که چنین کسی از هتک حرمت های الهی و ارتکاب به محرمات او هیچ باکی ندارد، و حتی نسبت به خدای عز و جل استکبار دارد، با این حال دیگر عبودیتی باقی نمی ماند، و ذکر خدا سودی نمی بخشد، و به خاطر همین علت بود که جمله نامبرده را با جمله: "و هم یعلمون"، ختم فرمود، و این خود قرینه ای است بر این که کلمه ظلم در صدر آیه شامل گناهان صغیره نیز می شود، چون اصرار بر گناه موجب اهانت به امر خدا است، و نشانه آن است که چنین کسی هیچ احترامی و اهمیتی برای امر خدا قائل نیست، و مقام او را تحقیر می کند، و در این دلالت هیچ فرقی بین گناه صغیره و کبیره نیست، پس جمله: ما فعلوا اعم است از گناهان کبیره، و مراد از آن همان چیزی است که در صدر آیه ذکر کرد، چیزی که هست گناه صغیره اگر فاحشه نیست ظلم به نفس است (زیرا بتدریج ملکه گناهکاری را در نفس پدید می آورد).

و جمله: "اولئک جزاؤهم مغفره"، بیان اجر جزیل آنان است، و آنچه خدای تعالی در این آیه تذکر داده عین همان فرمانی است که در آیه زیر فرموده، یعنی مسارعه به سوی مغفرت، و به سوی جنت و فرمود: "و سارعوا الی مغفره من ربکم و جنه..." و از اینجا روشن می گردد که امر به مسارعت در چند عمل است:

۱ - انفاق

۲ - کظم غیظ

۳ - عفو از خطاهای مردم

۴ - استغفار

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: هیچ گناهی، هر قدر هم که کوچک باشد، با اصرار در ارتکابش صغیره نیست، و هیچ گناهی هر قدر هم که

بزرگ باشد با استغفار از آن کبیره نیست.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در حدیثی فرمود: و در کتاب خدای تعالی نجات از هر پستی و بصیرت از هر کوردلی و شفا از هر بیماری اخلاقی، وجود دارد، و شما آن را در آیاتی جستجو کنید که به توبه و استغفار امرتان می کند، مثلاً می فرماید: "والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم، و من یغفر الذنوب الا الله، و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون ." و نیز فرموده: "و من یعمل سوءا او یظلم نفسه ثم یتستغفر الله یجد الله غفورا رحیماً،" این نمونه ای است از آیاتی که خدای تعالی در آن امر به استغفار فرموده، البته در آیاتی دیگر استغفار را مشروط به توبه و دل کندن از گناه کرده، از آیه زیر هم می توان شرطی دیگر را استفاده کرد، و آن عمل صالح است چون می فرماید: "الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه،" پس معلوم می شود بدون توبه و عمل صالح استغفار به سوی خدا بالا نمی رود.

(۱)

## منهات اخلاقی و اجتماعی قرآن

### نهی از مسخره کردن دیگران

۱- مستند: آیه ۱۳۳ تا ۱۳۶ سوره آل عمران المیزان ج: ۴ ص: ۲۳

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَبِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ!»

ای کسانی که ایمان آورده اید هیچ قومی حق ندارد قومی دیگر را مسخره کند چه بسا که آنان از ایشان بهتر باشند، هیچ یک از زنان حق ندارند زنانی دیگر را مسخره کنند چون ممکن است آنان از ایشان بهتر باشند، و هرگز عیبهای خود را بر ملا مکنید (که اگر عیب یکی از خودتان را بر ملا کنید در واقع عیب خود را بر ملا کرده اید)، و لقب بد بر یکدیگر منهدید که این بد رقم یادآوری از یکدیگر است که بعد از ایمان باز هم یکدیگر را به فسوق یاد کنید و هر کس توبه نکند همه آنان از ستمکارانند!»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ» سخریه و استهزاء عبارت است از اینکه چیزی بگویی که با آن، کسی را حقیر و خوار بشماری، حال چه اینکه چنین چیزی را به زبان بگویی و یا به این منظور اشاره ای کنی، و یا عملاً- تقلید طرف را در آوری، به طوری که بینندگان و شنوندگان بالطبع از آن سخن، و یا اشاره، و یا تقلید بخندند.

دو جمله «عسی أن یكونوا خیرا منهم»، و «عسی أن یکن خیرا منهن»، حکمت نهی را بیان می کند.

و آنچه از سیاق استفاده می شود این است که می خواهد بفرماید: هیچ کسی را

مسخره نکنید، چون ممکن است آن کس نزد خدا از شما بهتر باشد.

چیزی که هست چون غالباً مردان، مردان را، و زنان، زنان را مسخره می کنند، فرموده هیچ مردی مرد دیگری را و هیچ زنی زن دیگری را مسخره نکند، و گر نه ممکن است گاهی اوقات یعنی در غیر غالب مردی زنی را، و یا زنی مردی را مسخره کند.

### نهی از فاش کردن عیب دیگران

« و لا تلمزوا أنفسکم، » کلمه لمز به معنای این است که شخصی را به عیبش آگاه سازی. و اگر کلمه مزبور را مقید به قید انفسکم - خود را نموده، برای اشاره به این است که مسلمانان در یک مجتمع زندگی می کنند، و در حقیقت همه از همدند، و فاش کردن عیب یک نفر در حقیقت فاش کردن عیب خود است.

پس باید از لمز دیگران به طور جدی احتراز جست (همان طور که از لمز خودت احتراز داری، و هرگز عیب خودت را نمی گویی) همانطور که حاضر نیستی دیگران عیب تو را بگویند. پس کلمه انفسکم با همه کوتاهی اش حکمت نهی را بیان می کند.

### نهی از لقب های زشت دادن به دیگران

« و لا تتابزوا باللقاب بئس الاسم الفسوق بعد الايمان، » تنابز که باب تفاعل و طرفینی است به معنای این است که مسلمانان به یکدیگر لقب زشت از قبیل فاسق، سفیه و امثال آن بدهند.

و مراد از کلمه اسم در جمله « بئس الاسم الفسوق، » ذکر است، و از این باب است که در فارسی هم می گوئیم اسم فلانی به سخاوت در رفته، یعنی ذکرش سر زبانها است.

و بنا بر این معنای بئس الاسم، بئس الذکر است، یعنی بد ذکری است ذکر مردمی که ایمان آورده اند به فسوق، و اینکه آنان را به بدی یاد کنی، چون مؤمن بدان جهت که مؤمن است سزاوارتر است که همواره به خیر یاد شود، و به او طعنه زده نشود، و باید چیزی که اگر بشنود ناراحت می شود در باره اش گفته نشود، مثلاً نگویند پدرش چنین، و یا مادرش چنان بوده است.

ممکن هم هست مراد از کلمه اسم سمت و علامت باشد، و معنای جمله این باشد که: بد علامتی است اینکه انسانی را بعد از ایمان به داغ فسوق علامت بگذاری، و به علامتی زشت یادش کنی، مثلاً به کسی که یک روزی گناهی کرده و بعد توبه نموده، تا



آخر عمرش به او بگویند فلان کاره است.

و یا معنا این باشد که: این بد علامتی است که تو با بدگویی مردم برای خود قرار می دهی، و همه تو را به عنوان مردی بد زبان بشناسند که همواره افراد را به زشتی یاد می کنی. و به هر یک از این معانی باشد جمله مذکور اشاره ای به حکمت نهی دارد.

« و من لم یتب فاولئك هم الظالمون،» یعنی هر کس توبه نکند و از این گونه گناهان که سابقا کرده بوده دست بر ندارد، و با این که بر آن نهی نازل شده همچنان مرتکب شود، و از آن پشیمان نگردد، و با ترک آن به سوی خدای سبحان برگشت نکند، چنین کسانی حقا ستمکارند، چون با اینکه خدای تعالی عملشان را از معاصی دانسته و از آن نهی فرموده، با این حال عمل بدی نمی دانند.

از جمله مورد بحث یعنی جمله « و من لم یتب ...» این معنا هم فهمیده می شود که در زمان نزول آیه کسانی از مؤمنین بوده اند که مرتکب چنین گناهی می شدند.

(۱)

### نهی از ظن سوء بردن

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبَ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكَلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ،

هان ای کسانی که ایمان آورده اید! از بسیاری گمانها اجتناب کنید که بعضی از گمانها گناه است، و از عیوب مردم تجسس نکنید و دنبال سر یکدیگر غیبت نکنید، آیا یکی از شما هست که دوست بدارد گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ قطعاً از چنین کاری کراهت دارید و از خدا پروا کنید که خدا توبه پذیر مهربان است.»

مراد از ظنی که در این آیه مسلمین مامور به اجتناب از آن شده اند، ظن سوء است، و گر نه ظن خیر که بسیار خوب است، و به آن سفارش هم شده است.

و مراد از اجتناب از ظن اجتناب از خود ظن نیست، چون ظن، خود نوعی ادراک نفسانی است، و در دل باز است، ناگهان ظنی در آن وارد می شود و آدمی نمی تواند برای نفس و دل خود دری بسازد، تا از ورود ظن بد جلوگیری کند، پس نهی کردن از خود ظن صحیح نیست. بله، مگر آنکه از پاره ای مقدمات اختیاری آن نهی کند.

پس منظور آیه مورد بحث نهی از پذیرفتن ظن بد است، می خواهد بفرماید: اگر

١- مستند: آیه ١١ سوره حجرات المیزان ج : ١٨ ص : ٤٨١

در باره کسی ظن بدی به دلت وارد شد آن را نپذیر و به آن ترتیب اثر مده.

و بنا بر این، اینکه فرمود بعضی از ظن ها گناه است، باز خود ظن را نمی گوید، بلکه ترتیب اثر دادن به آن است که در بعضی موارد گناه است (مثل اینکه نزد تو از کسی بدگویی کنند، و تو دچار سوء ظن به او شوی و این سوء ظن را بپذیری، و در مقام ترتیب اثر دادن بر آمده او را توهین کنی، و یا همان نسبت را که شنیده ای به او بدهی و یا اثر عملی دیگری بر مظنه ات بار کنی که همه اینها آثاری است بد و گناه و حرام).

و مراد از اینکه فرمود «کثیرا من الظن»، با در نظر گرفتن اینکه کلمه کثیرا را نکره آورده، تا دلالت کند بر اینکه ظن گناه فی نفسه زیاد است، نه با مقایسه با سایر مصادیق ظن که همان بعض ظنی است که فرموده گناه است - پس ظن گناه فی نفسه زیاد است، هر چند که بعضی، از مطلق ظن است، و نسبت به مطلق ظن اندک است.

ممکن هم هست که مراد اعم از خصوص ظن گناه باشد، مثلا خواسته باشد بفرماید از بسیاری از مظنه ها اجتناب کنید، چه آنهایی که می دانید گناه است، و چه آنهایی که نمی دانید تا در نتیجه یقین کنید که از ظن گناه اجتناب کرده اید، که در این صورت امر به اجتناب از بسیاری از ظن ها، امری احتیاطی خواهد بود (مثل اینکه بگوییم از مالهایی که نمی دانی حلال است اجتناب کن، چه از آنهایی که می دانی حرام است، و چه از آنها که نمی دانی حرام است یا حلال، تا در نتیجه یقین کنی که از مال حرام دوری جسته ای).

در روایات اسلامی، در کافی به سند خود از حسین بن مختار از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: امیر المؤمنین صلوات الله علیه در یکی از کلماتش فرمود: همواره کار برادر مسلمانان را حمل بر صحت و بلکه بر بهترین وجهش کن، تا وقتی که دلیلی قطعی وظیفه ات را تغییر دهد، و دلت را از او برگرداند.

و هرگز کلمه ای را که از برادر مسلمانان می شنوی حمل بر بد مکن، مادام که می توانی محمل خیری برای آن کلمه پیدا کنی.

و در نهج البلاغه فرموده:

وقتی صلاح بر روزگار و اهل روزگار مسلط باشد، در چنین جوی اگر یک نفر سوء ظنی به کسی پیدا کرد که از او خطائی ندیده، نباید آن ظن بد را از دل خود بپذیرد و اگر بپذیرد ظلم کرده.

و اگر فساد بر زمان و اهل زمان مسلط شد، در چنین جوی اگر یک نفر نسبت به کسی حسن ظن پیدا کند، خود را فریب داده.

مؤلف: این دو روایت تعارضی با هم ندارد، برای اینکه روایت دومی ناظر به خود ظن است، و روایت اولی راجع به ترتیب اثر دادن عملی بر ظن است.

### نهی از تجسس در عیوب دیگران

« و لا تجسسوا، » - کلمه تجسس به معنای پی گیری و تفحص از امور مردم است، اموری که مردم عنایت دارند پنهان بماند و تو آنها را پی گیری کنی تا خبردار شوی.

کلمه تجسس نیز همین معنا را می دهد، با این تفاوت که تجسس در شر استعمال می شود، و تجسس در خیر به کار می رود، و به همین جهت بعضی گفته اند: معنای آیه این است که: دنبال عیوب مسلمانان را نگیرید، و در این مقام بر نیاید که اموری را که صاحبانش می خواهند پوشیده بماند تو آنها را فاش سازی.

### نهی از غیبت و بدگویی ( دو بلای جامعه سوز ! )

« و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یا کل لحم اخیه میتا فکرمتموه، » کلمه غیبت عبارت است از اینکه در غیاب کسی عیبی از او بگویی که حکمت و وجدان بیدار تو را از آن نهی کند.

البته فقهاء این کلمه را به خاطر اختلافی که در مصادیقش از حیث وسعت دارد، به عبارتهای مختلفی تفسیر کرده اند که برگشت همه آن عبارتها به این است که در غیاب کسی در باره او چیزی بگویی که اگر بشنود ناراحت شود.

و به همین جهت بدگویی دنبال سر فردی که تظاهر به فسق می کند را جزء غیبت نشمرده اند ( چون اگر بشنود که دنبال سرش چنین گفته اند ناراحت نمی شود).

و شارع اسلام از این جهت از غیبت نهی فرموده که: غیبت اجزای مجتمع بشری را یکی پس از دیگری فاسد می سازد، و از صلاحیت داشتن آن آثار صالحی که از هر کسی توقعش می رود ساقط می کند، و آن آثار صالح عبارت است از اینکه هر فرد از افراد جامعه با فرد دیگر بیامیزد و در کمال اطمینان خاطر و سلامتی از هر خطری با او یکی شود، و ترسی از ناحیه او به دل راه ندهد، و او را انسانی عادل و صحیح بداند، و در نتیجه با او مانوس شود، نه اینکه از دیدن او بیزار باشد و او را فردی پلید بشمارد.

در این هنگام است که از تک تک افراد جامعه آثاری صالح عاید جامعه می گردد، و جامعه عینا مانند یک تن واحد متشکل می شود.

و اما اگر در اثر غیبت و بدگویی از او بدش بیاید و او را مردی معیوب بیندارد، به

همین مقدار با او قطع رابطه می کند، و این قطع رابطه را هر چند اندک باشد، وقتی در بین همه افراد جامعه در نظر بگیریم، آن وقت می فهمیم که چه خسارت بزرگی به ما وارد آمده، پس در حقیقت عمل غیبت و این بلاى جامعه سوز به منزله خوره ای است که در بدن شخص راه یابد، و اعضای او را یکی پس از دیگری بخورد، تا جایی که به کلی رشته حیاتش را قطع سازد.

غیبت در حقیقت ابطال هویت و شخصیت اجتماعی افرادی است که خودشان از جریان اطلاعی ندارند و خبر ندارند که دنبال سرشان چه چیزهایی می گویند، و اگر خبر داشته باشند و از خطری که این کار برایشان دارد اطلاع داشته باشند از آن احتراز می جویند و نمی گذارند پرده ای را که خدا بر روی عیوبشان انداخته به دست دیگران پاره شود، چون خدای سبحان این پرده پوشیها را بدین منظور کرده که حکم فطری بشر اجراء گردد، یعنی اینکه فطرت بشر او را وامی داشت تا به زندگی اجتماعی تن در دهد، این غرض حاصل بشود، و افراد بشر دور هم جمع شوند، با یکدیگر تعاون و معاضدت داشته باشند، و گر نه اگر این پرده پوشی خدای تعالی نبود، با در نظر گرفتن اینکه هیچ انسانی منزله از تمامی عیوب نیست، هرگز اجتماعی تشکیل نمی شد.

جمله «أیحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرمتموه»، در ضمن مثالی به همین حقیقت اشاره می کند. و حاصل معنای آیه این است که: غیبت کردن مؤمن به منزله آن است که یک انسانی گوشت برادر خود را در حالی که او مرده است بخورد.

حال چرا فرمود گوشت برادرش؟ برای اینکه مؤمن برادر او است، چون از افراد جامعه اسلامی است که از مؤمنین تشکیل یافته، و خدای تعالی فرموده: «انما المومنون اخوه»، و چرا او را مرده خواند؟ برای اینکه آن مؤمن، بی خبر از این است که دارند از او غیبت می کنند.

و اینکه فرمود فکرمتموه اشعار دارد به اینکه کراهت شما امری است ثابت و محقق، و هیچ شکی در این نیست که شما هرگز راضی نمی شوید یک انسانی را که برادر شما است و مرده است، بخورید.

پس همان طور که این کار مورد کراهت و نفرت شما است، باید غیبت کردن برادر مؤمنان، و بدگویی در دنبال سر او نیز مورد نفرت شما باشد، چون این هم در معنای خوردن برادر مرده شما است.

فرق غیبت با تجسس تنها در این است که غیبت اظهار عیب مسلمانی است برای دیگران - چه اینکه عیبش را خود ما دیده باشیم و چه اینکه از کسی شنیده باشیم - و تجسس عبارت است از اینکه به وسیله ای علم و آگاهی به عیب او پیدا کنیم.

ولی در اینکه هر دو عیب جویی است مشترکند، در هر دو می خواهیم عیبی پوشیده بر ملا شود. در تجسس برای خود ما بر ملا شود، و در غیبت برای دیگران.

این را هم باید دانست که در این کلام اشعار و یا دلالتی هست بر اینکه حرمت غیبت تنها در باره مسلمان است، به قرینه اینکه در تعلیل آن عبارت لحم اخیه را آورده، و ما می دانیم که اخوت تنها در بین مؤمنین است.

« و اتقوا الله ان الله تواب رحیم » اگر مراد از تقوی، اجتناب از همین گناهیانی باشد که قبلاً مرتکب شده بودند، و بعد از نزول این دستور از آن توبه کنند، آن وقت معنای ان الله تواب رحیم این می شود که: خدا بسیار پذیرای توبه است، و نسبت به بندگان تائب که به وی پناهنده می شوند مهربان است.

و اما اگر مراد از تقوی اجتناب و پرهیز از مطلق گناهان باشد- هر چند که تاکنون مرتکب آن نشده باشند- آن وقت مراد از جمله ان الله تواب رحیم این می شود که: خدا بسیار به بندگان با تقوایش مراجعه نموده در صدد هدایت بیشتر آنان برمی آید، و هر لحظه با فراهم کردن اسباب، آنان را از اینکه در مهلکه های شقاوت قرار گیرند، حفظ می کند، و نسبت به ایشان مهربان است.

و اینکه گفتیم دو احتمال دارد، بدین جهت است که توبه از جانب خدا دو گونه است: یک توبه خدا قبل از توبه بنده است، و آن به این است که به بنده خود رجوع نموده، او را موفق به توبه می نماید، همچنان که فرموده: « ثم تاب علیهم لیتوبوا، » و یک توبه دیگرش بعد از توبه بنده است، یعنی وقتی بنده اش توبه کرد، دوباره به او رجوع می کند تا او را بیامرزد و توبه اش را بپذیرد، همچنان که فرموده: « فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فان الله یتوب علیه ! »

در کتاب خصال از اسباط بن محمد به سندی که به رسول الله دارد از آن جناب روایت کرده که فرمود: غیبت از زنا شدیدتر است.

پرسیدند: یا رسول الله چرا چنین است؟ فرمود: زناکار می تواند توبه کند، و خدا هم توبه اش را بپذیرد، چون سر و کارش تنها با خدا است، ولی مرتکب غیبت می خواهد توبه کند، اما خدا توبه اش را نمی پذیرد مگر وقتی که شخص غیبت شده از او درگذرد.

و در کافی به سند خود از سکونی از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: غیبت در تباه کردن دین مسلمان سریعتر از خوره ای است که اندرون او را بخورد.

و در همان کتاب به سند خود از حفص بن عمر، از امام صادق علیه السلام روایت کرد که فرمود: شخصی از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پرسید: کفاره گناه غیبت

چیست؟ فرمود: برای آن کس که غیبتش کرده ای، به تلافی غیبتش استغفار کن!

(۱)

### نهی از بخل، زنجیر گردن انسان در قیامت

– ”وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ!“

– آنانکه بخل نموده و حقوق فقیران را از مالی که خدا به فضل خویش به آنها داده ادا نمی کنند، گمان نکنند که این بخل به منفعت آنها خواهد بود، بلکه به ضرر آنها است چه آنکه آن مالی که در آن بخل ورزیده اند، در روز قیامت زنجیر گردن آنها شود (که آن روز هیچکس مالک چیزی نیست)، و تنها خدا وارث آسمانها و زمین خواهد بود و خدا به کردار شما آگاه است!

حالت افراد بخیل که مال خود را در راه خدا انفاق نمی کنند، شبیه به حالت کفار است، چون بخیل هم مانند کفار به جمع مال افتخار می کند.

اگر از مال تعبیر کرد به ”ما آتیهم الله من فضله“، برای این بود که به وجهی اشاره کرده باشد به ملامت و مذمت بخیلان، و فهمانده باشد که این طایفه آنقدر فرومایه اند که مال را با اینکه صاحبش خدا است در راه خود خدا انفاق نمی کنند.

(۲)

### نهی از گفتن سخن زشت با صدای بلند

– «لَا يَجِبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَ كَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا،

– إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تَخْفُوهُ أَوْ تَعْفُوا عَنْ سُوءٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوًّا قَدِيرًا!

– خدا دوست نمی دارد که کسی با گفتار زشت به عیب خلق صدا بلند کند مگر آنکه ظلمی به او رسیده باشد که خدا شنوا و به اقوال و احوال بندگان دانا است،

– اگر در باره خلق به آشکار یا پنهان نیکی کنید یا از بدی دیگران بگذرید که خدا همیشه از بدیها در می گذرد با آنکه در انتقام بدان توانا است!

اینکه فرمود: خدا سخن زشت به جهر گفتن را دوست نمی دارد کنایه است از

١- مستند: آیه ١٢ سوره حجرات المیزان ج : ١٨ ص : ٤٨٣

٢- مستند: آیه ١٨٠ سوره آل عمران المیزان ج : ٤ ص ١٢٥



اینکه در شریعتی که تشریح فرموده، این عمل را نکوهیده شمرده، حال چه نکوهیده به حد حرمت و چه اینکه زشتی آن به حد حرمت نرسد و از حد کراهت و اعانه تجاوز نکند.

جمله: «الا من ظلم» استثنا است و در حقیقت فرموده: خدا دوست نمی دارد سخن زشت با صدای بلند گفتن را، لیکن کسی که مورد ظلم شخصی یا اشخاصی قرار گرفته، می تواند در مورد خصوص آن شخص و یا اشخاص و در خصوص ظلمی که به وی رفته، سخن زشت و با صدای بلند بگوید. و همین خود قرینه است بر اینکه چنین کسی نمی تواند هر چه از دهانش بیرون بیاید به او نسبت دهد و حتی آیه شریفه دلالت ندارد بر اینکه نمی تواند بدی های دیگر او را که ربطی به ظلمش ندارد به زبان بیاورد بلکه تنها می تواند با صدای بلند ظلم کردنش را بگوید و صفات بدی از او را به زبان آورد که ارتباط با ظلم او دارد.

«و کان الله سمیعا علیما» می فرماید: این کاری که گفتیم خدای تعالی دوستش ندارد به راستی کار خوبی نیست، کاری نیست که هر انسانی به خود اجازه ارتکاب آن را بدهد مگر مظلوم چون خدای تعالی سخن زشت را می شنود و علیمی است که سخن هر صاحب سخن را می داند.

«ان تبدوا خیرا او تخفوه او تعفوا عن سوء فان الله کان عفوا قديرا» یعنی کسی که وقتی به او احسان می شود تشکر می کند و در مقام شکرگزاری سخنان خوب می گوید و اگر چنانچه کسی به او بدی کند یا ستم روا بدارد عفو کند و از جهر به سخنان زشت در باره او صرفنظر می نماید.

و اما کلمه عفو در جمله: «او تعفوا عن سوء» به معنای پوشاندن است، پس عفو از سوء به معنای پوشاندن عمل زشت است، این نیز دو جور است، یکی به زبان و آن به این است که نام کسی را که به او بدی کرده نزد مردم فاش نکند و آبروی او را نزد مردم نبرد و سخنان زشت به جهر و آشکارا در باره او نگوید، قسم دوم به عمل است و آن به این است که در مقام تلافی ظلم او بر نیاید و از او انتقام نگیرد، هر چند که شرعا جائز باشد.

(۱)

### نهی از رشک به بهره مندی های ناپایدار مادی

«و لا تُمَدَّنْ عَیْنِکَ اِلی ما مَتَّعْنَا بِهٖ اَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَیْوَةِ الدُّنْیَا لِنُفْتِنَهُمْ فِیْهِ وَ رِزْقًا رَبِّکَ خَیْرًا وَ اَبْقَیْ!»

-دیدگان خویش را به آن چیزهایی که رونق زندگی دنیا است و بعضی از دسته های

آدمیان را از آن بهره داده ایم تا در باره آن عذابشان کنیم نگران و خیره مساز که روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!»

مدّ عین یعنی نگاه را طولانی کردن، و نگاه طولانی به هر چیز کنایه است از شدت علاقه و محبت به آن، و مراد از کلمه ازواج، اصناف کفار و یا جفت های زن و شوهری از کفار است که همان معنای خانواده می باشد (و اگر ازواج را نکره آورد برای اندک نشان دادن آنان است و اظهار اینکه اینان آنقدر ناچیزند که قابل اعتناء نیستند).

مقصود از زهره حیات دنیا زینت و بهجت آن است و کلمه نفتنهم به معنای آزمایش و سنجیدن است. بعضی گفته اند، مراد از آن فتنه عذاب است چون زیادی مال و اولاد نوعی عذاب است از ناحیه خدای تعالی همچنانکه فرمود: «ولا تعجبک اموالهم و اولادهم انما یرید الله ان یعذبهم بها فی الدنیا و ترهق انفسهم و هم کافرون!»

و مراد از جمله «رزق ربک خیر و ابقی»، به قرینه مقابله با «زهره حیات دنیا»، عبارت است از رزق حیات آخرت که معلوم است هم بهتر است و هم ماندنی تر.

و معنای آیه این است که چشم خود را به زینت حیات دنیا و بهجت آن که ما اصنافی از مردم و یا عده معدودی از ایشان را به آن اختصاص داده ایم تا امتحانشان کنیم و ببینیم در آنچه روزیشان کرده ایم چه می کنند مدوز، زیرا آنچه پروردگارت به زودی در آخرت روزیت می کند بهتر و ماندنی تر است.

در تفسیر قمی در ذیل جمله «ولا تمدن عینیک...» می گوید امام صادق علیه السلام فرمود وقتی که این آیه نازل شد رسول خدا برخاست و نشست آنگاه فرمود کسی که در ناکامیها به آنچه نزد خدا است دلگرم نباشد دلش از حسرت بر دنیا پاره پاره می شود و کسی که چشم به آنچه مردم دارند بدوزد اندوهش بسیار گشته و هرگز از غیظ تهی نمی شود و کسی که نفهمد که خدای تعالی غیر از خوردن و آشامیدن نعمتهایی دارد اجلش کوتاه و عذابش نزدیک می گردد.

(۱)

### نهی از شدت علاقه به مال

«وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ،

-يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ!

-وای به حال هر طعنه زن عیب جوی،

-کسی که مالی را جمع می کند و از شمردن مکرر آن لذت می برد،

- گمان می کند که مال او وی را برای ابد از مرگ نگه می دارد!

این سوره تهدید شدیدی است به کسانی که عاشق جمع مانند، و می خواهند با مال بیشتر خود بر سر و گردن مردم سوار شوند، و بر آنان کبریایی بفروشند.

«الذی جمع مالا و عدده یحسب ان ماله اخلده»، این آیه، همزه و لمزه را بیان می کند، و اگر کلمه مالا را نکره آورد به منظور تحقیر و ناچیز معرفی کردن مال دنیا بوده، چون مال هر قدر هم که زیاد و زیادتر باشد دردی از صاحبش را دوا نمی کند، تنها سودی که به حالش دارد همان مقداری است که به مصرف حوائج طبیعی خودش می رساند، مختصری غذا که سیرش کند، و شربتی آب که سیرابش سازد، و دو قطعه جامه که به تن کند.

می فرماید شخصی که همزه و لمزه است از بس عاشق مال و حریص بر جمع آن است، مال را روی هم جمع می کند و پی در پی آن را می شمارد، و از بسیار بودن آن لذت می برد.

«یحسب ان ماله اخلده»، یعنی او خیال می کند مالی که برای روز مبادا جمع کرده زندگی جاودانه به او می دهد، و از مردنش جلوگیری می نماید.

پس انسان نامبرده به خاطر اخلاص در ارض و چسبیدنش به زمین و زندگی مادی زمینی، و فرو رفتنش در آرزوهای دور و دراز، از مال دنیا به آن مقداری که حوائج ضروری زندگی کوتاه دنیا و ایام گذرای آن را کفایت کند قانع نمی شود، بلکه هر قدر مالش زیادتر شود حرصش تا بی نهایت زیادتر می گردد، پس از ظاهر حالش پیداست که می پندارد مال، او را در دنیا جاودان می سازد، و چون جاودانگی و بقای خود را دوست می دارد، تمام همش را صرف جمع مال و شمردن آن می کند، و وقتی جمع شد و خود را بی نیاز احساس کرد، شروع به یاغی گری نموده، بر دیگران تفوق و استعلا می ورزد، همچنان که در جای دیگر فرمود: «ان الانسان لیطغی ان راه استغنی»، و این استکبار و تعدی اثری که برای آدمی دارد همز و لمز است.

(۱)

### نشانه های اخلاق و اعمال منافقانه

«أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالذِّينِ،

فَذَلِكِ الَّذِي يَدُّعِ الْيَتِيمَ،

وَلَا يُحِضُّ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ،

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ،

الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ، وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ!

-ای رسول ما، آیا دیدی آن کس را که روز جزا را انکار کرد؟

-این همان شخص بی رحم است که یتیم را از در خود به قهر میراند،

و کسی را بر اطعام فقیر ترغیب نمی کند،

-پس وای بر آن نماز گزاران، که دل از یاد خدا غافل دارند،

-همانان که اگر طاعتی کنند به ریا و خودنمایی کنند،

و دیگران را از ضروریات زندگی منع می کنند!»

این سوره تهدید کسانی است که خود را مسلمان معرفی کرده اند ولی متخلق به اخلاق منافقینند، از قبیل سهو از نماز، و ریا کردن در اعمال، و منع ماعون، که هیچ یک از اینها با ایمان به روز جزا سازگاری ندارد.

خطاب در این آیه شریفه به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، بدان جهت که فردی شنونده است، نه بدان جهت که پیامبر است، در نتیجه خطاب به عموم شنوندگان دنیا خواهد بود.

و مراد از دین، جزای یوم الجزاء است، پس کسی که دین را تکذیب کند منکر معاد است.

« فذلک الذی یدع الیتیم،» او کسی است که یتیم را به زور از در خانه خود می راند، و او را جفا می کند، و از عاقبت عمل زشتش نمی ترسد، و اگر روز جزا را انکار نمی داشت چنین جرأتی را به خود نمی داد، و از عاقبت عمل خود می ترسید، و اگر می ترسید به یتیم ترحم می نمود.

« و لا یحض علی طعام المسکین،» یعنی مردم را به اطعام طعام مسکین تشویق نمی کند.

« فویل للمصلین الذین هم عن صلاتهم ساهون،» یعنی آنهایی که از نمازشان غافلند اهمتامی به امر نماز ندارند، و از فوت شدنش باکی ندارند چه اینکه به کلی فوت شود و چه اینکه بعضی از اوقات فوت گردد، و چه اینکه وقت فضیلتش از دست برود و چه اینکه ارکان و شرایطش و احکام و مسائش را ندانسته نمازی باطل بخوانند.

در آیه شریفه تکذیب گر روز جزا به چنین نماز گزارانی تطبیق شده، و می رساند چنین نماز گزارانی خالی از نفاق نیستند، چون تکذیب روز جزا تنها به این نیست که به کلی آن را منکر شود، کسی هم که تظاهر به ایمان می کند و نماز مسلمانان را

می خواند، اما طوری می خواند که عملاً نشان می دهد باکی از روز جزا ندارد، او نیز روز جزا را

تکذیب کرده است.

«الذین هم یراؤون»، کسانی که عبادت را در انظار مردم انجام می دهند (و یا در انظار بهتر و غلیظتر انجام می دهند)، اینگونه افراد شکارچسانی هستند که با زبان شکار حرف می زنند، تا شکار بدامشان بیفتد، در بین مسلمانان خود را مسلمان تر از آنان جلوه می دهند، و معلوم است اگر در بین اهل ملتی دیگر قرار بگیرند چهره آن مردم را به خود می گیرند.

«و یمنعون الماعون»، کلمه ماعون به معنای هر عملی و هر چیزی است که به شخصی محتاج داده شود، و حاجتی از حوائج زندگی او را بر آورد، مانند قرض و هدیه و عاریه و امثال آن.

[\(۱\)](#)

**امر به معروف-امر به رعایت آداب قرآنی**

**امر به نیکو سخن گفتن و ادب در کلام**

---

۱- مستند: آیه ۱ تا ۷ سوره ماعون المیزان ج: ۲۰ ص: ۶۳۳

« وَ قُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ !

— إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنْ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُّبِينًا!

— و به بندگانم بگو سخنی که بهتر است بگوئید!

— چون شیطان می خواهد میان آنان کدورت بیفکند،

— که شیطان برای انسان دشمنی آشکار است!

جمله «التي هي احسن» کلماتی است که از نظر مشتمل بودن بر ادب و خالی بودن از خشونت و ناسزا و توالی فاسده دیگر، نیکوتر باشند.

این آیه و دو آیه بعد از آن، دارای یک سیاقند، و خلاصه مضمون آن دو دستور به نیکو سخن گفتن، و ادب در کلام را رعایت کردن، و از وسوسه های شیطان احتراز جستن است، و اینکه بدانند که امور همه به مشیت خدا است، نه به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، تا او قلم تکلیف را از گروندگان خود برداشته و ایشان را اهلیت سعادت بدهد به طوری که هر چه خواستند بگویند، و دیگران را از هر چیزی محروم کنند، و در باره دیگران هر چه دلشان خواست بگویند، نه، چنین نیست که خداوند به گزاف فردی را هر چند از انبیاء باشد چنین اختیاری بدهد که افراد نالایق را بی جهت تقرب داده و افراد لایق را محکوم آنان کند، آری در درگاه خدا حسن سریره و خوش رفتاری و کمال ادب ملاک برتری انسانها است، حتی اگر در میان انبیاء هم خداوند

بعضی را بر بعضی برتری داده باز بیهوده نبوده، بلکه به خاطر همین حسن رفتار و سیرت و ادب بیشتر بوده است، مثلاً داوود علیه السلام را بر دیگران برتری داده و او را زبور داد و در آن بهترین ادب و پاکیزه ترین حمد و ثنا را نسبت به خدای تعالی به وی آموخت.

از همینها معلوم می شود که گویا قبل از هجرت رسول خدا بعضی از مسلمانها با مشرکین مواجه می شدند و در گفتگوی با آنان سخنان درشت گفته و چه بسا می گفته اند شما اهل آتش و ما مؤمنین به برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اهل بهشتیم، و همین باعث می شده که مشرکین علیه مسلمانان، تهییج شده عداوتها و فاصله ها بیشتر شود، و در روشن کردن آتش فتنه و آزار مؤمنین و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عناد با حق بهانه های تازه ای به دستشان بیاید.

لذا خدای تعالی به رسول گرامی خود دستور می فرماید که مردم را امر به خوش زبانی کنند و اتفاقاً مقام مناسب چنین سفارشی هم بود، چون در همین آیات قبل بود که دیدیم مشرکین نسبت به آن جناب بی ادبی نموده و او را مردی جادو شده خواندند، و نیز نسبت به قرآن و معارفی که در باره مبدأ و معاد در آن است استهزاء کردند.

پس جمله « و قل لعبادی یقولوا الّتی هی احسن،» امر به این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را امر به خوش زبانی کند، و آیه شریفه از نظر بیان نظیر آیه « و جادلهم بالّتی هی احسن،» می باشد.

آیه « ربکم اعلم بکم ان یشا یرحمکم و ان یشا یعذبکم و ما ارسلناک علیهم و کیلا،» این معنا را می رساند که خداوند دوست دارد که مؤمنین از سخن درشت با یکدیگر دوری کنند و نسبت به سعادت و شقاوت یکدیگر - که خدا به آن داناتر است - قضاوت نکنند و مثلاً نگویند فلانی چون پیروی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را کرده سعید و آن دیگری که نکرده شقی است، فلانی اهل بهشت و آن دیگری اهل جهنم است زیرا:

کس نمی داند در این بحر عمیق،

سنگریزه قرب دارد یا عقیق!

آری کسانی که به خدا ایمان دارند باید اینگونه امور را به خدا واگذار نمایند، چون پروردگار شما، شما را بهتر می شناسد، و همانا او به مقتضای استحقاقی که از رحمت و یا عذاب او دارید میان شما قضاوت و داوری می کند، اگر خواست رحم می کند (و البته این ترحم را نمی کند مگر به شرط ایمان و عمل صالح، چون در کلامش مکرر این شرط شده،) و اگر خواست عذابتان می کند، و این را عملی نمی کند مگر با کفر و فسق، و ما تو را ای پیغمبر وکیل ایشان قرار نداده و امر ایشان را به تو واگذار نکرده ایم تا اختیار تام داشته باشی به هر که خواستی بدهی و هر که را خواستی محروم کنی!



از همینها می توان فهمید که تردید در عبارت: اگر خواست بر شما رحم می کند، و اگر خواست عذابتان می کند به اعتبار مشیت های مختلف پدید می آید و مشیت های مختلف هم ناشی از ایمان و کفر و عمل صالح و طالح است.

و این نیز روشن می گردد که جمله «و ما ارسلناک علیهم وکیلا» ردع و تخطئه مؤمنین است از اینکه در نجات خود از عمل صالح دست بردارند و تنها اعتماد به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کنند و سرنوشت خود را مستند به قبول دین او بدانند همانطور که یهود و نصاری به دین خود دلخوش هستند.

(۱)

### تحیت و درود، و حکم عمومی و الهی آن

«وَ إِذَا حُیَّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا !

— إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا!

— چون به شما درودی گویند در پاسخ درودی بهتر از آن گوئید!

— و یا حد اقل همان را باز گوئید!

— که خدا بر هر چیز برای حسابگری ناظر است!

این جمله امر به تحیت و سلام است، در مقابل تحیتی که دیگران به انسان می دهند، می فرماید: در پاسخ تحیت دیگران، تحیتی به مثل آن و یا بهتر از آن بدهید.

و این حکمی است عمومی، تمامی تحیت ها را شامل می شود، چیزی که هست مورد آیات محل بحث ما به شهادت آیات بعد تحیت سلام و صلحی است که مسلمانان دریافت می کنند.

### گفتاری در معنای تحیت و سلام

امت ها و اقوام با همه اختلافی که از حیث تمدن و توحش تقدم و تاخر دارند در این جهت اختلافی ندارند که هر یک در مجتمع خود تحیتی دارند، که هنگام برخورد با یکدیگر آن درود و تحیت را در بین خود رد و بدل می کنند، حال یا آن تحیت عبارت است از اشاره به سر و یا دست و یا برداشتن کلاه و یا چیز دیگر، که البته اختلاف عوامل در این اختلاف بی تاثیر نیست.

و اما اگر خواننده عزیز، در این تحیت ها که در بین امت ها به اشکال مختلف دائر

١- مستند: آیه ٥٣ و ٥٤ سوره اسرى المیزان ج : ١٣ ص : ١٦٢

است دقت کند، خواهد دید که همه آنها به نوعی خضوع و خواری و تذلل اشاره دارد، تذللی که زیر دست در برابر ما فوق خود و مطیع در برابر مطاعش و برده در برابر مولایش، اظهار می دارد و سخن کوتاه اینکه تحیت کاشف از یک رسم طاغوتی و استکبار است که همواره در بین امت ها در دوره های توحش و غیر آن رائج بوده، هر چند که در هر دوره و در هر نقطه و در هر امتی شکلی بخصوص داشته، و به همین جهت است که هر جا تحیتی مشاهده می کنیم تحیت از طرف مطیع و زیر دست و وضع شروع و به مطاع و ما فوق و شریف ختم می شود .

پس پیدا است که این رسم از ثمرات بت پرستی است، که آن نیز از پستان استکبار و استعباد شیر می نوشد.

و اما اسلام، همانطور که خواننده عزیز آگاه است، بزرگترین همش محو آثار بت پرستی و وثنیت و غیر خداپرستی است و هر رسم و آدابی است که به غیر خداپرستی منتهی گشته و یا از آن متولد شود، به همین جهت برای تحیت طریقه ای معتدل و سنتی در مقابل سنت وثنیت و استعباد تشریح کرد.

و آن عبارت است از: سلام دادن که در حقیقت اعلام امنیت از تعدی و ظلم از ناحیه سلام دهنده به شخصی است که به وی سلام می دهد، شخص سلام دهنده به سلام گیرنده اعلام می کند تو از ناحیه من در امانی و هیچگونه ظلمی و تجاوزی از من نسبت به خودت نخواهی دید و آزادی فطری را که خدا به تو مرحمت کرده از ناحیه من صدمه نخواهد دید .

و اینکه گفتیم سلام طریقه ای است معتدل، علتش این است که اولین چیزی که یک اجتماع تعاونی نیازمند آن است که در بین افراد حاکم باشد، همانا امنیت داشتن افراد در عرض و مال و جانشان از دستبرد دیگران است، نه تنها جان و مال و عرض، بلکه لازم است هر چیزی که به یکی از این سه چیز برگشت کند امنیت داشته باشند.

و این همان سلامی است که خدای عز و جل آن را در بین مسلمانان سنت قرار داد تا هر فردی به دیگری برخورد کند قبل از هر چیز سلام بدهد، یعنی طرف مقابل را از هر خطر و آزار و تجاوز خود امنیت دهد .

و در کتاب مجیدش فرموده: « فاذا دخلتم بیوتا فسلموا علی انفسکم تحیه من عند الله مبارکه طیبه، » و نیز فرموده: « یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستانسوا و تسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذكرون. »

و خدای تعالی بعد از تشریح این سنت، مسلمانان را با رفتار پیامبرش یعنی سلام دادن آن جناب به مسلمانان با اینکه سید آنان و سرورشان بود، به این ادب مؤدب نمود و

فرمود: «و اذا جاءك الذين يؤمنون بآياتنا فقل سلام عليكم، كتب ربكم على نفسه الرحمة،» علاوه بر این دستور داد به غیر مسلمانان نیز سلام بدهد و فرمود:

«فاصفح عنهم و قل سلام فسوف يعلمون!»

البته تحیت به کلمه سلام بطوری که از تاریخ و اشعار و سایر آثار جاهلیت بر می آید، در بین عرب جاهلیت معمول بوده، در کتاب لسان العرب آمده: که عرب جاهلیت چند جور تحیت داشتند، گاهی در برخورد با یکدیگر می گفتند: انعم صباحا، گاهی می گفتند: ابیت اللعن و یا می گفتند: سلام علیکم، و گانه کلمه سوم علامت مسالمت است و در حقیقت به طرف مقابل می گفتند: بین من و تو و یا شما جنگی نیست، پس از آنکه اسلام آمد تحیت را منحصر در سلام کردند و از ناحیه اسلام مامور شدند سلام را افشاء کنند.

چیزی که هست خدای سبحان در داستانهای ابراهیم «ع» سلام را مکرر حکایت می کند و این خالی از شهادت بر این معنا نیست که این کلمه که در بین عرب جاهلیت مستعمل بوده، از بقایای دین حنیف ابراهیم بوده، نظیر حج و امثال آن که قبل از اسلام معمول آنان بوده، توجه بفرمائید: «قال سلام علیک ساستغفرلک ربی»، در این جمله از ابراهیم علیه السلام حکایت کرده که در گفتگو با پدرش گفت: سلامٌ علیک به زودی من از پروردگارم برایت طلب مغفرت می کنم. و نیز فرموده: «و لقد جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری قالوا سلاما قال سلام»، و این قضیه در چند جای قرآن کریم آمده است. و بطوری که از آیات کریمه قرآن استفاده می شود خدای تعالی کلمه سلام را تحیت خودش قرار داده است، به آیات زیر توجه فرمائید:

سلام علی نوح فی العالمین،

سلام علی ابراهیم،

سلام علی موسی و هرون،

سلام علی آل یاسین،

سلام علی المرسلین

و صریحا فرموده که سلام تحیت ملائکه است، توجه بفرمائید:

الذین تتوفیهم الملائکه طیبین یقولون سلام علیکم،

و الملائکه یدخلون علیهم من کل باب، سلام علیکم.

و نیز فرموده: تحیت اهل بهشت در بهشت سلام است:

و تحيتهم فيها سلام!

لا يسمعون فيها لغوا ولا تاثيرا الا قيلا سلاما سلاما!

**روايات وارده درباره چگونگی سلام گفتن**

در کافی به سند خود از سکونی روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: سلام مستحب و رد آن واجب است .

در همان کتاب به سند خود از جراح مدائنی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: کوچکتر به بزرگتر و رهگذر به کسی که ایستاده و عده کم به عده بسیار سلام می کند.

و در تهذیب به سند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: شرفیاب حضور حضرت باقر علیه السلام شدم، دیدم که در نمازند، عرضه داشتم: السلام علیک، فرمود: السلام علیک، عرضه داشتم: حالتان چطور است؟ حضرت چیزی نفرمودند، همینکه از نماز فارغ شدند، پرسیدم: آیا در نماز می توان جواب داد؟ فرمود: آری، به همان مقداری که به او سلام داده اند .

و در همان کتاب به سند خود از منصور بن حازم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی کسی به تو سلام داد در حالی که مشغول نماز هستی جواب سلامی آهسته و به مثل سلام او به او بده.

و در کتاب فقیه به سند خود از مسعده بن صدقه از امام باقر از پدرش علیهما السلام روایت آورده که فرمود: بر یهود و نصارا و بر مجوس سلام ندهید، و همچنین بر بت پرستان و بر کسانی که کنار سفره شراب نشسته اند. و بر کسی که مشغول بازی شطرنج و نرد است، و بر مخنث (کسی که مردان را به خود می کشد)، و بر شاعری که نسبت های ناروا به زنان پاکدامن می دهد، و بر نمازگزار سلام ندهید، چون نمازگزار نمی تواند جواب شما را رد کند. آری سلام دادن برای شما مستحب است ولی رد آن برای شنونده واجب است، و نیز به ربا خوار و به کسی که در حال ادرار کردن است و به کسی که در حمام است، و نیز بر فاسقی که فسق خود را علنی می کند سلام ندهید .

### تحلیل روایات

کلمه سلام تحیتی است که گسترش صلح و سلامت و امنیت در بین دو نفر که به هم برمی خورند را اعلام می دارد، البته صلح و امنیتی که نسبت به دو طرف مساوی و برابر است و مانند تحیت های جاهلیت قدیم و جدید علامت تذلل و خواری زیر دست

نسبت به ما فوق نیست.

و اگر در روایات فرمودند که کوچکترها به بزرگترها سلام کنند، یا عده کم به عده زیاد یا یک نفر به چند نفر، منافاتی با این مساوات ندارد، بلکه خواسته اند با این دستور خود حقوق رعایت شده باشد و بفهمانند که حتی در سلام کردن نیز حقوق را رعایت کنید.

آری اسلام هرگز حاضر نیست به امت خود دستوری دهد که لازمه اش لغو شدن حقوق و بی اعتبار شدن فضایل و مزایا باشد، بلکه به کسانی که فضیلتی را ندارند، دستور می دهد فضیلت صاحبان فضل را رعایت نموده، حق هر صاحب حقی را بدهند، بلکه به صاحب فضل اجازه نمی دهد که به فضل خود عجب بورزد، و به خاطر اینکه مثلاً پدر و یا مادر است و یا عالم و معلم است و یا سن و سال بیشتری دارد نسبت به فرزندان و مریدان و شاگردان و کوچکتران تکبر ورزیده، خود را طلبکار احترام آنان بداند و بدون جهت به مردم ستم کند و با این رفتار خود توازن بین اطراف مجتمع را بر هم زند.

و اما اینکه از سلام کردن بر بعضی افراد نهی کرده اند، این نهی، فرع و شاخه ای است از نهی واردی که از دوستی و رکون به آن افراد نهی نموده، از آن جمله فرموده:

« لا تتخذوا اليهود و النصارى اولياء...! »

« لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولياء! »

« و لا ترکوا الی الذین ظلموا! »

و آیاتی دیگر از این قبیل.

بله چه بسا می شود که مصلحت اقتضاء کند انسان به ستمکاران تقرب بجوید برای اینکه دین خدا را تبلیغ کند، بطوری که اگر با آنها نسازد نمی گذارند تبلیغ دین در بین مردم صورت بگیرد و یا برای اینکه کلمه حق را به گوش آنها برساند، و این تقرب حاصل نمی شود مگر با سلام دادن به آنها، تا کاملاً با ما مانوس شوند و دلهاشان با دل ما ممزوج گردد، به همین خاطر که گاهی مصلحت چنین اقتضا می کند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز به این روش مامور شدند، در آیه: « فاصفح عنهم و قل سلام! » همچنانکه در وصف مؤمنین فرمود: « و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما! »

( ادامه روایات رسیده درباره سلام گفتن: )

و در تفسیر صافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت آورده که مردی به آن جناب سلام کرد و گفت: السلام علیک، حضرت در پاسخ فرمود:

السلام عليك ورحمه الله، مردی دیگر رسید و گفت: السلام عليك ورحمه الله، حضرت در پاسخش فرمود: السلام عليك ورحمه الله و برکاته، مردی دیگر رسید و گفت: السلام عليك ورحمه الله و برکاته، حضرت در پاسخش فرمود: و عليك، آن مرد سؤال کرد که چطور رد سلام مرا کوتاه کردی، و به آیه شریفه: «و اذا حیتم بتحیه فحیوا باحسن منها...» عمل نکردی؟ حضرت فرمود: تو برای من چیزی باقی نگذاشتی تا من رد سلام خود را با آن بچربانم و بدین جهت عین سلامت را به تو برگردانم.

و در کافی از امام باقر علیه السلام و آن جناب از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که روزی به جمعیتی عبور کرد و به آنان سلام گفت، گفتند: عليك السلام ورحمه الله و برکاته و مغفرتة و رضوانه، حضرت به ایشان فرمود: در ادب و تحیت از ما اهل بیت جلو نزنید، و ما در تحیت اکتفا می کنیم به مثل آنچه ملائکه به پدر ما ابراهیم علیه السلام گفتند: رحمه الله و برکاته عليكم اهل البيت.

مؤلف: در این روایت اشاره ای است به اینکه سنت در سلام این است که آن را تمام و بطور کامل بدهند و سلام کامل این است که سلام دهنده بگوید: السلام عليك ورحمه الله و برکاته، و این سنت از حنفیت ابراهیم علیه السلام اخذ شده و تاییدی است برای چیزهایی که قبلاً گفته شد که تحیت به سلام از دین حنیف است.

و در کافی روایت شده که فرمود: از تمامیت و کمال تحیت این است که شخص وارد با آن کسی که او به وی وارد شده، مصافحه کند و وی با آن شخص اگر از سفر آمده معانقه نماید.

و در خصال از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی شنیدید که یکی از شما در حضورتان عطسه کرد بگوئید: یرحمکم الله و او هم در پاسخ بگوید: یغفر الله لکم و یرحمکم و دعای یغفر الله لکم را اضافه کند، چون خدای تعالی فرمود: «و اذا حیتم بتحیه فحیوا باحسن منها.»

و در کتاب مناقب آمده که کنیزی از کنیزان امام حسن علیه السلام دسته ای ریحان برای آن جناب آورد، حضرت در عوض به وی فرمود: تو در راه خدا آزادی، شخصی پرسید: آیا برای یک طاقه ریحان کنیزی را آزاد می کنی؟ فرمود: خدای تعالی ما را ادب آموخته و فرموده: «اذا حیتم بتحیه فحیوا باحسن منها...» و تحیت بهتر از یک طاقه ریحان برای او، همین آزاد کردنش بود.

مؤلف: این روایات بطوری که ملاحظه می کنید معنای تحیت در آیه شریفه را عمومیت می دهند، بطوری که شامل هدیه و تحفه نیز بشود.



١- مستند: آیه ٨٦ سوره نساء المیزان ج : ٥ ص : ٤٤

«وَ إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ!»

و چون قرآن خوانده شود بدان گوش دارید و خاموش مانید!

شاید رحمتان کند!

انصات سکوت توأم با استماع است، و بعضی گفته اند: به معنای استماع با سکوت است، می فرماید: گوش فرا دهید به قرآن و ساکت شوید!

هر چند گفته اند این آیه در باره نماز جماعت و گوش دادن به قرائت امام جماعت است و لیکن بحسب دلالت عام است.

(۱)

### امر به ذکر قلبی و زبانی، و تداوم و مواقع آن

«وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ!»

و لا تُكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ!

پروردگار خویش را به زاری و بیم در ضمیر خود،

و به آواز غیر بلند بامداد و پسینها یاد کن!

و از غفلت زدگان مباش!

ذکر و یاد پروردگار را به دو قسم تقسیم کرده، یکی توی دل و یکی به زبان و آهسته، آنگاه هر دو قسم را مورد امر قرار داده است.

ذکر به صدای بلند را مورد امر قرار نداده بلکه از آن اعراض کرده، و این نه به خاطر ذکر نبودن آن است، بلکه به خاطر این است که چنین ذکر گفتنی با ادب عبودیت منافات دارد، دلیل این معنا روایتی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده که در بعضی از جنگهایش با اصحابش طی مسافت می کرد تا رسیدند به بیابانی هولناک، و اتفاقاً آن شب شبی تاریک بود یکی از اصحابش به صدای بلند تکبیر می گفت، حضرت فرمود: آن کسی را که شما می خوانید نه دور است و نه غایب!

تضرع به معنای تملق توأم با نوعی خشوع و خضوع است، و خیفه یک نوع مخصوصی از ترسیدن را گویند، و منظور از آن، آن نوعی است که با ساحت مقدس باری تعالی مناسب است، بنا بر این در معنای تضرع میل و رغبت به نزدیک شدن به

---

١- مستند: آیه ٢٠٤ سوره اعراف المیزان ج: ٨ ص: ٥٠٠

متضرع الیه، و در معنای خیفه پرهیز و ترس و میل بدور شدن از آن شخص نهفته است، پس مقتضای اینکه ذکر را توصیف کرد به دو وصف تضرع و خیفه، این است که آدمی در ذکر گفتنش حالت آن شخصی را داشته باشد که چیزی را هم دوست دارد و به این خاطر نزدیکش می رود و هم از آن می ترسد و از ترس آن به عقب برگشته و دور می شود، و خدای سبحان هر چند خیر محض است، و شری در او نیست، و اگر شری به ما می رسد از ناحیه خود ما است، و لیکن خدای تعالی ذو الجلال و الاکرام است، هم اسماء جمال را دارد که ما و هر چیزی را به تقرب به درگاهش دعوت نموده و بسویش جذب می کند، و هم دارای اسماء جلال است که قاهر بر هر چیز است، و هر چیزی را از او دفع و دور می کند، پس ذکر شایسته او - که دارای همه اسماء حسنی است - به این است که مطابق با مقتضای همه اسماءش بوده باشد چه اسماء جمالیه او و چه اسماء جلالیه اش (نه اینکه تنها بر طبق اسماء جمالیه اش باشد)، و این صورت نمی گیرد مگر اینکه تضرعا و خیفه و رغبا و رهبا باشد.

«بالغدو و الآصال»، ظاهر این جمله این است که قید جمله «و دون الجهر من القول»، باشد و در نتیجه تنها ذکر زبانی است که به دو قسم ذکر در صبح و ذکر در شام تقسیم می شود نه ذکر قلبی، آن وقت با بعضی از فرائض یومیه نیز تطبیق می کند.

«و لا- تکن من الغافلین»، این جمله تاکید امر به ذکر در اول آیه است، و در آن از خود غفلت، نهی نکرد بلکه از داخل شدن در زمره غافلان نهی فرمود، و مقصود از غافلان آن کسانی هستند که غفلت در ایشان مستقر شده است.

با این بیان روشن می شود آن ذکر مطلوبی که در این آیه به آن امر شده عبارت است از اینکه انسان ساعت بساعت و دقیقه بدقیقه بیاد پروردگارش باشد، و اگر احیانا غفلت و نسیانی دست داد مجددا مبادرت به ذکر نموده و نگذارد که غفلت در دلش مستقر گردد.

پس آنچه که از آیه استفاده می شد استمرار بر ذکر خدا در دل است در حالت تضرع و خیفه ساعت بساعت و ذکر به زبان در صبح و شام.

«ان الذین عند ربك لا يستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون»، ظاهر سیاق آیه می رساند که در مقام بیان علت امری است که در آیه سابق بود، بنا بر این، معنایش این می شود: بیاد پروردگارت باش چنین و چنان، زیرا کسانی که نزد پروردگارت هستند، همین طورند، یعنی به یاد آر پروردگارت را تا از کسانی باشی که نزد پروردگارت هستند، و از زمره آنان خارج نشوی.

و به همین بیان روشن شد که منظور از اینکه فرمود: کسانی که نزد پروردگار

تواند تنها ملائکه نیستند، بلکه از لفظ عند ربك استفاده می شود که مقصود مطلق مقربین در گاه خدایند، چون این تعبیری است که حضور بدون غیبت را می رساند.

و از آیه ظاهر می شود که قرب به خدا تنها به وسیله یاد و ذکر او حاصل می شود، و به وسیله ذکر است که حجاب های حائل میان او و بنده اش بر طرف می گردد، و اگر ذکری در کار نباشد جمیع موجودات نسبت به نزدیکی به او و دوری از او یکسان می بودند و از این نظر هیچ اختلافی میان موجودات نمی بود که یکی به او نزدیکتر و یکی دورتر باشد.

و در جمله « لا یتکبرون عن عبادته و یسبحونه و له یسجدون » امور سه گانه ای ذکر شده که ذکر باطنی مانند ذکر زبانی به آن متصف می شود، توضیح اینکه، نفس می تواند متصف باشد به حال عدم استکبار و به حال تقدیس خدا، و به حال سجده، و کمال خشوع در برابر او عینا همانطوری که ذکر زبانی که مقصود از آن عمل خارجی است می تواند به این سه حالت متصف باشد، و چنان نیست که تسبیح مختص به زبان و سجده مختص به سایر اعضاء بوده باشد، همچنانکه آیه « و ان من شیء الا یسبح بحمده » و آیه « و النجم و الشجر یسجدان » و آیه « و لله یسجد ما فی السموات و ما فی الارض » نیز بدان دلالت دارد.

(۱)

### اکرام یتیم و اطعام مسکین

« فَأَمَّا الْإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَ نَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ،

وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهْنَنِ،

كَلَّا بَلْ لَا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ،

وَ لَا تَحْضُونَ عَلَى طَعَامِ الْمَسْكِينِ،

وَ تَأْكُلُونَ التَّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا،

وَ تَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا...!

اما انسان چنین طبعی دارد که وقتی پروردگارش امتحانش کند و در محیط زندگیش ارجمندش کند و نعمتش بدهد گوید: پروردگام ارجمندم کرده است،

و اما چون امتحانش کند و روزی او را تنگ بسازد گوید: پروردگام خوارم کرده است،

-هرگز چنین نیست (نه ارجمند نشانه گرامی بودن آدمی نزد خداست و نه فقر نشانه خواری است، بلکه هر دو امتحان است تا معلوم شود چقدر مال را دوست

---

۱- مستند: آیه ۲۰۵ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۵۰۰

می دارید و معلوم شد آنقدر دوست می دارید که -

- شما برای یتیم حرمتی قائل نیستید!

- و یکدیگر را بر اطعام مسکین تشویق نمی کنید،

- و ارث یتیم را می بلعید،

- و مال را به مقدار افراط دوست می دارید...!»

از مجموع دو آیه فوق، سه نکته زیر استفاده می شود:

اول اینکه: از تکرار کلمه ابتلاء، هم در نعمت و هم در محروم کردن استفاده می شود که هم نعمت دادن خدا امتحان است، و هم نعمت ندادنش.

دوم اینکه: نعمت دادن خدا را بدان جهت که نعمت او فضل و رحمت است اکرام و احترام خدا نسبت به انسان است (چون با نعمت دنیا است که می توان بهترین آخرت را تحصیل کرد)، و معلوم است که این نعمت تا زمانی احترام از ناحیه خدا است که خود انسان آن را وسیله عذاب دوزخ قرار ندهد.

سوم اینکه: این دو آیه با هم می فهمانند که انسان سعادت در زندگی را عبارت می داند از تنعم در دنیا و داشتن نعمت های فراوان، و ملاک داشتن کرامت در درگاه الهی را همین داشتن نعمت فراوان می داند، و بر عکس ملاک نداشتن قدر و منزلت در درگاه خدا را نداشتن پول و ثروت می پندارد، در حالی که نه اولی ملاک احترام است و نه دومی ملاک نداشتن حرمت است، بلکه ملاک در داشتن قدر و منزلت نزد خدا تقرب به خدای تعالی از راه ایمان و عمل صالح است، حال چه اینکه آدمی دارا باشد و چه فقیر، پس داشتن و نداشتن مال هر دو امتحان است.

می فرماید: شما نه یتیم را احترام می کنید، و نه یکدیگر را بدادن صدقه بر مساکین تهی دست سفارش و تشویق می کنید، و منشا این رفتار تان مال دوستی است.

(۱)

### آزاد کردن برده، و سیر کردن گرسنگان در زمان قحطی

«فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ،

فَكَ رَقَبَةٍ، أَوْ إِطْعَمٌ فِي يَوْمٍ مَسْعَبَةٍ،

-يَتِيمًا ذَا مَقْرَبٍ، أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبٍ،

-ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ،

---

١- مستند: آيه ١٥ تا ٢٠ سوره فجر الميزان ج : ٢٠ ص : ٤٧٣



أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ !

-پس چرا به مجاهده و کارهای دشوار اقدام نکرد؟

-و تو چه می دانی که منظور از کار دشوار چیست؟

-آزاد کردن برده،

-و یا در روز قحطی سیر کردن گرسنگان،

-یتیمی از خویشاوندان را،

-یا مسکینی خاک نشین را غذا دادن،

-تا از آن کسانی شود که ایمان آوردند و یکدیگر را به صبر و ترحم سفارش کردند، آنها اصحاب یمین هستند!»

این سوره بیانگر این حقیقت است که خلقت انسان بر اساس رنج و مشقت است، هیچ شانی از شؤون حیات را نخواهی دید که توام با تلخی ها و رنج ها و خستگی ها نباشد، از آن روزی که در شکم مادر روح به کالبدش دمیده شد تا روزی که از این دنیا رخت بر می بندد هیچ راحتی و آسایشی که خالی از تعب و مشقت باشد نمی بیند، و هیچ سعادتتی را خالص از شقاوت نمی یابد، تنها خانه آخرت است که راحتی اش آمیخته با تعب نیست، بنا بر این، چه بهتر به جای هر تلخی و ناکامی و رنج، سنگینی تکالیف الهی را تحمل کند، در برابر آنها صبر نماید صبر بر اطاعت و بر ترک معصیت، و در گسترش دادن رحمت بر همه مبتلایان کوشا باشد، کسانی را از قبیل ایتام و فقرا و بیماران و امثال آنها که دچار مصائب شده اند مورد شفقت خود قرار دهد، تا جزو اصحاب میمنه شود، و گرنه آخرتش هم مثل دنیایش خواهد شد، و در آخرت از اصحاب مشئمه خواهد بود که نار مؤصده مسلط بر آنان است.

« و ما ادريك ما العقبه،» تعبیر اینکه تو نمی دانی، کنایه است از عظمت شان عقبه، همانطور که این تعبیر در هر جا همین معنا را افاده می کند.

« او اطعام فی یوم ذی مسغبه، یتیم ذی مقربه او مسکین ذی متربه،» انسان مورد بحث به هیچ عقبه ای قدم نهاد، نه بنده ای آزاد کرد، و نه در روز قحطی طعامی داد، نه به یتیمی خویشاوند، و نه به مسکینی خاک نشین.

« ثم کان من الذین امنوا وتواصوا بالصبر وتواصوا بالمرحمه،» اینان که به هر عقبه دشواری قدم نهادند، و از کسانی بودند که به خدا ایمان آورده، یکدیگر را به صبر و مرحمت سفارش کردند، مردمی صاحب یمین و شگوندند، و ایمان و اعمال صالحی که از پیش برای آخرت خود می فرستند چیزی به جز شگون و مبارکی و زیبا و مرضی

نمی دانند.

در کافی به سند خود از جعفر بن خلاد روایت کرده که گفت: امام ابو الحسن رضا علیه السلام را رسم چنین بود که وقتی غذا می خورد ظرفی در کنار سفره اش می گذاشت، و نخست از بهترین طعامی که برایش آورده بودند بر می داشت و در آن ظرف می گذاشت، آنگاه دستور می داد آن را به مسکینان بدهند، بعد این آیه را می خواند: فلا اقتحم العقبه

و سپس می فرمود: خدای عز و جل می دانست که همه مردم قادر بر بنده آزاد کردن نیستند، و لذا راه دیگری به سوی بهشت برایشان باز کرد، و آن اطعام مسکین است.

(۱)

### امر به خوار نکردن یتیم، نرنجاندن فقیر، و نشان دادن نعمت

« فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ! »

« وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ! »

« وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ! »

- پس هیچ یتیمی را از روی قهر خوار م شمار!

- و هیچ سائلی را مرنجان!

- و نعمت پروردگارت را با رفتار و گفتارت باز گو کن!

اوامر و نواهی این چند آیه یعنی خوار نکردن یتیم، و نرنجاندن فقیر، و نشان دادن نعمت، دستور به همه مردم است، هر چند که خطاب متوجه به شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شده است.

و این آیات سه گانه به خاطر اینکه حرف فاء در ابتدای آیه اولی در آمده نتیجه گیری از آیه قبل است که عنایات الهی نسبت به رسول خدا را می شمرد، گویا فرموده: تو طعم ذلتی را که یتیم می چشد چشیده ای، و ذلت و شکسته شدن دل او را احساس کرده ای، پس هیچ یتیمی را خوار م شمار، و مال او را هم خوار مدار و در آن تجاوز مکن، و نیز تو تلخی گمراهی و احتیاج به هدایت را، و تلخی فقر و

تهی دستی را درک کرده ای، پس هیچ سائلی را که از تو می خواهد حاجتش را بر آوری از خود مران، حاجتش اگر هدایت است و اگر معاش است بر آور، و تو طعم انعام خدا را بعد از فقر و تهی دستی چشیده ای، و ارزش جود و کرم و رحمت خدا را می دانی، پس نعمت او را سپاس گوی، و همه جا نعمتش را یاد آور شو، و از مردم پنهانش مدار!

(۱)

### امر به خدمت در راه خدا و رغبت به سوی او

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ!»

«وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ!»

پس هر گاه از انجام آنچه بر تو واجب شده فارغ شدی نفس خود را در راه خدا یعنی عبادت و دعا خسته کن!

«و در آن رغبت نشان بده!»

در این سوره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را امر می کند به اینکه کمر خدمت در راه خدا ببندد، و به سوی او رغبت کند، و به این منظور نخست منت هایی که بر او نهاده تذکر می دهد.

«فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَالْيَ رَبِّكَ فَارْغَبْ»، این آیه خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و مطلبش به خاطر اینکه حرف فاء در آغازش آمده نتیجه گیری از بیان آیات قبل است، که سخن از تحمیل رسالت و دعوت بر آن جناب داشت، و منت های خدا را بر او که شرح صدرش داده، و زر را از او برداشت، و نامش را بلند آوازه کرد، بر می شمرد، و در آخر، همه اینها را از باب یسر بعد از عسر دانست. و بنا بر این، معنایش این می شود: حال که معلوم شد هر عسری که تصور شود بعدش یسر می آید، و زمام عسر و یسر تنها به دست خدا است و لا غیر، پس هر گاه از انجام آنچه بر تو واجب شده فارغ شدی نفس خود را در راه خدا یعنی عبادت و دعا خسته کن، و در آن رغبت نشان بده، تا خدا بر تو منت نهاده راحتی که دنبال این تعب است و یسری که دنبال این عسر است، به تو روزی فرماید.

(۲)

### اخلاقیات لقمانی

#### نهی از بزرگترین ظلم

۱- مستند: آیه ۹ تا ۱۱ سوره ضحی المیزان ج: ۲۰ ص: ۵۲۵

۲- مستند: آیه ۷ و ۸ سوره انشراح المیزان ج: ۲۰ ص: ۵۲۹

«وَ إِذْ قَالَ لُقْمَنُ لِابْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ،

- يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ!

- إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ،

و آن دم که لقمان به پسر خویش که پندش می داد گفت:

- ای پسرک من! به خدا شرک میار، که شرک، ستمی است بزرگ!

عظمت هر عملی به عظمت اثر آن است، و عظمت معصیت به عظمت کسی است که نافرمانی اش می شود، چون که مؤاخذه عظیم نیز عظیم است، بنابر این بزرگترین گناهان و نافرمانی ها نافرمانی خدا است، چون عظمت کبریایی همه از او است، و فوق هر عظمت و کبریایی است، چون خدایی است بی شریک، و بزرگترین نافرمانیهای او این است که برایش شریک قائل شوی!

عظمت ظلم شرک آن قدر است که با هیچ گناه دیگری قابل قیاس نیست.

در کافی به سند خود از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود: یکی از گناهان کبیره عقوق والدین، و یکی دیگر نومیدی از رحمت خدا، و یکی ایمنی از مکر اوست، و روایت شده که از هر گناهی بزرگتر شرک به خدا است.

در کتاب فقیه در حقوقی که از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده، فرموده: بزرگترین حق خدا بر تو این است که او را پرستی، و چیزی شریکش نسازی که اگر اینکار را به اخلاص کردی خداوند حقی برای تو بر خود واجب می کند، و آن این است که امور دنیا و آخرت را کفایت می کند...!

**امر به بزرگترین قدردانی**

« وَ وَصِيْنَا الْاِنْسَانَ بِوَلَدِيْهِ حَمَلَتْهُ اُمُّهُ وَهِنًا عَلٰى وَهْنٍ وَ فِصْلُهُ فِى عَامِيْنَ،

- اَنْ اَشْكُرْ لِيْ وَ لَوْلَدِيْكَ! اِلَيَّ الْمَصِيْرُ!

- وَ اِنْ جَهَدَاكَ عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا!

- وَ صَاحِبَيْهِمَا فِى الدُّنْيَا مَعْرُوْفًا!

- وَ اَتَّبِعْ سَبِيْلَ مَنْ اَنْابَ اِلَيَّ!

- ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاَبْتُنْكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ!

- ما انسان را در مورد پدر و مادرش، و مخصوصا مادرش، که با ناتوانی روز افزون حامل وی بوده، و از شیر بریدنش تا دو سال طول می کشد سفارش کردیم،

- و گفتیم: مرا، و پدر و مادرت را سپاس بدار، که سرانجام به سوی من است!

- و اگر بکوشند تا چیزی را که در مورد آن علم نداری با من شریک کنی اطاعتشان مکن!

- و در این دنیا به نیکی همدمشان باش!

- طریق کسی را که سوی من بازگشته است پیروی کن!

- که در آخر بازگشت شما نیز نزد من است!

- و از اعمالی که می کرده اید خبرتان می دهیم!

این آیه، جمله معترضه ای است که در وسط کلمات لقمان قرار گرفته و از کلمات او نیست، و اگر در اینجا واقع شده برای این است که دلالت کند بر وجوب شکر والدین، مانند شکر خدا، بلکه شکر والدین، شکر خدا است، چون منتهی به سفارش و امر خدای تعالی است، پس شکر پدر و مادر عبادت خدا و شکر اوست.

در کتاب فقیه در حقوقی که از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده، فرمود ... و اما حق مادرت این است که بدانی او تو را طوری حمل کرد که احدی، احدی را آن طور حمل نمی کند، آری او تو را در داخل شکم خود حمل کرد، و از میوه قلبش چیزی به تو داد، که احدی به احدی نمی دهد، و او با تمامی اعضای بدنش تو را محافظت نمود، و باک نداشت از اینکه گرسنه و تشنه بماند، بلکه پروایش همه از گرسنگی و تشنگی تو بود، او باک نداشت از اینکه برهنه بماند، همه پروایش از برهنگی تو بود، او هیچ پروایی نداشت از گرما، ولی سعیش این بود که بر سر تو سایه بیفکند، او به خاطر تو از خواب

خوش صرفنظر کرد، و تو را از گرما و سرما حفظ نمود، همه این تلاشها برای این است که تو مال او باشی، و تو نمی توانی از عهده شکر او بر آیی، مگر با یاری و توفیق خدا.

و اما حق پدرت این است که بدانی او ریشه تو است، چون اگر او نبود تو نبود، پس هر وقت از خودت چیزی دیدی که خوست آمد، بدان که اصل آن نعمت پدر تو است، پس حمد خدا گوی، و شکر پدر بجای آر، آن قدر که با این نعمت برابری کند، و هیچ نیرویی نیست جز به وسیله خدا!

### دقیق ترین محاسبه

« یٰئِیُّنٰی !

- اِنهَا اِنْ تَك مِثْقَالَ حَبِّهِ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ اَوْ فِي السَّمَوٰتِ اَوْ فِي الْاَرْضِ يٰۤاَتِ بِهَا اللّٰهُ اِنَّ اللّٰهَ لَطِیْفٌ حَبِیْرٌ !

- ای پسرک من!

- اگر عمل تو هم وزن دانه خردلی، آنهم پنهان در دل سنگی، یا در آسمان یا در زمین باشد، خدا آن را می آورد، که خدا دقیق و کاردان است!

این کلام لقمان مربوط به معاد و حساب اعمال است، و معنایش این است که ای پسرم! اگر آن خصلتی که انجام داده ای، چه خیر و چه شر، از خردی و کوچکی همسنگ یک دانه خردل باشد، و همان عمل خرد و کوچک در شکم صخره ای، و یا در هر مکانی از آسمانها و زمین باشد، خدا آن را برای حساب حاضر خواهد کرد، تا بر طبقش جزاء دهد، چون خدا لطیف است، و چیزی در اوج آسمانها و جوف زمین و اعماق دریا از علم او پنهان نیست و علم او به تمامی پنهان ها احاطه دارد، خبیری است که از کنه موجودات با خبر است.

در کافی به سند خود از ابی بصیر از امام باقر علیه السلام روایت کرده که گفت شنیدم می فرمود: بپرهیزید از گناهان کوچک، که آنها هم باز خواست کننده ای دارد، ممکن است فکر کنید که گناه می کنم و سپس از خدا طلب آمرزش می کنم، ولی خدای عز و جل می فرماید: «سنگت ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین - به زودی می نویسیم آنچه به دست خود از پیش فرستاده اند و آنچه اثر از ایشان بجای مانده، و ما هر چیزی را در کتابی آشکارا می نویسیم!» و نیز فرموده: «انها ان تک مثقال حبه من خردل فتکن فی صخره او فی السموات او فی الأرض یات بها الله ان الله لطیف خبیر!»

### محبوبترین کارها و مطلوب ترین خلقها

- «يَبْنِيَّ!»

- أَقِمِ الصَّلَاةَ وَآمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ!

- وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ!

- ای پسرک من!

- نماز به پا دار، و امر به معروف کن و از منکر نهی نما!

- و بر مصائب خویش صبر کن، که این از کارهای مطلوب است!

این گفتار راجع به عمل و اخلاق پسندیده است. از جمله اعمال، نماز است که عمود دین است، و دنبال آن امر به معروف و نهی از منکر است.

و از جمله اخلاق پسندیده صبر در برابر مصائبی است که به آدمی می رسد:

«و لَمَنْ صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ الْأُمُورِ!»

«ان تصبروا و اتقوا فان ذلك من عزم الامور!»

عزم عبارت است از تصمیم قلبی بر گذراندن و فیصله دادن به کاری، و اگر صبر را که همان حبس نفس از انجام امری است، از عزم دانسته، از این جهت است که عقد قلبی مادام که سست نشده، و این گره دل باز نگشته، انسان بر آن امری که بر انجامش تصمیم گرفته، و در دل گره زده است، پا بر جا و بر تصمیم خود باقی است، پس کسی که بر امری صبر می کند، حتما در عقد قلبی اش و محافظت بر آن جدیت دارد، و نمی خواهد که از آن صرف نظر کند، و این خود از قدرت و شهامت نفس است.

در کافی به سند خود از معاویه بن وهب روایت کرده که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم بهترین چیزی که با آن بندگان خدا به پروردگار خود تقرب می جویند، و نزد خدا محبوب ترین چیز است چیست؟ فرمود: من بعد از معرفت هیچ چیزی بهتر از این نماز سراغ ندارم!...

### نابندترین مشی ها

- «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرْحًا!»

- إِنَّ اللَّهَ لَا يَجِبُ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ!

-ای پسرک من!

-از در کبر و نخوت از مردم روی بر مگردان و در زمین چون مردم فرحناک راه مرو!



-خدا خودپسندان گردن فراز را دوست نمی دارد!»

تصعیر به معنای گرداندن گردن از نظرها از روی تکبر است، و کلمه مرح به معنای شدت خوشحالی، و زیاده روی در آن است.

می فرماید: روی خود از در تکبر از مردم بر مگردان، و نیز در زمین چون آنان که بسیار خوشحالند راه مرو، که خدا دوست نمی دارد کسانی را که دستخوش خیلاء و کبرند. و اگر کبر را خیلاء خوانده اند بدین جهت است که آدم متکبر خود را بزرگ خیال می کند، و چون فضیلت برای خود خیال می کند، زیاد فخر می فروشد.

در کافی جمله «و لا تصعر خدک للناس»، را تفسیر کرده به اینکه روی خود را به کلی از مردم مگردان و از کسی که دارد با تو سخن می گوید از در توهین اعراض مکن! این معنا را به ابن عباس، و امام صادق علیه السلام نسبت داده است.

### اعتدال در مشی، ملایمت در صدا

- «وَ أَقْصِدْ فِي مَشِيكِ!»

- وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ!

- إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ!

-در راه رفتن خویش معتدل باش!

-و صوت خود ملایم کن!

-که نامطبوع ترین آوازه ها صوت خران است!»

قصده در هر چیز به معنای حد اعتدال در آن است، و غض صوت به معنای آهسته و کوتاه صدا کردن است، و معنای آیه این است که در راه رفتن میان روی را پیش گیر، و در صدایت ملایم باش، که ناخوش ترین صوت ها صوت خران است، که در نهایت بلندی است.

(۱)

واجبات و اخلاقیاتی که در مکه تشریح شد:

اشاره

١- مستند: آيه ١٣ تا ١٩ سوره لقمان الميزان ج : ١٦ ص : ٣٢٢

« فَمَا أُوتِيتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَمَنَّ الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا ،

- وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ!

- وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبِيرَ ٱلْإِثْمِ وَٱلْفَوَاحِشِ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ!

- وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ!

- وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ!

- وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ ٱلْبُغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ!

- پس آنچه در دست دارید از مادیات زندگی متاع دنیا است، و آنچه نزد خداست برای مردم با ایمان که بر پروردگار خود توکل می کنند بهتر و پاینده تر است!

- و نیز برای کسانی که از گناهان کبیره و از فواحش اجتناب می کنند، و چون خشم می گیرند جرم طرف را می بخشند!

- و کسانی که دعوت پروردگار خود را اجابت نموده، و نماز پیا می دارند، و امورشان در بینشان به مشورت نهاده می شود!

- و از آنچه روزیشان کرده ایم انفاق می کنند،

- و کسانی که چون مورد ستم قرار می گیرند از یکدیگر یاری می طلبند!

### اجتناب از گناهان بزرگ و فواحش

« یجتنبون کبائر الاثم و الفواحش،» با در نظر گرفتن اینکه این سوره در مکه نازل شده جمله مورد بحث اشاره ای است اجمالی به احکامی که بعد از این در باره تحریم گناهان کبیره و فواحش تشریح می شود.

کبائر الاثم عبارت است از گناهان کبیره ای که آثار سوئش بزرگ است، و خدای تعالی از جمله آنها می گساری و قمار را شمرده، و فرموده «قل فیهما اثم کبیر»، و کلمه فواحش جمع فاحشه است که به معنای گناه شنیع و بی شرمانه است، و خدای تعالی، زنا و لواط را از مصادیق آن شمرده و فرموده: «و لا- تقربوا الزنی انه کان فاحشه»، و دربار لواط فرموده: «أتاتون الفاحشه و أنتم تبصرون.»

### عفو در هنگام غضب

« و اذا ما غضبوا هم یغفرون،» این جمله اشاره است به فضیلت عفو در هنگام

غضب که از بارزترین صفات مؤمنین است.

### انجام تکالیف الهی و اقامه نماز

« و الذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوه...» منظور از اینکه فرمود مؤمنین پروردگار خود را استجابت می کنند به شهادت سیاق این است که اعمال صالحی که خدا از ایشان خواسته انجام می دهند، و اگر بعد از آن در بین همه تکالیف الهی نام نماز را به میان آورد و فرمود و نماز بپا می دارند از باب ذکر خاص بعد از عام است و به خاطر اهمیت و شرافتی است که نماز دارد.

علاوه بر اینکه از ظاهر کلام برمی آید که این آیات مکی است و در مکه سایر واجبات از قبیل زکات و خمس و روزه و جهاد واجب نشده بود.

در جمله مورد بحث نیز همان حرف که در جمله « و الذین یجتنبون کبائر الاثم» زدیم می آید، یعنی این جمله هم اشاره ای است اجمالی به اینکه به زودی دستوراتی در باره اعمال صالح می رسد.

### مشورت در امور

« و أمرهم شوری بینهم» مؤمنین آنهایند که هر کاری می خواهند بکنند، در بینشان شورائی می شود که پیرامونش مشورت می کنند. در این جمله اشاره ای است به اینکه مؤمنین اهل رشدند، و کاری می کنند که در واقع هم باید بکنند، و در به دست آوردن و استخراج رأی صحیح دقت به عمل می آورند، و به این منظور به صاحبان عقل مراجعه می کنند.

### انفاق در راه رضای خدا

« و مما رزقناهم ینفقون» این جمله اشاره است به اینکه مؤمنین مال خود را در راه رضای خدا انفاق می کنند.

### مقاومت جمعی در برابر ظلم

« و الذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون» مؤمنین کسانی اند که چون ببینند به یکی از مؤمنین ظلم شده از دیگران طلب نصرت می کنند، و چون همگی بر سر حق متفق و چون یک تن واحدند، قهرا اگر به یکی از ایشان ظلم شود مثل این است که به همه

ایشان ظلم شده، یک دل و یک جهت در مقابل آن ظلم مقاومت نموده، نیروی خود را در یاری او بکار می بندند.

مراد از آیه شریفه این است که برای رفع ظلم مقاومت می کنند.

پس این آیه با جمله قبلی که می فرمود: و چون خشم می گیرند عفو می کنند منافات ندارد، برای اینکه مقاومت در برابر ظلم و جلوگیری از اینکه در اجتماع رخنه یابد بر هر کسی که قدرت بر آن داشته باشد به حکم فطرت واجب است، همچنان که فرموده: «و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر.»

«و جزاؤ سیئه سیئه مثلها...» این آیه حکم مظلوم را که طلب یاری می کند بیان می نماید که چنین کسی در انتصار خود می تواند در مقابل ستمگر رفتاری چون رفتار او داشته باشد که چنین تلافی و انتقامی ظلم و بغی نیست.

«فمن عفا و اصلح فاجره علی الله»، وعده جمیلی است به کسانی که به جای انتقام عفو و اصلاح می کنند. و ظاهرا مراد از اصلاح این باشد که مظلوم بین خود و پروردگارش را اصلاح کند.

(۱)

## حرص انسان و تعلیمات قرآن در کاربرد آن

### صفت خدادادی حرص و استفاده صحیح از آن

۱- مستند: آیه ۳۶ تا ۳۹ سوره شوری المیزان ج: ۱۸ ص: ۹۲

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا، إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا، وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا، إِلَّا الْمُصَلِّينَ، الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ!»

-آری انسان به منظور رسیدنش به کمال حریص خلق شده،

-و نیز اینطور خلق شده که در برابر شر به جزع در می آید،

-و از رساندن خیر به دیگران دریغ می نماید،

-مگر نمازگزاران،

-که بر این کار خود مداومت دارند، و حرص خود را در راه بندگی خدا به کار می برند!

صفت حرص که جزع و منع لازمه آن است، به عنوان نعمت و فضیلت خلق شده بود، و این خود انسان است که آن را از فضیلت بودن خارج می کند و به صورت رذیله اش در می آورد، از نعمت بودن خارجش ساخته به صورت نعمت در می آورد، و مذمتی هم که شده از حرص منحرف شده است نه حرص خدادادی، و یا به عبارت دیگر از حرص بشری شده است، نه حرصی که خدا در بشر قرار داده است، و استثنای مؤمنین هم نه از این جهت است که این صفت در آنان وجود ندارد، بلکه استثنای آنان از این جهت است که مؤمنین حرص خود را به همان صورت کمال و فضیلت اصلی باقیش گذاشتند، و به

صورت رذیله و نقت مبدل نکردند.

### مداومت در نماز و اثر آن در اصلاح حرص انسانی

«الا-المصلین» این استثناء از انسان هلع است، و اگر از میان همه امتیازات مؤمنینی که در آیات بعد ذکر می شود نماز را اختصاص به ذکر داد، برای این بود که شرافت نماز را رسانیده، و بفهماند نماز بهترین اعمال است.

علاوه بر این، نماز اثر روشنی در دفع رذیله هلع مذموم دارد، چون در آیه «ان الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر» نماز را بازدارنده از هر فحشاء و منکر دانسته است. «الذین هم علی صلاتهم دائمون» آنها که برخواندن نمازشان مداومت داشته اند، نه اینکه دائما در نماز بوده اند، و ستودن آنان به مداومت در نماز اشاره است به اینکه اثر هر عملی با مداومت در آن کامل می شود.

### حق معلوم در اموال برای سائل و محروم و ....

و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

- وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ، لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ!

- و کسانی که در اموالشان حقی معلوم است،

- برای سائل و محروم!

در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده که حق معلوم زکات نیست، بلکه مقدار معلومی است که به فقرا انفاق می کنند، و سائل به معنای فقیری است که از گدایی و سؤال عفت دارد، و سیاق آیه خالی از تایید این حدیث نیست، برای اینکه زکات مواردی معین دارد، و منحصر در سائل و محروم نیست، که در قرآن مواردش چنین بیان شده: «انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفه قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضه من الله!» و ظاهر آیه مورد بحث انحصار موارد حق معلوم در دو مورد سائل و محروم است.

### تصدیق روز جزا و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

- « وَ الَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ!

- و کسانی روز جزا را همواره تصدیق می کنند!

آنچه از سیاق شمردن اعمال صالحه بر می آید این است که مراد از تصدیق یوم الدین این است که مصلین علاوه بر تصدیق قلبی روز جزا عملاً هم آن را تصدیق می کنند، به این معنا که سیره زندگیشان سیره کسی است که معتقد است هر عملی که انجام دهد به زودی در مورد آن بازخواست، و بر طبق آن جزا داده می شود، حال چه اینکه عملی خیر باشد و چه شر، اگر خیر باشد جزای خیرش می دهند، و اگر شر باشد جزای شرش می دهند.

و تعبیر به جمله یصدقون دلالت دارد بر اینکه تصدیقشان استمرار هم دارد، پس دائماً مراقبند در هر عملی که می خواهند انجام دهند خدا را فراموش نکنند، اگر او آن عمل را خواسته انجامش دهند، و اگر نخواستہ ترکش کنند.

### ترس از عذاب خدا و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

- « وَ الَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ،

- إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ !

- و کسانی که از عذاب پروردگارشان نگران هستند،

- چون هیچ کس از عذاب پروردگارش ایمن نیست !»

آنچه در باره تصدیق به یوم الدین گفتیم، در اینجا نیز می آید، پس هم ترس درونی دارند، و هم عملشان عملی است که از این ترس خبر می دهد.

و لازمه اشفاقشان از عذاب پروردگار، علاوه بر مداومتشان به اعمال صالحه و مجاهدتشان در راه خدا، این است که به اعمال صالحه خود اعتماد ندارند، و از عذاب خدا ایمن نیستند، چون ایمنی از عذاب با خوف و اشفاق نمی سازد. و سبب و علت اشفاق از عذاب این است که عذاب در مقابل مخالفت است، پس بجز اطاعت درونی چیزی نیست که آدمی را از عذاب نجات دهد.

از سوی دیگر اطمینانی هم به نفس و درون آدمی نیست، چون ما زورمان به هوای نفسمان نمی رسد، مگر به آن مقدار توانایی که خدای سبحان به ما داده، خدایی که مالک هر چیز است، و مملوک چیزی نیست همچنان که خودش فرمود: «قل فمن يملك من الله شيئاً.»

علاوه بر این خدای سبحان هر چند اهل اطاعت را وعده نجات داده، و هر چند خودش فرموده: خدا خلف وعده نمی کند، لیکن این هم هست که وعده، اطلاق قدرت او را مقید نمی کند، پس او در عین اینکه خلف وعده نمی کند به هر چه بخواهد قادر است،



و مشیتش نافذ، در نتیجه در هیچ حالی نمی توان از او ایمن بود، به این معنا که چنین نیست که نسبت به خلف وعده اش قادر نباشد، و به همین جهت است که می بینیم با اینکه ملائکه خود را به عصمت معرفی کرده به خوف هم توصیفشان نموده، و با اینکه انبیای خود را معصوم معرفی نموده در باره آنان فرموده: «و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله»، همینطور در عین اینکه در آخر آیات مورد بحث به طور جزم در باره مؤمنین فرموده «اولئک فی جنات مکرمون»، در عین حال در آیه مورد بحث می فرماید از عذاب خدا اشفاق و ترس دارند.

«ان عذاب ربهم غیر مامون»، این جمله علت ترس مؤمنین از عذاب پروردگارشان را بیان نموده، روشن می سازد که مؤمنین در ترسیدن از عذاب مصابند، و وجه آن را بیان کردیم.

### حفظ شهوت و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

«و الذین هم لفرؤجهم حفظون،

إلا علی أزوجهم أو ما ملکت أیمنهم فإنهم غیر ملومین،

فمن ابتغی وراء ذلك فأولئک هم العادون،

و کسانی که شهوت خود را حفظ می کنند،

مگر در مورد همسران و کنیزان خود که به خاطر به کار بردن نیروی شهوت در آن موارد ملامت نمی شوند،

پس اگر کسی برای اطفای شهوت به دنبال غیر آنچه یاد شد باشد چنین کسانی تجاوزگرند.»

تفسیر این سه آیه در اول سوره مؤمنون (در المیزان) مفصلاً بررسی شده است.

### رعایت عهد و امانت و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

«و الذین هم لأمتتهم و عهدهم راعون!

و کسانی که امانت ها و پیمان خود را محترم می شمارند!»

آنچه از کلمه امانات زودتر از هر معنایی به ذهن می رسد، انواع امانت هایی است

که مردم به یکدیگر اعتماد نموده، و هر یک به دیگری می سپارد، از قبیل مال و جان و عرض، و شخص امین رعایت آن را نموده در حفظش می کوشد و به آن خیانت نمی کند، و به قول بعضی از مفسرین به صیغه جمع آمدنش به اعتبار انواع آن است، به خلاف عهد که چون انواع مختلفی ندارد مفرد آمده است.

ولی بعضی گفته اند: منظور تنها مال و جان و عرض نیست، بلکه مطلق وظایف اعتقادی و عملی است، که خدا به عهده آنان گذاشته، در نتیجه آیه شریفه شامل همه حقوق چه حق الله و چه حق الناس می شود، و اگر یکی از آن حقوق را تضییع کنند، به خدای تعالی خیانت کرده اند.

بعضی دیگر گفته اند: هر نعمتی که خدای تعالی در اختیار بنده اش قرار داده، امانت خدا به دست اوست، چه اعضای بدنش، و چه چیزهای دیگر، در نتیجه اگر کسی این نعمت ها را در غیر آن مواردی که خدا برای آنها خلق کرده، و اجازه مصرف در آن را داده استعمال کند، به خدا که صاحب نعمت و امانت است خیانت کرده است.

و ظاهراً مراد از کلمه عهد در آیه مورد بحث قراردادهای زبانی و عملی است که انسان با غیر می بندد، که فلان عمل را انجام و یا فلان امر را رعایت و حفظ کند، و بدون مجوز آن قرارداد را نقض ننماید.

بعضی از مفسرین گفته اند: مراد از عهد تنها این نیست، بلکه تمامی قراردادهایی است که انسان ملتزم به آن باشد، حتی ایمان بنده خدا به خدا هم عهدی است که او با پروردگارش بسته، و قرار گذاشته آنچه خدا تکلیفش می کند اطاعت نماید، پس اگر بنده ای به یکی از اوامر و یا نواهی خدا عمل نکند، و خدا را در آن نافرمانی کند، عهد خدا را شکسته است.

### اقامه شهادت صحیح و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

« وَ الَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ !

– و کسانی که پای شهادت های خود می ایستند !»

معنای شهادت معلوم و معروف است و قائم بودن به شهادت به معنای این است که از تحمل و ادای آنچه تحمل کرده استنکاف نورزد، اولاً- وقتی او را شاهد می گیرند شهادت را تحمل کند، و ثانیاً وقتی برای ادای شهادت دعوت می شود استنکاف نورزد، و بدون هیچ کم و زیادی آنچه دیده بگوید، و آیات قرآن در این باره بسیار است.

### محافظت بر نمازها و اثر اصلاحی آن در حرص انسانی

« وَ الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يَحَافِظُونَ،

—أُولَئِكَ فِي جَنَّةٍ مُّكْرَمُونَ!

—و کسانی که بر نماز خود محافظت دارند،

—چنین کسانی که در باغهای بهشت مورد احترامند!

منظور از محافظت بر نماز این است که صفات کمال نماز را رعایت کند، و آنطور که شرع دستور داده نماز بخواند.

بعضی از مفسرین گفته اند: محافظت بر نماز، غیر مداومت بر آن است، چون دوام مربوط به خود نماز و نفس عمل است، و اما محافظت مربوط به کیفیت آن است، پس آیه «الذین هم علی صلاتهم یحافظون»، بعد از آیه «الذین هم علی صلاتهم دائمون»، تکرار یک مطلب نیست.

« اولئك في جنات مكرمون، » کلمه اولئك اشاره است به المصلین، و اگر کلمه جنات را نکره آورده برای بزرگداشت آن جنات است. معنا چنین می شود: ایشان در بهشت هایند و محترمند، یا ایشان در بهشت ها محترمند.

### روایات وارده در مفردات آیات فوق

در تفسیر قمی در ذیل آیه « اذا مسه الشر جزوعا، » فرموده: شر عبارت است از فقر و فاقه، و خیر در جمله « و اذا مسه الخیر منوعا، » عبارت است از غنا و وسعت.

و در روایت ابی الجارود از ابو جعفر علیه السلام آمده که فرمود: سپس با جمله الا المصلین نماز گزاران را استثنا کرد و آنان را به بهترین اعمالشان که همان مداومت در نماز است ستود و فرمود: «الذین هم علی صلاتهم دائمون»، می فرماید: وقتی نمازی مستحبی را بر خود واجب می کنند، بر آن مداومت دارند.

مؤلف: امام علیه السلام مساله نذر و واجب کردن نماز مستحبی بر خود را از اضافه صلاه بر همه - نمازشان - استفاده کرده است.

و در کافی به سند خود از فضیل بن یسار روایت آورده که گفت: از امام ابو جعفر علیه السلام از کلام خدای عزوجل پرسیدم که می فرماید: « و الذین هم علی صلاتهم یحافظون، »

فرمود: منظور نمازهای واجب است. عرضه داشتم: در آیه «الذین هم علی صلاتهم دائمون»، چطور؟ فرمود: نماز نافله است.

و در مجمع البیان در ذیل آیه «و الذین فی اموالهم حق معلوم»، می گوید: از ابو عبدالله علیه السلام روایت شده که فرمود: حق معلوم زکات واجب نیست، بلکه آن مقدار صدقه ای است که جمعه به جمعه از مالت بیرون می کنی، و یا همه روزه که هر صاحب فضیلتی فضل خود را دارد. آنگاه می گوید: و نیز از آن جناب روایت شده که فرمود: وقتی در اموات حق معلومی داری که صله خویشاوندان کنی، و به کسی که محرومت کرد عطا کنی، و با کسی که در حقت دشمنی کرد دوستی کنی.

و در کافی به سند خود از صفوان جمال، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در ذیل جمله «للسائل و المحروم»، فرمود: محروم کاسبی است که خرید و فروش ندارد، او می خواهد از دسترنج خود استفاده کند، اما کسی به او مراجعه نمی کند. کلینی می گوید در روایتی دیگر از امام باقر و امام صادق علیه السلام آمده که فرمودند: محروم مردی است که عقلش به جاست، ولی کاسبی است که خدا روزیش را تنگ گرفته است.

و در مجمع البیان در ذیل آیه «و الذین هم علی صلاتهم یحافظون»، می گوید: محمد بن فضیل از حضرت ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود: اینان آن افراد از شیعیان ما هستند که دارای پنجاه رکعت نمازند.

مؤلف: شاید اساس این کلام روایاتی باشد که از حضرات رسیده که فرموده اند: تشریح نافله های یومی به منظور تکمیل نمازهای واجب بوده است.

(۱)

## بایدها و نبایدهای قرآن اوامر و نواهی الهی، حلال و حرام،

### اوامر خدا

#### اوامر تشریح شده در اول خلقت انسان

#### اشاره



احکامی که در اینجا به طور اجمال ذکر شده شرایع الهی است که بدون استثنا در جمیع ادیان الهی وجود داشته است.

### وَجُوبِ لِبَاسِ ظَاهِرِيٍّ وَبَاطِنِيٍّ وَابَاحَةِ زِينَتٍ

«يَبْنِيءَ آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَاتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسَ التَّقْوَى ذَلِكُمْ خَيْرٌ ذَلِكُمْ مِنْ آيَةِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ!»

ای فرزندان آدم! ما بر شما لباسی فرو فرستادیم که عورت های شما را می پوشاند و نیز پوششی زیبا نازل کردیم، و لباس تقوا بهتر است که آن از آیات خدا است، شاید ایشان متذکر شوند!

کلمه لباس در اینجا به معنای چیزی است که برای پوشیدن و پوشانیدن بدن صلاحیت داشته باشد. ریش به معنای هر پوششی است که مایه زینت و جمال باشد، و چه بسا به اثاث خانه و متاع آن نیز اطلاق شود.

گویا مراد از اینکه فرمود: ما بر شما لباس و ریش نازل کردیم این باشد که ما آن را برای شما آفریدیم.

جمله «یواری سواتکم» که وصف برای لباس است دلالت دارد بر اینکه لباس پوشش واجب و لازمی است که کسی از آن بی نیاز نیست، و آن پوشش عضوی است که

برهنه بودنش زشت و مایه رسوایی آدمی است، به خلاف ریش که به معنای پوشش زاید بر مقدار حاجت و باعث زینت و جمال است.

خدای تعالی در این جمله بر آدمیان منت می گذارد که به پوشیدن لباس و آرایش خود هدایت شان کرده است. و به طوری که بعضی گفته اند این آیه دلالت بر اباحه لباس زینت دارد.

«و لباس التقوی ذلک خیر...» در اینجا از ذکر لباس ظاهر و پوشاندن عورت ظاهری به ذکر لباس باطن و چیزی که سیئات باطنی را می پوشاند، و آدمی را از شرک و گناه که باعث رسوایی او است باز می دارد منتقل شده است.

آری، آن تاثر و انفعالی که از کشف عورت به آدمی دست می دهد در عورت ظاهری و باطنی از یک سنخ است، با این تفاوت که تاثر از بروز معایب باطنی بیشتر و ناگوارتر و دوامش زیادتر است، زیرا حسابگر آن مردم نیستند، بلکه خدای تعالی است و نتیجه اش هم اعراض مردم نیست، بلکه شقاوت و بدبختی دائمی و آتشی است که به دلها سرایت می کند، و به همین دلیل لباس تقوی نیز از لباس ظاهر بهتر است.

برای تتمیم این نکته بدنبال جمله مزبور فرمود: «ذلک من آیات الله لعلهم یذکرون.» در این جمله لباسی را که انسان به استفاده از آن هدایت شده آیتی الهی شمرده که اگر انسان به دقت در آن بنگرد خواهد فهمید که در باطن او معایب و نواقصی است که آشکار شدنش باعث رسوایی او است.

و آن معایب عبارت است از رذایل نفس که اهمیتش به مراتب بیشتر از معایب ظاهری و پوشاندنش واجب تر از پوشاندن عیب و عورت ظاهری است، و نیز خواهد فهمید که همانطوری که برای پوشاندن معایب ظاهری لباسی است، برای پوشاندن معایب درونی نیز لباسی است، و آن همان لباس تقوا است که خداوند به آن امر فرموده و به زبان انبیای بزرگوار برای بشر آن را بیان کرده است.

### امر به زینت نیکو برای نماز

«يَبْنِيْءَ اٰدَمَ خُذُوْا زِيْنَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ...!»

-ای فرزندان آدم! زینت و آراستگی خویش را نزد هر مسجدی اتخاذ کنید...!»

معنای به همراه برداشتن زینت در موقع رفتن به سوی مسجد آرایش ظاهری نیست، بلکه آرایشی است معنوی که مناسب با نماز و طواف و سایر عبادات باشد.

پس معنای آیه بر می گردد به امر به زینت کردن نیکو برای نماز و غیر آن و

اطلاق آن شامل نماز اعیاد و جماعات و نمازهای یومیه و سایر وجوه عبادت و ذکر می شود.

در تفسیر عیاشی از خیشمه بن ابی خیشمه روایت شده که گفت: حسن بن علی علیهما السلام هر وقت می خواست به نماز بایستد بهترین لباس های خود را می پوشید.

خدمتش عرض کردند یا بن رسول الله چرا لباس های خوب خود را در موقع نماز می پوشید؟ فرمود: خداوند جمیل و زیبا است، و هر زیبایی را دوست می دارد و می فرماید: «خدا زینتکم عند کل مسجد»، من نیز خود را برای پروردگارم زینت می دهم و دوست دارم بهترین لباسم را بپوشم.

### مجوز الهی خوردن و نوشیدن، و تحریم اسراف

... وَ كَلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ!

... و بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید زیرا او اسراف کنندگان را دوست ندارد!

در این جمله دو امر اباحی و یک نهی تحریمی است که جمله «انه لا یحب المسرفین» نهی تحریمی مزبور را تعلیل می کند. و این امر و نهی و علتی که برای آن ذکر شده همه از متفرعات داستان بهشت آدم است، و خطاب این جمله مانند خطاب های آن داستان عمومی است و اختصاص به یک دین و یک صنف ندارد.

در تفسیر عیاشی از ابان بن تغلب روایت شده که گفت: امام صادق علیه السلام به من فرمود: خیال می کنی که اگر خداوند به کسی نعمتی می دهد از کرامت آن کس است؟ و اگر دریغ می دارد از خواری او است؟ نه، چنین نیست، مال مال خدا است که به ودیعه بدست هر کس بخواهد می سپارد، و خوردن، آشامیدن، پوشیدن، نکاح و سواری و سایر انواع تصرفات در آن را مباح کرده به شرطی که رعایت اعتدال و اقتصاد را بنمایند و ما زاد آن را به فقرا مؤمن رسانیده یا با آن امور خود را اصلاح کنند، و گر نه همه آن تصرفات حرام خواهد بود. آنگاه جمله «و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین» را تلاوت نمود.

سپس فرمودند: آیا می پنداری خدا کسی را در مالی که به او داده امین می کند که اسبی به ده هزار درهم بخرد با اینکه اسبی به ارزش بیست درهم او را کفایت می کند، و کنیزی به بهای هزار دینار بخرد با اینکه کنیزی به قیمت بیست درهم برای او کافی است، و از طرف دیگر بفرماید اسراف نکنید چون خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

و در کافی به سند خود از اسحاق بن عبد العزیز از بعضی از اصحاب خود ضمن حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که ... فرمود: در هر چیزی که بدن را اصلاح



کند اسراف نیست... اسراف عبارت است از کاری که مال را ضایع کند، و به بدن ضرر برساند... اقتار این است که انسان با قدرت بر تحصیل غذای گوارا به نان و نمک اکتفا کند. اقتصاد این است که انسان همه رقم غذا از قبیل نان، گوشت، شیر، سرکه و روغن بخورد و لیکن در هر وعده یک رقم.

### امر به استفاده از زینت های الهی

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ!»

-بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگان خود بیرون آورده و روزی های پاکیزه را، حرام کرده؟ بگو آن در قیامت مخصوص کسانی است که در دنیا ایمان آوردند، این چنین آیات را برای مردمی که بدانند تفصیل می دهیم!

خدای سبحان به الهام و هدایت خود انسان را از راه فطرت ملهم کرده تا انواع و اقسام زینت هایی که مورد پسند جامعه او و باعث مجذوب شدن دلها به سوی او است ایجاد نموده به این وسیله نفرت و تنفر مردم را از خود دور سازد.

پس گر چه به حسب ظاهر به وجود آوردن زینت ها و سایر حوائج زندگی کار خود انسان است، و لیکن از آنجایی که به الهام خداوند بوده در حقیقت او ایجادش کرده و آن را از پنهانی به عرصه بروز و ظهور در آورده، چون می دانسته که این نوع موجود محتاج به زینت است.

آری، اگر انسان در دنیا بطور انفرادی زندگی می کرد هرگز محتاج به زینتی که خود را با آن بیاراید نمی شد، بلکه اصلاً بخاطرش هم خطور نمی کرد که چنین چیزی لازم است، و لیکن از آنجایی که زندگی جز بطور اجتماع ممکن نیست، و زندگی اجتماعی هم قهراً محتاج به اراده و کراهت، حب و بغض، رضا و سخط و امثال آن است، از این جهت خواه ناخواه به قیافه و شکل هایی بر می خورد که یکی را دوست می دارد و از یکی بدش می آید، لذا معلم غیبی از ماورای فطرتش به او الهام کرده تا به اصلاح مفاسد خود پردازد، و معایب خود را بر طرف ساخته خود را زینت دهد.

و این زینت از مهم ترین اموری است که اجتماع بشری بر آن اعتماد می کند، و از آداب راسخی است که به موازات ترقی و تنزل، مدنیت انسان ترقی و تنزل می نماید، و از لوازمی است که هیچ وقت از هیچ جامعه ای منفک نمی گردد، به طوری که فرض نبودن آن در یک جامعه مساوی با فرض انعدام و متلاشی شدن اجزای آن جامعه است.

آری، معنای انهدام جامعه جز از بین رفتن حسن و قبح، حب و بغض، اراده و کراهت و امثال آن نیست، وقتی در بین افراد یک جامعه اینگونه امور حکمفرما نباشد دیگر مصداقی برای اجتماع باقی نمی ماند - دقت بفرمایید!

### امر به استفاده از رزق های پاکیزه الهی

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ!»

- بگو: چه کسی زینت خدا را که برای بندگان خود بیرون آورده و روزی های پاکیزه را، حرام کرده؟ بگو آن در قیامت مخصوص کسانی است که در دنیا ایمان آوردند، این چنین آیات را برای مردمی که بدانند تفصیل می دهیم!»

طیب به معنای چیزی است که ملایم با طبع باشد، و در اینجا عبارت است از انواع مختلف غذاهایی که انسان با آن ارتزاق می کند. و یا عبارت است از مطلق چیزهایی که آدمی در زندگی و بقای خود از آنها استمداد می جوید، مانند مسکن، همسر و ... برای تشخیص اینکه کدامیک از افراد این انواع طیب و مطابق با میل و شهوت او و سازگار با وضع ساختمانی او است، خداوند او را مجهز به حواسی کرده که با آن می تواند سازگار آن را از ناسازگارش تمیز دهد.

ذکر طیبات از رزق و عطف آن بر زینت نشان می دهد که:

اولا- رزق طیب دارای اقسامی است، و ثانيا زینت خدا و رزق طیب را هم شرع اباحه کرده و هم عقل و هم فطرت، و ثالثا این اباحه وقتی است که استفاده از آن از حد اعتدال تجاوز نکند و گر نه جامعه را تهدید به انحطاط نموده شکافی در بنیان آن ایجاد می کند که مایه انهدام آن است.

آری، کمتر فسادی در عالم ظاهر می شود و کمتر جنگ خونینی است که نسل ها را قطع و آبادی ها را ویران سازد و منشا آن اسراف و افراط در استفاده از زینت و رزق نبوده باشد.

امر پروردگار به ضروریات زندگی از قبیل لباس پوشیدن و خود را آراستن از همین باب است که می خواهد تربیتش حتی در اینگونه امور ساده و پیش پا افتاده رعایت شده باشد، پس کسی نگوید امر به پوشیدن لباس و تنظیف و آرایش چه معنا دارد.

سیاق جمله «قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ» سیاق بیان مختصات مؤمنین است، و می خواهد بفرماید: همین نعمت هایی که امروز مؤمن و کافر در

آن شریکند در آخرت مختص به مؤمنین است.

زندگی آخرت مانند زندگی دنیا نیست که هر کس و ناکسی در نعمت های آن سهیم باشد پس هر که در دنیا ایمان آورد همه نعمت های آن روز قیامت از آن وی خواهد بود.

« کذلک نفضل الایات لقوم یعلمون، » خدای تعالی در این جمله بر اهل علم منت می گذارد به اینکه آیات خود را برایشان بیان فرموده است.

### امر به قسط و عبادت خالصانه

« قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ! »

« فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ! »

-بگو خدایم به دادگری فرمان داده، و روی خود را نزد هر مسجدی متوجه خدا سازید، و او را با اخلاص در دین بخوانید، چنانکه شما را آغاز کرد بر می گردید!

-گروهی را هدایت کرد و گروهی گمراهی برایشان محقق شد، زیرا آنان شیاطین را به جای خدا سرپرست گرفتند و می پندارند که هدایت شده اند!

پس از آنکه در آیه قبلی امر به فحشاء را نفی نمود، در این آیه چیزی را که خدا به آن امر کرده ذکر می کند، و معلوم است که چنین چیزی مقابل آن امر شنیعی است که در آیه قبلی بود، و آن قسط است که قرار گرفتن در برابر آن امر شنیع می فهماند که آن امر کاری بوده که از حد میانه به طرف افراط و یا تفریط منحرف بوده است.

راه میانه در عبادت این است که مردم به سوی خدا بازگشت نموده به جای پرستش بت ها و تقلید از بزرگان قوم به معابد در آمده خدا را به خلوص عبادت کنند .

« و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد، » اقامه وجه در هنگام عبادت در یک انسان کامل عبارت از این است که خود را طوری سازد و آنچه حواس خود را تمرکز دهد که امر به عبادت قائم به او شود و او بتواند آن امر را بطور کامل و شایسته و بدون هیچ نقصی امتثال کند.

پس برگشت اقامه وجه در هنگام عبادت به این است که انسان در این موقع دلش چنان مشغول خدا باشد که از هر چیز دیگری منقطع شود.

بنا بر این، جمله « و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد، » به ضمیمه « وادعوه مخلصین له

الدین،» این معنا را افاده می کند که: بر هر عابد واجب است که در عبادت خود توجه را از غیر عبادت، و در بندگی برای خدا توجه را از غیر خدا منقطع سازد.

یکی از چیزهایی که غیر خدا است همان عبادت او است، پس عابد نباید به عبادت خود توجه کند زیرا عبادت توجه است نه متوجه الیه، و توجه به عبادت، معنای عبادت و توجه به خدا بودن آن را از بین می برد.

« کما بداکم تعودون،» می فرماید: در اعمال خود میانه رو باشید و خود را برای خدای سبحان خالص کنید، زیرا خدای سبحان آن موقعی که شما را آفرید به قضای حتمی خود، دو دسته تان کرد، و بنا را بر این گذاشت که یک دسته را هدایت کند و دسته دیگر گمراه شوند، و بدانید که به زودی به همان گونه که خلق تان کرد به سویس بازگشت می کنید، در آنروز نیز یک دسته هدایت یافته اند و دسته دیگر کسانی خواهند بود که به خاطر پیروی شان از شیطان دچار ضلالتند، پس میانه رو باشید و خود را خالص کنید تا از آنانی باشید که به هدایت خدا مهتدی شدند، نه از آنان که به ولایت و پیروی از شیطان گمراه گشتند.

و اما جمله « انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء،» علت ضلالتی را که جمله « حقت علیهم الضلاله،» برای آنان اثبات می نمود بیان می کند، و از آن استفاده می شود که گویا ضلالت و خسروانی که از مصدر قضای الهی در حق ایشان صادر شده مشروط به ولایت شیطان بوده است.

« و یحسبون انهم مهتدون،» این جمله معنای تحقق ضلالت و لزوم آن را تفسیر نموده می فهماند انسان وقتی به راه باطل افتاد و از حق دور شد مادامی که اعتراف به باطل بودن آن داشته و حق را از یاد نبرده امید برگشتن به حق در او هست، و اما اگر کارش بجایی رسید که به حق بودن باطل ایمان پیدا کرد و معتقد شد که راه هدایت همان راهی است که او می رود، آنوقت است که در گمراهی استوار شده و ضلالتش حتمی و برای همیشه امید رستگاریش قطع می گردد.

چنین کسی عقیده اش نسبت به هر عملی که انجام می دهد این است که همین طور باید آن را انجام داد، و خیال می کند که در عمل خود راه راست را یافته است، در نتیجه باطل را به عنوان حق، و شر و شقاوت را به خیال خیر و سعادت اخذ می کند، و در عین اینکه فطرتش سالم و محفوظ است در مقام عمل فطرت خود را با غیر آن تطبیق می دهد. آری، محال است کسی باطل را با اعتراف به باطل بودنش پیروی کند، و شقاوت را با علم به اینکه شقاوت و خسروان است طلب نماید.

(۱)

**تکالیف در اوامر**

**تکالیف و احکام فرعی دین - اوامر**

**اشاره**

١- مستند: آیه ٢٦ تا ٣٦ سوره اعراف المیزان ج : ٨ ص : ٨٤

« ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ...! »

- اینها از جمله وحی هائی است که پروردگارت از حکمت بسویت فرستاد...! »

اگر در این آیه احکام فرعی دین را حکمت نامیده، از این جهت بوده است که هر یک مشتمل بر مصالحی است که اجمالا از سابقه کلام فهمیده می شود. این تکالیف و اوامر عبارتند از:

### امر به اخلاص در پرستش

« وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...! »

- پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید...! »

مساله امر به اخلاص در پرستش بزرگترین اوامر دینی، و اخلاص در عبادت از واجب ترین واجبات شرعی است، همچنانکه در مقابل، شرک ورزیدن به خدای عز و جل بزرگترین گناه است، و به همین جهت فرمود: « خدا نمی آمرزد این گناه را که بدو شرک بورزند، و پائین تر از آن را از هر که بخواهد می آمرزد! »

و ما اگر یک یک معاصی را تحلیل و تجزیه کنیم خواهیم دید که برگشت تمامی گناهان به شرک است، زیرا اگر انسان غیر خدا یعنی شیطان های جنی و انسی و یا هوای نفس و یا جهل را اطاعت نکند هرگز اقدام به هیچ معصیتی نمی کند، و هیچ امر و نهیی را

از خدا نافرمانی نمی کند، پس هر گناهی اطاعت از غیر خدا است، و اطاعت هم خود یک نوع عبادت است.

و چون مساله همانطور که گفتیم مساله مهمی بود، لذا آن را قبل از سایر احکام ذکر کرد، با اینکه آن احکام هم هر یک در جای خود بسیار اهمیت دارند، مانند عقوق والدین و ندادن حقوق واجب مالی و اسراف و تبذیر و فرزندکشی و زنا و قتل نفس و خوردن مال یتیم و عهدشکنی و کم فروشی و پیروی غیر علم و تکبر ورزیدن، و با اینکه مساله اخلاص در عبادت را بر اینها مقدم داشت در آخر و بعد از شمردن اینها مجدداً همین اخلاص را خاطر نشان ساخته و از شرک نهی فرمود.

### امر به احسان والدین

« وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...! »

- پروردگارت حکم قطعی کرده که غیر او را نپرستید و به والدین احسان کنید...!

مساله احسان به پدر و مادر بعد از مساله توحید خدا واجب ترین واجبات است همچنانکه مساله عقوق بعد از شرک ورزیدن به خدا از بزرگترین گناهان کبیره است، و به همین جهت این مساله را بعد از مساله توحید و قبل از سایر احکام اسم برده و این نکته را نه تنها در این آیات متذکر شده، بلکه در موارد متعددی از کلام خود همین ترتیب را به کار بسته است.

### وجوب احترام پدر و مادر

« ... إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَ قُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا ! »

- ... و اگر یکی از آن دو در حیات تو به حد پیری رسید، و یا هر دوی آنان سالخورده گشتند زهار کلمه ای که رنجیده خاطر شوند مگو و کمترین آزار به آنها مرسان و با ایشان به اکرام و احترام سخن بگو!

کلمه نهر به معنای رنجاندن است که یا با داد زدن به روی کسی انجام می گیرد و یا با درشت حرف زدن، اگر حکم را اختصاص به دوران پیری پدر و مادر داده از این جهت بوده که پدر و مادر، در آن دوران سخت ترین حالات را دارند، و بیشتر احساس احتیاج به کمک فرزند می نمایند، زیرا از بسیاری از واجبات زندگی خود ناتوانند، و همین معنا یکی

از آمال پدر و مادر است که همواره از فرزندان خود آرزو می کنند، آری روزگاری که پرستاری از فرزند را می کردند و روزگار دیگری که مشقات آنان را تحمل می نمودند، و باز در روزگاری که زحمت تربیت آنها را به دوش می کشیدند، در همه این ادوار که فرزند از تاملین واجبات خود عاجز بود آنها این آرزو را در سر می پروراندند که در روزگار پیری از دستگیری فرزند برخوردار شوند.

پس آیه شریفه نمی خواهد حکم را منحصر در دوران پیری پدر و مادر کند، بلکه می خواهد و جوب احترام پدر و مادر و رعایت احترام تام در معاشرت و سخن گفتن با ایشان را بفهماند، حال چه در هنگام احتیاجشان به مساعدات فرزند و چه در هر حال دیگر.

### امر به تواضع نسبت به والدین، و دعا در حق آنان

« وَ اَخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذَّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمُهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا !

از در رحمت پر و بال مسکنت بر ایشان بگستر و بگو پروردگارا این دو را رحم کن همانطور که مرا در کوچکیم تربیت کردند! »

انسان باید در معاشرت و گفتگوی با پدر و مادر طوری روبرو شود که پدر و مادر تواضع و خضوع او را احساس کنند، و بفهمند که او خود را در برابر ایشان خوار می دارد، و نسبت به ایشان مهر و رحمت دارد.

و در اینکه فرمود: و بگو پروردگارا ایشان را رحم کن آنچنانکه ایشان مرا در کوچکیم تربیت کردند، دوران کوچکی و ناتوانی فرزند را به یادش می آورد، و به او خاطرنشان می سازد، در این دوره که پدر و مادر ناتوان شده تو بیاد دوره ناتوانی خود باش و از خدا بخواه که خدای سبحان ایشان را رحم کند، آنچنانکه ایشان تو را رحم نموده و در کوچکیت تربیت کردند.

« رَبُّكُمْ اَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ اِنْ تَكُونُوا صٰلِحِيْنَ فَاِنَّهُ كَانَ لِالٰوِيْنَ غَفُوْرًا !

-پروردگار شما، به آنچه در دل‌های شما است آگاه است اگر صالح باشید خداوند برای توبه گزاران غفور است!

این آیه، متعرض آن حالی است که احیانا از فرزند حرکت ناگواری سرزده که پدر و مادر از وی رنجیده و متاذی شده اند، و اگر صریحا اسم فرزند را نیاورده و اسم آن عمل را هم نبرده، برای این بوده است که بفهماند همانطور که مرتکب شدن به این اعمال



سزاوار نیست، بیان آن نیز مصلحت نبوده و نباید بازگو شود.

پس اینکه فرمود: «ربکم اعلم بما فی نفوسکم»، معنایش این است که پروردگار شما از خود شما بهتر می داند که چه حرکتی کردید و این مقدمه است برای بعدش که می فرماید: «ان تکونوا صالحین»، و مجموعاً معنایش این می شود که اگر شما صالح باشید و خداوند هم این صلاح را در نفوس و ارواح شما ببیند، او نسبت به توبه کاران آمرزنده است.

«فانه كان للاوابين عفورا»، اگر شما صالح باشید و خداوند هم این صلاح را در روح شما ببیند و شما در یک لغزشی که نسبت به والدین خود مرتکب شدید به سوی خدا بازگشت کرده و توبه نمودید، خداوند شما را می آمرزد، برای اینکه او همواره در باره اوایین (بازگشت کنندگان) غفور و بخشنده بوده است.

### امر به ادای حقوق واجب و نهی از اسراف و تبذیر

«وَأَتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا!

إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيْطَانِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا!

—حق خویشاوند و مسکین و راه مانده را بده، و اسراف و زیاده روی هم مکن!

—چه اسرافکاران برادران شیطانهایند، و شیطان کفران پروردگار خود کرد!

انفاق به ذی القربی و مسکینان و در راه ماندگان از احکامی است که قبل از هجرت واجب شده است. و جمله «ان المبذرين كانوا اخوان الشياطين»، تعلیلی است بر نهی از تبذیر، و معنایش این است که اسراف مکن زیرا که اگر اسراف کنی از مبذرين- که برادران شیطانند - خواهی شد.

و گویا وجه برادری مبذرين و اسراف کنندگان با شیطانها این باشد که اسراف کاران و شیطان از نظر سنخیت و ملازمت مانند دو برادر مهربان هستند که همیشه با همنند، و ریشه و اصلشان هم یک پدر و مادر است، همچنانکه آیه شریفه «و قضینا لهم قرناء» و آیه «و اخوانهم یمدونهم فی الغی ثم لا یقصرون»، همین معنا را می رساند.

آیه کریمه ابتدا خواسته بفهماند که هر اسراف کننده ای برادر شیطان خویش است، پس همه اسراف کاران برادران شیطانهایند.

### امر به ملاطفت و بیان نرم با ارحام و فقیران فامیل

« وَ إِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا ! »

و چنانچه از ارحام و فقیران ذوی الحقوق مذکور چون فعلا نادر هستی ولی در آتیه به لطف خدا امیدواری، اکنون اعراض می کنی و توجه به حقوقشان نتوانی کرد باز به گفتار خوش و زبان شیرین آنها را از خود دلشاد کن !»

گفتار در باره انفاق مالی است، و مراد از جمله « اما تعرض عنهم » اعراض از کسی است که مالی درخواست کرده تا در سد جوع و رفع حاجتش مصرف کند، و مقصود از آن، هر اعراضی آنهم به هر صورت که باشد نیست، بلکه تنها آن قسم اعراضی است که دستش تهی است و نمی تواند مساعدتی به وی بکند، ولی مایوس هم نیست، احتمال می دهد که بعدا پولدار شود، و وی را کمک کند، به دلیل اینکه دنبالش می فرماید: « ابتغاء رحمة من ربك ترجوها » یعنی اینکه تو از ایشان اعراض می کنی نه از این باب است که مال داری و نمی خواهی بدهی، و نه از این باب که نداری و از به دست آمدن آن هم مایوسی، بلکه از این باب است که الآن نداری ولی امیدوار هستی که به دستت بیاید، و به ایشان بدهی، و در طلب رحمت پروردگار خود هستی.

و اینکه فرمود: « فقل لهم قولاً ميسوراً » بدین معنی است که با ایشان به نرمی حرف بزن، سخن درشت و خشن مگو، و این سفارش را در جائی دیگر به بیانی دیگر فرموده: « و اما السائل فلا تنهر! »

### امر به صحت عمل در خرید و فروش

« وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كَلْتُمْ وَ زِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا ! »

و چون ترازوداری می کنید کیل تمام بدهید و با وزنی مستقیم و یکسان بدهید و بستانید این هم برای دنیایتان خوبست و هم در آخرت عاقبت بهتری دارد!

قسطاس مستقیم به معنای ترازوی عدل است که هرگز در وزن خیانت نمی کند. اینکه می فرماید: ایفاء کیل و وزن و دادن آن به قسطاس مستقیم بهتر است، برای این است که اولاً کم فروشی یک نوع دزدی ناجوانمردانه است و ثانياً وثوق و اطمینان را بهتر جلب می کند.

و احسن تاویلا بودن این دو عمل از این جهت است که اگر مردم این دو وظیفه را عمل کنند، کم نفروشدند و زیاد نخرند رشد و استقامت در تقدیر معیشت را رعایت کرده اند، چون قوام معیشت مردم در استفاده از اجناس مورد حاجت بر دو اصل اساسی است، یکی به دست آوردن جنس مرغوب و سالم و بدردخور و دیگری مبادله مقدار زائد بر حاجت است با اجناس دیگری که مورد احتیاج است. آری هر کسی در زندگی خود حساب و اندازه گیری دارد که چه چیزهایی و از هر جنسی چه مقدار نیاز دارد و چه چیزهایی بیش از نیاز او است. ، چه مقدار از آن را باید بفروشد و با قیمت آن اجناس دیگر مورد حاجت خود را تحصیل کند و اگر پای کم فروشی به میان آید حساب زندگی بشر از هر دو طرف اختلاف پیدا کرده و امنیت عمومی از میان می رود.

و اما اگر کیل و وزن به طور عادلانه جریان یابد زندگی و اقتصادشان رشد و استقامت یافته و هر کس هر چه را احتیاج دارد، همان را به مقدار نیازش به دست می آورد، و علاوه بر آن، نسبت به همه سوداگران و ثوق پیدا کرده و امنیت عمومی برقرار می شود.

(۱)

## سایر اوامر الهی

### امر به انجام عبادات و اجرای احکام

۱- مستند: آیه ۲۳ تا ۳۹ سوره اسراء ج: ۱۳ ص: ۱۰۸

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا وَاَسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ!»

- شما که ایمان دارید رکوع کنید و به سجده بیفتید و پروردگارتان را بپرستید و نیکی کنید شاید رستگار شوید!»

امر به رکوع و سجود در این آیه امر به نماز است و مقتضای اینکه رکوع و سجود را در مقابل عبادت قرار داده این است که مراد از جمله اعبدوا ربکم امر به سایر عبادات تشریح شده در دین به غیر نماز باشد مانند حج و روزه.

باقی می ماند جمله آخری که فرمود: «و افعلوا الخیر»، که مراد از آن سایر احکام و قوانین تشریح شده در دین خواهد بود، چون در عمل کردن به آن قوانین خیر جامعه و سعادت افراد و حیات ایشان است، همچنانکه فرموده: «استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم»، و در آیه شریفه به طور اجمال امر فرموده به انجام شرایع اسلامی از عبادات و غیر آن.

### امر به جهاد خالص: رعایت حق جهاد

«وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ!»

- و در راه خدا کارزار کنید چنانکه سزاوار کارزار کردن برای او است!»

کلمه جهاد به معنای بذل جهد و کوشش در دفع دشمن است و بیشتر بر مدافعه به

جنگ اطلاق می شود و لیکن گاهی به طور مجاز توسعه داده می شود به طوری که شامل دفع هر چیزی که ممکن است شری به آدمی برساند می شود، مانند: شیطان که آدمی را گمراه می سازد و نفس اماره که آن نیز آدمی را به بدیها امر می کند و امثال اینها.

در نتیجه جهاد شامل مخالفت با شیطان در وسوسه هایش و مخالفت با نفس در خواسته هایش می شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این قسم جهاد را جهاد اکبر نامید، و ظاهرا مراد از جهاد در آیه مورد بحث معنای اعم از آن و از این باشد و همه را شامل شود مخصوصا وقتی می بینیم که آن را مقید به قید در راه خدا کرده به خوبی این عمومیت را می فهمیم چون این آیه جهاد را متعلق کرده بر کاری که در راه خدا انجام شود پس جهاد اعم است.

باز مؤید این احتمال آیه «و الذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا» است و بنا بر اینکه آن معنای اعم باشد معنای اینکه فرمود: جهاد کنید حق جهاد، این می شود که جهاد شما در معنای جهاد خالص باشد یعنی فقط جهاد باشد (نه هم جهاد و هم تجارت یا سیاحت یا غیر آن)، و نیز خالص برای خدا باشد و غیر خدا در آن شرکت نداشته باشد.

#### امر به انجام واجبات عبادی و مالی، و اعتصام به خدا

«... فَأَقِمُْوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ اعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ!»

... پس نماز گزارید و زکات دهید و به خدا تکیه کنید که او مولای شما است و چه خوب مولا و چه خوب یاور است!

این جمله تفریع بر همه مطالبی است که خدا با آنها بر مسلمین منت نهاد، یعنی: پس بنابر این واجب است بر شما که نماز به پا دارید، و زکات پردازید - که این دو اشاره است به واجبات عبادی و مالی.

«و در همه احوال متمسک به خدا شوید»، یعنی به آنچه امر می کند مؤتمر شده، از آنچه نهی می کند منتهی گردید، و در هیچ حالی از او قطع رابطه نکنید، چون او مولی و سرپرست شما است شایسته نیست که بنده از مولای خود برد و آدمی را نمی رسد که با اینکه از هر جهت ضعیف است از یاور خود قطع کند.

(۱)

#### امر به توبه

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا...! »

ای کسانی که ایمان آوردید به سوی خدا توبه بپذیرید توبه ای خالص شاید پروردگارتان گناهانتان را تکفیر نموده در جناتی داخلتان کند که نهرها از زیر درختانش روان است در روزی که خدا نبی و مؤمنین با او را خوار نمی سازد نورشان جلوتر از خودشان در حرکت است از جلو و طرف راست حرکت می کند می گویند پروردگارا نور ما را تمام کن و ما را بیمارز که تو بر هر چیز توانایی!

کلمه نصح به معنای جستجو از بهترین عمل و بهترین گفتاری است که صاحبش را بهتر و بیشتر سود ببخشد، و این کلمه معنایی دیگر نیز دارد، و آن عبارت است از اخلاص.

توبه نصح می تواند عبارت باشد از توبه ای که صاحبش را از برگشتن به طرف گناه باز بدارد، و یا توبه ای که بنده را برای رجوع از گناه خالص سازد، و در نتیجه، دیگر به آن عملی که از آن توبه کرده بر نگردد.

« یوم لا تخزی الله النبی و الذین امنوا معه، » به سوی خدا توبه کنید که امید است خدای تعالی گناهان شما را بپوشاند و داخل بهشتان کند، در روزی که خداوند شخصیت پیغمبر و مؤمنین را نمی شکند، یعنی ایشان را از کرامت محروم نمی سازد، و وعده های جمیلی که به آنان داده بود خلف نمی کند.

« النبی و الذین امنوا معه، » در این آیه مطلب مقید شده به مؤمنین که با پیامبرند، و اعتبار معیت و با پیامبر بودن برای این است که بفهماند صرف ایمان آوردن در دنیا کافی نیست، باید لوازم ایمان را هم داشته باشند، و آن این است که ملازم با پیامبر باشند، و او را به تمام معنای کلمه اطاعت کنند، و مخالفت و بگو مگو با وی نداشته باشند.

(۱)

**امر به صبر در برابر حکم الهی، و نهی از اطاعت کافر و گناهکار**

« فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ ءَاثِمًا أَوْ كَفُورًا! »

۱- مستند: آیه ۸ سوره تحریم المیزان ج: ۱۹ ص: ۵۶۳

-به شکرانه آن بر اطاعت حکم پروردگار صبور و شکيبا باش و هيچ از مردم بدکار و کفر پيشه از آنان اطاعت مکن !»

لازمه اينکه نازل کننده قرآن خدا باشد اين است که آنچه از احکام و فرامين که در قرآن است حکم خدای تعالی باشد، و بر پیامبر واجب باشد آن را اطاعت کند، در نتیجه معنای آیه چنین می شود: حال که معلوم شد نازل کردن قرآن از ناحیه ماست، پس احکامی هم که در آن است حکم پروردگار تو است، پس بر تو واجب است در برابر آن حکم صبر کنی.

و اينکه در جمله «و لا تطع منهم اثما او کفورا»، که سياق نهی است از دو طایفه، خود دليل بر اين است که حکم نهی عمومیت دارد، و از اطاعت آثم و کفور در هر حال نهی می کند، چه آن موردی که طرف هم آثم است و هم کفور، و چه آنجایی که طرف آثم هست ولی کفور نیست، و چه به عکسش، و ظاهراً مراد از آثم مسلمان متصف به معصیت باشد، و مراد از کفور افرادی از کفار باشد که در کفر مبالغه می کنند، پس آیه شریفه هم شامل کفار است و هم فساق.

(۱)

### امر به استفاده از تمام خوردنی های حلال و طیب روی زمین

-” يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ!

-هان! ای مردم از آنچه در زمین است بخورید در حالی که حلال و طیب باشد و گام های شیطان را پیروی نکنید که او شما را دشمنی است آشکار!

خدای تعالی در صدر این دو آیه خطاب را متوجه عموم مردم کرد، نه خصوص مؤمنین، و این بدان جهت بود که حکمی که در این آیه به گوش می رساند، و بیانش می کند، حکمی است که مورد ابتلای عموم مردم است، اما مشرکین برای اینکه نزد آنان اموری حرام بود، که خودشان بر خود حرام کرده بودند و آنگاه به خدا افتراء بستند. البته این در میان مشرکین عرب بود و گر نه در مشرکین غیر عرب هم اموری از این قبیل یافت می شد.

و اما مؤمنین، آنها هم با اینکه به اسلام در آمده بودند، ولی هنوز خرافاتی چند از باب توارث اخلاقی و آداب قومی و سنت های منسوخه در بینشان باقی مانده بود، و این

خود امری است طبیعی که وقتی اینگونه آداب و رسوم، یکباره نسخ شود، مثل اینکه ادیان و یا قوانین یکباره آنها را مورد حمله قرار دهند، نخست به اصول آن آداب و سنن پرداخته و از بیخ ریشه کن می کند، آنگاه اگر دوام یافت و به قوت خود باقی ماند - و اجتماع آن دین و قوانین را بخاطر حسن تربیتش به خوبی پذیرفت خرده خرده شاخ و برگهای خرافات قدیمی را نیز از بین می برد و به اصطلاح ته تغارهای آنرا بکلی ابطال نموده و یادش را از دلها بیرون می برد، و گر نه بقایائی از سنتهای قدیمی با قوانین جدید مخلوط گشته، یک چیز معجونی از آب در می آید، که نه آن خرافات قدیمی است و نه این دین و قوانین جدید است.

به همین جهت مؤمنین نیز گرفتار این بقایای خرافات قدیم بودند، لذا خطاب در آیه، متوجه عموم مردم شد که آنچه در زمین هست برایشان حلال است و می توانند بخورند و پای بند احکام خرافی قدیم نباشند.

### هشدار از خطوات شیطان در رزق های طیب

” کَلُوا مِمَّا فِی الْاَرْضِ حَلالًا طیبًا، “ این جمله اباحه ای عمومی و بدون قید و شرط را آماده می کند، چیزی که هست جمله: ” و لا تتبعوا خطوات الشیطان...، “ می فهماند که در این میان چیزهای دیگری هم هست که نامش خطوات شیطان است و مربوط به همین اکل حلال طیب است، و این امور، یا مربوط به نخوردن بخاطر پیروی شیطان است و یا خوردن بخاطر پیروی شیطان است و چون تا اینجا معلوم نکرد که آن امور چیست؟ لذا برای اینکه ضابطه ای دست داده باشد که چه چیزهایی پیروی شیطان است کلمه سوء و فحشاء و سخن بدون علم را خاطر نشان کرد و فهماند که هر چیزی که بد است، یا فحشاء است یا بدون علم حکم کردن است، و پیروی از آن، پیروی شیطان است.

و وقتی نخوردن و تصرف نکردن در چیزی که خدا دستور به اجتناب از آن نداده، جائز نباشد، خوردن و تصرف بدون دستور او نیز جائز نیست، پس هیچ اکلی حلال و طیب نیست، مگر آنکه خدای تعالی اجازه داده و تشریح کرده باشد، ( که همین آیه مورد بحث و نظائر آن تشریح حلیت همه چیزها است،) و از خوردن آن منع و ردعی نکرده باشد .

مانند آیه ۱۷۳ همین سوره که می فرماید: ” انما حرم علیکم المیتة و الدم، “ و در آن از خوردن چیزهایی نهی فرموده، پس برگشت معنای آیه به این می شود که مثلاً بگوئیم: از همه نعمتهای خدا که در زمین برای شما آفریده بخورید، زیرا خدا آنها را برای شما حلال و طیب کرد و از خوردن هیچ حلال طیبی خودداری مکنید، که خودداری از آن هم سوء



است، هم فحشاء، و هم بدون علم سخن گفتن (یعنی وهم تشریح) و شما حق ندارید تشریح کنید، یعنی چیزی را که جزء دین نیست، جزء دین کنید، که اگر چنین کنید خطوات شیطان را پیروی کرده اید (و خدا داناتر است).

پس آیه شریفه چند نکته را افاده می کند:

اول اینکه حکم می کند به حلیت عموم تصرفات، مگر هر تصرفی که در کلامی دیگر از آن نهی شده باشد، چون خدای سبحان این حق را دارد که از میان چیزهایی که اجازه تصرف داده، یکی یا چند چیز را ممنوع اعلام بدارد.

(پس آیه شریفه یک قاعده کلی دست داد و آن این بود که هر جا شک کردیم آیا خوردن فلان چیز و یا تصرف در فلان چیز جائز است یا نه به این آیه تمسک جوئیم و بگوئیم غیر از چند چیزی که در دلیل جداگانه حرام شده، همه چیز حلال و طیب است!)

دوم اینکه خودداری و امتناع از خوردن و یا تصرف کردن در چیزی که دلیلی علمی بر منع از آن نرسیده، خود تشریح و حرام است.

سوم اینکه مراد از پیروی خطوات شیطان این است که بنده خدا به چیزی تعبد کند و آن را عبادت و اطاعت خدا قرار دهد که خدای تعالی هیچ اجازه ای در خصوص آن نداده باشد، چون خدای تعالی هیچ مشی و روشی را منع نکرده، مگر آن روشی را که آدمی در رفتن بر طبق آن پای خود بجای پای شیطان بگذارد و راه رفتن خود را مطابق راه رفتن شیطان کند، در این صورت است که روش او پیروی گامهای شیطان می شود.

” انما یامرکم بالسوء و الفحشاء و ان تقولوا علی الله ما لا تعلمون.“

سوء و فحشاء در انجام عمل مصداق پیدا می کند، در مقابل آن دو، قول بدون علم است، که مربوط به زبان است و از این می فهمیم که دعوت شیطان منحصر است در دعوت به عملی که یا سوء است و یا فحشاء و در دعوت بگفتن سخن بدون علم و دلیل.

احادیث همه بر این اساس است که مراد به خطوات شیطان اعمالی باشد که کسی بخواهد با انجام آن به خدا تقرب جوید در حالی که مقرب نباشد، چون شرع آن را معتبر نشمرده است.

(۱)

**نواهی خدا**

**نواهی تشریح شده در اول خلقت انسان**

---

۱- مستند: آیه ۱۶۸ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۶۳۰

حکامی که در اینجا به طور اجمال ذکر شده شرایع الهی است که بدون استثنا در جمیع ادیان الهی وجود داشته است

### نهی از فریب شیطان

«يَبْنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْءَ تَهُمَا إِنَّهُ يَرَكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطَانَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ،

-ای فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد، لباس ایشان را از تن شان می کند تا عورت هاشان را به ایشان بنمایاند، شیطان و دسته وی شما را از آنجایی می بینند که شما نمی بینید، ما شیطانها را سرپرست کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند،»

ای بنی آدم! بدانید که برای شما معایبی است که جز لباس تقوا چیزی آن را نمی پوشاند، و لباس تقوا همان لباسی است که ما از راه فطرت به شما پوشانده ایم پس زنهار که شیطان فریبتان دهد و این جامه خدادادی را از تن شما بیرون نماید، همانطوری

که در بهشت از تن پدر و مادرتان بیرون کرد.

آری، ما شیطان‌ها را اولیای کسانی قرار دادیم که به آیات ما ایمان نیاورده با پای خود دنبال آنها به راه بیفتند.

از اینجا معلوم می‌شود آن کاری که ابلیس در بهشت با آدم و حوا کرده (کندن لباس برای نمایاندن عورت هایشان)، تمثیلی است که کندن لباس تقوا را از تن همه آدمیان به سبب فریفتن ایشان نشان می‌دهد و هر انسانی تا فریب شیطان را نخورده در بهشت سعادت است و همینکه فریفته او شد خداوند او را از آن بیرون می‌کند.

«انه یریکم هو و قبيله من حیث لا- ترونهم»، این جمله نهی قبلی را تاکید نموده می‌فهماند راه نجات از فتنه‌های ابلیس بسیار باریک است، زیرا وی طوری به انسان نزدیک می‌شود و او را می‌فریبد که خود او نمی‌فهمد. آری، انسان غیر از خود کسی را سراغ ندارد که به جانب شر دعوت و به سوی شقاوت راهنمایی اش کند.

«انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون»، این جمله نیز تاکید دیگری است برای نهی مزبور، و چنین می‌فهماند که ولایت شیطانها در آدمی تنها ولایت و قدرت بر فریب دادن او است به طوری که اگر از این راه توانستند کاری بکنند بدنالش هر کار دیگری می‌کنند، همچنانکه از آیه:

«و استفز من استطعت منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الاموال و الاولاد و عدهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا، ان عبادی لیس لک علیهم سلطان و کفی بربک و کیلا»،

«انه لیس له سلطان علی الذین آمنوا و علی ربهم یتوکلون»،

«ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین»،

نیز این معنا بر می‌آید، چون اگر این آیات را به ضمیمه آیات مورد بحث یکجا مورد دقت قرار دهیم خواهیم فهمید که شیطانها بر مؤمنین و متوکلین و آنان که خداوند ایشان را بنده خود به شمار آورده و فرموده: عبادی... هیچگونه ولایتی ندارند، اگر چه احیانا به لغزش شان دست یابند، تنها ولایت شان بر کسانی است که ایمان به خدا نیاورده اند.

### نهی از فحشاء

«وَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَهُ قَالُوا وَجَدْنَا عَلَیْهَا ءِآبَاءَنَا وَ اللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا یَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ،

و چون کاری زشت کنند گویند پدران خود را چنین یافتیم و خدایمان به آن فرمان داده، بگو خدا به زشتی دستور نمی دهد آیا به خدا چیزی نسبت می دهید که نمی دانید؟»

در داستان بهشت آدم اصل ثابتی بود، و آن این که باعث خروج آدم و همسرش از بهشت همانا بروز سوآت بود، و از آن اصل ثابت نیز چنین استفاده شد که خدای تعالی به هیچ وجه راضی نیست که بنی آدم مرتکب فحشا و عمل زشت شوند.

اینکه بدنبال آن داستان در این آیه فحشا و اعمال شنیع مشرکین را ذکر کرده و عذرشان را که گفته اند: اولاً پدران ما چنین می کرده اند و ثانیاً خدا هم به ما چنین دستور داده نیز ذکر فرموده، سپس به اصل ثابت فوق تمسک جسته و به رسول گرامیش می فرماید تا به آنان بفهماند که این حرف افترا به خدا است، زیرا خداوند امر به فحشا نمی کند و به هیچ وجه به آن راضی نیست، اگر راضی می بود آدم و همسرش را به خاطر آن از بهشت بیرون نمی کرد.

(۱)

## تکالیف در نواهی

### تکالیف و احکام فرعی دین - منهیات

#### اشاره

۱- مستند: آیه ۲۶ تا ۳۶ سوره اعراف المیزان ج: ۸ ص: ۸۴

« ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمِ... »

-اینها از جمله وحی هائی است که پروردگارت از حکمت بسویت فرستاد...!

اگر در این آیه احکام فرعی دین را حکمت نامیده، از این جهت بوده است که هر یک مشتمل بر مصالحی است که اجمالاً از سابقه کلام فهمیده می شود. این تکالیف در نواهی عبارتند از:

### نهی از افراط و تفریط در انفاق

« وَ لَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَ لَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا،

إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا،

-در انفاق به محتاجان زیاده روی مکن، نه بخل بورز که گوئی دستت را به گردنت بسته اند و نه آنچنان باز کن که چیزی برای روز مبادا نزد خود نگذاری آنوقت تهی دست بنشینی و خود را ملامت کنی،

-که پروردگار تو رزق را برای هر که بخواهد توسعه می دهد و برای هر که بخواهد تنگ می گیرد، آری او به صلاح بندگان خود آگاه و بینا است!

این تعبیر بلیغ‌ترین و رساترین تعبیر در مورد نهی از افراط و تفریط در انفاق است. آیه این معنا را می‌رساند که دست خویش تا به آخر مگشای و بیش از حد دست و دلباز نباش که ممکن است روزی زانوی غم بغل کرده و دستت از همه جا بریده شود و دیگر نتوانی خود را در اجتماع ظاهر ساخته و با مردم معاشرت کنی.

«ان ربك یسط الرزق لمن یشاء و یقدر انه كان بعباده خبیرا بصیرا»، این دأب و سنت پروردگار است که بر هر کس بخواهد روزی دهد فراخ و گشایش دهد و برای هر که نخواهد، تنگ بگیرد، و سنت او چنین نیست که بی حساب و بی اندازه فراخ سازد و یا بکلی قطع کند، آری او مصلحت‌بندگان را رعایت می‌کند، چرا که او به حال‌بندگان خود خبیر و بینا است، تو نیز سزاوار است چنین کنی و متخلق به اخلاق خدا گردی و راه وسط و اعتدال را پیش گرفته از افراط و تفریط پرهیزی!

### نهی شدید فرزندکشی از ترس فقر و خواری

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشِيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا»

و فرزندان خود را از ترس فقر مکشید، ما آنان را و خود شما را روزی می‌دهیم، و کشتن آنان خطائی بزرگ است!

مساله نهی از فرزندکشی در قرآن کریم مکرر آمده، و این عمل شنیع در حالی که یکی از مصادیق آدم‌کشی است، چرا فقط این مصداق ذکر گردیده؟ می‌توان گفت که چون فرزندکشی از زشت‌ترین مصادیق شقاوت و سنگدلی است و جهت دیگرش هم این است که اعراب در سرزمینی زندگی می‌کردند که بسیار دچار قحطی می‌شد، و از همین جهت همینکه نشانه‌های قحطی را می‌دیدند اول کاری که می‌کردند به اصطلاح برای حفظ آبرو و عزت و احترام خود!! فرزندان خود را می‌کشتند.

از آیه مورد بحث کشف می‌شود که عرب غیر از مساله دخترکشی (وآد) یک سنت دیگری داشته که به خیال خود با آن عمل هون و خواری خود را حفظ می‌کردند، و آن این بوده است که از ترس خواری و فقر و فاقه فرزند خود را - چه دختر و چه پسر - می‌کشته، و آیه مورد بحث و نظائر آن از این عمل نهی کرده است.

### نهی شدید از نزدیک شدن به عمل زشت زنا

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانِيَ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا!»

و نزدیک زنا مشوید که زنا همیشه فاحشه بوده و روشی زشت است!

این آیه از زنا نهی می کند و در حرمت آن مبالغه کرده است، چون نفرموده اینکار را نکنید، بلکه فرموده نزدیکش هم نشوید، و این نهی را چنین تعلیل کرده که این عمل فاحشه است، و زشتی و فحش آن صفت لاینفک و جدائی ناپذیر آن است، به طوری که در هیچ فرضی از آن جدا نمی شود، و با تعلیل دیگر که فرمود: «و ساء سبیلا»، فهماند که این روش روش زشتی است که به فساد جامعه، آن هم فساد همه شئون اجتماع منجر می شود، و به کلی نظام اجتماع را مختل ساخته و انسانیت را به نابودی تهدید می کند، و در آیه ای دیگر در عذاب مرتکبین آن مبالغه نموده و در ضمن صفات مؤمنین فرموده «و لا یزنون و من یفعل ذلک یتلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمه و یخلد فیه مهانا الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا.»

### نهی از قتل نفس، و تجویز قصاص قاتل

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيِّهِ سُلْطٰنًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا!»

و خونی را که خدا محترم شمرده مرزید، مگر آنکه کشتن او حق باشد، و کسی که بی گناهی را بکشد ما برای ولی او سلطنت و قدرت قانونی قرار داده ایم (که می تواند قاتل را بکشد)، پس نباید کسی در خونریزی از حد تجاوز کند که کشته بی گناه به وسیله قانون یاری شده است!

این آیه از کشتن نفس محترمه نهی می کند، مگر در صورتی که بحق باشد، به این معنا که طرف مستحق کشته شدن باشد، مثل اینکه کسی را کشته باشد یا مرتد شده باشد (و حرمت دینی را در جامعه بشکند)، و امثال اینها که در قوانین شرع مضبوط است.

و شاید از اینکه نفس را توصیف کرد به حرم الله و نفرمود حرم الله فی الاسلام اشاره به این باشد که حرمت قتل نفس مختص به اسلام نیست، در همه شرایع آسمانی حرام بوده و این حکم از شرایع عمومی است.

«و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فلا یسرف فی القتل انه کان منصورا.»

مقصود از اینکه فرمود: ما برای ولی مقتول سلطانی قرار دادیم همین است که او را در قصاص از قاتل سلطنت و اختیار داده ایم، و مقصود از منصور بودن او همان مسلط



بودن قانونی بر کشتن قاتل است.

و معنای آیه این است که کسی که مظلوم کشته شده باشد ما به حسب شرع برای صاحب خون او سلطنت قرار دادیم، تا اگر خواست قاتل را قصاص کند، و اگر خواست خونبها بگیرد، و اگر هم خواست عفو کند، حال صاحب خون هم باید در کشتن اسراف نکند، و غیر قاتل را نکشد، و یا بیش از یکنفر را به قتل نرساند، و بداند که ما یاریش کرده ایم و به هیچ وجه قاتل از چنگ او فرار نمی کند، پس عجله به خرج ندهد و به غیر قاتل نپردازد.

### نهی از تجاوز به مال یتیم

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا!»

- به مال یتیم هم نزدیک مشوید مگر بنحوی که تصرف در آن بهتر باشد برای یتیم از تصرف نکردن، و همچنان مال او را نگه دارید تا به حد رشد برسد، و نیز به عهد خود وفا کنید، که از عهدها نیز بازخواست خواهید شد!

این آیه از خوردن مال یتیم نهی می کند که خود یکی از کبائری است که خداوند وعده آتش به مرتکبین آن داده و فرموده است: «ان الذین یاکلون اموال الیتامی ظلما انما یاکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیراً»، و اگر به جای نهی از خوردن آن از نزدیک شدن به آن نهی کرد برای این بود که شدت حرمت آن را بفهماند، و معنای جمله «الا بالتی هی احسن» این است که در صورتی که تصرف در مال یتیم به نحوی باشد که از تصرف نکردن بهتر باشد به این معنا که تصرف در آن به مصلحت یتیم و باعث زیاد شدن مال باشد عیب ندارد و حرام نیست، و بلوغ اشد در جمله حتی یبلغ اشد او ان و آغاز این بلوغ و رشد است که در این هنگام حکم یتیمی از یتیم برداشته می شود، و دیگر او را یتیم نمی گویند.

### نهی از متابعت بدون علم

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا!»

- دنبال چیزی را که بدان علم نداری مگیر که گوش و چشم و دل در باره همه اینها روزی مورد بازخواست قرار خواهد گرفت

«!

این آیه از پیروی و متابعت هر چیزی که بدان علم و یقین نداریم نهی می کند، و چون مطلق و بدون قید و شرط است پیروی اعتقاد غیر علمی و همچنین عمل غیر علمی را شامل گشته و معنایش چنین می شود: به چیزی که علم به صحت آن نداری معتقد مشو، و چیزی را که نمی دانی مگو، و کاری را که علم بدان نداری مکن، زیرا همه اینها پیروی از غیر علم است، پیروی نکردن از چیزی که بدان علم نداریم و همچنین پیروی از علم در حقیقت حکمی است که فطرت خود بشر آن را امضاء می کند.

آری انسان فطرتاً در مسیر زندگیش - در اعتقاد و عملش - جز رسیدن به واقع و متن خارج، هدفی ندارد، او می خواهد اعتقاد و علمی داشته باشد که بتواند قاطعانه بگوید واقع و حقیقت همین است و بس، و این تنها با پیروی از علم محقق می شود، گمان و شک و وهم چنین خاصیتی ندارد، به مزنون و مشکوک و موهوم نمی توان گفت که عین واقع است.

انسانی که سلامت فطرت را از دست نداده و در اعتقاد خود پیرو آن چیزی است که آن را حق و واقع در خارج می یابد، و در عملش هم آن عملی را می کند که خود را در تشخیص آن محق و مصیب می بیند، چیزی که هست در آنچه که خودش قادر بر تحصیل علم هست علم خود را پیروی می کند، و در آنچه که خود قادر نیست مانند پاره ای از فروع اعتقادی نسبت به بعضی از مردم و غالب مسائل عملی نسبت به غالب مردم از اهل خبره آن مسائل تقلید می کند، آری همان فطرت سالم او را به تقلید از علم عالم و متخصص آن فن، و او می دارد و علم آن عالم را علم خود می داند، و پیروی از او را در حقیقت پیروی از علم خود می شمارد، شاهد این مدعا همان اعمال فطری و ارتکازی مردم است، می بینیم که شخصی که راهی را بلد نیست به قول راهنما اعتماد نموده و به راه می افتد، مریضی که درد و درمان خود را نمی شناسد کورکورانه به دستور طبیب عمل می کند، و ارباب حاجت به اهل فن صنعت مورد احتیاج خود، اعتماد نموده و به ایشان مراجعه می کنند، البته این در صورتی است که به علم و معرفت آن راهنما و آن طبیب و آن مهندس و مکانیسین اعتماد داشته باشد.

« ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولاً، گوش و چشم و فؤاد نعمتهائی هستند که خداوند ارزانی داشته است تا انسان به وسیله آنها حق را از باطل تمیز داده و خود را به واقع برساند، و به وسیله آنها اعتقاد و عمل حق تحصیل نماید، و به زودی از یک یک آنها بازخواست می شود که آیا در آنچه که کار بستی علمی به دست آوردی یا نه، و اگر به دست آوردی پیروی هم کردی یا خیر؟

مثلاً از گوش می پرسند آیا آنچه شنیدی از معلوما و یقینها بود یا هر کس هر

چه گفت گوش دادی؟ و از چشم می پرسند آیا آنچه تماشا می کردی واضح و یقینی بود یا خیر؟ و از قلب می پرسند آنچه که اندیشیدی و یا بدان حکم کردی به آن یقین داشتی یا نه؟ گوش و چشم و قلب ناگزیرند که حق را اعتراف نمایند، و این اعضا هم ناگزیرند حق را بگویند، و به آنچه که واقع شده گواهی دهند، بنا بر این بر هر فردی لازم است که از پیروی کردن غیر علم بپرهیزد، زیرا اعضا و ابزاری که وسیله تحصیل علمند به زودی علیه آدمی گواهی می دهند.

### نهی از تکبر و خوشحالی زیاد برای باطل

«وَلَا تَمَشْ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طَوْلًا!»

-در زمین با نخوت و غرور قدم مزن تو نه می توانی زمین را بشکافی و نه به بلندی کوهها می رسی (نمی توانی هر چه بخواهی بکنی!)»

مرح به معنای برای باطل زیاد خوشحالی کردن است، و شاید قید باطل برای این باشد که بفهماند خوشحالی بیرون از حد اعتدال مرح است، زیرا خوشحالی به حق آن است که از باب شکر خدا در برابر نعمتی از نعمتهای او صورت گیرد، و چنین خوشحالی هرگز از حد اعتدال تجاوز نمی کند، و اما اگر بحدی شدت یافت که عقل را سبک نموده و آثار سبکی عقل در افعال و گفته ها و نشست و برخاستنش و مخصوصاً در راه رفتنش نمودار شد چنین فرحی، فرح به باطل است، و جمله «لا تمش فی الارض مرحاً» نهی است از اینکه انسان به خاطر تکبر خود را بیش از آنچه هست بزرگ بداند، و اگر مساله راه رفتن به مرح را مورد نهی قرار داد، برای این بود که اثر همه آن انحرافها در راه رفتن نمودارتر می شود.

### سیئه و مکروه بودن منیبات نزد خدا

«کل ذلک کان سیئه عند ربک مکروها!» کلمه ذلک اشاره است به واجبات و محرماتی که قبلاً گفته شد، و معنایش این است که همه اینها که گفته شد- یعنی همه آنچه که مورد نهی واقع شد- گناهش نزد پروردگارت مکروه است، و خداوند آن را نخواسته است.

(۱)

### سایر نواهی الهی

#### نهی از دشنام به مقدسات دینی دیگران

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ!»

- شما مؤمنان به آنانکه غیر خدا را می خوانند دشنام مدهید تا مبادا آنها از روی دشمنی و نادانی خدا را دشنام گویند، ما بدینسان برای هر امتی عملشان را بیاراستیم و عاقبت بازگشت آنان به سوی پروردگارشان است، و او از اعمالی که می کرده اند خبرشان می دهد!»

این آیه یکی از ادب های دینی را خاطرنشان می سازد که با رعایت آن، احترام مقدسات جامعه دینی محفوظ مانده و دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخریه نمی شود، چون این معنا غریزه انسانی است که از حریم مقدسات خود دفاع نموده با کسانی که به حریم مقدساتش تجاوز کنند به مقابله برخیزد و چه بسا شدت خشم او را به فحش و ناسزای به مقدسات آنان وادار سازد، و چون ممکن بود مسلمین به منظور دفاع از حریم پروردگار، بت های مشرکین را هدف دشنام خود قرار دهند و در نتیجه عصبیت جاهلیت، مشرکین را نیز وادار سازد که حریم مقدس خدای متعال را مورد هتک قرار دهند، لذا به آنان دستور می دهد که به خدایان مشرکین ناسزا نگویند، چون اگر ناسزا بگویند و آنان هم در مقام معارضه به مثل به ساحت قدس ربوبی توهین کنند در حقیقت خود مؤمنین باعث هتک حرمت و جسارت به مقام کبریایی خداوند شده اند.

از عموم تعلیلی که جمله «کذکک زینا لکل امه عملهم»، آنرا افاده می کند نهی از هر کلام زشتی نسبت به مقدسات دینی استفاده می شود.

(۱)

**نهی شدید از اشاعه فحشا**

«إِنَّ الَّذِينَ يَجُوبُونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ!»

-آنان که دوست می دارند که در میان اهل ایمان کار منکری را اشاعه و شهرت دهند آنها را در دنیا و آخرت عذاب دردناک خواهد بود و خدا می داند و شما نمی دانید!

مقصود از فاحشه مطلق فحشاء است، چون زنا و قذف (نسبت زنا دادن)، و امثال آن. دوست داشتن اینکه فحشاء و قذف در میان مؤمنین شیوع پیدا کند، خود مستوجب عذاب الیم در دنیا و آخرت برای دوست دارنده است.

علت ندارد که ما عذاب در دنیا را حمل بر حد کنیم، چون دوست داشتن شیوع گناه در میان مؤمنین حد نمی آورد.

علاوه بر این قذف به مجرد ارتکاب حد می آورد، و جهت ندارد که ما آن را مقید به قصد شیوع کنیم، و نکته ای هم که موجب این کار باشد در بین نیست.

«و الله يعلم و انتم لا تعلمون» این جمله تاکید و بزرگ داشت عملی است که موجب سخط و عذاب خدا است، هر چند مردم از بزرگی آن بی خبر باشند.

در کافی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از بعضی اصحابش از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: هر کس درباره مؤمنین چیزی بگوید که با دو چشم خود دیده و با دو گوش خود شنیده باشد، تازه از کسانی خواهد بود که دوست دارند فحشاء در بین مؤمنین منتشر شود.

باز در همان کتاب به سند خود از اسحاق بن عمار، از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: هر کس عمل زشتی را اشاعه دهد، مثل کسی می ماند که آن را باب کرده باشد.

(۱)

**نهی شدید از افترا زدن به زنان شوهردار عقیف مومن غافل**

«إِنَّ الَّذِينَ يَزُمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ!

-يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ!

-يَوْمَئِذٍ يُؤْفِيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ!

-کسانی که به زنان با ایمان عقیف بی خبر از کار بد، تهمت بستند محققا در دنیا و آخرت ملعون شدند و هم آنان به عذاب سخت معذب خواهند شد!

-بترسید از روزی که زبان و دست و پای ایشان بر اعمال آنها گواهی دهد!

-که در آن روز خدا حساب و کیفر آنها را تمام و کامل خواهد پرداخت!

اینکه از مؤمنات سه صفت را بر شمرده، به منظور دلالت بر عظمت معصیت بوده، چون صفت داشتن شوهر و عفت و غفلت و ایمان هر یک سبب تامی هستند برای اینکه نسبت زنا را ظلم، و نسبت دهنده را ظالم و متهم بی گناه را مظلوم جلوه دهند، تا چه رسد به اینکه همه آن صفات با هم جمع باشند، یعنی زن متهم به زنا، هم شوهردار و عقیف باشد، هم با ایمان، و هم غافل از چنین نسبت که در این صورت نسبت زنا به او دادن ظلمی بزرگتر، و گناهی عظیم تر خواهد بود، و کیفرش لعنت در دنیا و آخرت، و عذاب عظیم خواهد بود.

این آیه شریفه هر چند در جمله آیات افک نازل شده ولی مضمونش عام است.

مقصود از شهادت، شهادت اعضای بدن بر گناهان و همه معاصی است، البته هر عضوی به آن گناهی شهادت می دهد که مناسب با خود او است، پس گناه اگر از سنخ گفتار باشد، مانند قذف (نسبت زنا دادن)، دروغ، غیبت و امثال آن روز قیامت زبانها به آن شهادت می دهند، و هر چه از قبیل افعال باشد، همچون سرقت و راه رفتن برای سخن چینی و سعایت و امثال آن، بقیه اعضاء بدان گواهی می دهند و چون بیشتر گناهان به وسیله دست و پا انجام می شود از این رو آن دو را نام برده است.

و در حقیقت شاهد بر هر عملی خود آن عضوی است که عمل از او سرزده است.

(۱)

**نهی از کم فروشی و فساد در معاملات**

«وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ،

الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ،

وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَّزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ!

—وای بر کم فروشان،

—کسانی که وقتی از مردم پیمانہ می گیرند تمام می گیرند،

—و چون پیمانہ به مردم دهند یا برای ایشان وزن کنند بکاهند!»

تطبیق به معنای نقص در کیل و وزن است که خدای تعالی از آن نهی کرده، و آن را افساد در زمین خوانده است.

مضمون مجموع دو آیه یک مذمت است، و آن این است که مطففین حق را برای خود رعایت می کنند، ولی برای دیگران رعایت نمی کنند.

و به عبارتی دیگر حق را برای دیگران آنطور که برای خود رعایت می کنند رعایت نمی نمایند، و این خود باعث تباهی اجتماع انسانی است که اساس آن بر تعادل حقوق متقابل است، و اگر این تعادل از بین برود و فاسد شود همه چیز فاسد می شود.

«الا- یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم» اگر اکتفا کرد به ظن و گمان به مساله قیامت و حساب، با اینکه اعتقاد به معاد باید علمی و یقینی باشد، برای اشاره به این حقیقت است که در اجتناب از کم فروشی احتمال خطر و ضرر آخرتی هم کافی است، اگر کسی یقین به قیامت نداشته باشد، و تنها احتمال آن را بدهد همین احتمال که ممکن است قیامت راست باشد، و خدای تعالی در آن روز عظیم مردم را بدانچه کرده اند مؤاخذه کند، کافی است که او را از کم فروشی باز بدارد.

(۱)

### نهی از تصرف باطل در اموال

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبُطْلِ وَتُدْءُوا بِهَا إِلَى الْحُكَامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ،

و- اموال خود را در بین خود به باطل مخورید و برای خوردن مال مردم قسمتی از آن را به طرف حکام به رشوه و گناه سرازیر نمائید با اینکه می دانید که این عمل حرام است!

منظور از اکل اموال مردم گرفتن آن و یا مطلق تصرف در آن است، که بطور مجاز خوردن مال مردم نامیده می شود.

اینکه حکم "مخورید مال خود را به باطل"، را مقید کرد به قید "بینکم" دلالت دارد بر اینکه مجموعه اموال دنیا متعلق است به مجموعه مردم دنیا، منتها خدای تعالی از راه وضع قوانین عادلانه اموال را میان افراد تقسیم کرده، تا مالکیت آنان به حق تعدیل شود، و در نتیجه ریشه های فساد قطع گردد، قوانینی که تصرفات بیرون از آن قوانین هر چه باشد باطل است.

این آیه شریفه به منزله بیان و شرح است برای آیه شریفه: "خلق لکم ما فی الارض جمیعا"، و اگر اموال را اضافه کرد به ضمیری که به مردم بر می گردد، و فرمود: "اموالتان" برای این بود که اصل مالکیت را که بنای مجتمع انسانی بر آن مستقر شده، امضا کرده و محترم شمرده باشد.

### نهی از رشوه دادن و رشوه گرفتن

"... و تدلوا بها الی الحکام لتاکلوا فریقا من اموال الناس!

... و برای خوردن مال مردم قسمتی از آن را به طرف حکام به رشوه و گناه سرازیر نمائید!

"تدلوا" به معنای آویزان کردن دلو در چاه است برای بیرون کشیدن آب، و این کلمه را به عنوان کنایه در دادن رشوه به حکام تا بر طبق میل آدمی رأی دهند استعمال می کنند و این کنایه ای است لطیف که می فهماند مثل رشوه دهنده که می خواهد حکم حاکم را به سود خود جلب کند، و با مادیات عقل و وجدان او را بدزدد، مثل کسی است که با دلو خود آب را از چاه بیرون می کشد.

مجموع آیه کلام واحدی است که یک غرض را افاده می کند، و آن نهی از مصالحه ای است که راشی و مرتشی بر سر خوردن مال مردم می کنند، و مال مردم را بین خود تقسیم نموده حاکم یک مقدار از آن را که راشی به سویش "ادلا" می کند بگیرد، و خود راشی هم یک مقدار دیگر را، با اینکه می دانند این مال باطل است، و حقی در آن ندارند.

(۱)

### محرمات خودساخته و نامشروع

اشاره



توضیح:

حرام معنایش با کلمه ممنوع یکی است، وقتی می گویند فلان کار حرام است، معنایش این است که ارتکاب آن ممنوع است. حلال (حل) در تمامی موارد استعمالش معنای آزادی در عمل و اثر را می رساند.

### نهی از باب کردن حلال و حرام بدون وحی

«وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتِكُمُ الْكُذِبَ هَذَا حَلَّلٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُفْلِحُونَ،

مَتَّعَ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ!

برای آن توصیف دروغ که زبانهایتان می کند می گویند این حلال است و این حرام، تا دروغ به خدا بندید، کسانی که دروغ به خدا بندند رستگار نمی شوند،

تمتعی ناچیز است و عذابی الم انگیز دارند!»

می فرماید: به سبب وصف زبانهای خود و به خاطر افتراء و دروغ بر خدا، نگوئید این حرام است و این حلال.

خطابهای این آیات، متوجه مؤمنین است، مراد از جمله مورد بحث نهی از بدعت در دین است، یعنی چیزی از حلال و حرام داخل در دین مکنید و چیزی که از دین نباشد و به وسیله وحی نرسیده باشد در میان جامعه باب مکنید، زیرا این، افتراء به خداست هر چند که باب کننده اش آن را به خدا نسبت ندهد.

توضیح مطلب این است که دین در عرف و اصطلاح قرآن، همان سنتی است که در زندگی جریان دارد، یعنی آن سنتی که باید در جامعه عملی شود، بطور کلی برای خداست، و هر کس چیزی بر آن اضافه کند در حقیقت به خدا افتراء بسته هر چند از اسناد آن به خدا سکوت کند، و یا حتی به زبان، این اسناد را انکار نماید.

خدای متعال در مقام تعلیل نهی خود فرمود: «ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون»، سپس به نومیادی آنان از رستگاری اشاره نموده فرمود: «متاع قلیل و لهم عذاب الیم».

(۱)

### نهی شدید از حرام کردن حلال خدا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَحَرَّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ،

وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ!

-ای کسانی که ایمان آورده اید! حرام نکنید طیباتی را که خداوند بر شما حلال نموده و تجاوز نکنید که براستی خداوند دوست نمی دارد تجاوز کاران را،

-و بخورید از آنچه خداوند روزیتان کرده در حالی که حلال و طیب است و بپرهیزید از خدایی که شما به او ایمان آورده اید!

این آیات مؤمنین را از تحریم حلال نهی می کند، یعنی دستور می دهد آنچه را که خدا بر ایشان حلال کرده بر خود حرام نکنند، و این تحریم حلال یا به این می شود که در مقابل حلیت شارع حرمتش را تشریح کنند، و یا به این می شود که کسی از انجام آن عمل حلال جلوگیری نموده یا خودش از انجامش امتناع بورزد، چه همه اینها تحریم و منع و در حقیقت نزاع با خدای سبحان است در سلطنت او، و تجاوز به اوست، و پر معلوم است که این نزاع و تجاوز با ایمان به خدا و آیات خدا سازگار نیست، و لذا در آیه مورد بحث نهی از این عمل را صادر کرده و فرموده: حرام نکنید آنچه را که خدا برایتان حلال کرده، با اینکه ایمان به خدا آورده اید و خود را تسلیم امر او نموده اید!

و ذیل آیه بعدی هم که می فرماید: «و اتقوا الله الذی انتم به مؤمنون»، این معنا را که آیه هم تشریح و هم جلوگیری و هم امتناع را شامل است تأیید می کند، و اینکه کلمه طیبات را اضافه کرده است به جمله احل الله لکم با اینکه کلام بدون ذکر آن هم تمام بود، برای این بود که به متمیم جهت نهی اشاره کرده باشد، و بفهماند تحریم حلال علاوه بر اینکه تجاوز از حد بندگی و معارضه با سلطنت خدا و مناقض با ایمان و تسلیم است،

خروج از حکم فطرت هم هست، زیرا فطرت، خود هر حلالی را پاکیزه و طیب می داند، و از آنها هیچ نفرتی ندارد، کما اینکه در آیه ذیل که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شریعتی را که آورده توصیف می فرماید و از این معنایی که گفتیم خبر داده، یعنی آنچه را که حلال است طیب و آنچه را که حرام است خبیث و پلید دانسته، و فرموده است: «الذین يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوريه و الانجيل يامرهم بالمعروف و ينهيهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت عليهم...» به همین معنایی که بیان کردیم تایید می شود که:

اولا: مراد از تحریم طیبات، التزام و التزام به ترك حلالها است،

ثانیا: مراد از حلال به قرینه مقابله با حرمت بطور عموم هر چیزی است که در قبال حرمت باشد، پس هم مباحات و هم مستحبات و هم واجبات را شامل می شود،

ثالثا: مراد از اعتداء در جمله ولا تعتدوا همان تجاوز بر خدای سبحان است نسبت به سلطنت تشریعی، یا اینکه مراد تعدی از حدود اوست به کناره گیری از اطاعت و تسلیم او و تحریم حلالهای او، چنان که در ذیل آیه طلاق می فرماید: «تلك حدود الله فلا تعتدوها و من يتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون»، و نیز در ذیل آیه ارث می فرماید: «تلك حدود الله و من يطع الله و رسوله يدخله جنات تجري من تحتها الانهار خالدین فیها و ذلك الفوز العظيم. و من يعص الله و رسوله و يتعد حدوده يدخله ناراً خالداً فیها و له عذاب مهین!»

و این آیات همانطوری که ملاحظه می کنید اطاعت خدا و رسول را از روی استقامت و التزام به آنچه تشریح فرموده، ممدوح دانسته، و بر عکس خروج از مقام تسلیم و رضا و التزام و انقیاد را از راه تعدی و تجاوز نسبت به حدود خدا مذموم دانسته، و مرتکبش را سزاوار عقاب معرفی نموده است، بنا بر این محصل مفاد آیه مورد بحث نهی است از تحریم محللات، یعنی از اینکه کسی از استفاده از آنچه خدایش حلال کرده اجتناب و از نزدیکی به آن امتناع ورزد، چون این امتناع با ایمان به خدا و آیات او مناقض است، و با این نمی سازد که محللات چیزهائی هستند که فطرت بشر آنرا طیب می داند، و هیچگونه پلیدی در آنها نیست تا از آن جهت از آنها اجتناب شود، و اجتناب بی جهت تجاوز است، و خداوند متجاوزین را دوست نمی دارد: «لا تعتدوا ان الله لا يحب المعتدین!»

« و كلوا مما رزقكم الله حلالا- طيبا...» چون جای این بود که کسی خیال کند بهرمندی از نعمت های خدا زیاده از حد ضرورت جایز نباشد و این آیه در چنین مقامی می فرماید: بخورید از چیزهائی که خدا روزیتان کرده، از این رو کلمه بخورید دلالت بر وجوب ندارد، تنها جواز را می رساند.

در آیه اولی که نهی را بطور عموم بیان فرمود نه تنها از نخوردن، از این جهت

است که می خواهد قاعده کلی بیان کند، چون ملاک نهی، هم در خوردنی های حلال است و هم در غیر خوردنی ها.

نکته ای که در ذکر آنست، این است که اشاره کند به اینکه حلال و طیب بودن روزی عذر برای کسی که بخواهد پیرامون رهبانیت بگردد باقی نمی گذارد.

(۱)

### بدعت رهبانیت مسیحی

«ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَسِقُونَ!»

به دنبال آن رسولان خود را گسیل داشتیم، و عیسی بن مریم را فرستادیم، و به او انجیل دادیم، و در دل پیروانش رأفت و رحمت قرار دادیم، و رهبانیتی که خود آنان بدعتش را نهاده بودند و ما بر آنان واجب نکرده بودیم اما منظور آنان هم جز رضای خدا نبود، اما آنطور که باید رعایت آن رهبانیت را نکردند، و در نتیجه به کسانی که از ایشان ایمان آورده بودند، اجرشان را دادیم و بسیاری از ایشان فاسق شدند!

کلمه ابتداع (بدعت) به معنای این است که انسان چیزی را جزو دین کند که جزو دین نباشد، سنت و عملی را باب کند که در هیچ دینی نبوده باشد، و جمله «ما کتباها علیهم»، اینکه چیزی را جزو دین کنند که ما بر آنان ننوشته ایم. و معنای آیه این است که: پیروان مسیح علیه السلام از پیش خود رهبانیتی بدعت نهادند که ما آن را برای آنان تشریح نکرده بودیم.

«الا ابتغاء رضوان الله فما رعوها حق رعایتها»، این استثنا به اصطلاح استثنایی است منقطع، و معنایش با جمله قبل این است که ما آن رهبانیت را بر آنان واجب نکرده بودیم، لیکن خود آنان برای خوشنودی خدا و به دست آوردن رضوان او آن را بر خود واجب کردند، ولی آنطور که باید همان رهبانیت خود ساخته را حفظ نکردند، و از حدود آن تجاوز کردند.

و در این گفتار اشاره ای است به اینکه آن رهبانیتی که یاران مسیح از پیش خود ساختند، هر چند خدای تعالی تشریحش نکرده بود، ولی مورد رضایت خدای تعالی بوده

است.

« فاتینا الذین امنوا منهم اجرهم و کثیر منهم فاسقون،» این آیه اشاره است به این که آنها مانند امت های رسولان سابق هستند، برخی مؤمنند و بر اساس ایمان خودشان ماجورند و بیشتر آنها فاسقند، و غلبه با فسق است.

در مجمع البیان از ابن مسعود روایت کرده که گفت: من در پشت سر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار بر الاغ بودم، به من فرمود: ای ابن ام عبد! هیچ می دانی بنی اسرائیل مساله رهبانیت را از کجا بدعت کردند؟ عرضه داشتم: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود: سلاطین جور بعد از عیسی بر آنان مسلط شدند، و معصیت ها را رواج دادند، اهل ایمان به خشم آمده با آنان به جنگ برخاستند، و در آخر شکست خوردند و این کار سه نوبت صورت گرفت، و در هر سه نوبت شکست نصیب آنان شد، و در نتیجه از مؤمنین به جز عده ای اندک نماند.

این بار گفتند: اگر دشمنان، ما را بشناسند و ما خود را به آنان نشان دهیم تا آخرین نفر ما را نابود خواهند کرد، و دیگر احدی باقی نمی ماند که به سوی دین دعوت کند، پس بیایید در روی زمین پراکنده و پنهان شویم، تا خدای تعالی پیغمبری را که عیسی وعده اش را داده مبعوث کند، و منظورشان از آن پیغمبر، من (محمد) بودم، ناگزیر متفرق شده به غارهای کوه پناه برده، از آن موقع رهبانیت را پی نهادند.

بعضی از آنان متمسک به دین خود شده، و بعضی دیگر به کلی کافر شدند، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را خواند: « و رهبانیه ابتدعوها ما کتباها علیهم...» آنگاه فرمود: ای ابن ام عبد! آیا می دانی رهبانیت امت من چیست؟ عرضه داشتم: خدا و رسولش داناترند، فرمود: رهبانیت امت من هجرت و جهاد و نماز و روزه و حج و عمره است!

(۱)

**محرمات تشریعی از جانب خدا**

**محرمات مشترک در همه ادیان**

« قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ لَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِّنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَ إِيَّاهُمْ وَ لَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَ مَا بَطَّنَ وَ لَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ!

وَ لَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى وَ بَعِّهْدِ اللَّهُ أَوْفُوا ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا السَّبِيلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَ صَاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ!

-بگو بیایید تا برایتان بخوانم آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام کرده، اینکه چیزی را با او شریک مکنید و با پدر و مادر به نیکی رفتار کنید و فرزندان خویش را از بیم فقر مکشید که ما شما و ایشان را روزی می دهیم و به کارهای زشت آنچه عیان است و آنچه نهان است نزدیک مشوید و نفسی را که خدا کشتن آنرا حرام کرده جز به حق مکشید اینها است که خدا شما

را بدان سفارش کرده است شاید تعقل کنید!

-به مال یتیم نزدیک مشوید جز به طریقی که نیکوتر است تا وی به قوت خویش برسد، پیمانہ و وزن را به انصاف تمام دهید  
ما هیچ کس را مگر به اندازه توانایش مکلف نمی کنیم چون سخن گوید دادگر باشید گر چه علیه خویشاوند و به ضرر او  
باشد و به پیمان خدا وفا کنید، اینها است که خدا شما را بدان سفارش کرده، باشد که اندرز گیرید!

-و این راه من است یگراست، پس پیروی کنید آن را و به راه های دیگر مروید که شما را از راه وی پراکنده کند اینها است  
که خدا شما را بدان سفارش کرده بلکه پرهیزکاری کنید!»

این آیات محرماتی را بیان می کند که اختصاص به شریعت معینی از شرایع الهی ندارد، و آن محرمات عبارت است از:

شرک به خدا،

ترک احسان به پدر و مادر،

ارتکاب فواحش، و کشتن نفس محترمه بدون حق ( که از آن جمله است کشتن فرزندان از ترس روزی،)

نزدیک شدن به مال یتیم مگر به طریق نیکوتر،

کم فروشی،

ظلم در گفتار،

وفا نکردن به عهد خدا و پیروی کردن از غیر راه خدا و بدین وسیله در دین خدا اختلاف انداختن.

ادیان الهی هر چه هم از جهت اجمال و تفصیل با یکدیگر اختلاف داشته باشند، هیچ یک از آنها بدون تحریم این گونه  
محرمات معقول نیست تشریح شود، و به عبارت ساده تر، معقول نیست دینی الهی بوده باشد و در آن دین اینگونه امور تحریم  
نشده باشد حتی آن دینی که برای ساده ترین و ابتدایی ترین نسل بشر تشریح شده است.

شاهد اینکه محرمات مذکور عمومی است و اختصاصی به یک شریعت ندارد- این است که می بینیم قرآن کریم همانها را از  
انبیا علیهم السلام نقل می کند که در خطاب هایی که به امت های خود می کرده اند از آن نهی می نموده اند.

اگر شرک را از سایر گناهان جلوتر ذکر کرده برای این است که شرک ظلم عظیمی است که با ارتکاب آن هیچ امیدی به  
مغفرت خداوند نیست، همچنانکه فرموده: «ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء» گناهی است که  
سرانجام سایر گناهان منتهی به آن است، همچنانکه منتهای هر عمل صالح و حسنه ای توحید خدای تعالی است.

« و بالوالدین احسانا - احسان کنید به پدر و مادر احسان کردنی! » خدای تعالی در قرآن کریمش در چند جا احسان به پدر و مادر را تالی توحید و ترک شرک دانسته و هر جا به



آن امر کرده قبلا به توحید و ترک شرک امر کرده است. این خود بهترین دلیل است بر اینکه عقوق والدین بعد از شرک به خدای بزرگ در شمار بزرگترین گناهان، و یا خود، بزرگترین آنها است.

« و لا تقتلوا اولادکم من اطلاق نحن نرزقکم و اياهم، » کشتن فرزندان از ترس هزینه زندگی آنان در میان عرب جاهلیت سنتی جاری بوده، چون بلاد عرب غالب سالها دستخوش قحطی و گرانی می شده، و مردم وقتی می دیدند که قحط سالی و افلاس آنان را تهدید می کند فرزندان خود را می کشتند تا ناظر ذلت فقر و گرسنگی آنان نباشند.

لذا در آیه مورد بحث که ایشان را از این عمل ناستوده نهی کرده نهی را با جمله نحن نرزقکم و اياهم تعلیل کرده و فرموده: منطق شما در فرزندکشی جز این نیست که نمی توانید روزی و هزینه زندگی آنان را فراهم نمایید، و این خود منطقی است غلط، برای اینکه این شما نیستید که روزی فرزندانان را فراهم می کنید، بلکه خدای تعالی است که روزی ایشان و خود شما را می دهد، پس شما چرا می ترسید و از ترس، آنان را به دست خود از بین می برید؟

« و لا- تقرّبوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، » کلمه فواحش جمع فاحشه است که به معنای کار بسیار زشت و شنیع است، و خدای تعالی در کلام خود زنا و لواط و نسبت دادن زنا به مردان و زنان پاکدامن را از مصادیق فاحشه شمرده، و از ظاهر کلام برمی آید که مراد از فاحشه ظاهری گناه علنی و مقصود از فاحشه باطنی گناه سری و روابط نامشروع برقرار کردن در پنهانی است.

و همچنین قتل نفس و سایر انواع فحشا امنیت عمومی را سلب نموده و با از میان رفتن امنیت، بنای جامعه انسانی فرو ریخته، ارکان آن سست می گردد.

« و لا تقتلوا النفس التي حرم الله الا بالحق... » در اینجا دو احتمال هست: یکی اینکه معنای حرم الله، حرام کرده است خداوند کشتنش را باشد، دیگر این که معنایش: محترم کرده است آنرا به احترام قانونی و بدین وسیله او را و یا حقی از حقوق او را از ضایع شدن حفظ کرده باشد.

و اینکه فرمود: الا بالحق مقصود استثنای قتل بعضی از نفوسی است که در اثر پاره ای از گناهان احترامی را که خداوند برای مسلمانان و یا کفار همپیمان با مسلمین جعل کرده، از خود سلب نموده اند، مانند قتل به قصاص و حد شرعی.

« و لا تقرّبوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشدّه، » اینکه از نزدیک شدن به مال

یتیم نهی فرموده برای این است که دلالت بر عمومیت مطلب کند، یعنی بفهماند که تنها خوردن آن حرام نیست، بلکه استعمال و هر گونه تصرفی در آن نیز حرام است مگر اینکه منظور از تصرف در آن حفظ آن باشد آن هم به شرطی که بهترین راههای حفظ بوده باشد.

و نهی از نزدیکی به مال یتیم همچنان امتداد دارد تا زمانی که یتیم به حد رشد و بلوغ برسد، و دیگر از اداره اموال خود قاصر و محتاج به تدبیر ولی خود نباشد. پس معلوم شد مقصود از یبلغ شده رسیدن به حد بلوغ و رشد هر دو است.

« و اوفوا الکیل و المیزان بالقسط لا نکلف نفسا الا وسعها، » ایفاء به قسط عبارت است از عمل کردن به عدالت بدون اجحاف.

و اینکه فرمود: ما هیچ کس را تکلیف نمی کنیم مگر به آنچه که در خور طاقت او است به منزله دفع توهمی است که ممکن است بشود، گویا کسی می پرسد: مگر در کیل و وزن ممکن است رعایت عدالت واقعی و حقیقی بشود؟ هرگز ممکن نیست، و انسان در اینگونه امور هیچ چاره ای جز این ندارد که به تقریب و تخمین اکتفا کند، و خدای تعالی با جمله مورد بحث جوابش را داده می فرماید: ما هیچ کس را تکلیف نمی کنیم مگر به چیزی که در وسع طاقت او باشد.

« و اذا قلم فاعدلوا و لو کان ذا قربی - چون سخن گوید دادگر باشید گر چه علیه خویشاوند و به ضرر او باشد... » می فرماید: باید مراقب گفتارهای خود باشید، و زبان خود را از حرف هایی که برای دیگران نفع و یا ضرر دارد حفظ کنید، و عاطفه قربت و هر عاطفه دیگری شما را به جانبداری بیجا از احدی وادار نکند، و به تحریف گفته های دیگران و تجاوز از حق و شهادت بناحق یا قضاوت ناروا وادار نسازد، و خلاصه بناحق جانب آن کس را که دوستش می دارید رعایت ننموده و حق آن کسی را که دوستش نمی دارید، باطل مسازید.

در مجمع البیان گفته است: آیه مورد بحث با همه کوتاهی و کمی حروفش مشتمل بر دستورات بلیغی در باره اقرار، شهادتها، وصیت ها، فتاوا، قضاوتها، احکام، مذاهب و امر به معروف و نهی از منکر است.

« و بعهد الله اوفوا... » این جمله هم بر دستورات و تکالیف شرعی اطلاق می شود، و هم بر پیمان و میثاق و بر نذر و سوگند و لیکن در قرآن کریم این لفظ بیشتر در دستورات الهی استعمال می شود، مخصوصا در آیه مورد بحث که به اسم پروردگار (الله) اضافه شده، مورد بحث آیه هم مناسب با همین معنا است.

«وان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه ولا- تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله...» مقصود اصلی از آیه مورد بحث این است که بفرماید: شما از راه خدا متفرق مشوید و در آن اختلاف راه میاندازید!

پس اگر بعد از گفتن اینکه این وصایا صراط مستقیم من است و اختصاص به دین معینی ندارد مجددا امر کرد به اقامه دین، در حقیقت خواست تا زمینه کلام را برای نهی از تفرقه در دین فراهم سازد.

بنا بر این، معنای آیه چنین می شود: علاوه بر محرمانی که گفته شد یکی دیگر از محرمان این است که این صراط را که اختلاف و تخلف پذیر نیست واگذاشته و راههای دیگر را پیروی کنید، چون این عمل شما را از راه خدا متفرق می سازد و در میان شما ایجاد اختلاف می نماید، و سرانجام باعث می شود که از صراط مستقیم خدا یکسره بیرون شوید.

(۱)

### تحریمات الهی در اول خلقت انسان

«قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مِمَّا ظَهَرَ مِنْهَا وَمِمَّا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ!»

-بگو ای پیغمبر که خدای من هر گونه اعمال زشت را چه در آشکار و چه در نهان و گناهکاری و ظلم بناحق و شرک به خدا را که بر آن شرک هیچ دلیل ندارید و اینکه چیزی را که نمی دانید از روی جهالت به خدا نسبت دهید، همه را حرام کرده است!

مراد از فواحش گناهانی است که حد اعلای شناعة و زشتی را داشته باشد، مانند زنا، لواط و امثال آن. و منظور از اثم گناهانی است که باعث انحطاط ذلت و سقوط در زندگی گردد، مانند می گساری که آبروی آدمی و مال و عرض و جاننش را تباه می سازد. منظور از بغی تعدی و طلب کردن چیزی است که حق طلب کردن آن را نداشته باشد، مانند انواع ظلم ها و تعدیات بر مردم و استیلاى غیر مشروع بر آنان.

در این آیه چیزهایی را که غیر طیب است به طور فهرست و خلاصه و به بیانی که شامل تمام انواع گناهان باشد بیان کرده است، چون محرمان دینی از دو حال خارج نیستند: یا محرمان مربوط به افعالند و یا مربوط به اقوال و عقاید.

کلمات: فواحش، اثم و بغی مربوط به قسم اول و جملات: و ان تشرکوا بالله و ان تقولوا علی الله، قسم دوم را خلاصه می کند:

قسم اول هم دو نوع است: یکی آنهایی که مربوط به حق الناس است که کلمه بغی جامع آنها است، و دیگری گناهانی است که مربوط به حق الناس نیست، این نیز دو گونه است: یکی آنهایی که زشت و شنیعند و کلمه فاحشه اشاره به آنها است. و دیگری گناهانی است که تنها دارای مفسده و ضرر برای گنهکار است و کلمه اثم عنوان اینگونه گناهان است.

قسم دوم نیز یا شرک به خدا است و یا افتراء بر او .

(۱)

### شرط جهالت در ارتکاب محرمات

« ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلِهِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ !

-آنگاه پروردگارت نسبت به کسانی که از روی نادانی بدی کرده و از پی آن توبه نموده و به صلاح آمده اند پروردگارت از پی آن آمرزگار و رحیم است!»

کلمه جهالت و جهل در معنا یکی است که در اصل در مقابل علم بوده، لیکن جهالت در بسیاری از موارد، در معنای عدم انکشاف تام واقع، استعمال می شود، هر چند که شخص بطور کلی خالی از علم نباشد، خلاصه آن کسی را هم که بطوری که تکلیف بر او صحیح باشد علم دارد ولی واقع بطور کامل برایش مکشوف نیست جاهل می گویند، مانند کسی که مرتکب محرمات می شود با اینکه می داند حرام است و لیکن هواهای نفسانی بر او غلبه نموده به معصیت وادارش می کند، و نمی گذارد که در حقیقت به این مخالفت و عصیان و عواقب وخیم آن بیندیشد، بطوری که اگر اجازه اش می داد و بطور کامل بصیرت می یافت هرگز مرتکب آنها نمی شد، چنین کسی را هم جاهل می گویند با اینکه علم به حرام بودن آن کارها دارد، و لیکن حقیقت امر برایش پنهان است.

مراد از جهالت در آیه مورد بحث همین معنا است، زیرا اگر به معنای اول یعنی نادانی می بود، و آن عمل سوء که در آیه آمده حکم و یا موضوعش برای آنان مجهول بود دیگر ارتکاب آنها معصیت نمی شد تا محتاج به توبه و آمرزش و رحمت باشند.

اگر توبه را در اول، مقید به اصلاح نموده و سپس در آخر ضمیر را به توبه تنها

برگرداننده و فرموده: بعد از توبه و نفرموده: بعد از توبه و اصلاح برای این بوده که دلالت کند بر اینکه شمول مغفرت و رحمت تنها از آثار توبه است، نه توبه و اصلاح.

و اگر توبه را مقید به اصلاح کرد برای این بود که توبه شان معلوم شود و هویدا گردد، که راستی توبه کرده اند، و جدا از راه خطا و گناه برگشته اند، و توبه شان صرف صورت، و خالی از معنا نبوده است.

این آیه و ما بعدش به آیات حصر محرّمات اکل در چهار چیز و حلال کردن غیر آن متصل است، و به عبارت دیگر این آیه تا آخر چهار آیه بعدش به منزله تفصیل آن مطالب است، گویا گفته شده که این حال ملت و کیش موسی بود که در آن حرام کردیم بر بنی اسرائیل پاره ای از طیبات را و اما این کیش و مذهب که ما به تو نازلش کردیم، ملتی است که ابتداء به ابراهیم دادیم و او را برگزیده بسوی صراط مستقیمش هدایت نمودیم و با آن ملت، دنیا و آخرتش را اصلاح کردیم، ملتی است معتدل و جاری بر طبق فطرت که تنها طیبات در آن حلال و تنها خبائث در آن حرام شده، و با بکار بستن آن خیراتی که ابراهیم بدست آورد، بدست می آید.

(۱)

### خوردنی های حلال و حرام

### حلیت تمام رزق های پاکیزه خدا

۱- مستند: آیه ۱۱۴ تا ۱۱۹ سوره نحل المیزان ج: ۱۲ ص: ۵۲۴



«فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَلًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ!»

-از آنچه خدا روزیتان کرده حلال و پاکیزه بخورید پس اگر خدا را می پرستید نعمتهایش را سپاس گزارید!»

آیه شریفه در مقام این است که هر رزق طیبی را حلال کند.

مراد از حلیت و طیب بودن این است که رزق طوری باشد که طبع بشر از آن محروم نباشد، یعنی طبع آدمی آن را پاکیزه بداند و از آن خوشش آید، و ملاک حلیت شرعی هم همین است، چون حلیت شرعی، تابع حلیت فطری است، آری دین خدا همه اش مطابق فطرت است و خدای سبحان انسان را مجهز به جهاز تغذیه خلق کرده، و موجوداتی از زمین مانند حیوانات و نباتات را ملایم با قوام بشر قرار داده، و طبع بشر بدون هیچ نفرتی مایل آنها هست، و چنین چیزی برای او حلال است.

خطاب در آیه به مؤمنین است، و نیز خطابهای تشریحی که در آیات قبل و بعد است همه متوجه ایشان است.

(۱)

### مجوز خوردن گوشت چارپایان بزرگسال و خردسال

«وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَهُ وَ فَرْشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعُوا خُطُوتِ الشَّيْطَانِ»

إِنَّهٗ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ!

و از حیوانات بار بردار و نوزاد (پدید آورد) از آنچه خدا روزیتان کرده بخورید و دنبال شیطان مروید که وی برای شما دشمنی آشکار است!»

حموله به معنای چارپایان بزرگسال است، و از این جهت آنها را حموله می خوانند که طاقت برداشتن حمل (بار) را دارند. و فرش به معنای خردسالان آنها است. امر در جمله « کَلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ » تنها برای اباحه خوردن و امضای حکم عقل به اباحه آن است.

و معنای اینکه فرمود: « و لا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین، » این است که: شما در این امری که خداوند اباحه آنرا تشریح کرده راه پیروی شیطان را پیش مگیرید، و پا در جای پای او نگذارید و حلال خدا را حرام مکنید. پیروی خطوات شیطان معنایش همین تحریم حلال است بدون علم.

(۱)

#### موارد استثنا در غذا ها، و تحریم آنها

« قُلْ لَا أُجِدُ فِی مَا أُوحِیَ إِلَیَّ مَحْرَمًا عَلَی طَاعِمٍ یَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ یَكُونَ مِیْتَةً أَوْ دَمًا مَّسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِیرٍ فَإِنَّهٗ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أَهْلًا لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ!

بگو در احکامی که به من وحی شده چیزی را که غذا خوار تواند خورد حرام نمی یابم مگر آنکه مرداری باشد یا خون ریخته شده یا گوشت خوک که آن پلید است یا ذبیحه غیر شرعی که نام غیر خدا بر آن یاد شده، و هر که ناچار باشد نه متجاوز و یا افراطکار (و بخورد) پروردگار تو آمرزگار و رحیم است!»

(۲)

#### تحریم خوردنی های چهارگانه

« إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْكُمْ الْمِیْتَةَ وَ الدَّمَ وَ لَحْمَ الْخِنزِیرِ وَ مَا أَهْلٌ لِغَیْرِ اللّٰهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَإِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَّحِیمٌ!

حق اینست که مردار و خون و گوشت خوک و آنچه نام غیر خدا بر آن برده شده برای شما حرام است و هر که ناچار شود، بدون زیاده روی و تجاوز، خدا آمرزگار و رحیم است!»

۱- مستند: آیه ۱۴۱ تا ۱۴۶ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۵۰۰

۲- مستند: آیه ۱۴۱ تا ۱۴۶ سوره انعام المیزان ج : ۷ ص : ۵۰۰



مفاد این آیه با چند عبارت مختلف در چهار جای قرآن یعنی دو سوره انعام و نحل که هر دو مکی است و یکی در اوائل بعثت نازل شده و دیگری در اواخر توقف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه و در دو سوره بقره و مائده که در اوائل هجرت به مدینه و اواخر آن نازل شده ایراد شده، و این آیه بطوری که بعضی از مفسرین گفته اند: دلالت دارد بر انحصار محرّمات در همین چهار تا، یعنی مردار و خون و گوشت خوک، و آنچه برای غیر خدا ذبح شود.

و لیکن با مراجعه به سنت، به دست می آید که محرّمات دیگری غیر این چهار حرام که اصل در محرّماتند نیز هست، که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امر پروردگارش که فرمود: «ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا»، بیان نموده است.

( گفتار در معنای این آیه در المیزان در سوره بقره آیه ۱۷۳ و در سوره مائده آیه ۳ و در سوره انعام آیه ۱۴۵ آمده است.)

(۱)

### شرایط اضطرار، و مجوز استفاده محدود از غذاهای حرام

– «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ بِهِ لغيرِ اللَّهِ فَمَنِ اضْطَرَّ غَيْرِ بَاغٍ وَ لَا عَادٍ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ !

– خداوند تنها از میان خوردنی ها مردار و خون و گوشت خوک و گوشت حیوانی که برای غیر خدا ذبح شده حرام کرده است و در اینها هم اگر کسی ناچار بخوردن شود در صورتی که خودش خود را ناچار نکرده باشد و نیز در صورتی که در خوردن از حد اضطرار تجاوز نکند گناهی بر او نیست که خدا غفور و رحیم است!

– «فمن اضطر غیر باغ و لا عاد... کسی که ناچار شد از آن بخورد، بشرطی که نه ظالم باشد، و نه از حد تجاوز کند.»

دو کلمه «غیر باغ و لا عاد»، دو حال هستند که عامل آنها اضطرار است و معنایش این است که هر کس مضطر و ناچار شد در حالیکه نه باغی است و نه متجاوز، از آنچه ما حرام کردیم بخورد، در این صورت گناهی در خوردن آن نکرده است، و اما اگر اضطرارش در حال بغی و تجاوز باشد، مثل اینکه همین بغی و تجاوز باعث اضطرار وی شده باشند، در اینصورت جائز نیست از آن محرّمات بخورد.

” ان الله غفور رحيم،“ این جمله دلیلی است بر اینکه این تجویز خدا و رخصتی که داده از باب این بوده که خواسته است به مؤمنین تخفیفی دهد، و گر نه مناط نهی و حرمت در صورت اضطرار نیز هست.

(۱)

### برداشته شدن حکم حرمت، به عنوان حکم ثانوی

«... فمن اضطر فی مخصصه غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحيم!»

اما اگر کسی در محلی که قحطی طعام است به مقداری که از گرسنگی نمیرد نه زیادتر که به طرف گناه متمایل شود، می تواند بخورد، که خدا آمرزگار رحیم است!

از سیاق این آیه سه نکته استفاده می شود:

اول اینکه جواز خوردن گوشت و چیزهای دیگری که در آیه حرام شده حکمی اولی نیست، حکم اولی همان حرمت است، بلکه حکم ثانوی و مخصوص زمانی است که شخص مسلمان اگر از آن محرمات سد جوع نکند از گرسنگی می میرد.

دوم اینکه حکم جواز محدود به اندازه ای است که از مردن جلوگیری کند، و ناراحتی گرسنگان را بر طرف سازد، پس چنین کسی نمی تواند شکم خود را از گوشت مردار پر کند.

سوم اینکه صفت مغفرت و مثل آن صفت رحمت همانطور که با گناهان مستوجب عقاب ارتباط دارد، و مایه محو عقاب آنها می شود همچنین با منشا آن نافرمانیها که همان حکم خدا است نیز متعلق می شود، و خلاصه کلام اینکه مغفرت و رحمت یک وقت متوجه معصیت - یعنی مخالفت با حکم خدا - می شود، و آن را می آمرزد و یک وقت متوجه خود حکم می شود، و آن را بر می دارد مثل همین مورد که خدای تعالی حکم حرمت را برداشته، تا اگر کسی از روی ناچاری گوشت مردار را خورد گناه نکرده باشد، و در نتیجه مستوجب عقاب نیز نشده باشد.

(۲)

### حلال شدن غذای اهل کتاب و شرایط و دلایل آن

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ

۱- مستند: آیه ۱۷۲ و ۱۷۳ سوره بقره المیزان ج: ۱ ص: ۶۴۳

۲- مستند: آیه ۱ سوره مائده المیزان ج: ۵ ص: ۲۵۶

لَهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ!

-امروز همه پاکیزه ها برایتان حلال شد، و نیز طعام کسانی که اهل کتابند برای شما حلال، و طعام شما برای آنان حلال است، و نیز زنان پاکدامن مؤمن و زنان پاکدامن اهل کتاب، که قبل از شما مسلمانان دارای کتاب آسمانی بودند، برای شما حلال است، البته بشرط اینکه اجرتشان را - که به جای مهریه در زن دائمی است - بدهید، آنهم به پارسائی، نه زناکاری و رفیق گیری، و هر کس منکر ایمان باشد اعمالش باطل می شود، و در آخرت از زیانکاران است!

مسلمانان از ناحیه خدای تعالی از معاشرت و آمیزش و تماس گرفتن و دوستی کردن با اهل کتاب شدیداً نهی شده بودند. ظاهراً نفوس مردم با ایمان از تشویش و اضطراب شکی که نسبت به حلال بودن طعام اهل کتاب داشتند آرام نمی گرفت، لذا برای رفع این اضطرابشان داستان حلیت طیبات را هم ضمیمه حلیت طعام اهل کتاب کرد، و مؤمنین فهمیدند که طعام اهل کتاب خود یکی از مصادیق طیبات حلال و از سنخ آنها است، و در نتیجه اضطرابشان زایل و دلشان آرامش یافت.

در آیه مورد بحث نمی خواهد دو حکم مستقل از یکدیگر را بیان کند، یکی حلال بودن طعام مسلمانان برای اهل کتاب، و دیگری حلال بودن طعام اهل کتاب برای مسلمانان، بلکه می خواهد یک حکم را بیان کند، و آن حلال بودن طعام و رفع حرمت از آن است، و بفهماند هیچ منعی در دو طرف نیست.

حلیت در آیه شریفه شامل غذائی که از گوشت حیوان غیر قابل تذکیه چون خوک تهیه شده نمی گردد، و نیز شامل غذائی که از ذبیحه اهل کتاب تهیه گردیده و یا بنام خدا ذبح نشده نمی شود، برای اینکه خدای تعالی در آیات تحریم گوشت خوک و گوشت میته را حرام دانسته، و ذبیحه اهل کتاب و حیوانی که بنام خدا ذبح نشده از نظر اسلام میته است، و آیات تحریم چهار آیه است که در سوره بقره و مائده و انعام و نحل آمده، و گوشت های حرام را رجس و فسق و اثم خوانده، که بیانش گذشت و حاشا بر خدای سبحان چیزی را که خودش رجس و فسق و اثم خوانده، حلال کند و بر حلال کردنش منت بگذارد، و بفرماید: «الیوم احل لکم الطیبات.»

« و من یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الآخرة من الخاسرین، » کلمه کفر در اصل به معنای پوشاندن است، و بنا بر این در تحقق معنای کفر این معنا شرط است، که معنای

ثابتی که پرده روی آن بیفتد وجود داشته باشد، همانطور که کلمه حجاب در جایی مفهوم پیدا می کند که چیز ثابت و پیدائی باشد، تا با افتادن حجاب بر روی آن ناپیدا شود، پس معنای کفر هم وقتی تحقق می یابد که چیز ثابت و هویدائی باشد، که کافر آنرا بپوشاند، و این معنا در کفران به نعمت های خدا و کفر به آیات او و کفر به خدا و رسولش و کفر به روز جزا وجود دارد.

پس اینکه در آیه مورد بحث کلمه کفر را در مورد ایمان استعمال کرده، و فرموده هر کس به ایمان کفر بورزد، به مقتضای مطلبی که در باره کفر گفتیم باید ایمان ثابتی وجود داشته باشد، تا کفر آنرا بپوشاند و بطور مسلم منظور از ایمان معنای مصدری آن - باور کردن - نیست، بلکه منظور معنای اسم مصدری است، که همان اثر حاصل و صفت ثابت در قلب مؤمن است، یعنی اعتقادات حقه ای که منشا اعمال صالح می شود، پس برگشت معنای کفر به ایمان به این است که آدمی به آنچه که می داند حق است عمل نکند، مثلاً مشرکین را دوست بدارد، و با آنان اختلاط، و در اعمال آنان شرکت کند، با اینکه علم به حقانیت اسلام دارد، و نیز مثل اینکه نماز و روزه و زکات و حج و سایر ارکان اسلام را ترک کند، با اینکه یقین به ثبوت آنها و رکن دین بودن آنها دارد .

پس منظور از کفر به ایمان این معنا است، و لیکن در این میان نکته ای است و آن این است که کفر بدان جهت که به معنای ستر است، و پوشاندن امور ثابت و وقتی به حسب تبادل ذهنی صادق است که در آن پوشاندن مداومتی باشد، لذا کفر به ایمان نیز در مورد کسی صادق است که همواره عمل به مقتضای ایمان خود را ترک کند، و همیشه و بطور دائم بر خلاف علم خود عمل نماید و اما کسی که در زندگی یکبار و دو بار حق را می پوشاند، و بر خلاف علم و ایمانش عمل می کند، به چنین کسی نمی گویند به ایمانش کفر ورزیده، بلکه می گویند او مرتکب فسقی شده است.

این را بدان جهت گفتیم تا روشن شود که مراد از جمله: «و من یکفر بالایمان»، کسانی هستند که بر پوشاندن حق و علم و ایمان خویش مداومت دارند، هر چند که در جمله مورد بحث مطلب با مثل یکفر تعبیر شده، که ثبوت و دوام را می فهماند، بنا بر این کسی که پیروی نمی کند آنچه را که حق بودنش به نظر وی محقق شده، و عمل نمی کند به آنچه برایش ثابت شده، که از ارکان دین است، او کافر به ایمان است، و هر عمل صالحی که بکند حبط و بی پاداش خواهد بود، همچنان که در آیه مورد بحث فرمود: فقد حبط عمله .

جمله مورد بحث یعنی «من یکفر بالایمان فقد حبط عمله...» متصل به ما قبل خودش است، و می خواهد مؤمنین را از خطری که ممکن است در اثر سهل انگاری در امر

خدا و معاشرت آزادانه با کفار متوجه آنان شود بر حذر بدارد، و بفهماند که اگر در جملات قبل، طعام اهل کتاب را و ازدواج با زنان عقیف آنان را بر شما مؤمنین حلال کردیم برای این بود که در معاشرت شما با اهل کتاب تخفیف و تسهیلی فراهم آوریم، تا این وسیله ای بشود که شما با اخلاق اسلامی خود با یهود و نصارا معاشرت کنید، و آنان را شیفته اسلام بسازید، و داعی آنان باشد بسوی علم نافع و عمل صالح.

پس غرض از تشریح حکم مورد بحث این بوده، نه اینکه مسلمین این حکم را بهانه و وسیله قرار دهند برای اینکه خود را در پرتگاه هوا و هوسها ساقط نموده، در دوستی و عشق ورزیدن با زنان یهودی و نصرانی بی بند و بار شوند، و عاشق جمال آنان شده، در نتیجه خواه ناخواه خلق و خوی آنان را نیز متابعت نمایند و چیزی نگذرد که خلق و خوی یهودیت و نصرانیت حاکم بر مسلمین گشته و بر خلق و خوی اسلامی مسلط گردد، و آنرا تحت الشعاع خود کند، و فساد آنان بر صلاح اسلام چیره گردد، که این خود بلائی بزرگی است، که مسلمانان را به قهقرا بر می گرداند، در نتیجه حکمی را که خدا در تشریحش بر مسلمانان منت نهاده بود را فتنه و محنت و مهلکه مسلمین کرده، تخفیف الهی را به صورت عذاب در آورد.

به همین جهت خدای تعالی بعد از بیان حلیت طعام اهل کتاب و زنان پاکدامن ایشان، مسلمانان را از بی بند و باری در تنعم به این نعمت، حلال بودن طعام و زنان اهل کتاب بر حذر داشته، تا بی بند و باریشان کارشان را به کفر ایمان و ترک ارکان دین و اعراض از حق نکشانند، زیرا اگر چنین کنند باعث می شوند که اعمالشان حبط شود، و در آخرت نتیجه ای از تلاش زندگی خود نبینند.

(۱)

### گوشت های حلال و حرام، و شرایط حرام شدن گوشت

«... أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَمِ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مِجْلَى الصَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ!»

... گوشت چارپایان به استثنای آنهایی که برایتان بیان می شود برای شما حلال شده است، نه برای کسی که شکار را در حالی که محرم هستید حلال می داند، و بدانید که خدا هر حکمی را که بخواهد صادر می کند!

کلمه احلال به معنای مباح کردن چیزی است، و کلمه بهیمه اسم است برای هر

حیوان صحرائی و دریائی که با چهار پا راه برود. منظور از بهیمه الانعام همان هشت جفت حیوانی است که گوشتش حلال است، و جمله: «الا ما یتلی علیکم»، اشاره است به احکامی که بعداً در آیه: «حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغير الله به...» می آید، که در آیه بعضی از حالات آن هشت جفت حرام شده، و آن حالتی است که حیوان حلال گوشت ذبح و تذکیه نشود، بلکه مردار گردد، و یا اگر ذبحش کردند بنام خدا نکردند.

و جمله « غیر محلی الصيد و انتم حرم، » می فرماید: گوشت بهیمه انعام بر شما حلال است، مگر آنهایی که بعداً نام می بریم، و مگر در حالی که خود شما وضعی خاص داشته باشید، یعنی محرم باشید، و در حال احرام یکی از آن هشت صنف حیوان از قبیل آهو و گاو وحشی و گورخر را شکار کرده باشید، که در این صورت نیز خوردن گوشت آن بر شما حلال نیست.

### حرمت خون و سه نوع گوشت، و انواع مردارها و کشتارهای حرام

« حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ الْمَیْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنزِیرِ وَ مَا أَهْلَ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُودَةُ وَ الْمُتَرَدِّیَةُ وَ النَّطِیْحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَلِكُمْ فَسَقُ الْیَوْمَ یَسُ الدِّینَ كَفَرُوا مِنْ دِینِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِینَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتَ لَكُمْ الْاسْلَمَ دِیناً فَمَنْ اضْطَرَّ فِی مَخْمَصِهِ غَیْرَ مُتَّجَانِفٍ لِأَنْمِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ،

- اما آن گوشتها و چیزهایی که خوردنش بر شما حرام شده: گوشت مردار و خون و گوشت خوک و گوشت حیوانی است که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آن برده شده، و حیوانی که خفه شده، و یا به وسیله کتک مرده، یا سقوط کرده، و یا به وسیله ضربت شاخ حیوانی دیگر مرده، و یا درنده از آن خورده، مگر آنکه آن را زنده در یابید، و ذبح کنید، و آنچه به رسم جاهلیت برای بتها ذبح شده، و نیز اینکه اموال یکدیگر را به وسیله اوتار (با چوبه تیر) قسمت کنید، امروز است که دیگر کفار از ضدیت با دین شما مایوس شدند، دیگر از آنها نترسید، و تنها از من بترسید امروز است که دین شما را تکمیل کردم، و نعمت خود بر شما تمام نمودم، و امروز است که دین اسلام را برای شما پسندیدم- و آنچه گفتیم حرام است در حال اختیار حرام است - اما اگر کسی در محلی که قحطی طعام است به مقداری که از گرسنگی نمیرد نه زیادتیر که به طرف گناه متمایل شود می تواند

بخورد، که خدا آمرزگار رحیم است.»

این آیه شریفه مشتمل است بر حرمت خون و سه نوع گوشت که در سوره هائی قبل از سوره مائده نازل شده بود نیز ذکر شده بود، مانند دو سوره انعام و نحل که در مکه نازل شده بودند، و سوره بقره که اولین سوره مفصلی است که در مدینه نازل شد.

( در سوره انعام فرموده بود:

«قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه، الا ان یکون میتة او دما مسفوحا، او لحم خنزیر، فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به فمن اضطر غیر باغ و لا عاد، فان ربک غفور رحیم» در سوره نحل و سوره بقره فرموده:

«انما حرم علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیر الله فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم.»

و همه این آیات - بطوری که ملاحظه می کنید - آن چهار چیز را که در صدر آیات مورد بحث ذکر شده اند حرام کرده، و آیه مورد بحث از نظر استثنائی که در ذیل آن آمده شبیه به آن آیات است، در آن آیات می فرمود: «فمن اضطر غیر باغ...» در اینجا فرموده: «فمن اضطر فی مخصصه غیر متجانف لا- ثم فان الله غفور رحیم» و بنا بر این آیه سوره مائده نسبت به این معانی که در آن آیات آمده در حقیقت مؤکد است.

بلکه نهی از آن چهار چیز و مخصوصا سه تای اول یعنی میتة و خون و گوشت خوک تشریحش قبل از سوره انعام و نحل بوده، که در مکه نازل شده اند، برای اینکه آیه سوره انعام تحریم این سه چیز و حد اقل گوشت خوک را بدان علت می داند که رجس و پلیدی است، و همین خود، دلالت دارد بر اینکه قبلا رجس تحریم شده بود.

آری سوره مدثر از سوره های نازل شده در اول بعثت است، رجز را که همان رجس است - تحریم کرده بود، و فرموده بود: «الرجز فاهجر!»

### گوشت میتة، و شرایط مردار شدن حیوان

و همچنین مُنْخَقَّةً وَ مَوْقُودَةً وَ هُتْرَدِيَةً وَ نَطِيحَةً وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ، یعنی حیوان خفه شده، و کتک خورده، و از بلندی پرت شده، و حیوانی که با ضربه شاخ حیوان دیگر از بین رفته و پس مانده درندگان، همه از مصادیق میتة و مردارند، به دلیل اینکه یک مصداق را در آخر این آیه از همه اینها استثناء کرده، و آن، همه این نامبردگان است در صورتی که آنها را زنده دریابند و ذبح کنند، پس آنچه در این آیه نامبرده شده مصادیق یک نوعند، و

برای این افراد آن نوع یعنی مردار را اسم برده که عنایت به توضیح افراد آن داشته و خواسته است خوراکیهای حرام را بیشتر بیان کند، نه اینکه در آیه شریفه چیز تازه ای تشریح کرده باشد.

و همچنین بقیه چیزهایی که در آیه شمرده و فرموده: «و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق»، که این دو عنوان هر چند که اولین باری که در قرآن نامبرده شده اند، در همین سوره بوده، و لیکن از آنجا که خدای تعالی علت حرمت آنها را فسق دانسته، و فسق در آیه انعام نیز آمده، پس این دو نیز چیز تازه ای نبوده که تشریح شده باشد، و همچنین جمله: «غیر متجانف لاثم» که می فهماند علت تحریم های مذکور در آیه این است که اینها ائمنند، و قبل از این آیه، و آیه سوره بقره اثم را تحریم کرده بود، و در سوره انعام هم فرموده بود: «و ذروا ظاهر الاثم و باطنه»، و نیز فرموده بود: «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها، و ما بطن و الاثم.»

پس روشن و واضح شد که آیه شریفه در آنچه که از محرمات برشمرده چیز تازه و بی سابقه ای نفرموده، بلکه قبل از نزول آیه در سوره های مکی و مدنی سابقه داشته، و گوشت ها و طعامهای حرام را شمرده بود.

«و المنخنقه و الموقوذه و المتردیه و النطیحه و ما اکل السبع الا- ما ذکیتم» کلمه منخنقه به معنای حیوانی است که خفه شده باشد، چه خفگی اتفاقی باشد و یا عمدی باشد و عمدی به هر نحو و هر آلتی که باشد، خواه کسی عمدا و با دست خود او را خفه کرده باشد، و یا اینکه این خفه کردن عمدی با وسیله ای چون طناب باشد، و چه اینکه گردن حیوان را بین دو چوب قرار دهند تا خود بخود خفه شود، همچنانکه در جاهلیت به این طریق و به امثال آن حیوان را بی جان می کردند.

موقوذه حیوانی است که در اثر ضربت بمیرد آنقدر او را بزنند تا مردار شود.

متردیه حیوانی است که از محلی بلند چون کوه و یا لبه چاه و امثال آن سقوط کند و بمیرد.

نطیحه حیوانی است که حیوانی دیگر او را شاخ بزند و بکشد.

ما اکل السبع حیوانی است که درنده ای پاره اش کرده باشد، و از گوشتش خورده باشد، پس اکل مربوط به ماکول است، چه اینکه همه اش را خورده باشد، و چه اینکه بعضی آن را، و کلمه سبع به معنای حیوان وحشی گوشتخوار است، چون شیر و گرگ و پلنگ و امثال آن.

الا- ما ذکیتم، این جمله استثنائی است که از نامبرده ها آنچه قابل تذکیه است را خارج می سازد، و تذکیه عبارت است از بریدن چهار لوله گردن: دو تا رگ خون که در دو



طرف گردن است، و یکی لوله غذا، و چهارمی لوله هوا، و این در جائی است که این حیوان نیمه جانی داشته باشد. دلیل داشتن نیمه جان این است که وقتی چهار رگ او را می زنند حرکتی بکند، یا دم خود را تکان دهد، و یا صدای خر خر از گلو در آورد، و این استثناء همانطور که قبلا- گفتیم متعلق است به همه عناوین شمرده شده در آیه، نه به خصوص عنوان آخری، یعنی نطیحه، چون مقید کردنش به آخری سخنی است بی دلیل و این امور پنجگانه یعنی: منخنقه- موقوذه - متردیه - نطیحه - ما اکل السبع، همه از مصادیق میتة و از مصادیق آنند، به این معنا که مثلا متردیه و نطیحه وقتی حرام می شوند که به وسیله سقوط و شاخ مرده باشند، به دلیل اینکه دنبال آن متردیه و نطیحه ای را که نمرده باشند و بشود ذبحش کرد استثناء کرده، و این بدیهی است که هیچ حیوانی را مادام که زنده است کسی نمی خورد، وقتی آن را می خورند که جانش در آمده باشد، که این در آمدن جان دو جور است، یکی اینکه با سر بریدن جانش در آید، دیگر اینکه اینطور نباشد، و خدا سر بریده ها را استثناء کرده، پس افراد دیگری جز میتة باقی نمی ماند، افرادی که یا با سقوط و یا با شاخ مرده باشند، و اما اگر گوسفندی - مثلا - در چاه بیفتد و سالم از چاه بیرون آید، و چند لحظه زنده باشد، حال یا کم و یا زیاد، سپس خودش بمیرد و یا سرش را ببرند، دیگر متردیه اش نمی گویند، دلیل این معنا سیاق کلام است، برای اینکه همه حیوانات مذکور در این آیات حیواناتی هستند که مرگشان مستند به آن وصفی باشد که در آیه آمده، یعنی صفت انخناق و وقذ و تردی و نطح .

و اگر از میان همه مردارها خصوص این چند نوع مردار را ذکر کرد، برای این بود که توهمی را که ممکن است در مورد اینها بشود و کسانی خیال کنند که اینها مردار نیستند چون افرادی نادرند از بین ببرد، و کسی خیال نکند مردار تنها افراد شایع از مردار است، یعنی افرادی که در اثر بیماری و امثال آن مرده باشند، نه آنهایی که به مرگ ناگهانی و به علتی خارجی مردار شده باشند، لذا در این آیات به اسامی آنها تصریح کرد و فرمود همه اینها افراد و مصادیق مردارند، تا دیگر جای شبهه ای نماند .

### حرام شدن گوشت به دلیل ذبح در روی نُسب

« و ما ذبح علی النصب، » نُسب جمع نصیب به معنای سنگی است که بر بالای چیزی نصب شود. رسم عرب چنین بوده که سنگی را سر پا قرار داده آن را می پرستیدند، و حیوانات خود را روی آن سر می بریدند.

غرض از نهی از خوردن گوشت حیوانهایی که بر روی نصب ذبح می شود این

است که جامعه مسلمین سنت جاهلیت را در بین خود باب نکنند.

### حرام شدن گوشت به دلیل تقسیم کردن با ازلام

« و ان تستقسموا بالازلام... » کلمه ازلام به معنای ترکه چوبهائی است که در ایام جاهلیت وسیله نوعی قمار بوده، و عمل استقسام به وسیله قدامت این بوده که شتری و یا حیوانی دیگر را سهم بندی می کردند، آنگاه ترکه چوبها را برای تشخیص اینکه چه کسی چند سهم می برد و چه کسی اصلا سهم نمی برد؟ یکی پس از دیگری بیرون می کشیدند، و این خود نوعی قمار بوده است، که شرحش در تفسیر آیه: « یسئلونک عن الخمر و المیسر... » در جلد دوم المیزان آمده است.

مراد از استقسام به ازلام که از آن نهی شده، بطوری که از سیاق و زمینه کلام استفاده می شود، زدن آن ترکه چوبها بر بدن شتر و یا حیوان دیگر است، که به هر جای حیوان خورد گوشت آن نقطه شتر از آن صاحب چوب باشد.

(۱)

### روایات وارده در زمینه انواع گوشت های حرام

در تفسیر عیاشی از حریر از امام صادق علیه السلام روایت شده که شخصی از آنجناب از مرغهای وحشی و گوشتخوار سؤال کرد و در سؤال از خارپشت، وطواط (خفاش)، دراز گوش، قاطر و اسب نیز اسم برد، حضرت فرمود: غیر از آنچه که خداوند در قرآن حرام فرموده هیچ حیوان دیگری حرام نیست و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز جنگ خیبر از خوردن گوشت دراز گوش نهی فرمود از این جهت نبود که گوشت دراز گوش حرام است، بلکه غرض آن حضرت این بود که اگر در میان مردم خوردن گوشت این حیوان متداول شود بیم این می رود که نسل این حیوان منقرض گردد و گر نه حرام همان است که در آیه « قل لا اجد فیما اوحي الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یكون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به، » اسم برده شده است.

مؤلف: در این باره اخبار دیگری از امام باقر و امام صادق علیه السلام نیز روایت شده، و در پاره ای از آنها دارد: حرام همان است که خداوند در کتاب خود تحریم نموده و لیکن چون عرب قبل از اسلام گوشت بسیاری از حیوانات دیگر را نیز نمی خوردند ما آل محمد هم آنها را نمی خوریم. و در اینکه آن حیوانات کدامند روایات زیادی وارد شده، و

در بعضی از آنها حیوانات وحشی و دارای دندان و مرغهای دارای چنگال و غیر آن اسم برده شده، در روایات اهل سنت هم مطلب از همین قرار است، و چون مساله مورد بحث مساله ای است فقهی لذا آنرا دنبال نکرده تنها این جهت را خاطر نشان می سازیم که وقتی مسلم شد که غیر از آنچه در قرآن حرام شده نیز محرمانی هست باید دانست که آن محرمان دیگر چیزهایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جهت خبائثی که در آنها می دیده تحریم فرموده، و خداوند هم تحریم آنجناب را امضا نموده، و فرموده است: «الذین يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التوريه و الانجيل يامرهم بالمعروف و ينهيهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث!»

(۱)

**ضابطه کلی برای تشخیص حلال و حرام**

**ضابطه عام حلال بودن طیبات و پاکیزه ها**

«يَسْأَلُونَكَ مِاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبُ وَ مَا عَلَّمْتُم مِّنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَ اذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ!

-از تو می پرسند - بطور جامع - چه چیزهایی بر ایشان حلال است؟ بگو آنچه پاکیزه است برایتان حلال است، و نیز آنچه که از میان حیوانات شکاری که تعلیم داده اید از قبیل سگ و باز و ببر تنها سگ، شکار کند بشرطی که تعلیم یافته باشد، می توانید از نیم خورده آنها بخورید، و بشرطی که هنگام رها کردن سگ، جهت شکار نام خدا را برده باشید، و از خدا بترسید، و در شکار حیوانات زیاده روی نکنید، که خدا در حسابگری سریع است!»

«يَسْأَلُونَكَ مِاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبُ...» این جمله سؤالی است مطلق و کلی، و جوابی هم که از آن داده شده عمومی و مطلق است، و در آن ضابطه ای کلی برای تشخیص حلال از حرام داده شده، و آن این است که حلال آن چیزی است که تصرف در آن - البته نه هر تصرف بلکه تصرفی که هر عاقلی غرض از آن چیز را همان تصرف می داند، از قبیل خوردن نان نه خفه کردن کودکی به وسیله نان- امری طیب و معقول شمرده شود.

و اگر طیبات را مطلق آورد این اطلاق نیز برای این است که بفهماند معتبر در تشخیص طیب از خبیث فهم متعارف عموم مردم است، نه فهم افراد استثنائی که یا از پاره ای خبائث لذت می برند، و یا از پاره ای طیبات دچار تهوع می شوند، پس هر چیزی که

فهم عادی عموم مردم آن را طیب بدانند آن طیب است، و هر چیزی هم که طیب شد حلال است.

و اگر حلیت و طیب بودن را بفهم متعارف انسانها واگذار کردیم از پیش خود نکرديم، بلکه همانطور که گفتیم از این جهت بود که هیچ مطلقى شامل فرد غیر متعارف نمی شود، و این مساله در فن اصول ثابت شده است .

### ضوابط و شرایط خاص برای حلال شدن گوشت شکار

« و ما علمتم من الجوارح مکلبین تعلمونهن مما علمکم الله فکلوا مما امسکن علیکم و اذکروا اسم الله علیه ...» جوارح جمع جارحه است، و جارحه به معنای هر حیوانی است که به دنبال شکار باشد، و غذای خود را از این راه فراهم کند( و ساختمان بدنیش مجهز به جهاز شکار است)، مانند مرغان شکاری چون باز و درندگانى چون انواع سگ ها و پلنگ ها، و کلمه: مکلبین به معنای تعلیم دادن و تربیت کردن سگ برای شکار است، و یا به معنای نگهداری سگ برای شکار و به کار زدن آن در شکار است، و از اینکه جمله: « و ما علمتم من الجوارح» را مقید کرد به قید مکلبین، فهمیده می شود که حکم حلال بودن نیم خورده جوارح مختص به سگ شکاری است، و از سگ شکاری به سایر درندگان تجاوز نمی کند.

و جمله: «مما امسکن علیکم» قید دیگری است که حکم حلال بودن نیم خورده سگان را مقید می کند به صورتی که سگ، شکار را برای صاحبش گرفته باشد نه برای خودش، پس اگر بدون فرمان صاحبش شکاری را صید کرد، در صورتی که صاحبش آن را مرده بیابد حلال نیست.

و جمله: « و اذکروا الله علیه» آخرین شرط حلال بودن شکار سگ است، و آن این است که صید علاوه بر اینکه باید به وسیله حیوان تعلیم یافته شکار شده و صاحبش آن را فرمان داده باشد، صاحب حیوان هنگام فرمان دادن و روانه کردن سگ، نام خدا را ذکر کرده باشد.

و حاصل معنای آیه این است که درندگان تعلیم یافته - که همان سگ شکاری باشد - اگر برای شما چیزی از حیوانات وحشی حلال گوشت را که جز با سر بریدن حلال نمی شود شکار کرد، و شما هنگام فرمان دادن نام خدا را برده باشید آن شکار برای شما حلال است، البته این در صورتی است که درنده آن حیوان را قبل از رسیدن شما کشته باشد، همین کشتن درنده حکم سر بریدن را دارد، و اما اگر زخمی کرده باشد، و شما آن را زنده دریابید، تذکیر آن تنها به این است که ذبحش کنید، و در این صورت نیازی به

حکم صید سگ نیست زیرا حکم چنین شکاری همان حکم سایر حیوانات حلال گوشت است.

خدای تعالی دنبال بیان حکم شکار و در آخر آن فرموده: «و اتقوا الله ان الله سریع الحساب»، تا اشاره کرده باشد به اینکه در مساله شکار کردن باید از خدا ترسید، و بیهوده حیوانات وحشی را بی جان ننموده و در کشتن آنها اسراف نورزید و صرفا به منظور تفریح و سرگرمی و یا خودنمایی و زورمندی شکار نکرد، و باید دانست که خدای تعالی در حسابگری سریع است، و کیفر ظلم و تعدی را قبل از آخرت در همین دنیا می دهد، و این ظلم ها و تجاوزها و دام اندازیهها و بی خبر کشتن حیوانات بی زبان همانطور که بسیار به چشم خود دیده ایم، جز سوء عاقبت و نکبت ثمره ای ندارد.

(۱)

### روایتی درباره شکار با سگ و سایر شکاری ها

در کافی به سند خود از ابی بکر حضرمی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که گفت: من از آن جناب از شکار بازها و عقابها و پلنگ ها و سگ ها پرسیدم فرمود: نخورید مگر آنچه خودتان سر بریده اید، و یا سگها شکار کرده باشند، عرضه داشتیم: حال اگر سگها شکار را کشته باشند چطور؟ فرمود: می توانی بخوری، برای اینکه خدای تعالی فرموده: «و ما علمتم من الجوارح مکلبین، تعلمونهن مما علمکم الله، فکلوا مما امسکن علیکم»، و سخنی از زنده بودن آن نگفته است.

آنگاه امام فرمود: هر درنده ای شکار را برای خودش شکار می کند، مگر سگ تعلیم یافته که شکار را برای صاحبش نگه می دارد، آنگاه فرمود: هر وقت سگ را برای شکار رها می کنی نام خدا را ببر، که همین تذکیر شکار است.

(۲)

### ذبح شرعی، و شرایط آن

#### ذبح شرعی بنام خدا

۱- مستند: آیه ۴ سوره مائده المیزان ج: ۵ ص: ۳۲۳

۲- مستند: آیه ۵ سوره مائده المیزان ج: ۵ ص: ۳۲۴

«فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِنَيْتِهِ مُؤْمِنِينَ،

وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَّا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ،

وَذَرُوا ظَهْرَ الْأَثْمِ وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْأَثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ،

وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُوحِيَ إِلَيْكُمُ الْإِثْمَ وَإِنْ أَسْتَعْتَبْتُمْ يَأْخُذْكُمْ وَإِنْ تَبْتَغُوا يَغْتَابْكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّ الشَّيْطَانَ هُوَ الْعَدُوُّ لِلْإِنْسَانِ

- اگر به آیه های خدا ایمان دارید از ذبحی که نام خدا بر آن برده شده بخورید،

و چرا از آنچه اسم خدا بر آن برده شده نمی خورید و حال آنکه خدا آنچه را که به شما حرام کرده برایتان شرح داده جز آنچه بدان ناچار شده اید، و خیلی ها به هوس های خویش بدون علم گمراه می شوند که خدای تو تجاوزکاران را بهتر می شناسد،

- گناه ظاهر و نهان را واگذارید، کسانی که گناه می کنند به زودی سزای اعمالی را که می کرده اند خواهند دید،

- از ذبحی که نام خدا بر آن یاد نشده مخورید که عصیان است، دیو نهادان به دوستان خود القا می کنند تا با شما مجادله کنند اگر اطاعتشان کنید مشرک خواهید بود.»

از ابن عباس نقل شده که گفته است: مشرکین در مساله خوردن گوشت میتة با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مؤمنین مجادله می کردند که چرا شما حیوانی را که

خودتان ذبح می کنید می خورید و اما حیوانی را که خداوند کشته است نمی خورید؟ در پاسخ آنان این آیات نازل شد که فرق بین آن دو حیوان را بیان نموده و حکم خدای را اثبات کرده است.

« فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بایاته مؤمنین،» می فرماید: حکمی را که خداوند تشریح فرموده ( خوردن از گوشت حیوانی که نام خدا بر آن برده شده)، باید اطاعت کرد، و آنچه را دیگران از روی هوای نفس و بدون علم، اباحه و تجویز می کنند ( خوردن از گوشت حیوان مردار که نام خدا بر آن برده نشده)، و بر سر آن به وحی و وسوسه شیاطین با مؤمنین به مجادله می پردازند باید به دور انداخت.

اصل کلام همان دو جمله فکلوا مما ذکر اسم الله علیه و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه است که مفادش فرق گذاشتن بین حیوان ذبح شده و حیوان مردار و حلیت آن و حرمت دیگری است. می فرماید: شما از آن بخورید و از این نخورید هر چند مشرکین با شما در فرق بین آن دو مجادله کنند.

خداوند متعال آنچه را که بر شما حرام کرده بیان فرموده، و صورت اضطرار را نیز استثنا کرده است و گوشت حیوانی که در هنگام ذبحش اسم خدا بر آن برده شده جزء آن محرمات نیست، پس خوردن چنین گوشتی مانعی نخواهد داشت. بسیاری از مردم هستند که کارشان گمراه ساختن دیگران است و آنان را با هوای نفس خود و بدون داشتن علم از راه به در می برند، لیکن پروردگارت به کسانی که از حدود خدایی تجاوز می کنند داناتر است.

« و ذروا ظاهر الاثم و باطنه...» این آیه گر چه به حسب مضمون مطلق است، و از جمیع گناهان ظاهری و باطنی نهی می کند ولی از سیاق آیات قبل و بعد از آن استفاده می شود که این آیه تمهید و زمینه چینی است برای نهی که بعدا در جمله و لا تاکلوا می آید و لازمه آن این است که خوردن از گوشت حیوانی که اسم خدا بر آن برده نشده حرام و از مصادیق اثم باشد، تا این جمله مربوط به جمله و ذروا ظاهر الاثم و باطنه شود، پس این خوردن، اثم ظاهر یا اثم باطن هر دو می تواند باشد، ولی از تاکید بلیغی که در جمله و انه لفسق است به دست می آید که خوردن چنین گوشتی جزو گناهان باطنی است، و گر نه هیچ احتیاجی به چنین تاکید اکیدی نبود.

از این بیان معلوم شد که مراد از گناه ظاهری آن گناهی است که شومی عاقبت و زشتی اثرش بر کسی پوشیده نیست، مانند شرک، آشوبگری و ظلم، و مراد از گناه باطنی آن گناهی است که زشتیش همه کس فهم نیست، مانند خوردن میته، خون و گوشت خوک، این قسم از گناه با تعلیم خدایی شناخته می شود و عقل نیز گاهی آنرا



درک می کند.

تقدیر جمله «وانه لفسق» در حقیقت چنین است:

خوردن از گوشت میت و گوشتی که در هنگام ذبحش اسم خدا بر آن برده نشده فسق است، و هر فسقی اجتنابش واجب است پس اجتناب از خوردن چنین گوشتی نیز واجب است.

جمله « و ان اطعموهم انکم لمشركون» تهدید می کند مخالفت کنندگان را به خروج از ایمان، و معنایش این است که: اگر شما مشرکین را در خوردن از گوشت میت اطاعت کنید شما نیز مانند ایشان مشرک خواهید شد، حال یا از این جهت که قائل به سنت مشرکین شده اند، و یا از این جهت که با اطاعت ایشان از اولیای ایشان می شوند، همچنانکه فرموده: « و من يتولهم منکم فانه منهم.»

### روایات وارده در زمینه ذبح چهارپایان

در تفسیر عیاشی در ذیل آیه « فکلوا مما ذکر اسم الله علیه» از محمد بن مسلم روایت شده که گفت: من از امام علیه السلام پرسیدم مردی ذبح می کند و در هنگام ذبح لا اله الا الله و یا سبحان الله و یا الحمد لله و یا الله اکبر می گوید آیا اینگونه ذکرها کفایت از بسم الله می کند؟ فرمود: آری همه اینها اسمای خدای تعالی است.

و نیز در همین تفسیر عیاشی از ابن سنان روایت شده که گفت: از امام صادق علیه السلام پرسیدم آیا خوردن ذبیحه پسر بچه و زنان حلال است؟ فرمود: آری، در صورتی که زن مسلمان باشد و در هنگام ذبح اسم خدا را ببرد ذبیحه اش حلال است، و همچنین پسر بچه در صورتی که بازویش قدرت ذبح را داشته باشد و در هنگام ذبح اسم خدا را ببرد ذبیحه اش حلال است، و اگر هم مرد مسلمان بردن اسم خدا را فراموش کند باز خوردن ذبیحه اش اشکال ندارد، مگر آنکه در دین متهم باشد. ( یعنی در اثر اتهام گمان بری که گفتن بسم الله را عمدا ترک نموده است.)

و نیز در همان کتاب از حرمان روایت شده که گفت: من از امام صادق علیه السلام شنیدم که در باره ذبیحه ناصبی و یهودی می فرمود: ذبیحه آنان را مخور مگر آنکه بشنوی که در هنگام ذبح اسم خدا را برده اند، مگر نشنیده ای قول خدای تعالی را که می فرماید: « و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه.»

و در الدر المنثور است که ابو داوود و بیهقی در کتاب سنن خود و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده اند که گفت: آیه « و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق» نسخ

شده، و آیه « و طعام الذین اوتوا الكتاب حل لکم،» ذبیحه اهل کتاب را از مفاد آن آیه استثنا کرده است.

مؤلف: مساله نسخ از ابی حاتم از مکحول نیز روایت شده است. و در اول سوره مائده در تفسیر آیه « و طعام الذین اوتوا الكتاب...» هم گذشت که این آیه اگر نسخ آیه مورد بحث هم باشد تنها در مساله شرط اسلام در شخص تذکیه کننده آنرا نسخ کرده نه در مساله وجوب بردن اسم خدا، برای اینکه آیه اول سوره، نظری به مساله بردن اسم خدا ندارد و در این مساله تنافی و تضادی بین دو آیه نیست، و چون بحث در این مساله مربوط به فقه است لذا از آن می گذریم.

(۱)

### فلسفه قوانین الهی در مورد ذبح حیوان و خوردن گوشت

#### عوامل طبیعی و فکری موثر در تغذیه انسانها از گوشت

---

۱- مستند: آیه ۱۱۸ تا ۱۲۱ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۴۵۶

انسان مانند سایر حیوانات و گیاهان مجهز به جهاز گوارش است، یعنی دستگاهی دارد که اجزائی از مواد عالم را به خود جذب می کند، به آن مقداری که بتواند در آن عمل کند، و آن را جزء بدن خود سازد، و به این وسیله بقای خود را حفظ نماید، پس بنا بر این برای اینگونه موجودات هیچ مانعی طبیعی وجود ندارد از اینکه هر غذایی که برای او قابل هضم و مفید باشد بخورد، تنها مانعی که از نظر طبع تصور دارد این است که آن غذا برای آن موجودات ضرر داشته باشد، و یا مورد تنفر آنها باشد:

ضرر داشتن در مرحله اول برای بدن مانند خوردن چیزی مسموم، و در مرحله دوم، ضرر داشتن برای روح، مثل چیزهایی که در ادیان و شرایع مختلفه الهی تحریم شده، و امتناع از خوردن اینگونه چیزها امتناع به حسب طبع نیست، بلکه امتناع فکری است .

تنفر عبارت است از اینکه انسان یا هر جاندار دیگر چیزی را پلید بدانند، و در نتیجه در مرحله اول، طبع او از نزدیکی به آن امتناع بورزد، گاهی هم می شود که تنفر انسان از خوردن چیزی به حسب طبع نباشد، بلکه این امتناعش مستند باشد به عواملی اعتقادی، چون مذهب و یا عادت قومی، و سنت های مختلفه ای که در مجتمعات گوناگون رائج است، مثلاً مسلمانان از گوشت خوک نفرت دارند، و نصارا آن را خوراکی مطبوع و پاکیزه می دانند، و در مقابل این دو امت، ملل غربی هستند، که بسیاری از حیوانات - از قبیل قورباغه و خرچنگ و موش و امثال آن را با میل و رغبت می خورند، در حالی که

ملل مشرق زمین آنها را پلید می شمارند، این قسم از امتناع، امتناع بر حسب طبع اولی نیست، بلکه بر حسب طبع ثانوی و قریحه ای است کسبی .

پس روشن شد که انسان در تغذی به گوشت ها طرق مختلفه ای دارند، طرقی بسیار که از نقطه امتناع شروع و به نقطه آزادی مطلق در عرضی عریض ختم می شود، هر چه را که مباح و گوارا می داند دلیلش طبع او است، و آنچه را که حرام و ناگوار می داند دلیلش یا فکر او است یا طبع ثانوی او .

### عقائد امتها در مورد خوردن گوشت

در سنت بودا خوردن تمامی گوشت ها تحریم شده، و پیروان این سنت هیچ حیوانی را حلال گوشت نمی دانند، و این طرف تفریط در مساله خوردن گوشت است، و طرف افراط آن را وحشی های آفریقا و بعض متمدنین اروپا و غرب پیش گرفته اند، که از خوردن هیچ گوشتی حتی گوشت انسان امتناع ندارند.

اما عرب در دوران جاهلیت گوشت چهارپایان و سایر حیوانات از قبیل موش و قورباغه را می خورد، چهارپایان را هم به هر نحوی که کشته می شد می خورد، چه اینکه سرش را بریده باشند، و چه اینکه خفه اش کرده باشند، و چه طوری دیگر مرده باشد، که در آیه گذشته به عنوانهای منخنقه و موقوذه و متردیه و نطیحه و نیم خورده درندگان از آنها یاد شده بود، و وقتی مورد اعتراض واقع می شدند می گفتند: چطور شد که آنچه خود شما می کشید حلال است، و آنچه خدا می کشد حرام است؟ همچنانکه امروز نیز همین جواب از پاره ای اشخاص شنیده می شود، که مگر گوشت با گوشت فرق دارد، همینکه گوشتی سالم باشد و به بدن انسان صدمه وارد نیاورد آن گوشت خوردنی است، هر چند که بی ضرر بودنش به وسیله علاجهای طبی صورت گرفته باشد و خلاصه گوشت حرام آن گوشتی است که دستگاه گوارش آن را نپذیرد، از آن گذشته همه گوشتها برای این دستگاه گوشت است، و هیچ فرقی بین آنها نیست .

و نیز در عرب رسم بود که خون را می خوردند، و آن را در روده حیوان ریخته با آن روده کباب می کردند و می خوردند و بخورد میهمانان می دادند و نیز رسمشان چنین بود که هر گاه دچار قحطی می شدند، بدن شتر خود را با آلتی برنده سوراخ می کردند، و هر چه خون بیرون می آمد می خوردند، امروز نیز خوردن خون در بسیاری از امت های غیر مسلمان رایج است.

و این سنت در بت پرستان چین رواج بیشتری دارد، و بطوری که شنیده می شود - از خوردن هیچ حیوانی حتی سگ و گربه و حتی کرماها و صدفها و سایر حشرات امتناع

ندارند.

و اما اسلام در بین آن سنت تفریطی و این روش افراطی راهی میانه را رفته، از بین گوشتها هر گوشتی که طبیعت انسانهای معتدل و یا به عبارتی طبیعت معتدل انسانها آن را پاکیزه و مطبوع می داند، در تحت عنوان کلی طبیعت حلال کرده، و سپس این عنوان کلی را به چهار پایان یعنی بهائم که عبارتند از گوسفند و بز و گاو و شتر - و در بعضی از چهار پایان چون اسب و الاغ به کراهت - و در میان پرندگان به هر مرغی که گوشت خوار نباشد - که علامتش داشتن سنگدان و پرواز به طریق بال زدن و نداشتن چنگال است - و در آبیها به ماهیانی که فلس دارند، به آن تفصیلی که در کتب فقه آمده تفسیر کرده است.

و از این حیوانات حلال گوشت خون و مردار و آنچه برای غیر خدا ذبح شده را تحریم کرده، و غرض در این تحریم این بوده که بشر بر طبق سنت فطرت زندگی کند، چون بشر در اصل فطرت به خوردن گوشت علاقمند است، و نیز فطرتا برای فکر صحیح و طبع مستقیم که از تجویز هر چیزی که نوعا ضرر دارد، و یا مورد نفرت طبع است امتناع می ورزد، احترام قائل است .

### تقابل ذبح و عاطفه. و فلسفه تجویز ذبح در قانون الهی

چرا اسلام کشتن حیوان را تجویز کرده با اینکه رحم و عاطفه آن را جائز نمی داند؟

جواب از این سؤال در یک جمله کوتاه این است که اساس شرایع دین و زیر بنای آن حکمت و مصالح حقیقی است، نه عواطف وهمی، خدای تعالی در شرایعش حقائق و مصالح حقیقی را رعایت کرده، نه عواطف را که منشاش وهم است.

توضیح اینکه: این عالم ماده عالم تبدیل و تبدل است، و اگر بخواهی می توانی بگوئی عالم آکل و ماکول است، پیوسته موجودی موجوداتی دیگر را می خورد و جزء وجود خود می سازد.

می بینیم حیوان از گیاهان تغذیه می کند آب و هوا را جزء بدن خود می سازد، و بعضی از انواع حیوانات چون درندگان زمینی و هوایی حیوانات دیگر را می خورند، و از گوشت آنها تغذیه می کنند، چون از نظر جهاز گوارش مخصوص که دارند چیز دیگری نمی توانند بخورند، ولی کبوتران و گنجشگان با دانه های گیاهان تغذی می کنند، و حشراتی امثال

مگس و پشه و کک از خون انسان و سایر جانداران می‌مکند، و همچنین انواع حیواناتی دیگر که غذاهائی دیگر دارند، و سر انجام همه آنها خوراک زمین می‌شوند.

نظام تکوین و ناموس خلقت که حکومتی علی‌الاطلاق و به پهنای همه عالم دارد، تنها حاکمی است که حکم تغذی را معین کرده، موجودی را محکوم به خوردن گیاه، و موجودی دیگر را محکوم به خوردن گوشت، و یکی دیگر را به خوردن دانه، و چهارمی را به خوردن خون کرده، و آنگاه اجزای وجود را به تبعیت از حکمش هدایت نموده است، و نیز او تنها حاکمی است که خلقت انسان را مجهز به جهاز گوارش گیاهان و نباتات کرده، پیشاپیش همه جهازها که به وی داده دندانهای است که در فضای دهان او به ردیف چیده است. انسان چون دو نوع دندان را دارد، می‌فهمیم که انسان هم علفخوار است و هم گوشتخوار.

می‌بینیم قوه چشائی - ذائقه انسان تنها از گیاهان لذت و نفرت ندارد، بلکه طعم خوب و بد انواع گوشتها را تشخیص می‌دهد، و از خوب آنها لذت می‌برد، در حالی که گوسفند چنین تشخیص نسبت به گوشت، و گرگ چنین تشخیص نسبت به گیاهان ندارد، در مرحله سوم به جهاز هاضمه او می‌پردازیم، می‌بینیم جهاز هاضمه انسان نسبت به انواع گوشتها اشتها دارد، و به خوبی آن را هضم می‌کند، همه اینها هدایتی است تکوینی و حکمی است که در خلقت می‌باشد، که تو انسان حق داری گوسفند را مثلاً ذبح کنی، و از گوشت آن ارتزاق نمائی، آری ممکن نیست بین هدایت تکوین و حکم عملی آن فرق بگذاریم، هدایتش را بپذیریم و تسلیم آن بشویم، ولی حکم اباحه اش را منکر شویم.

اسلام هم همانطور که بارها گفته شد - دین فطری است - همی به جز احیاء آثار فطرت که در پس پرده جهل بشر قرار گرفته ندارد، و چون چنین است به جز این نمی‌توانسته حکم کند، که خوردن گوشت پاره ای حیوانات حلال است، زیرا این حکم شرعی در اسلام مطابق است، با حکم اباحه ای تکوینی.

اسلام همانطور که با تشریح خود این حکم فطری را زنده کرده، احکام دیگری را که واضع تکوین وضع کرده نیز زنده کرده است، و آن احکامی است که قبلاً ذکر شد، گفتیم با موانعی از بی بند و باری در حکم تغذی منع کرده، یکی از آن موانع حکم عقل است که اجتناب از خوردن هر گوشتی که ضرر جسمی یا روحی دارد را واجب دانسته، مانع دیگر، حکم عواطف است، که از خوردن هر گوشتی که طبیعت بشر مستقیم الفطره آن را پلید می‌داند نهی کرده، و ریشه‌های این دو حکم نیز به تصرفی از تکوین بر می‌گردد، اسلام هم این دو حکم را معتبر شمرده، هر گوشتی که به نمو جسم ضرر برساند را حرام کرده، همچنانکه هر گوشتی که به مصالح مجتمع انسانی لطمه بزند را

تحریم نموده، مانند (گوشت گوسفند یا شتری که برای غیر خدا قربانی شود)، و یا از طریق قمار و استقسام به ازالام و مثل آن تصاحب شده باشد، و نیز گوشت هر حیوانی که طبیعت بشر آن را پلید می داند، را تحریم کرده است.

و اما اینکه گفتند حس رأفت و رحمت با کشتن حیوانات و خوردن گوشت آنها نمی سازد، جوابش این است که آری هیچ شکی نیست که رحمت خود موهبتی است لطیف، و تکوینی، که خدای تعالی آن را در فطرت انسان و بسیاری از حیوانات که تاکنون به وضع آنها آشنا شده ایم به ودیعه نهاده، الا اینکه چنان هم نیست که تکوین حس رحمت را حاکم علی الاطلاق بر امور قرار داده باشد، و در هیچ صورتی مخالفت آن را جائز نداند، و اطاعتش را بطور مطلق و در همه جا لازم بشمارد، خوب وقتی تکوین خودش رحمت را بطور مطلق و همه جا استعمال نمی کند ما چرا مجبور باشیم او را در همه امور حاکم قرار دهیم، دلیل اینکه تکوین رحمت را بطور مطلق استعمال نمی کند وجود دردها و بیماریها و مصائب و انواع عذابها است.

از سوی دیگر این صفت یعنی صفت رحمت اگر در حیوانات بطور مطلق خوب و نعمت باشد در خصوص انسان چنین نیست، یعنی مانند عدالت بدون قید و شرط و بطور علی الاطلاق فضیلت نیست، چون اگر اینطور بود مؤاخذه ظالم به جرم اینکه ظلم کرده، و مجازات مجرم به خاطر اینکه مرتکب جرم شده درست نبود - و حتی زدن یک سیلی به قاتل جنایتکار صحیح نبود، زیرا با ترحم منافات دارد- و همچنین انتقام گرفتن از متجاوز، و به مقدار تعدی او تعدی کردن درست نبود، و حال اگر ظالم و مجرم و جانی و متجاوز را به حال خود واگذاریم دنیا و مردم دنیا تباہ می شوند.

و با این حال اسلام امر رحمت را بدان جهت که یکی از مواهب خلقت است مهمل نگذاشته، بلکه دستور داده که رحمت عمومی گسترش داده شود، و از اینکه حیوانی را بزنند نهی کرده، و حتی زدن حیوانی را که می خواهند ذبح کنند منع نموده، و دستور اکید داده مادام که حیوان ذبح شده جاننش بیرون نیامده اعضائش را قطع و پوستش را نکنند، - و تحریم منخنقه و موقوذه از همین باب است - و نیز نهی کرده از اینکه حیوانی را پیش روی حیوان دیگری مثل آن ذبح کنند، و برای ذبح کردن حیوان راحت ترین و ملایم ترین وضع را مقرر فرموده، و آن بریدن چهار رگ گردن او است، و نیز دستور فرموده حیوانی را که قرار است ذبح شود آب در اختیارش بگذارند، و از این قبیل احکام دیگری که تفصیل آنها در کتب فقه آمده است.

و با همه اینها اسلام دین تعقل است، نه دین عاطفه، و در هیچ یک از شرایعش عاطفه را بر احکام عقلی که اصلاح گر نظام مجتمع بشری است مقدم نداشته، و از احکام

عاطفه تنها آن احکامی را معتبر شمرده که عقل آن را معتبر شمرده است، که برگشت آن نیز به پیروی حکم عقل است.

و اما اینکه گفتند رحمت الهی چگونه با تشریح حکم تزکیه و ذبح حیوانات سازگار است؟ با اینکه خدای تعالی ارحم الراحمین است، جوابش اینست که این شبهه از خلط میان رحمت و رقت قلب ناشی شده است، آنچه در خدای تعالی است رحمت است نه رقت قلب، که تاثیر شعوری خاص است در انسان که باعث می شود، انسان رحم دل نسبت به فرد مرحوم تلافی و مهربانی کند، و این خود صفتی است جسمانی و مادی که خدای تعالی از داشتن آن متعالی است - تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا - و اما رحمت در خدای تعالی معنایش افاضه خیر بر مستحق خیر است، آن هم به مقداری که استحقاق آن را دارد، و به همین جهت بسا می شود که عذاب را رحمت خدا و به عکس رحمت او را عذاب تشخیص می دهیم - همچنانکه تشریح حکم تذکیه حیوانات را برای حیوانات عذاب می پنداریم - پس این فکر را باید از مغز بیرون کرد که احکام الهی باید بر طبق تشخیص ما که ناشی از عواطف کاذب بشری است، بوده باشد، و مصالح تدبیر در عالم تشریح را بخاطر اینگونه امور باطل ساخته، و یا در اینکه شرایعش را مطابق با واقعیات تشریح کرده باشد مسامحه کند.

### چرا اسلام حلیت گوشت را مشروط بر تذکیه کرده ؟

خلقت بشر طوری است که هم مجهز به جهاز گیاه خواری است، و هم جهاز گوشتخواری، و فطرت و خلقت گوشتخواری را برای انسان جائز می داند، و بدنبال این حکم فطرت، اسلام هم که شرایعش مطابق با فطرت است خوردن گوشت را جائز دانسته، لیکن این سؤال پیش می آید که چرا اسلام به خوردن گوشت حیواناتی که خودشان می میرند اکتفا نکرد، با اینکه اگر اکتفا کرده بود مسلمین هم گوشت می خوردند، و هم کارد بدست نمی گرفتند، و با کمال بی رحمی حیوانی را سر نمی بریدند، در نتیجه عواطف و رحمتشان جریحه دار نمی شد؟ جواب این سؤال از بیاناتی که در فصل دوم گذشت روشن گردید، چون در آنجا گفتیم رحمت به معنای رقت قلب واجب الاتباع نیست، و عقل پیروی آن را لازم نمی داند، بلکه پیروی از آن را باعث ابطال بسیاری از احکام حقوقی و جزائی می داند، و خواننده عزیز توجه فرمود که اسلام در عین اینکه احکامش را تابع مصالح و مفاسد واقعی قرار داده، نه تابع عواطف، مع ذلك در بکار بردن رحمت به آن مقدار که ممکن و معقول بوده از هیچ کوششی فروگذار نکرده، هم مصالح واقعی را احراز نموده، و هم ملکه رحمت را در بین نوع بشر حفظ کرده است .



علاوه بر اینکه همه می دانیم بیشتر گاو و گوسفند و شترانی که می میرند علت مرگشان بیماریهایی است که اگر گوشت آنها خورده شود انسانها هم به همان بیماریها مبتلا می گردند، و مزاج آنان تباه و بدنها متضرر می شود، و این خود خلاف رحمت است، و اگر بشر را محکوم می کرد به اینکه تنها از گوشت حیوانی بخورد که مثلا از کوه پرت شده، آنوقت می بایستی همه افراد بشر دور دنیا بچرخند ببینند کجا حیوانی از کوه پرت شده است، و این برای بشر حکمی حرجی و خلاف رحمت است.

### تفسیری از امام صادق (ع) در فلسفه محرّمات الهی

در تفسیر عیاشی، از محمد بن عبد الله از بعضی اصحابش روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم: فدایت شوم، چرا خدای تعالی مردار و خون و گوشت خوک را تحریم کرد؟ فرمود:

خدای تبارک و تعالی اگر اینها را بر بندگانش تحریم و غیر اینها را حلال کرده، از این بابت نبوده که خودش از محرّمات بدش می آمده، و از آنچه حلال کرده خوشش می آمده، بلکه خدای تعالی که خلائق را پدید آورده می داند چه چیزهایی برای ساختمان بدن آنان سودمند، و مایه قوام بدن آنان است، آنها را حلال و مباح کرده، تا به فضل و کرم خود مصالح آنان را تامین کرده باشد، و نیز می داند چه چیزهایی برای ساختمان بدن آنان مضر است ایشان را از استعمال آن نهی کرده، و آن چیزها را بر آنان تحریم نموده، مگر در صورت اضطرار، یعنی در مواردی که ضرر استعمال نکردن محرّمات بیش از ضرر استعمال آنها است، آن را حلال کرده، تا شخص مضطر به مقدار رفع اضطرارش و نه بیشتر از آن استفاده کند.

امام سپس فرمود: و اما میته بدین جهت تحریم شده که احدی از آن نخورد، و نزدیکش نشود، مگر آنکه بدنش ضعیف و جسمش لاغر، و مغز استخوانش سست و نسلش قطع می شود، و کسی که مردار می خورد جز به مرگ ناگهانی نمی میرد.

و اما خوردن خون، انسانها را چون سگ، درنده و قسی القلب می سازد و رأفت و رحمت را کم می کند، تا جائی که کشتن فرزند و پدر و مادر از او احتمال می رود، و دوست و همنشین او نیز از خطر او ایمن نیست.

و اما حرمت گوشت خوک بدان جهت است که خدای تعالی در ادوار گذشته مردمی را به جرم گناهی به صورت حیواناتی چون خوک و میمون و خرس و سایر مسوخات مسخ کرد، و آنگاه خوردن گوشت اینگونه حیوانات را تحریم نمود، تا مردم آن را جزء غذاها و خوردنیهای خود نشمارند، و عقوبت گناهی را که باعث مسخ انسانهایی به

صورت آن حیوان شد کوچک شمارند.

و اما حرمت شراب به خاطر اثری است که شراب دارد، و فسادی که در عقل و در اعضای بدن می گذارد، آنگاه فرمود: دائم الخمر مانند کسی است که بت می پرستد، و شراب او را دچار ارتعاش ساخته نور ایمان را از او می برد، و مروتش را منهدم می سازد، و ادارش می کند به اینکه هر گناهی چون قتل نفس، و زنا را مرتکب شود، او حتی ایمن از این نیست که در حال مستی با محارم جمع شود، در حالی که خودش متوجه نباشد، که چه می کند، و شراب، کار نوشنده اش را به ارتکاب هر نوع شر و گناه می کشاند.

(۱)

### نفی احکام ساختگی زمان جاهلیت درباره حیوانات

« مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَا لِكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ،

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءَابَاؤُهُمْ لَا يَغْلُمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ!

— خداوند برای بحیره و سائبه و وصیله و حام حکمی مقرر نفرموده و لیکن کافران بر خداوند دروغ بستند و اکثر آنان تعقل نمی کنند،

— زمانی که گفته می شود که روی آورید به آنچه خدا نازل کرده و به رسول، گویند کافی است ما را روشی که پدرانمان را بر آن یافتیم اگر چه پدرانشان چیزی نمی دانستند و هدایت نمی پذیرفتند.»

بحیره، سائبه، وصیله، حام، اینها اصناف چهارگانه چارپایانی هستند که مردمان جاهلیت برای آنها احتراماتی قائل بوده اند، و به همین منظور احکامی برای آنها جعل کرده بودند، اینک در این آیه شریفه خدای تعالی می فرماید: این احکام از ناحیه من نیست.

سه صنف از این چهار صنف یعنی بحیره، سائبه و حامی از جنس شتر و یک صنف آن یعنی وصیله از جنس گوسفند است.

آیه شریفه در این مقام است که خدای تعالی را منزّه از جعل چنین احکامی کرده و اینگونه احکامی را که مردم خرافی از پیش خود برای این چهار صنف از انعام تراشیده و به خدا نسبتش می دادند از خدای متعال سلب نماید، بدلیل اینکه اولاً می فرماید: « ما جعل الله، یعنی خدا چنین جعلی نکرده، و ثانیاً می فرماید: « و لكن الذين كفروا يفترون على الله الكذب - یعنی و لیکن کسانی که کافر شدند بر خدا افتراء می بندند،»

(۲)

- 
- ۱- مستند: آیه ۱ سوره مائده المیزان ج: ۵ ص: ۲۵۶
  - ۲- مستند: آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره مائده المیزان ج: ۶ ص: ۲۲۹

« وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرِ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أُكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَانَ مُتَشَابِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَءَاتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ! »

او است که باغهای داربست زده و بی داربست و نخل و کشتزارها که میوه آن مختلف است و زیتون و انار همانند و غیر همانند آفریده، از میوه آن چون میوه آورد بخورید و حق خدا را از آن هنگام چیدنش بدهید و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست ندارد!»

جنت معروضات عبارت خواهد بود از تاکستانها و باغهای انگور و مانند آنها، و جنت غیر معروضات باغهایی که درختهای آن بر تنه خود استوار باشد نه بر داربست. و اینکه فرمود: و الزرع مختلفا اكله معنایش این است که خوردنی ها و دانه های آن زرع مختلف است، یکی گندم است و یکی جو، یکی عدس است و آن دیگری نخود.

مقصود از متشابه و غیر متشابه در جمله و الزیتون و الرمان متشابهها و غیر متشابه بطوری که از سیاق برمی آید این است که هر یک از آن میوه ها از نظر طعم و شکل و رنگ و امثال آن هم متشابه دارد و هم غیر متشابه.

### مجوز خوردن میوه ها

« کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ... » امری که در اینجا است امر وجوبی نیست، بلکه تنها اباحه را می رساند، چون از اینکه قبلا مساله خلقت جنت معروضات و نخل و زرع و غیر آن را خاطر نشان ساخته بود به دست می آید که امر به خوردن از میوه های آنها امر در

مورد توهم منع است و معلوم است در چنین موردی صیغه امر تنها اباحه را می‌رساند نه وجوب را .

در حقیقت تقدیر کلام این است که: خداوند آن کسی است که جنات و نخل و زرع را آفرید و به شما دستور داد تا از میوه های آنها بخورید و امر فرمود که در موقع چیدن آن حق و اجبش را پردازید، و شما را از اسراف در آن منع و نهی کرد. و این سیاق بهترین دلیل است بر اینکه معنای دستور داد این است که به شما اجازه داد.

### دادن حق فقرا در زمان برداشت محصول

و مقصود از حق در جمله « و اتوا حقه یوم حصاده،» آن حق ثابتی است که متعلق به میوه های مذکور می‌شود. اگر فرمود: حق میوه را پردازید به این جهت است که حق مزبور به آن میوه ها تعلق می‌گیرد، همچنانکه گفته می‌شود: حق فقراء چون حق به فقرا ارتباط خاصی دارد.

آیه شریفه به طور اجمال و سربسته از میوه ها و حبوبات حقیقی برای فقرا قائل شده، و فرموده که در روز درو غلات و چیدن میوه ها حق فقرا باید داده شود.

و این اشاره به حکم عقل است، و در حقیقت حکمی را که عقل در این باره دارد امضاء کرده نه اینکه بخواهد مساله زکات را خاطر نشان سازد، چون این آیه شریفه در مکه نازل شده و تشریح زکات و وجوب آن در مدینه اتفاق افتاده است.

علاوه بر این، اگر آیه شریفه راجع به زکات واجب می‌بود می‌بایست زکات در همه انواع نامبرده در آیه واجب بوده باشد، و حال آنکه در میان آنها چیزهایی هست که زکات ندارد.

بله، بعید نیست بگوییم این آیه اجمال همان تفصیلی است که بعدا در مدینه نازل شده، چون بطور کلی اصول شرایی که در مدینه بطور تفصیل نازل شده در مکه بطور اجمال نازل گردیده است، مثلا در آیات مکی به طور اجمال فرموده: « قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم - تا آنجا که می‌فرماید - و لا تقربوا الفواحش ما ظهر منها و ما بطن.»

### نهی از اسراف در استفاده از میوه و زرع

و اینکه فرمود: و لا تسرفوا معنایش این است که در استفاده از این میوه ها و غلات از آن حدی که برای معاش شما صالح و مفید است تجاوز نکنید، درست است که شما صاحب آن هستید و لیکن نمی‌توانید در خوردن آن و بذل و بخشش از آن زیاده

روی کنید، و یا در غیر آن مصرفی که خدا معین نموده به کار بزنید مثلاً در راه معصیت خدا صرف نمایید. و همچنین فقیری که از شما می گیرد نمی تواند در آن اسراف نموده مثلاً آنرا تزیین کند. پس آیه مطلق و خطاب آن شامل جمیع مردم است چه مالک و چه فقیر.

### روایات وارده در زمینه حق فقرا در میوه و زرع

در تفسیر قمی ... در ذیل جمله «و اتوا حقه یوم حصاده و لا تسرفوا انه لا یحب المسرفین» گفته است: احمد بن ادریس از احمد بن محمد از علی بن حکم از ابان بن عثمان از شعیب عرقوفی برای ما حدیث کرد که وی گفته است: من از امام صادق علیه السلام معنای جمله «و اتوا حقه یوم حصاده» را پرسیدم، فرمود: حق از خوشه (گندم و جو ...) یک دسته و از خرما هنگامی که چیده شود یک مشت است.

سپس اضافه کرد که از ایشان پرسیدم آیا ممکن است انسان این حق را بعد از بردن خرمن به خانه پردازد؟ فرمود: نه اگر قبل از بردنش پردازد به سخاوت وی نزدیکتر است.

و نیز در همان تفسیر از احمد بن ادریس از برقی از سعد بن سعد از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که شخصی از آن جناب پرسید: اگر در موقع درو و برداشت حاصل مساکین حاضر نباشند چه باید کرد؟ حضرت فرمود: در این صورت تکلیفی بر او نیست.

و در کافی از علی بن ابراهیم از ابن ابی عمیر از معاویه بن حجاج روایت کرده که گفت: من از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: در زراعت دو حق هست: حقی است گرفتنی و حقی است دادنی. عرض کردم گرفتنی آن کدام است و دادنیش کدام؟ فرمود: حقی که از زراعت به حکم اجبار می گیرند همان عشر و نصف عشر (صدی ده و صدی پنج) است و اما آن حقی که انسان خودش به طیب خاطر خود می دهد همان حقی است که آیه: «و اتوا حقه یوم حصاده» متعرض آن است.

و مقصود از روز حصاد همان روزی است که شروع به چیدن می شود و به تدریج روی هم انباشته می گردد، همه این مدت روز حصاد است.

آنگاه معاویه بن حجاج اضافه کرد (که مطلب دیگری را نیز امام فرمود)، و به خاطر من جز این نیست که فرمود: حقی که در روز حصاد باید داد عبارت از این است که در طول مدت حصاد هر دفعه که مسکینی مراجعه می کند یک دسته به او بدهد تا از حصاد فارغ شود.

و نیز در کافی به سند خود از ابن ابی نصر از حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام

روایت کرده که از آنجناب از معنای جمله « و اتوا حقه یوم حصاده و لا- تسرفوا» پرسیدم، حضرت فرمود: پدرم بارها می فرمود: اسراف در روز درو و روز چیدن خرما به این است که انسان با دو مشت خود بدهد.

آنگاه فرمود پدرم وقتی در چنین موقعی به غلامی برمی خورد که با دو مشت خود صدقه می داد، صدایش می زد و می فرمود: خرما را مشت مشت و سنبل (خوشه) را دسته دسته بده!

و نیز در همان کتاب به سند خود از مصادف روایت کرده که گفت: وقتی در خدمت امام صادق علیه السلام در یکی از زمین های زراعیش بودم، موقعی بود که داشتند درو می کردند، اتفاقاً سائلی نزدیک آمد و سؤال کرد من در جوابش گفتم خدا روزیت دهد، حضرت فرمود: ساکت، شما نمی توانید چنین جوابی بدهید مگر بعد از آنکه به سه نفر داده باشید پس از آن در دادن و ندادن مختارید.

و در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده که در ذیل آیه مذکور فرموده: از محصول جمع آوری شده خود به هر مسلمانی که نذرت آمد، بده و اگر هیچ مسلمانی نذرت نیامد به مشرک بده.

و در کتاب الدر المنثور است که ابن منذر، نحاس، ابو الشیخ و ابن مردویه از ابی سعید خدری روایت کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در ذیل آیه « و اتوا حقه یوم حصاده» فرمود: آن حق عبارت است از آنچه از سنبل ها می ریزد.

(۱)

## تحریم شراب و شرابخواری، قمار و قماربازی

### ترتیب آیات تحریم تدریجی شراب و شرابخواری

۱- مستند: آیه ۱۴۱ تا ۱۴۶ سوره انعام المیزان ج: ۷ ص: ۵۰۰

آیاتی که متعرض مساله شراب شده پنج طایفه است، و اگر این پنج طایفه را پهلوی هم بگذاریم، این معنا به دست می آید که:

۱- آیه ۶۷ سوره نحل: «تتخذون منه سکرًا و رزقا حسنا - از انگور شراب و رزق خوب می گیرید،» که تنها از زشتی می، به این مقدار اکتفا نموده که آن را در مقابل رزق خوب ذکر نموده است.

۲- آیه ۳۳ سوره اعراف که بطور کلی می فرماید: «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم - بگو پروردگار من تنها فواحش ظاهری و باطنی و اثم را تحریم کرده است،»

۳- آیه ۴۳ سوره نساء: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَىٰ حَتَّىٰ تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ - هان ای کسانی که ایمان آورده اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، صبر کنید تا مستی شما زایل شود، و بفهمید چه می گوئید،» که به نماز ایستادن در حال مستی را نهی فرموده است.

۴- آیه ۲۱۹ سوره بقره: «يسئلونك عن الخمر و الميسر قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما،» که تکیه روی شراب کرده، می فرماید: «از تو از شراب و قمار می پرسند، بگو در آن دو آثار سوء بسیاری است، و منافی هم برای مردم هست.»

۵- آیه ۹۰ سوره مائده: «يا ايها الذين آمنوا انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه - هان ای کسانی که ایمان آورده اید شراب و قمار و معاملات معروف به ازلام و نیز بت پرستی تنها پلیدی و از عمل شیطان است، باید که از آنها اجتناب کنید!» این آیه، آخرین آیه ای است که در باره تحریم شراب نازل شده است.

(۱)

#### مقدمه ای بر حکم تحریم قمار و شراب



– “يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا...!”

– از تو حکم شراب و قمار را می پرسند بگو در آن دو گناهی است بزرگ و منافی است برای مردم اما اثر سوء آندو در دلها بیش از منافع صوری آنها است...!”

خمر به معنای هر مایع مست کننده است، مایعی که اصلاً به این منظور درستش می کنند، و در اصل معنایش ستر (پوشیدن) است، و اگر مسکر را خمر و پوشاننده خواندند، بدین جهت است که عقل را می پوشاند و نمی گذارد میان خوب و بد و خیر و شر را تمیز دهد.

خمر به معنای مسکر در عرب تنها در شراب انگور و خرما و جو استعمال می شده چون غیر این چند قسم مسکری نمی شناختند و بعدها مردم به تدریج اقسام آن را زیاد کردند که هم از جهت نوع بسیار شد، و هم از حیث درجه سکرش انواع مختلفی پیدا کرد، و به هر حال همه انواعش خمر است.

میسر به معنای قمار است، و مقامر (قمارباز) را یاسر می گویند، و در اصل معنایش سهولت و آسانی است، و اگر قمارباز را آسان خواندند به این مناسبت است که قمارباز بدون رنج و تعب و به آسانی مال دیگران را به چنگ می آورد، بدون اینکه کسبی کند، یا بیلی بزند و عرقی بریزد. البته میسر در عرب بیشتر در یک نوع خاصی از قمار استعمال می شود، و آن عبارت است از انداختن چوبه تیر که از لام و اقلام هم می گویند.

و اما چگونگی این بازی اینطور بوده که شتری را می خریدند و نحر می کردند، و آن را بیست و هشت قسمت می کردند، آنگاه ده چوبه تیر که یکی نامش فذ، و دوم توأم، و سوم رقیب و چهارم حلس، و پنجم نافس، و ششم مسبل، و هفتم معلی، و هشتم منیح، و نهم سنیح، و دهم رغد، نام داشت قرار می دادند، و همه می دانستند که از این بیست و هشت سهم یک جزء سهم فذ است، و دو جزء سهم توأم، و سه جزء سهم رقیب، و چهار جزء سهم حلس و پنج قسمت سهم نافس، و شش سهم از آن مسبل، و هفت قسمت که از همه بیشتر است از آن معلی است، و هشتم و نهم و دهم سهم نداشتند، آنگاه به شکل بخت آزمائی دست می بردند، و یکی از آن ده تیر را بیرون می آوردند، اگر فذ بیرون می شد،

یک سهم از بیست و هشت سهم را به کسی که فذ را به نامش بیرون آوردند می دادند و اگر توأم بیرون می شد دو سهم، و همچنین و اگر یکی از سه چوبه منیخ و سفیح و رغد به نام کسی در می آمد، چیزی از آن سهام عایدش نمی شد، با اینکه صاحبان این سه سهم در دادن پول شتر شرکت داشتند و این عمل همیشه میان ده نفر انجام می شد، و در تعیین اینکه چه کسی صاحب فذ، و چه کسی صاحب توأم و یا آن هشت چوبه دیگر باشد با قرعه تعیین می کردند.

### قل فیهما اثم کبیر

اثم از نظر معنا نزدیک است به کلمه ذنب و نظایر آن، و آن عبارت است از حالتی که در انسان، یا هر چیز دیگر یا در عقل پیدا می شود که باعث کنندی انسان از رسیدن به خیرات می گردد، پس اثم آن گناهی است که به دنبال خود شقاوت و محرومیت از نعمت های دیگری را می آورد، و سعادت زندگی را در جهات دیگری تباہ می سازد، و دو گناه مورد بحث ( شراب و قمار) از همین گناهان است و بدین جهت آن را اثم خوانده است .

اما می گساری مضراتی گوناگون دارد، یکی مضرات طبیعی، و یکی اخلاقی، و یکی مضرات عقلی، اما ضررهای طبیعی و آثار سوء و جسمی این عمل اختلال هائی است که در معده، و روده، و کبد، و شش، و سلسله اعصاب و شرابین، و قلب، و حواس ظاهری، چون بینائی و چشائی و غیر آن پدید می آورد که پزشکان حاذق قدیم و جدید تالیفات بسیاری نوشته و آمارهای عجیبی ارائه داده اند، که از کثرت مبتلایان به انواع مرضهای مهلکی خبر می دهد که از این سم مهلک ناشی می شود .

و اما مضرات اخلاقی شراب این است که علاوه بر آثار سوئی که گفتیم در درون انسان دارد و علاوه بر اینکه خلقت ظاهری انسان را زشت و بی قواره می کند، انسان را به ناسزاگوئی و می دارد، و نیز به دیگران ضرر می رساند، و مرتکب هر جنایتی و قتلی می شود، اسرار خود و دیگران را فاش می سازد، به نوامیس خود و دیگران هتک و تجاوز می کند، تمامی قوانین و مقدسات انسانی را که اساس سعادت زندگی انسانها است باطل و لگدمال می کند، و مخصوصا ناموس عفت نسبت به اعراض و نفوس و اموال را مورد تجاوز قرار می دهد، آری کسی که مست شده و نمی داند چه می گوید و چه می کند، هیچ جلوگیری که از افسار گسیختگی مانعش شود ندارد، و کمتر جنایتی است که در این دنیای مالا مال از جنایات دیده شود و شراب در آن دخالت نداشته باشد، بلکه مستقیم و یا حداقل غیر مستقیم در آن دخالت دارد .

و اما ضررهای عقلی آن این است که عقل را زایل و تصرفات عقل را نامنظم و مجرای ادراک را در حال مستی و خماری تغییر می دهد، و این قابل انکار نیست و بدترین گناه و فساد هم همین است، چون بقیه فسادها از اینجا شروع می شود و شریعت اسلام همانطور که قبلا هم گفته شد اساس احکام خود را تحفظ بر عقل قرار داده، خواسته است با روش عملی، عقل مردم را حفظ کند، و بلکه رشد هم بدهد، و اگر از شراب، و قمار، و تقلب، و دروغ، و امثال این گناهان نهی کرده، باز برای این است که اینگونه اعمال ویرانگر عقلند و بدترین عملی که حکومت عقل را باطل می سازد در میان اعمال شرب خمر، و در میان اقوال دروغ و زور است.

پس این اعمال یعنی اعمالی که حکومت عقل را باطل می سازد، و در رأس آن سیاست هائی است که مستی و دروغ را ترویج می کند، اعمالی است که انسانیت را تهدید می کند، و بنیان سعادت او را منهدم ساخته، آثاری هر یک تلخ تر از دیگری بیار می آورد، آری شراب آب شور را می ماند که هر چه بیشتر بنوشند تشنه تر می شوند، آنجا که کار به هلاکت برسد، آثار این آب آتشین هم روز به روز تلخ تر، و بر دوش انسانها سنگین تر است، چون مبتلای به شراب جرعه ای دیگر می نوشد تا بلکه شاید خستگی بر طرف شود، ولی تلاشی بیهوده می کند .

و این فخر برای دین مبین اسلام این محجه بیضا و شریعت غرا بس است که زیر بنای احکام خود را عقل قرار داده، و از پیروی هوای نفس که دشمن عقل است نهی فرموده است .

### تحریم چهار مرحله ای شراب

و از آنجائی که مردم به قریحه حیوانیت که دارند همواره متمایل به لذائذ شهوت هستند، و این تمایل اعمال شهوانی را بیشتر در بین آنان شایع می سازد تا حق و حقیقت را، و قهرا مردم به ارتکاب آنها عادت نموده ترکش برایشان دشوار می شود، هر چند که ترک آن مقتضای سعادت انسانی باشد، بدین جهت خدای سبحان مبارزه با اینگونه عاداتها را تدریجا در بین مردم آغاز کرد، و با رفق و مدارا تکلیفشان فرمود: یکی از این عادات زشت و شایع در بین مردم می گساری بود، که شارع اسلام به تدریج تحریم آن را شروع کرد، و این مطلب با تدبیر در آیات مربوط به این تحریم که می بینیم چهار بار نازل شده کاملا به چشم می خورد :

بار اول فرموده:

” قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن، و الاثم و البغی بغیر الحق،“

و این آیه در مکه نازل شده، و بطور کلی هر عملی را مصداق اثم باشد تحریم کرده و دیگر نفرموده که شرب خمر هم مصداق اثم است، و اینکه در آن اثمی کبیر است .

و احتمالاً این همان جهت است که گفتیم خواسته است رعایت سهولت و ارفاق را کرده باشد، چون سکوت از اینکه شراب هم اثم است خود نوعی اغماض است، همچنانکه آیه شریفه: "و من ثمرات النخيل و الاعناب تتخذون منه سكرًا و رزقا حسنا،" نیز اشاره به این اغماض دارد، چون شراب را در مقابل رزق نیکو قرار داده، و گویا مردم با اینکه صراحتاً بفرماید شراب حرمتی بزرگ دارد دست بردار نبودند، تا آنکه آیه شریفه: "لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى،" در مدینه نازل شد، و تنها از می گساری در بهترین حالات انسان و در بهترین اماکن یعنی نماز در مسجد نهی کرده است.

و سپس آیه سوره بقره که مورد بحث ما است نازل شد، و فرمود: "يسئلونك عن الخمر و الميسر، قل فيهما اثم كبير و منافع للناس، و اثمهما اكبر من نفعهما،" و این آیه بعد از آیه سوره نسا نازل شد، به بیانی که گذشت، و دلالت بر تحریم هم دارد، برای اینکه در اینجا تصریح می کند بر اینکه شرب خمر اثم است، و در سوره اعراف بطور صریح بیان می کند که هر چه مصداق اثم باشد خدا از آن نهی کرده است.

آیه سوره اعراف دلالت بر حرمت مطلق اثم دارد، و آیه مورد بحث شراب و قمار را اثم کبیر یعنی فرد اعلاى اثم خوانده دیگر کسی شک نمی کند در اینکه این دو از مصدایق کامل و تام اثم تحریم شده اند، چون قرآن کریم قتل، و کتمان شهادت، و افترا، و غیره را نیز اثم خوانده، و هیچ یک را اثم کبیر نخوانده به جز شراب و قمار، و به جز شرک که آن را اثم عظیم نامیده و فرموده: "و من یشرك بالله فقد افتری اثماً عظیماً." و سخن کوتاه اینکه: هیچ شکی نیست در اینکه آیه مورد بحث دلالت بر تحریم دارد.

### تحریم قطعی شراب

آنگاه دو آیه سوره مائده نازل شد، و فرمود:

- "يا ايها الذين آمنوا انما الخمر و الميسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشيطان، فاجتنبوه لعلكم تفلحون انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة و البغضاء فى الخمر و الميسر، و يصدكم عن ذكر الله و عن الصلوة، فهل انتم متتهون!"

از ذیل این دو آیه بر می آید که مسلمانان بعد از شنیدن آیه سوره بقره هنوز از می گساری دست بردار نبودند، و به کلی آن را ترک نکرده بودند، تا این دو آیه نازل شد، و در آخرش فرمود حالا دیگر دست بر می دارید یا خیر؟

همه آنچه گفته شد در باره شراب بود، و اما میسر (قمار) مفسد اجتماعی آن و اینکه مایه فرو ریختن پایه های زندگی است امری است که هر کسی آن را به چشم خود می بیند، و نیاز به بیان ندارد.

### روایات وارده در تحریم شراب

در کافی از ابی بصیر از یکی از دو امام صادق و باقر علیهما السلام روایت کرده که فرمود: خدای تعالی برای معصیت خانه ای و صندوقی قرار داده، و برای آن دری درست کرده، و آن در را قفل کرده، و برای آن قفل کلیدی هست، و آن شراب است.

و نیز در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: شراب سر منشا تمامی گناهان است.

و باز در آن کتاب از ابی البلاد از یکی از آن دو بزرگوار روایت کرده که فرمود: خدای تعالی به هیچ گناهی بزرگتر از شرب مسکر نافرمانی نشده، چون این مست است که ندانسته هم نماز واجب را ترک می کند، و هم به مادر و دختر و خواهر خود می پرد.

و در احتجاج آمده که زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: یا ابا عبد الله چرا خدا شراب را که هیچ لذتی لذیذتر از آن نیست حرام کرد؟ فرمود: بدین جهت حرام کرد که ام الخبائث، و منشا تمامی شرور است. ساعتی بر شارب خمر می گذرد که در آن ساعت عقلش از کفش رفته، نه پروردگار خود را می شناسد و نه از هیچ معصیتی پروا دارد... (تا آخر حدیث).

مؤلف: این روایات یکدیگر را تفسیر می کنند، و تجربه و حساب عقل هم مساعد آنها است.

و در کافی از جابر از امام باقر علیه السلام روایت آورده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مساله خمر ده نفر را لعنت کرد: ۱ - آنکه درخت خرما و یا انگور و یا چیز دیگر را به منظور شراب می کارد. ۲ - آنکه باغبانیش می کند. ۳ - آنکه آنرا می فشارد. ۴ - آنکه می نوشد. ۵ - آنکه ساقی شراب می شود. ۶ - آنکه شراب را بار می کند. ۷ - آنکه بار شراب را برایش می برند. ۸ - آنکه آنرا می فروشد. ۹ - آنکه شراب را می خرد. ۱۰ - آنکه پول شراب را می خورد.

و نیز در کافی و محاسن از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ملعون و باز ملعون است، کسی که کنار سفره ای بنشیند که در آن سفره شراب نوشیده می شود.

مؤلف: آیه شریفه " و لا تعاونوا علی الاثم و العداوان، " مؤید این دو روایت است.

و در حصال به سند خود از ابی امامه روایت کرده که گفت: رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چهار طایفه اند که خدا در قیامت نظری به آنان نمی افکند، یعنی رحمتش را شامل حال آنان نمی کند: ۱ - عاق. ۲ - کسی که زیاد منت می گذارد. ۳ - کسی که قضا و قدر را تکذیب می کند. ۴ - کسی که بر شرب خمر عادت کرده است.

و در امالی ابن الشیخ به سند خود از امام صادق علیه السلام از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت آمده که فرمود: پروردگرم جل جلاله سوگند خورده که هیچ بنده ای از بندگانم در دنیا شراب ننوشد، مگر آنکه در قیامت به همان مقدار که نوشیده از حمیم دوزخ به او می چشانم، حال چه اینکه اهل عذاب باشد و یا آمرزیده باشد آنگاه فرمود: روز قیامت شراب الخمر با روی سیاه و چشمانی کبود محشور می شود در حالی که گونه اش کج و معوج است، آب از دهانش ریزان، و زبانش از پشت سرش آویزان است .

(۱)

### شرح آخرین حکم تحریم شراب، قمار، انصاب و ازلام

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الْأَنْصَابُ وَ الْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ!

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبُغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ،

وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اخْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّمَا عَلَي رَسُولِنَا الْبَلْغُ الْمُبِينُ،

لَيْسَ عَلَي الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَ ءَامَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَ أَحْسَنُوا وَ اللَّهُ يَحِبُّ الْمُحْسِنِينَ!

ای کسانی که ایمان آورده اید، جز این نیست که شراب و قمار و بت ها، یا سنگ هائی که برای قربانی نصب شده و چوبه های قرعه، پلید و از عملیات شیطان است، پس دوری کنید از آنها، شاید که رستگار شوید،

و جز این نیست که شیطان میخواهد بوسیله شراب و قمار بین شما عداوت و خشم بیندازد و شما را از ذکر خدا و از نماز باز دارد، پس آیا دست بردار از آنها هستید؟!

فرمانبری خدا و اطاعت رسول کنید و دوری کنید از منہیات چه اگر گوش ندهید و اعراض کنید باید بدانید که تنها بر عهده رسول ما بلاغ آشکار است و بس،

بر کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند گناه و حرجی نیست در آنچه که قبل از این از محرمات خورده اند، البته وقتی که پرهیز کرده و ایمان آورند و عمل صالح کنند آنگاه پرهیز کرده و ایمان آورند سپس پرهیز کرده و نیکوئی کنند، و خداوند دوست می دارد نیکوکاران را!»

شروع این آیات در مقام بیان احکام شراب است و بعد قمار و انصاب و ازلام، و ما سابقا در ذیل «آیه یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیہما اثم کبیر و منافع للناس و اثمہما اکبر من نفعہما»، و نیز در تفسیر آیه: «یا ایہا الذین آمنوا لا تقربوا الصلوہ و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون»، گفتیم که این دو آیه با آیه «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم»، و آیه مورد بحث تا جمله «انتم منتھون»، اگر همه به هم منضم و یکجا در نظر گرفته شوند سیاقهای مختلفشان این معنا را می رساند که شارع مقدس شراب را بتدریج تحریم فرموده است.

نهی تحریمی از خصوص شراب را بتدریج بیان فرموده، به این معنا که نخست شراب را در ضمن عنوان گناه که عنوانی است عام تحریم کرده، و فرموده است: «بگو پروردگار من فواحش را، چه علنی و چه در پنهانی، و همچنین اثم را تحریم نموده است.» آنگاه همان را به تحریم خاص و به صورت نصیحت بیان کرده و فرموده است: «بگو گر چه برای مردم در این دو یعنی شراب و قمار منفعی است، الا اینکه گناه آندو از نفعشان بزرگتر است.»

و نیز فرمود: «مبادا با اینکه مست هستید در صدد نماز خواندن برآیید، بلکه صبر کنید تا آنکه بحال خود آمده و بفهمید چه می گوید!» البته بنا بر اینکه مراد از این مستی، مستی شراب باشد نه مستی و بیخودی خواب،

بار سوم هم آن را باز به تحریم خاص و لیکن با تشدید و تاکید هر چه بیشتر بیان کرده و فرموده: «انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان ... فهل انتم منتھون!» چون این چند آیه که آخرین آیاتی است که راجع به تحریم شراب نازل شده از چند جهت مشتمل بر تشدید و تاکید است.

اول: از جهت اینکه کلمه انما در آن بکار رفته است،

دوم: از اینکه شراب را پلید و رجس خوانده است،

سوم: اینکه آنرا عمل شیطان نامیده،

چهارم: از جهت اینکه مشتمل بر امر صریح است به اجتناب از آن،

پنجم: از جهت اینکه فرموده است در آن اجتناب انتظار و توقع رستگاری هست،

ششم: از این جهت که مشتمل است بر بیان مفاسدی که بر آشامیدن شراب مترتب است،

هفتم: از اینکه می پرسد، آیا این مقدار از بیان مرتکبین این عمل را از عمل زشتشان باز می دارد یا نه؟

هشتم: از اینکه بعد از آنهمه تاکید آنان را به اطاعت خدا و رسول امر نموده از مخالفتشان بر حذر می دارد،

نهم: آنکه می فرماید خداوند از اینکه شما اطاعتش بکنید یا نکنید بی نیاز است،

دهم: اینکه در یک آیه بعد می فرماید: «لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات ...» چون بنا بر توضیحی که بعدا خواهیم داد این آیه نیز خالی از دلالت بر تشدید نیست .

### یا ایها الذین آمنوا انما الخمر و المیسر ...

مَنْ عَمِلِ الشَّيْطَانَ فَاجْتَبِئْهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ!

خمر عبارتست از هر مایعی که در اثر تخمیر (ورآمدن) خاصیت سکر و مستی بخود گرفته باشد، و خوردنش عقل را تیره و بیهوده کند، و میسر عبارتست از جمیع انحاء قمار، و انصاب عبارتست از همان بت ها و یا سنگ هائی که برای ذبح قربانیا در اطراف خانه کعبه نصب می کرده اند، سنگهائی بوده که مردم به آن تبرک می جسته و در باره آن عقیده هائی داشتند، و ازلام عبارتست از چوبهائی که با آن بطرز مخصوصی قمار می کرده اند.

### رجس من عمل الشیطان

رجس مانند نجس هر چیز پلیدی را گویند، نجاست و قذارت که عبارتند از پلیدی یعنی حالت و وصفی که طبایع از هر چیزی که دارای آن حالت و وصف است از روی نفرت دوری می کنند، و پلید بودن اینهایی که در آیه ذکر شده است از همین جهت است که مشتمل بر وصفی است که فطرت انسانی نزدیکی به آن را برای خاطر آن وصفش جایز نمی داند، چون که در آن هیچ خاصیت و اثری که در سعادتش دخیل باشد و احتمال دهد که روزی آن خاصیت از آن پلیدی جدا شود، نمی بیند، کما اینکه چه بسا آیه شریفه «یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما»، هم اشاره به این معنا داشته باشد، چون بطور مطلق گناه خمر و میسر را بر نفع آنها غلبه



داده، و هیچ زمانی را استثنا نکرده، و شاید از همین جهت پلیدی های مذکور را به عمل شیطان نسبت داده، و کسی را با شیطان شریک در آنها نکرده، چه اگر در آنها جهت خیری بود لابد از ناحیه غیر شیطان بود، و آن غیر شیطان با شیطان شریک می شد، و در آیه بعد هم فرمود:

« انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوه - یعنی شیطان می خواهد بوسیله همین پلیدی ها یعنی شراب و قمار بین شما دشمنی و کدورت بوجود آورده و مانع شما از ذکر خدا و نماز شود.»

و نیز در آیات زیادی شیطان را برای انسان دشمن معرفی نموده که هیچگاه خیر آدمی را نمی خواهد، و فرموده: « ان الشيطان للانسان عدو مبين، » و نیز فرموده: « كتب عليه انه من تولاه فانه يضلعه، » و نیز فرموده: « ان يدعون الا شيطانا مریدا لعنه الله، » پس لعنت خود را بر او ثابت و او را از هر خیری طرد کرده است، و از طرفی هم در آیات زیادی بیان فرموده که اعمال شیطان نظیر اعمال ما نیست بلکه تماسش با انسان و اعمال انسان از راه تسویل و وسوسه و اغواء است یعنی در قلب او القا آتی می کند و در نتیجه او را گمراه می سازد، از آن جمله در آیه زیر از قول خود شیطان می فرماید: « قال رب بما أغويتني لأزينن لهم في الارض و لأغوينهم اجمعين الا عبادك منهم المخلصين قال هذا صراط على مستقيم، ان عبادي ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوين، » بندگان خدای را به اغواء و گمراه ساختن تهدید کرده، و خدای تعالی هم در جوابش نفوذ و قدرت وی را از بندگان خالص خود نفی کرده، و فرموده: نفوذ تو تنها در گمراهانی است که تو را پیروی کنند!

و نیز پاره ای از کلمات او را که روز قیامت در خطاب به مردم می زند از او نقل کرده می فرماید: « ما كان لي عليكم من سلطان الا- ان دعوتكم فاستجبتم لي، » و در باره چگونگی دعوتش می فرماید: « يا بني آدم لا يفتنكم الشيطان تا آنجا که می فرماید: انه يراكم هو و قبيله من حيث لا- ترونهم- یعنی هان ای بنی آدم زنهار که شیطان فریب تان ندهد، چه او و نفرات او شما را می بیند از جایی که شما آنان را نمی بینید، بیان فرموده است که دعوت او نظیر دعوت یک انسانی از دیگری به گفتن او و شنیدن آن دیگری نیست، بلکه بطوریکه دعای (شیطان) مدعو (انسان) را می بیند، و لیکن مدعو، داعی را نمی بیند.

و آیه شریفه « من شر الوسواس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنه و الناس، » در حقیقت تفصیل آن اجمالی است که ما از آن آیات استفاده کردیم، چه صریحاً می فرماید: اعمال شیطان به تصرف و القا در دلها است، از این راه است که انسان را به ضلالت دعوت می کند.

پس از آنچه گفته شد این معنا به خوبی روشن گردید که: رجس و شیطانی بودن شراب و سایر مذکورات در آیه از این جهت است که اینها کار آدمی را به ارتکاب اعمال

زشتی که مخصوص به شیطانست می کشانند، و شیطان هم جز این کاری ندارد که وسوسه های خود را در دلها راه داده و دلها را گمراه کند، و از همین جهت در آیه مورد بحث آنها را رجس نامیده، چون در آیات دیگری هم گمراهی را رجس خوانده، از آن جمله فرموده است: «و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء، کذلک یجعل الله الرجس علی الذین لا یؤمنون و هذا صراط ربک مستقیما»، آنگاه در آیه بعدی این معنا را که رجس بودن اینها ناشی از این است که عمل شیطانست بیان نموده و می فرماید: «انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوه»، شیطان از دعوت به اینگونه اعمال جز شر شما را نمی خواهد، و لذا گفتیم رجس از اعمال شیطانی است.

خلاصه از آیات بیش از این استفاده نمی شود که شیطان تنها در افکار، آنهم در بعضی از موارد تسلط دارد و بس، و اگر هم در روایتی داشت شیطان مجسم شده و چیزی را ساخته یا ساختن آنرا به بشر یاد داده بیش از این دلالت ندارد که برای فکر بشر مجسم شده، و در فکرش تصرف کرده باشد.

### فاجتنبوه لعلکم تفلحون

گفتیم: یکی از وجوهی که نهی را در این آیه تاکید می کند- بعد از ذکر مفاسد- امر به اجتناب است، و این امر برای این است که نهی بهتر در دلها جای گیر شود، یکی دیگر از وجوه تاکید امید به رستگاری است، برای کسی که اجتناب کند، که خود شدیدترین مراتب تاکید را می رساند، زیرا این معنا را که: امید رستگاری نیست برای کسانی که از این عمل اجتناب نمی ورزند، تثبیت می کند.

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ  
!؟

و جز این نیست که شیطان میخواهد بوسیله شراب و قمار بین شما عداوت و خشم بیندازد و شما را از ذکر خدا و از نماز باز دارد، پس آیا دست بردار از آنها هستید؟!»

همانطوری که سابقا اشاره شد سیاق این آیه بیان جمله من عمل الشیطان یا رجس من عمل الشیطان است، و معنایش این است که اینکه گفته شد این امور از عمل شیطانند یا هم رجس و هم از عمل شیطانند برای این است که شیطان هیچ غرضی از این اعمال خود یعنی خمر و میسر ندارد، مگر ایجاد عداوت و بغضا بین شما، و اینکه به این وسیله شما را به تجاوز از حدود خدا و دشمنی با یکدیگر وادار کند، و در نتیجه

بوسیله همین شراب و قمار و انصاب و ازلام شما را از ذکر خدا و نماز باز بدارد، و اینکه عداوت و بغضا را تنها از آثار شراب و قمار دانسته از این جهت است که این اثر در آن دو ظاهرتر است، چون معلوم است که نوشیدن شراب باعث تحریک سلسله اعصاب شده و عقل را تخدیر و عواطف عصبی را به هیجان در می آورد، و این هیجان اعصاب اگر در راه خشم و غضب بکار رود معلوم است که چه ثمرات تلخی به بار می آورد و بزرگترین جنایت راه، حتی جنایاتی را که درندگان هم از ارتکاب آن شرم دارند برای شخص مست تجویز می کند، و اگر در مسیر شهوت و بهیمیت قرار گیرد معلوم است که سر به رسوائی در آورده و هر فسق و فجوری را چه در باره مال و عرض خود و چه در باره دیگران در نظرش زینت داده و او را به هتک جمیع مقدسات دینی و اجتماعی و امثال آن را در نظرش ناچیز جلوه می دهد، چنانکه آمار ممالک مترقی که نوشیدن مشروبات الکلی در بینشان رواج دارد نشان داده که درشت ترین ارقام جنایات و حوادث ناگوار و فسق و فجورهای شرم آور و ننگین در اثر نوشیدن این آب آتشین است.

اما میسر که همان قمار است آن نیز در ضرر و مفسده دست کمی از شراب ندارد زیرا قمار سعی و کوششی را که شخص در مدت‌های طویل در راه جمع مال و بدست آوردن وجهه و آبرو بکار برده در کمترین مدت از بین برده و علاوه بر اینکه مال آدمی را تباہ می سازد چه بسا عرض و آبرو و بلکه جان آدمی را هم در مخاطره قرار می دهد.

حال اگر در راه قمار پیروز شد و از این راه مالی بدست آورد تازه همین مال او را به یک انحرافهای دیگر دچار می سازد، و آن اینست که چون این مال را به زحمت کسب نکرده در راه صحیح هم خرج نمی کند، و سیر معتدلی را که تاکنون در زندگی صحیح و عاقلانه خود اتخاذ کرده بود تباہ ساخته و او را مردی ولخرج و تنبل و اهل لهو و فجور می سازد، چنین کسی هیچ وقت حوصله اینکه مایحتاج زندگی خود را از راه مشروع بدست آورد نداشته و همواره در پی راه‌های نامشروع است، و همچنین اگر مغلوب شود و هستی خود را ببازد که همین بی پولی و زیانکاریش او را به کینه توزی نسبت به حریف قمار خود واداشته و در نتیجه یک عمر را به حسرت یا خشم و عصبانیت می گذارند.

این مفاسدی که گفته شد گرچه از آنجائی که کمتر بچشم اشخاص عوام و ساده لوح می خورد، و شاید یک یک آنها بیش از یکبار و دو بار مواجه با آنها نشود، از این جهت فسادش خیلی برای آنها روشن نیست، و لیکن همین نادر است که اگر جلوگیری نشود غالب و این یکبار چند بار و این اندک بسیار شده، رفته رفته کار جامعه را بجائی

می کشاند و بلوایی از وحشیت و همجیت در آن راه می اندازد، که هیچ چیز جز عواطف سرکش و وسوسه کشنده در آن حکومت نکند.

پس، از آنچه تاکنون گفته شد این معنا روشن شد که حصری که از کلمه انما در آیه: «انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوه»، استفاده می شود راجع به یک یک آن گناهان یعنی خمر و میسر و انصاب و اذلام نیست، بلکه راجع است به مجموع آنها مگر مفسده «جلوگیری از ذکر خدا و نماز» که از مفاسد همه و یک یک آنها است، نتیجتا عداوت و بغضا مخصوص به شراب و قمار خواهد بود، و از این که در جمله «و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوه»، نماز را جدای از ذکر خدا اسم برد، با اینکه نماز هم ذکر خداست، استفاده می شود که چون نماز فرد کامل از ذکر است، خدای تعالی اهتمام بیشتری به امر آن دارد، و در روایت صحیح از رسول الله وارد است که فرمود: نماز ستون دین است. و همچنین در آیات بسیار زیادی از قرآن کریم به این معنا اشاره شده است، بطوری که جا برای شک و تردید باقی نگذاشته است.

و اینکه در آیه مورد بحث ذکر را از نماز مقدم داشته برای این بوده است که تنها و تنها مقصود از دعوت الهی آن بوده است. آری، ذکر خدا خمیر مایه سعادت دنیا و آخرت، و روح زنده هر پیکره ای از عبادات است، کما اینکه در این آیات: «قال اهبطا منها جمیعا بعضکم لبعض عدو فاما یاتینکم منی هدی فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی و من اعرض عن ذکری فان له معیسه ضنکا و نحشره یوم القیامه اعمی»، که مربوط است به اولین روز تشریح دین و خطاب است به آدم ابو البشر، و همچنین در این آیات: «... و لکن متعتهم و آباءهم حتی نسوا الذکر و کانوا قوما بورا»، و در این آیه «فاعرض عن من تولى عن ذکرنا و لم یرد الحیوه الدنیا ذلک مبلغهم من العلم»، و ذکر خدا در این آیات در مقابل فراموشی او بکار رفته که مستلزم از یاد بردن عبودیت و انجام مراسم دینی است که جز انجام آن راه دیگری برای سعادت نفس نیست، چنانکه آیه شریفه «و لا- تکونوا کالذین نسوا الله فانسیهم انفسهم»، هم اشاره به همین معنا دارد.

### بس کنید!

اما اینکه فرمود: «فهل انتم متهون»، استفهامی است تویخی که مختصر دلالتی بر اینکه مسلمین آنروز خیلی گوش به فرمان خدا نبوده اند دارد، چون از آن استفاده می شود که نواهی دیگری را که قبل از این نهی بگوششان خورده اطاعت نکرده اند، این آیه یعنی: «انما یرید الشیطان ان یوقع...» به منزله تفسیری است برای آیه «یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمها اکبر من نفعهما»، زیرا بیان می کند که نفع و گناهی که در آن آیه در خمر و میسر فرض شد طوری نیستند که روزی از هم جدا شده

و تنها نفع آندو بماند، یا نفعش غالب شود، تا در نتیجه حلال گردد، و مانند دروغ مصلحت آمیز نیست که در عین اینکه گناه است ممکن است روزی نافع شود، و چه بسا روزی در اصلاح ذات بین و امثال آن نفعش بحدی برسد که بر ضررش غالب و در نتیجه حلال و جایز گردد، و تفسیر بودنش از اینجاست که بعد از اینکه می فرماید: «رجس من عمل الشیطان»، آنگاه رجس بودن آنرا بوسیله کلمه انما حصر نموده و فرموده: «انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه و البغضاء فی الخمر و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوه»، این اعمال جز این نخواهد بود که هر وقت واقع شوند، رجس و پلید و عمل شیطانند، و شیطان هم جز اینکه بوسیله این ها بین شما عداوت و بغضا بیندازد و شما را از نماز و یاد خدا غافل سازد غرض دیگری ندارد، و کوتاه سخن اینکه، هیچ امیدی به اینکه روزی نفع این اعمال از گناهش بیشتر و در نتیجه مباح شوند، نیست!

« و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اذروا... » تاکید امری است که قبلا به اجتناب از این پلیدی ها کرده بود، و وجه تاکید نخست این است که امر می کند به اطاعت خداوند سبحان که امر تشریح بدست اوست، و در ثانی به اطاعت رسول الهی که اجرای دستورات شرع محول به اوست، و در ثالث به تحذیر صریح از مخالفت. و در این فقره: « فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین، » تاکید می است که در آن معنای تهدید است، مخصوصا از جهت اینکه می فرماید: فاعلموا زیرا این خود اشاره است به اینکه شما مرتکبین خمر و میسر و غیره و نافرمانیهای خود را یک نوع غلبه بر رسول الله پنداشته اید، و نفهمیدید، یا فراموش کردید که رسول الله در این بین سود و زیانی ندارد، و جز رسانیدن پیغام و تبلیغ ماموریت خود وظیفه دیگری ندارد، و این نافرمانیها برگشتش به دشمنی با خدای تعالی است، و ندانستید که شما در حقیقت در مقام معارضه با ربوبیت پروردگار خود بر آمده اید!

این آیات در تحریم خمر و میسر و غیره مشتمل بر فنون مختلفی است از تاکید:

۱- ابتدای جمله یا ایها الذین آمنوا آنگاه بکار رفتن کلمه حصر انما سپس پلید خواندن آن گناهان، بعد از آن نسبت دادن آنها به عمل شیطان، و امر صریح به اجتناب و امید داشتن به رستگاری در دوری و اجتناب از آنها، بعد از آن بر شمردن مفاسد عمومی آنها یعنی عداوت و بغضا، و انصراف از نماز و ذکر خدا، سپس توبیخ مرتکبین به اینکه از نهی الهی متاثر و منتهی نمی شوند، آنگاه امر به اطاعت خدا و رسول و تحذیر از مخالفت، و بعد از همه اینها تهدید به اینکه اگر بار دیگر مرتکب شوند و از دستور خدا سرپیچی کنند بدانند که سرپیچیشان بعد از اتمام حجت و بلاغ مبین بوده است.

**تکلیف شرابخواری های قبل از تحریم**

« لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا ... » این آیه جواب است از سؤالی که ممکن است بخاطر کسی بیاید و آن اینست که با این همه گناه که در این عمل است پس مؤمنینی که قبل از حرام شدن آن یا قبل از نزول این آیه مرتکب آن شده اند تکلیفشان چیست؟ جواب می دهد اگر تقوا پیشه کنند خطری متوجهشان نیست.

سیاق آیه جز این را نمی پذیرد، برای این که جمله: فیما طعموا مطلق است و قیدی هم در کلام نیست.

و از طرفی، آیه در مقام رفع خطر از این طعام مطلق است، و این مطلق را با این بیان: « اذا ما اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و امنوا ثم اتقوا و احسنوا » مقید کرد به تقوا، و قدر متیقن از این تقوا که سه بار در آیه ذکر شده است، حق تقوا است، یعنی تقوای شدید!

آیه مورد بحث مانند آیات قبلی خود متعرض حال مسلمین است که مبتلای به شرب خمر بوده یا گاهگاهی آنرا می نوشیده اند، و از راه قمار مال بدست آورده یا از گوشت قربانیان انصاب خورده اند، گویا زبان حال این گونه اشخاص بعد از نزول آیات تحریم این بوده که تکلیف ما و سایر مسلمین که مثل ما هستند نسبت به گذشته و شراب هائی که خورده ایم و گناهانی که کرده ایم چیست؟ و گویا این آیه جواب است از زبان حال آنها به اینکه حرجی بر آنها نیست، در صورتی که از مردان با ایمان و صالح و با تقوا و نیکوکار باشند، با ایمان باشند، یعنی به خدا و تمامی احکامی که بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده ایمان داشته باشند، صالح باشند، یعنی جز عمل نیک انجام ندهند، با تقوا باشند یعنی خود را در مسیر تقوا قرار دهند، نیکوکار باشند یعنی احسان کنند به عمل کردن بر طبق احکامی که نازل شده است.

ظاهر اینکه فرمود: ثم اتقوا و آمنوا این است که ایمان بعد از ایمان معتبر است، و مراد از آن همان ایمان تفصیلی است، یعنی ایمان به یک یک احکامی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از ناحیه پروردگار خود آورده، بطوری که یکی از آنها را انکار و رد نکند و در حقیقت در برابر اوامر و نواهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تسلیم شود.

و ظاهر اینکه فرمود: ثم اتقوا و احسنوا این است که می خواهد بحسب اعتبار ایمان بعد از ایمان را احسان بشمارد، و این اعتبار، اعتبار صحیحی است، چون احسان را دو معنا است، یکی همان انجام دادن عمل است به وجه حسن و نیکویش، و بدون اینکه در آن هیچگونه قصد سوئی در کار باشد.

دوم احسانی است که به دیگران هم می رسد، و آن کارهای پسندیده است که چیزی از آن که خوش آیند باشد عاید غیر هم بشود.

تقوای دینی تنها با ایمان به خدا و تصدیق به حقانیت دین و بدون ایمان تفصیلی به یک یک احکام آن، حقیقت آنطور که باید ادا نمی شود، زیرا رد کردن و نپذیرفتن یکی از احکام دین در حقیقت رد کردن اصل دین است، و این ایمان تفصیلی هم وقتی در ادای حق تقوا کفایت می کند که توأم با عمل به آن احکام و به هر چه که از فعل و ترک اقتضا دارند بوده باشد، و این جری عملی هم از راه انقیاد باشد، نه از روی نفاق، پس بر کسی که بخواهد برای آخرت خود توشه تقوا فراهم کند واجب است که ایمان به خدا آورده و عمل صالح کند، و نیز به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در یک یک احکامی که آورده ایمان بیاورد، و علاوه در تمامی این مراحل سلوکش بر سیل احسان باشد.

و اما اینکه سه بار تقوا را تکرار کرد و مراحل سه گانه ایمان و عمل صالح و احسان را به آن تقیید نمود برای این بود که تاکید کند در اشاره به لزوم مقارنت این مراحل با تقوای واقعی و اینکه نباید در این مراحل هیچگونه غرض غیر دینی در کار باشد.

تقوا یک مقام خاص دینی و معنوی نیست بلکه حالتی است روحی که شامل تمامی مقامات معنوی می شود، به این معنا که برای هر درجه و مقامی از مقامات معنوی، تقوائی است مخصوص به خود آن مقام.

پس ملخص آنچه گذشت این شد که مراد از آیه شریفه «لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا...» این است که بر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح نموده اند نسبت به آنچه از شراب نوشیده و یا از سایر محرّمات مرتکب شده اند حرجی نیست، اما بشرطی که علاوه بر ایمان و عمل صالحشان در جمیع مراحل و اطوار خود ایمان به خدا و رسول و احسان در عمل را دارا باشند، و جمیع واجبات را انجام داده و از جمیع محرّمات پرهیزکار باشند.

با داشتن چنین فضائلی اگر قبل از نزول آیه تحریم و رسیدنش بگوششان و یا قبل از اینکه معنای آنرا فهمیده باشند به یکی از این پلیدی ها که عمل شیطان است مبتلا بوده اند، حرجی بر آنها نیست و خدای تعالی از گناهان گذشته آنان صرف نظر نموده است.

این آیات آخرین آیاتی هستند که در باب تحریم شراب نازل شده، و نیز - همانطوری که قبلا هم گفتیم - استفاده می شود که بعضی از مسلمین در ایام بعد از آیات اول تحریم و قبل از این آیات دست از عمل زشت خود برداشته بوده اند. و نیز به دست

می آید که بعد از نزول این آیات سؤال شده است از حال کسی که قبل از تحریم شراب به شرب آن مبتلا بوده اند، و لابد کسانی بوده اند که ابتلای شان به این عمل قبل از نزول تحریم بوده و کسانی بعد از نزول و قبل از فهمیدن آن و اشخاصی بعد از نزول و بعد از فهمیدن معنای آن بدون هیچ عذری و جواب این چند طایفه طوری داده شده که هر طایفه ای حکم مساله اش بحسب خصوص حال خودش معلوم شود، پس کسی که با داشتن ایمان و احسان و در چنین حالی آنرا چشیده (و مسلماً کسی است که قبل از تحریم و یا از روی جهل نوشیده)، حرجی بر او نیست، و کسی که در غیر این شرایط و بدون عذر مرتکب شده حکمش غیر این است.

### زمان تحریم شراب

از آیات راجع به خمر استفاده می شود که شراب در مکه و قبل از هجرت تحریم شده، چنان که آیه «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی» دلالت بر این معنا دارد، چون این آیه مکی است و اگر ضمیمه شود به آیه «یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما» که آیه ایست مدنی در اوایل هجرت نازل شده است، شکی باقی نمی ماند که در اوایل هجرت، شراب بر مسلمین تحریم بوده است.

اگر سیاق آیات مورد بحث مخصوصاً جمله «فهل انتم منتهون»، و آیه «لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا...» را مورد دقت قرار دهیم جای هیچ شبهه باقی نمی ماند که ابتلای عده ای از مسلمین به این عمل در ایامی که آیه سوره بقره نازل شده و هنوز آیات مائده نازل نشده بوده از باب دنباله عادت زشت قبلی بوده است، عیناً مانند همخوابگی با زنان بوده است در شبهای ماه رمضان، که چون سابقاً عادت بر این عمل داشته اند دشوارشان بود که در شبهای ماه رمضان از آن صرف نظر کنند، و مرتکب عصیان می شده اند، تا اینکه آیه «احل لکم لیله الصیام الرفث الی نساءکم هن لباس لکم و انتم لباس لهن علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم فتاب علیکم» نازل شد و حکم قبلی را نسخ کرد.

و کوتاه سخن اینکه، آیات قرآن مجید در باره اینکه شراب در اسلام و قبل از هجرت تحریم شده است تصریح و تنصیص دارد، و آیه سوره مائده جز بمنظور تاکید و تشدید در تحریم قبلی و تحریک مردم در انقیاد و اینکه در انتها از این نهی الهی و اقامه حکم حرمت سهل انگاری نکنند، نازل نشده است.

### تحریم شراب در همه ادیان



در کافی و تهذیب به اسناد خود از امام ابی جعفر علیه السلام نقل می کنند که فرمود: خدای تعالی هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر اینکه در علمش گذشته بود که وقتی دین او کامل شود کمال دین او مستلزم تحریم شراب خواهد بود، و همیشه شراب حرام بوده است، چیزی که هست طرز تحریم در بین مردم در شریعت هر پیغمبری نسبت به اول بعثت و آخر آن مختلف بوده، اول بطور ملایم سپس بطور جزم و قطع، چون اگر از همان بار اول آنرا تحریم می کردند، و شدت عمل بخرج می دادند مردم زیر بار نرفته و بطور کلی رشته را پاره می کردند، و نیز حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود: کسی بقدر خدای تعالی در رفتار خود رعایت رفق و مدارا را نمی کند، و این هم از رفق خدای تعالی است که تکلیف را به تدریج و به ملایمت در بین بندگان خود اجرا می نماید، چون می داند اگر یکباره تکلیف را بدوش آنان بگذارد هلاک و گمراه می شوند.

### روایات مربوط به تحریم شراب و قمار

در کافی به سند خود از عمرو بن شمر از ابی جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمود: وقتی خدای تعالی آیه « انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه، » را نازل فرمود، اشخاصی خدمت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردند: یا رسول خدا میسر چیست؟ حضرت فرمود: هر چیزی که با آن قمار شود حتی کعب ها، و گردو، پرسیدند انصاب چیست؟ حضرت فرمود: آنچه که برای بت ها قربانی شود. پرسیدند ازلام چیست؟ حضرت فرمود: همان تیر چوب هایی که با آن قرعه می انداختند.

و در کافی به سند خود از عطاء بن یسار از ابی جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: هر مسکری حرام و هر مسکری خمر است.

مؤلف: این روایت از طرق اهل سنت از عبد الله بن عمر از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، و لفظ آن چنین است: هر مسکری خمر و هر خمری حرام است و بیهقی و دیگران آنرا نقل کرده اند و از طریق ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل این روایت که: هر مسکری حرام و هر چیزی که با آن قمار شود میسر است، به حد استفاضه رسیده است.

و در تفسیر عیاشی از ابی الصباح از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

من از آن جناب از نبیذ و خمر پرسیدم که آیا هر دو به یک منزلت و هر دو حرامند؟ فرمود: نه، نبیذ به منزله خمر نیست، زیرا خدای تعالی خمر را حرام کرده چه کم باشد و چه زیاد، کما اینکه میته و خون و گوشت خوک کم و زیادش را حرام نموده، و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از هر مشروبی مسکرش را تحریم کرده، و البته هر چه را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تحریم کند خدا تحریم کرده است.

و در کافی و تهذیب به اسناد خود از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل کرده که فرمود: خدای تعالی شراب را حرام نکرده از جهت اینکه با اسم آن دشمن است، بلکه آنرا تحریم فرموده برای خاطر آثار سوء و عاقبت وخیم آن، بنا بر این هر چیزی که در اثر و عاقبت سوء با آن شریک باشد آن هم خمر و حرام است.

و در روایت دیگری است که هر چیزی که کار خمر را بکند خمر است.

(۱)

## تحریم زنا

### به زنا نزدیک نشوید!

«وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْنِيَّ إِنَّهُ كَانَ فَحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا!»

و نزدیک زنا مشوید که زنا همیشه فاحشه بوده و روشی زشت است!

این آیه از زنا نهی می کند و در حرمت آن مبالغه کرده است، چون نفرموده اینکار را نکنید، بلکه فرموده نزدیکش هم نشوید! و این نهی را چنین تعلیل کرده که این عمل فاحشه است، و زشتی و فحش آن صفت لاینفک و جدائی ناپذیر آن است، به طوری که در هیچ فرضی از آن جدا نمی شود، و با تعلیل دیگر که فرمود: «و ساء سبیلا»، فهماند که این روش، روش زشتی است که به فساد جامعه، آن هم فساد همه شئون اجتماع منجر می شود، و به کلی نظام اجتماع را مختل ساخته و انسانیت را به نابودی تهدید می کند، و در آیه ای دیگر در عذاب مرتکبین آن مبالغه نموده و در ضمن صفات مؤمنین فرموده «ولا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب یوم القیمه و یخلد فیه مهانا الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا!»

### گفتاری پیرامون حرمت زنا

این بحثی که عنوان می کنیم بحثی است قرآنی و اجتماعی. همه می دانیم که هر یک از جنس نر و ماده نوع بشر وقتی به حد رشد رسید- در صورتی که دارای بنیه ای سالم باشد- در خود میلی غریزی نسبت به طرف دیگر احساس می کند، و البته این مساله غریزی منحصر در افراد انسان نیست، بلکه در تمامی حیوانات نیز این میل غریزی را مشاهده می کنیم.

علاوه بر این همچنین مشاهده می کنیم که هر یک از این دو طرف مجهز به جهاز و اعضاء و قوایی است که او را برای نزدیک شدن به طرف مقابلش و ادار می کند.

اگر در نوع جهاز تناسلی این دو طرف به دقت مطالعه و بررسی کنیم جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند که این شهوت غریزی بوده و وسیله ای است برای توالد و تناسل که خود مایه بقاء نوع است.

علاوه بر جهاز تناسلی، انواع حیوانات، از آن جمله انسان، به جهازهای دیگری نیز مجهز است که باز دلالت دارند بر اینکه غرض از خلقت جهاز تناسلی همان بقاء نوع است، یکی از آنها محبت و علاقه به فرزند است، و یکی دیگر مجهز بودن ماده هر حیوان پستاندار به جهاز شیرساز است تا طفل خود را برای مدتی که بتواند خودش غذا را بجود و فرو ببرد و هضم کند شیر بدهد و از گرسنگی حفظ نماید، همه اینها تسخیرهایی است الهی که به منظور بقاء نوع جنس نر را مسخر ماده، و ماده را مسخر نر کرده، جهاز تناسلی طرفین را مسخر و دلهای آنان را و و همه را مسخر کرده تا این غرض تامین شود.

و به همین جهت می بینیم انواع حیوانات با اینکه مانند انسان مجبور به تشکیل اجتماع و مدنیت نیستند و به خاطر این که زندگیشان ساده و حوائجشان مختصر است، و هیچ احتیاجی به یکدیگر ندارند معدلک گاه گاهی غریزه جنسی و ادارشان می کند که نر و ماده با هم اجتماع کرده و عمل مقاربت را انجام دهند، و نه تنها انجام بدهند و هر یک دنبال زندگی خویش را بگیرند، بلکه به لوازم این عمل هم ملتزم شوند، و هر دو در تکفل طفل و یا جوجه خود و غذا دادن و تربیت آن پای بند باشند، تا طفل و یا جوجه شان به حد رشد برسد، و به اداره چرخ زندگی خویش مستقل گردد.

و نیز به همین جهت است که می بینیم از روزی که تاریخ، زندگی بشریت و سیره و سنت او را سراغ می دهد سنت ازدواج را هم که خود یک نوع اختصاص و رابطه میان زن و شوهر است سراغ می دهد، همه اینها ادله مدعای ما است، زیرا اگر غریزه، تناسل بشر را به اینکار وانی داشت باید تاریخ سراغ دهد که در فلان عصر نظامی در میان زن و شوهرها نبوده، آری مساله اختصاص یک زن به شوهر خود، اصلی طبیعی است که مایه انعقاد جامعه انسانی می گردد، و جای هیچ تردید نیست که ملت های گوناگون بشری در گذشته هر چند هم که دارای افراد فراوان بوده اند بالأخره به مجتمعات کوچکی به نام خانواده منتهی می شدند.

همین اختصاص باعث شده که مردان، زنان خود را مال خود بدانند، و عینا مانند اموال خود از آن دفاع کنند، و جلوگیری از تجاوز دیگران را فریضه خود بدانند همانطور

که دفاع از جان خود را فریضه می دانند، بلکه دفاع از عرض را واجب تر دانسته گاهی جان خود را هم بر سر عرض و ناموس خود از دست بدهند.

به همین جهت است که می بینیم در همه اعصار نوع بشر نکاح و ازدواج را مدح کرده و آن را سنت حسنه دانسته، و زنا را نکوهش نموده فی الجمله آنرا عملی شنیع معرفی کرده اند و گناهی اجتماعی و عملی زشت دانسته اند، بطوری که خود مرتکب نیز آنرا علنی ارتکاب نمی کنند، هر چند بطوری که در تاریخ امم و اقوام دیده می شود در بعضی از اقوام وحشی آنها در پاره ای از اوقات و در تحت شرایطی خاص در میان دختران و پسران و یا بین کنیزان معمول بوده است.

پس اینکه می بینیم تمامی اقوام و ملل در همه اعصار این عمل را زشت و فاحشه خوانده اند برای این بوده که می فهمیدند این عمل باعث فساد انساب و شجره های خانوادگی و قطع نسل و ظهور و بروز مرضهای گوناگون تناسلی گشته و همچنین علاوه بر این باعث بسیاری از جنایات اجتماعی از قبیل آدم کشی و چاقو کشی و سرقت و جنایت و امثال آن می گردد، و نیز باعث می شود عفت و حیاء و غیرت و مودت و رحمت در میان افراد اجتماع جای خود را به بی عفتی و بی شرمی و بی غیرتی و دشمنی و شقاوت بدهد.

با همه اینها، تمدنی که ممالک غربی در این اعصار به وجود آورده اند، از آنجائی که صرفاً بر اساس لذت جوئی و عیاشی کامل و برخورداری از مزایای زندگی مادی و نیز آزادی افراد در همه چیز بنا نهاده شده و آزادی را جز در آن اموری که مورد اعتنای قوانین مدنی است سلب نکرده و حتی کار را به جائی رسانده اند که تمامی آداب قومی و مرزهای دینی و اخلاقی و شرافت انسانی را کنار گذاشته افراد را در هر چیز که میل داشته باشند و در هر عملی - هر چه هم که شنیع باشد - آزاد گذاشته اند و گذشته از بعضی شرائط جزئی که در پاره ای موارد مخصوص، اعتبار کرده اند دیگر هیچ اعتنائی به آثار سوء این آزادی بی قید و شرط افراد ندارند، و قوانین اجتماعی را هم بر طبق خواسته اکثر مردم تدوین می کنند.

نتیجه چنین تمدنی اشاعه فحشاء میان مردان و زنان شده و حتی تا داخل خانه ها در میان مردان صاحب زن و زنان صاحب شوهر و حتی نسبت به محارم سرایت نموده و شاید دیگر کسی دیده نشود که از آثار شوم این تمدن، سالم مانده باشد، بلکه به سرعت اکثریت را با خود همراه کرده است، و یکی از آثار شومش این است که صفات کریمه ای که هر انسان طبیعی، متصف بدان است و آن را برای خود می پسندد و همه آنها از قبیل عفت و غیرت و حیاء آدمی را به سنت ازدواج سوق می دهد، رفته رفته ضعیف گشته است، تا آنجا که بعضی از فضائل مسخره شده است، و اگر نقل پاره ای از کارهای

زشت خودش شنیع و زشت نبود، و اگر بحث ما قرآنی و تفسیر نبود آماری را که پاره ای از جراید منتشر کرده اند اینجا نقل می کردیم تا مدعای ما ثابت گردد، که آثار شوم این تمدن تا چند درصد افراد بشر را آلوده کرده است.

و اما شریعت های آسمانی بطوری که قرآن کریم بدان اشاره می کند و تفسیر آیات آن در سوره انعام آیه ۱۵۱ تا آیه ۱۵۳ گذشت، همه از عمل زشت زنا به شدیدترین وجه نهی می کرده اند، در میان یهود قدغن بوده، از انجیل ها هم برمی آید که در بین نصاری نیز حرام بوده است، در اسلام هم مورد نهی قرار گرفته و جزء گناهان کبیره شمرده شده است، و البته حرمتش در محارم چون مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله شدیدتر است، و همچنین در صورت احصان یعنی در مورد مردی که زن داشته و زنی که شوهر داشته باشد حرمتش بیشتر است و در غیر صورت احصان حدود سبک تری دارد مثلاً اگر بار اول باشد صد تازیانه است و در نوبت سوم و چهارم یعنی اگر دو یا سه بار حد خدائی بر او جاری شده باشد و باز هم مرتکب شود حدش اعدام است، و اما در صورت محصنه بودن در همان نوبت اول باید سنگسار شود.

و در آیه مورد بحث، به حکمت حرمت آن اشاره نموده و در ضمن نهی از آن، فرموده به زنا نزدیک نشوید که آن فاحشه و راه بدی است. اولاً آن را فاحشه خوانده، و در ثانی به راه بد توصیفش کرده که مراد از آن - و خدا داناتر است - سیل بقاء است، همچنانکه از آیه «أئنکم لتأتون الرجال و تقطعون السبیل» نیز برمی آید که مقصود از راه همان راه بقاء نسل است، و معنایش این است که آیا شما در آمیختن با زنان را که راه بقای نسل می باشد و نظام جامعه خانوادگی را که محکم ترین وسیله است برای بقای مجتمع مدنی به وجود می آورد از هم می گسلید؟

آری با باز شدن راه زنا روز به روز میل و رغبت افراد به ازدواج کمتر می شود، چون با اینکه می تواند از راه زنا حاجت جنسی خود را برآورد داعی ندارد اگر مرد است محنت و مشقت نفقه عیال و اگر زن است زحمت حمل جنین و تربیت او را تحمل نموده و با محافظت و قیام به واجبات زندگیش، جانش به لب برسد، با اینکه گزینه جنسی که محرک و باعث همه اینها است از راه دیگر هم اقناع می شود، بدون اینکه کمترین مشکل و تعبی تحمل کند، همچنانکه می بینیم دختر و پسر جوان غربی همینکار را می کند، و حتی به بعضی از جوانهای غربی گفته اند که چرا ازدواج نمی کنی؟ در پاسخ گفته است: چکار به ازدواج دارم، تمام زنهای این شهر از آن من می باشد! دیگر ازدواج چه نتیجه ای دارد؟ تنها خاصیت آن مشارکت و همکاری در کارهای جزئی خانه است که آن هم مانند سایر شرکتهای است که با اندک بهانه ای منجر به جدائی شریکها از همدیگر می شود و این

مساله امروزه بخوبی در جوامع غربی مشهود است.

و اینجاست که می بینیم ازدواج را به یک شرکت تشبیه کرده اند که بین زن و شوهر منعقد می شود و آن را تنها غرض و هدف ازدواج می شمارند، بدون اینکه حسابی برای تولید نسل و یا برآوردن خواسته های غریزه باز کنند، بلکه اینها را از آثار مترتبه و فرع بر شرکت در زندگی می دانند، در نتیجه اگر توافق در این شرکت ادامه یافت که هیچ و گرنه از اولاد و مساله غریزه طبیعی صرف نظر می کنند.

همه اینها انحرافهایی است از راه فطرت، و ما اگر در اوضاع و احوال حیوانات و انواع مختلف آنها دقت کنیم خواهیم دید که حیوانات غرض اصلی و بالذات از ازدواج را، ارضاء غریزه تحریک شده، و پدید آوردن نسل و ذریه می دانند.

همچنانکه دقت در وضع انسان در اولین باری که این تمایل را در خود احساس می کند ما را به این حقیقت می رساند که هدف اصلی و تقدیمی که او را به این عمل دعوت می کند همان ارضاء غریزه است، که مساله تولید نسل دنبال آن است.

و اگر محرک انسان به این سنت طبیعی، مساله شرکت در زندگی و تعاون در ضروریات حیات، از خوراک و پوشاک و آشیانه و امثال آن بود، ممکن بود مرد این شرکت را با مردی مثل خود، و زن با زنی مثل خود برقرار کند، و اگر چنین چیزی ممکن بود و دعوت غریزه را ارضاء می کرد باید در میان جوامع بشری گسترش می یافت و یا حداقل برای نمونه هم که شده، در طول تاریخ در میان یکی از جوامع بشری صورت می گرفت و میان دو مرد و دو زن حتی احیانا چنین شرکتی برقرار می شد و در تمام طول تاریخ و در همه جوامع مختلف بشری به یک طریقه و روش جریان نمی یافت و اصلا چنین رابطه ای میان دو طبقه اجتماع یعنی طبقه مردان از یکطرف و زنان از طرف دیگر برقرار نمی شد.

و از طرفی دیگر اگر این روش غربی ها ادامه پیدا نموده و روز به روز به عدد فرزندان نامشروع اضافه شود، مساله مودت و محبت و عواطفی که میان پدران و فرزندان است به تدریج از بین رفته و باعث می شود که این رابطه معنوی از میان پدران نسبت به فرزندان رخت بربندد، و وقتی چنین رابطه ای باقی نماند قهرا سنت ازدواج از میان جامعه بشر کنار رفته و بشر رو به انقراض خواهد نهاد، همه اینها که گفتیم نمونه هایش در جامعه های اروپائی خودنمائی می کند.

یکی از تصورات باطل این است که کسی تصور کند که کار بشر در اثر پیشرفتهای فنی به زودی به جائی برسد که چرخ زندگی اجتماعی خود را با اصول فنی و طرق علمی بچرخاند، بدون اینکه محتاج به کمک غریزه جنسی شود، یعنی فرزندان را به وجود آورد بدون اینکه اصلا احتیاجی به رابطه به اصطلاح معنوی و محبت پدری و

مادری باشد، مثل اینکه جایزه هائی مقرر کنند برای کسانی که تولید نسل کنند و پدران به خاطر رسیدن به آن جوایز فرزند تحویل دهند! همچنانکه در بعضی از ممالک امروز معمول شده است، غافل از اینکه جایزه قرار دادن و یا هر قانون و سنت دیگری مادام که در نفوس بشر ضامن اجراء نداشته باشد دوام پیدا نمی کند، قوانین در بقای خود از قوا و غرائز طبیعی انسان کمک می گیرند، نه به عکس که اگر غرائز باطل شد نظام اجتماع باطل می شود.

هیات اجتماع قائم بافرد اجتماع است، و قوام قوانین جاری بر این است که افراد آن را بپذیرند و بدان رضایت دهند، و آن قوانین بتواند پاسخگوی جامعه باشد، با این حال چگونه ممکن است قوانینی در جامعه ای جریان یابد و دوام پیدا کند که قریحه جامعه خواستار آن نبوده و دلها پذیرایش نباشد.

پس حاصل کلام این شد که باطل شدن گزینه طبیعی و غفلت اجتماع بشری از غایت و هدف اصلی آن، انسانیت را تهدید به نابودی می کند، و به زودی هم کارش را بدینجا خواهد کشانید، و اگر هنوز چنین خطری کاملاً محسوس نشده برای این است که هنوز عمومیت پیدا نکرده است.

علاوه بر مطالب مذکور این عمل زشت و پست اثر دیگری هم از نظر شریعت اسلامی دارد، و آن بر هم زدن انساب و رشته خانوادگی است، که با گسترش زنا، دیگر جائی برای احکام نکاح و ارث باقی نمی ماند.

### روایات وارده در شاعت زنا

در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم از قتاده و او از حسن روایت کرده که در ذیل آیه «و لا- تقریبا الزنی انه کان فاحشه» گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بارها می فرمود: بنده خدا در حینی که زنا می کند ایمان به خدا ندارد، و در حینی که بهتان می زند ایمان به خدا ندارد، و در حینی که دزدی می کند ایمان به خدا ندارد، و در حینی که شراب می خورد ایمان به خدا ندارد، و در حینی که خیانت می کند ایمان به خدا ندارد، پرسیدند: یا رسول الله به خدا سوگند ما خیال می کردیم این کارها با ایمان سازگار هست، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر یکی از این کارها از آدمی سر بزند ایمان از قلبش بیرون می رود، و اگر توبه کند توبه اش قبول می شود.

مؤلف: از طرق اهل بیت علیهم السلام هم چنین مضمونی رسیده که روح ایمان در حین معصیت از آدمی جدا می شود.

(۱)

### تحریم ربا و رباخواری در قرآن

#### تشریح تحریم ربا



” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ!

وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ!

-ای کسانی که به دین اسلام گرویده اید ربا مخورید که دائم سود بر سرمایه افزاید تا چند برابر شود و از خدا بترسید و این عمل زشت را ترک کنید، باشد که سعادت و رستگاری یابید!

-و پرهیزید از آتش عذابی که برای کیفر کافران افروخته اند!

این آیه حرمت ربا را تشریح کرده است. خدای تعالی در آیه مورد بحث گرفتن ربا را تعبیر به خوردن آن نموده، و کلمه ”اضعافا مضاعفه“ اشاره است به وضعی که غالب رباخواران دارند، چون اصولاً وضع ربا و طبیعت آن این است که مال ربا دهنده را نابود کرده، ضمیمه مال رباخوار می کند، و آن را چندین برابر می سازد.

و در جمله ” و اتقوا النار التي اعدت للكافرين“ اشاره ای است به اینکه ربا خوار کافر است، همچنان که در سوره بقره در آیات مربوط به ربا نیز این اشاره را آورده و فرموده: ” و الله لا يحب كل كفار اثيم.“

(۱)

### تشدید تحریم ربا

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَاتْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ،

يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ،

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ،

يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ،

فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظَلَّمُونَ،

وَإِن كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرِهِ وَأَن تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ،

وَ اتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظَلَّمُونَ!

- کسانی که ربا می خورند رفتار و کردارشان مانند شخص جن زده و فریب خورده شیطان است و چون ربا خوران خوب و بد را تمیز نمی دهند، می گویند خرید و فروش هم مثل ربا است، با اینکه خدا خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده پس بطور کلی هر کس موعظه ای از ناحیه پروردگارش دریافت بکند، و در اثر آن موعظه، از معصیت خدا دست بردارد، گناهی که قبلاً کرده بود حکم گناه بعد از موعظه را ندارد، و امر آن به دست خدا است اما اگر باز هم آن عمل نهی شده را تکرار کند، چنین کسانی اهل آتش و در آن جاودانند،

-خدا ربا را (که مردم به منظور زیاد شدن مال مرتکب می شوند)، پیوسته نقصان می دهد، و به سوی نابودیش روانه می کند، و در عوض صدقات را نمو می دهد، و خدا هیچ کافر پیشه دل به گناه آلوده را دوست نمی دارد،

-محققا کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام می دهند و نماز بپا داشته، و زکات می دهند، اجرشان نزد پروردگارشان است (چون دنیا ظرفیت اجر اینگونه اعمال را ندارد)، نه ترسی بر آنان هست و نه اندوهگین می شوند،

-هان! ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کنید، و آن زیادی مال را که در اثر ربا به دست آمده رها کنید، اگر دارای ایمانید،

-حال اگر نکنید باید بدانید که در حقیقت اعلان جنگ با خدا و رسول کرده اید،

و اگر توبه کنید اصل سرمایه تان حلال است، نه ظلم کرده اید و نه به شما ظمی شده است،

و اگر بدهکار شما در تنگی و فشار است باید مهلتش دهید، تا هر وقت داشت بدهد البته اگر تصدق کنید برایتان بهتر است اگر اهل عمل باشید،

و برسید از روزی که در آن روز به سوی خدا بر می گردید، و آن وقت تمامی اعمالتان به شما برگردانده می شود، بدون اینکه به احدی ظلم شود!

این آیات در مقام تاکید حرمت ربا و تشدید بر رباخواران است، نه اینکه بخواهد ابتداء ربا را حرام کند، چون لحن تشریح لحن دیگر است، آن آیه ای که می توان گفت حرمت ربا را تشریح کرده آیه زیر است که می فرماید: "یا ایها الذین آمنوا لا تاكلوا الربوا اضعافا مضاعفه، و اتقوا الله لعلکم تفلحون."

آری آیات مورد بحث مشتمل بر آیه ای نظیر "یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین"، که لحن تشریح دارد می باشد، و از سیاق آن بر می آید مسلمانان از آیه سوره آل عمران که ایشان را نهی می کرده منتهی نشده بودند و از ربا خواری دست برداشته بودند، و بلکه تا اندازه ای همچنان در بینشان معمول بود، لذا خدای سبحان در این سوره نیز برای بار دوم به آنان دستور می دهد که از ربا خواری دست بردارند، و آنچه از ربا که در ذمه بدهکاران مانده نگرفته و مطالبه نمایند. از همین جا روشن می شود که جمله "فمن جائه موعظه من ربه فانتهی فله ما سلف و امره الی الله..." چه معنایی می دهد، و تفصیلش خواهد آمد.

قبل از آنکه آیه سوره آل عمران نازل شود سوره روم نازل شده بود، چون سوره روم در مکه نازل شده، در آنجا می فرماید: "و ما اتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله، و ما آتیتم من زکوه تریدون وجه الله فاولئک هم المضعفون"، از اینجا این معنا روشن می شود که مساله ربا خواری از همان اوائل بعثت رسول خدا و قبل از هجرت عملی منفور بود، تا آنکه در آیه سوره آل عمران صریحا تحریم و سپس در آیه سوره بقره (یعنی همین آیات مورد بحث)، در باره آن تشدید شده است، چون همانطور که گفتیم از سیاق این آیات کاملا استفاده می شود که قبلا در باره آن نهی شده بود، و نیز روشن می شود که آیات مورد بحث بعد از آیات سوره آل عمران نازل شده است.

علاوه بر اینکه حرمت ربا بنا به حکایت قرآن کریم در بین یهود معروف بوده، چون قرآن کریم درباره آنان می فرماید: "و اخذهم الربوا و قد نهوا عنه،" و نیز آیه ای که قرآن مجید از یهودیان، نقل می کند که می گفتند: "لیس علینا فی الامیین سبیل،" اشاره ای به این معنا دارد با در نظر گرفتن اینکه قرآن کریم کتاب یهود را تصدیق کرده و در مورد ربا

نسخ روشنی ننموده، دلالت دارد بر اینکه ربا در اسلام حرام بوده است .

### تقابل ربا با انفاق و صدقه

و این آیات یعنی آیات مورد بحث با آیات قبلش ( که در باره انفاق است) بی ارتباط نیست، همچنانکه از جمله " یمحق الله الربوا و یربی الصدقات،" و جمله " و ان تصدقوا خیر لکم،" که در ضمن این آیات آمده، این ارتباط فهمیده می شود، همچنانکه در سوره روم و آل عمران نیز مساله ربا مقارن با مساله انفاق و صدقه واقع شده است، بعلاوه دقت در آیات نیز این ارتباط را تایید می کند زیرا ربا خواری درست ضد و مقابل انفاق و صدقه است، چون ربا خوار، پول بلا عوض می گیرد، و انفاق گر پول بلاعوض می دهد، و نیز آثار سوئی که بر ربا خواری بار می شود درست مقابل آثار نیکی است که از صدقه و انفاق به دست می آید، آن اختلاف طبقاتی و دشمنی می آورد، و این بر رحمت و محبت می افزاید، آن خون مسکینان را به شیشه می گیرد و این باعث قوام زندگی محتاجان و مسکینان می شود، آن اختلاف در نظام و نا امنی می آورد و این انتظام در امور و امنیت.

### شدیدترین لحن خدا علیه رباخواران

خدای سبحان در این آیات در امر ربا خواری شدتی به کار برده که در باره هیچ یک از فروع دین این شدت را به کار نبرده است، مگر یک مورد که سخت گیری در آن نظیر سخت گیری در امر ربا است، و آن این است که: مسلمانان، دشمنان دین را بر خود حاکم سازند، و اما بقیه گناهان کبیره هر چند قرآن کریم مخالفت خود را با آنها اعلام نموده و در امر آنها سخت گیری هم کرده، و لیکن لحن کلام خدا ملایم تر از مساله ربا و حکومت دادن دشمنان خدا بر جامعه اسلامی است، و حتی لحن قرآن در مورد زنا و شرب خمر و قمار و ظلم و گناهی بزرگتر از این، چون کشتن افراد بی گناه، ملایمتر از این دو گناه است.

و این نیست مگر برای اینکه فساد آن گناهان از یک نفر و یا چند نفر تجاوز نمی کند، و آثار شومش تنها به بعضی از ابعاد زندگانی را در بر می گیرد و آن عبارت است از فساد ظاهر اجتماع، و اعمال ظاهری افراد، به خلاف ربا و حکومت بی دینان که آثار سوئش بنیان دین را منهدم می سازد، و آثارش را به کلی از بین می برد و نظام حیات را تباه می سازد، و پرده ای بر روی فطرت انسانی می افکند، و حکم فطرت را ساقط می کند، و

دین را به دست فراموشی می سپارد، که ان شاء الله توضیح این معانی را تا اندازه ای خواهیم داد .

### عبرت تاریخ درباره تسلط رباخواران و دوستی با دشمنان اسلام

جریان تاریخ نیز این نظریه قرآن را تصدیق کرده، و شهادت می دهد که امت اسلام از اوج عزت به پائین ترین درجه ذلت نیفتاد، و مجد و شرفش به غارت نرفت و فاقد مال و عرض و جان خود نشد، مگر وقتی که در امر دین خود سهل انگاری کرد، و دشمنان دین را دوست خود گرفته، زمام امر حکومت خود را به دست ایشان سپرد و کارش به جائی رسید که نه مالک مرگ خود بود، و نه مالک زندگی اش، نه اجازه می یافت تا بمیرد و نه فرصت پیدا می کرد تا از مواهب و نعمتهای زندگانی برخوردار گردد، لذا دین از میان مسلمانان رخت بر بست، و فضائل نفسانی از میان آنان کوچ نمود.

رباخواران به جمع کردن اموال و انباشتن ثروت پرداختند و در راه به دست آوردن جاه و مقام با یکدیگر مسابقه گذاشتند، و همین باعث به راه افتادن جنگهای جهانی شد، و جمعیت دنیا به دو دسته تقسیم گردیده و رو بروی هم ایستادند، یک طرف ثروتمندان مرفه، و طرف دیگر استثمار شدگان بدبختی که همه چیزشان به غارت رفته بود، و این جنگهای جهانی بلائی شد که کوهها را از جای کند، و زلزله در زمین افکند انسانیت را تهدید به فنا کرد، و دنیا را به ویرانه ای تبدیل نمود، "ثم کان عاقبه الذین اساؤا السوآی! " آری عاقبت کسانی که بد کردند همان بدی بود!

و به زودی انشاء الله برای خواننده روشن خواهد شد که آنچه قرآن کریم در باب رباخواری و سرپرستی دشمنان دین فرموده از پیشگوئی های قرآن است.

### مخبط شدن رباخواران بوسیله مسی شیطان

- "الذین یاکلون الربوا، لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس."

کلمه خبط به معنای کج و معوج راه رفتن است، وقتی می گویند: خبط البعیر معنایش این است که: راه رفتن این شتر غیر طبیعی و نامنظم است.

انسان هم در زندگیش راهی مستقیم دارد که نباید از آن منحرف شود، چون او

نیز در طریق زندگی و بر حسب محیطی که در آن زندگی می کند حرکات و سکنتاتی دارد، که دارای نظام مخصوصی است، که آن نظام را بینش عقلانی انسان ها معین می کند، و هر فردی افعال خود را (چه فردی چه اجتماعی)، با آن نظام تطبیق می دهد.

انسان وقتی گرسنه شد تصمیم می گیرد تا غذا بخورد، و چون تشنه شد، در صدد نوشیدن آب بر می آید، برای استراحتش بستری فراهم می کند، و چون شهوتش طغیان کرد ازدواج می نماید، و چون خسته شد استراحت می کند، و چون گرمش شد، زیر سایه می رود، و برای این منظور خانه می سازد، و همچنین سایر حوائجی که دارد بر می آورد، و در معاشرتش با دیگران در برابر پاره ای امور خوشحال، و در برابر بعضی دیگر، گرفته خاطر می شود، هر وقت مقصدی داشته باشد که نیازمند به مقدماتی است، نخست مقدماتش را فراهم می کند، و هر هدفی را دنبال می کند که نیازمند به سببی است، نخست سبب آن را فراهم می کند.

و همه این افعالی که در زندگی دارد، گفتیم: ناشی از اعتقاداتی است که همه به هم مربوط، و به نحوی متحد و سازگار است و با یکدیگر تناقض ندارند، و مجموع این افعال را همان زندگی بشر می نامیم.

و همانا انسان به واسطه نیروئی که در او به ودیعت نهاده شده (یعنی نیروئی که با آن، خیر و شر، نافع و مضر را تشخیص می دهد)، راه صحیح زندگی را یافته است.

### وضع مغز مخبط و تفکرات انسان مخبط

این وضع انسان معمولی است، اما انسانی که ممسوس شیطان شده، یعنی شیطان با او تماس گرفته و نیروی تمیز او را مختل ساخته، نمی تواند خوب و بد، نافع و مضر، و خیر و شر را از یکدیگر تمیز دهد و حکم هر یک از این موارد را در طرف مقابل آن جاری می سازد (مثلا به جای اینکه خیر و نافع و خوب را بستاید، زشتی ها و شرور و مضرات را می ستاید، و یا به جای اینکه دیگران را به سوی کارهای خیر و مفید دعوت کند به سوی شرور می خواند، و این به آن جهت نیست که معنای خوبی و خیر و نافع را فراموش کرده و نمی داند خوب و بد کدام است، برای اینکه هر چه باشد انسان است، و اراده و شعور دارد و محال است که از انسان، افعال غیر انسانی سر بزند بلکه از این جهت است که زشتی را زیبایی و حسن را قبح و خیر و نافع را شر و مضر می بیند، پس او در تطبیق احکام و تعیین موارد، دچار خبط و اشتباه شده است .

و چنین انسان مخبط، در عین اینکه مخبط است اینطور نیست که همیشه

عمل غیر عادی را نمی بیند، برای اینکه لازمه این فرض، آن است که صاحب آراء، و افکاری منظم باشد، عادی و غیر عادی را تشخیص بدهد، و مانند مستان مخمور که درخت سرو را نی و نی را سرو می بینند، این را به جای آن و آن را به جای این بگیرد، بلکه عادی و غیر عادی برای او بهم مخلوط شده، نمی تواند این را از آن تشخیص دهد، عادی آن عملی است که او عادی بداند، و غیر عادی آن عملی است که او غیر عادی تشخیص دهد، پس در نظر او عادی و غیر عادی یکی است، اگر او عملی را کرد عادی است، و گرنه غیر عادی، عینا مانند شتری که در راه رفتن می لنگد، او در عین اینکه خلاف عادی راه می رود، عادی را مثل خلاف عادت می پندارد، بدون اینکه این در نظرش بر آن مزیتی داشته باشد، پس او هیچوقت مشتاق آن نیست که از خلاف عادت به حال عادی برگردد (دقت فرمائید!)

وضع ربا خوار عینا همینطور است، چون او چیزی برای مدتی به دیگری می دهد، و در عوض همان را با مقداری زیادت می گیرد، و این عمل بر خلاف فطرت آدمی است، چون فطرت که پایه و اساس زندگانی اجتماعی بشر را تشکیل می دهد حکم می کند که آنچه را که آدمی دارد و از آن بی نیاز است با آنچه که دیگران دارند و او به آن نیازمند است معاوضه کند (آن مقدار، که از مال خود می دهد به همان مقدار از مال دیگران گرفته جای خالی را پر کند، نه بیشتر بگیرد و نه کمتر)، و اما اینکه مالی را بدهد، و عینا همان را بگیرد با چیزی زائد (از دو جهت غلط است، اول اینکه مبادله ای صورت نگرفته، دیگر اینکه زیادی گرفته)، و این، حکم فطرت و اساس اجتماع را تباه می سازد، برای اینکه از طرف ربا خوار، منجر به اختلاس و ربودن اموال بدهکاران می شود و از طرف بدهکاران، منتهی به تهی دستی و جمع شدن اموالشان در دست ربا خوار می گردد، پس ربا خواری عبارت است از کاهش یافتن بنیه مالی یک عده، و ضمیمه شدن اموال آنان به اموال ربا خوار.

این کاهش و نقصان، از یک طرف، و تکاثر اموال از طرف دیگر، نیز منجر به این می شود که به مرور زمان و روز به روز خرج بدهکار و مصرف او بیشتر می شود، و با زیاد شدن احتیاج و مصرف، و نبودن درآمدی که آن را جبران کند روز به روز خرج بیشتر می شود، و ربا نیز تصاعد می یابد و این تصاعد از یک طرف، و نبودن جبران از طرف دیگر، زندگی بدهکار را منهدم می سازد.

### توجیه مغز مخبط رباخوار درباره همسانی تجارت و ربا

و این خود خبطی است که رباخوار مبتلای به آن است، مانند خبطی که جن

زده مبتلای به آن است، برای اینکه معاملات ربوی او را در آخر دچار این خبط می کند، که فرقی میان معامله مشروع یعنی خرید و فروش، و معامله نامشروع یعنی ربا نگذارد، و وقتی به او بگویند: دست از ربا بردار و به خرید و فروش پرداز، بگوید: چه فرق هست میان ربا و بیع و چه مزیتی بیع بر ربا دارد تا من ربا را ترک کنم، و به خرید و فروش پردازم، و لذا خدای تعالی به همین سخن رباخواران (که چه فرق هست میان بیع و ربا)، استدلال بر خبط آنان کرده است .

و این استدلالی است قوی و بجاء، برای اینکه ربا تعادل و موازنه ثروت را در جامعه به هم می زند، و آن نظامی را که فطرت الهی به آن، راهنمایی می کند و باید در جامعه حاکم باشد، مختل می سازد .

” ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا، “ در سابق گفتیم که چرا خرید و فروش را تشبیه به ربا کرد و ربا را تشبیه به خرید و فروش نکرد و وعده دادیم که بیشتر توضیح دهیم، توضیح این است که:

رباخوار مبتلای به خبط و اختلال، حالتی خارج از حالت عادی و سالم دارد برای او آنچه در نزد عقلا زشت و منکر است مفهومی ندارد، برای او زشت و زیبا، عمل معروف و منکر، یکی است و وقتی یک انسان عاقل به رباخوار می گوید به جای رباخواری به خرید و فروش پردازد در حقیقت حرف تازه ای زده که باید اثباتش کند و لذا او اگر بخواهد جواب بدهد قهرا باید بگوید از نظر من آنچه را که تو می گوئی از ربا بهتر است با ربا هیچ فرقی ندارد چون اگر به عکس این بگوید یعنی بگوید: ربا در نظر من با خرید و فروش یکی است، آنچه مرا از آن نهی می کنی، با آنچه که مرا به آن امر می کنی یکی است مردی عاقل خواهد بود و ادراکش مختل نخواهد شد، چون معنای این کلامش این می شود که من قبول دارم آنچه که مرا به آن امر می کنی مزیتی دارد لیکن به نظر من آنچه هم که مرا از آن نهی می کنی مزیتی دیگر دارد و نمی خواهد مزیت را به کلی انکار کند و مانند دیوانگان بگوید: اصلا مزیتی در خرید و فروش و ربا نمی بینم و رباخوار همین را می گوید او به خاطر خبطی که در درونش دارد می گوید: خرید و فروش هم مثل ربا است و اگر بگوید ربا هم مانند خرید و فروش است در حقیقت شریعت خدائی را انکار کرده، نه اینکه چون جن زده ها سخن پرت و بی معنی گفته باشد .

و ظاهرا جمله: ” ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا، “ حکایت حال رباخواران است نه اینکه چنین سخنی را گفته باشند و اینگونه تعبیرات (حال اشخاص به لسان قال حکایت کردن) معروف و بین مردم متداول است.

**وَ اَحَلَّ اللهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا!**



این جمله در مقام تشریح ابتدائی حرمت ربا نیست چون این آیات ظهور در این دارد که قبلا ربا حرام شده بوده و در سوره آل عمران فرموده بود: "یا ایها الذین آمنوا لا- تاکلوا الربوا اضعافا مضاعفه و اتقوا الله لعلکم تفلحون"، و آیات مورد بحث و مخصوصا جمله "و احل الله البیع و حرم الربوا"، دلالت بر انشاء حکم ندارد بلکه دلالت بر اخبار دارد، نمی خواهد بفرماید از الان ربا حرام شد بلکه می فرماید: قبلا- ربا را حرام کرده، خواهی پرسید، با اینکه قبلا حرام شده بوده دیگر چه حاجتی به آوردن این جمله بود در جواب می گوئیم خواست تا با آوردن این جمله زمینه را برای جمله: "فمن جاءه موعظه من ربه ...،" فراهم سازد، این آن نکاتی است که از سیاق و محتوای آیه به نظر می رسد.

"فمن جاءه موعظه من ربه ...،" این جمله نتیجه گیری از جمله: "احل الله البیع ...،" است و مفهوم آن مقید و مخصوص به ربا و رباخواران نیست بلکه حکمی است کلی که در موردی جزئی به کار رفته تا دلالت کند بر اینکه آن مورد جزئی یکی از مصادیق و نمونه های حکم کلی است و حکم نامبرده شامل آن مورد نیز می شود، و معنایش این است که آنچه ما در باره ربا گفتیم، موعظه ای بود که از ناحیه پروردگارتان آمده و بطور کلی هر کس از ناحیه پروردگارش موعظتی برایش بیاید چنین و چنان می شود شما هم اگر دست از رباخواری بردارید، گناه آنچه تاکنون کرده اید بخشوده می شود و امر شما با خدا است .

از اینجا روشن می شود که مراد از آمدن موعظه خبردار شدن از حکمی است که خدای تعالی تشریح کرده و منظور از انتهاء در آیه، توبه و ترک عملی است که از آن نهی شده تا بنده از آن کار، دست بردارد و منظور از اینکه فرمود: "فله ما سلف"، این است که حکم حرمت، شامل رباخواریهای قبل از آمدن قانون حرمت ربا، نیست و منظور از اینکه فرمود: "و امره الی الله"، این است که افرادی که قبل از نزول آیه، مبتلا به رباخواری بوده اند، آن عذاب ابدی که از ذیل آیه، یعنی جمله "و من عاد فاولئک اصحاب النار ...،" بدست می آید، برایشان نیست .

بلکه از آنچه که تاکنون از راه ربا به دست آورده اند، می توانند بهره مند گردند، و امرشان به دست خدا است، چه بسا ممکن است خدا رهایشان سازد و در بعضی احکام آزادشان بگذارد و چه بسا تکلیفی برایشان مقرر بدارد که با عمل به آن تکلیف، خطای

قبلی خود را جبران نمایند.

باید دانست که امر این آیه بس عجیب است برای اینکه گفتیم جمله "فمن جائه موعظه و ..." تسهیل و تشدید می‌شود که دارد حکمی کلی را بیان می‌کند و اختصاص به مورد ربا ندارد، شامل تمامی گناهان کبیره می‌شود و در باره همه آنها می‌فرماید: کسی که قبل از مسلمان شدن گناه کبیره ای کرده باشد در اسلام مؤاخذه نمی‌شود لیکن متأسفانه مفسرین آنرا مخصوص به ربا دانسته و آنگاه پیرامون آن بحث کرده اند که رباهای قبل از اسلام چنین و چنان است و امرش واگذار به خدا است و کسی که در اسلام، ربا بخورد چنین و چنان می‌شود با اینکه عمومیت آیه بسیار روشن است.

بعد از آنکه به این نکته توجه کردی کاملاً- برایت روشن می‌شود که جمله "فله ما سلف و امره الی الله،" بیش از یک معنای مبهم افاده نمی‌کند چیزی که هست این معنای مبهم در مورد هر معصیتی که در باره اش موعظه ای رسیده متعین می‌شود و معلوم است که این معنای مبهم بر حسب اختلاف آن مواعظ، مختلف می‌شود.

### تکلیف گناه رباخواری و همه گناهان قبل از توبه

پس معنای آیه شریفه این است که هر کس در اثر موعظه ای دست از کار زشت خود بردارد گناهان گذشته اش چه در باره حقوق خدا بوده یا در مورد حقوق مردم، نسبت به عین آن گناهان مؤاخذه نمی‌شود ولی چنان هم نیست که از آثار وضعی ناگوار آن گناهان به کلی رها شود، بلکه امر چنین کسی با خدا است اگر او بخواهد ممکن است وظائفی برای جبران آنچه فوت شده مقرر فرماید، مثلاً قضای روزه ها و نمازهای فوت شده را بر او واجب کند، و اگر گناهان گذشته راجع به حدود است، حد را برای او واجب سازد، و یا اگر مورد تعزیر و شلاق و حبس است اجرای آن احکام را در باره اش واجب کند، و اگر حق الناس است و عین مال غصبی یا ربوی نزدش مانده باشد رد نمودن آن را به صاحبش واجب کند، و اگر بخواهد او را عفو می‌کند و بعد از توبه چیزی را بر او واجب نمی‌کند، همچنانکه در مورد مشرکین چنین کرده، یعنی از حق الله و حق الناس هائی که در زمان شرک مرتکب شده بودند عفو فرموده است.

و نیز در مورد مسلمانانی که گناهانشان تنها جنبه حق الله دارد مثلاً شراب می‌خورده و لهو مرتکب می‌شده و بعد توبه کرده، خدا توبه اش را می‌پذیرد بدون اینکه چیزی بر او واجب سازد، و مواردی دیگر نظیر این دو مورد، برای اینکه جمله "فمن جائه موعظه من ربه فانتهی ..." همانطور که گفتیم مطلق است و منحصر به رباخوار نیست هم

شامل او می شود و هم شامل کفار و مؤمنین (چه مؤمنین صدر اسلام و چه دیگران از تابعین و مسلمانان اعصار بعد).

و اما جمله: "و من عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون"، به آن جهت که کلمه عود در آن آمده در مقابل کلمه انتهاء که در جمله سابق آمده بود دلالت می کند بر اینکه مراد از کلمه عود معنایی است که با عدم انتها جمع می شود، در نتیجه معنای و من عاد ... این است که هر کس که از کار زشت خود دست بردارد چنین و چنان می شود و این، ملازم است با اصرار بر گناه و نپذیرفتن حکم خدا که آنهم کفر به خدا و یا ارتداد درونی است هر چند که این کفر و ارتداد را به زبان نیاورند، زیرا وقتی کسی به گناه قبلی خود برگردد و دست از آن بردارد حتی به این مقدار که از آن پشیمان باشد چنین کسی در حقیقت تسلیم حکم خدا نگشته و تا ابد رستگار نخواهد شد، پس تردیدی که در آیه شده و فرموده: کسی که چنین کند چنان می شود در حقیقت می خواهد بفرماید که: تردید در تسلیم حکم خدا شدن و سرپیچی از دستورات او و اصرار بر گناه غالباً ناشی از عدم تسلیم است که آن هم مستلزم خلود در آتش است.

### افزایش مال بوسیله صدقات و نقصان آن بوسیله ربا

« یمحق الله الربوا و یربی الصدقات ... » یمحق به معنای نقصان پی در پی است بطوریکه آن چیزی که محق می شود تدریجاً فانی شود، و در مقابل کلمه ارباء به معنای نمو و رو به زیادت نهادن است.

در آیه شریفه، ارباء صدقات و محق ربا را مقابل یکدیگر قرار داده، در سابق هم گفتیم که ارباء صدقات و نمو دادن آن مختص به آخرت نیست بلکه این خصیصه هم در دنیا هست و هم در آخرت در نتیجه از مقابله نامبرده می فهمیم که محق ربا نیز هم در دنیا هست و هم در آخرت .

پس همچنانکه یکی از خصوصیات صدقات، این است که نمو می کند و این نمو، لازمه قهری صدقه است و از آن جدا شدنی نیست چون باعث جلب محبت و حسن تفاهم و جذب قلوب است و امنیت را گسترش داده و دلها را از اینکه به سوی غضب و دزدی و افساد و اختلاس بگردانند، باز می دارد و نیز باعث اتحاد و مساعدت و معاونت گشته و اکثر راههای فساد و فنای اموال را می بندد و همه اینها باعث می شود که مال آدمی در دنیا هم زیاد شود و چند برابر گردد.

همچنین یکی از خواص ربا کاهش مال و فنای تدریجی آن است چون ربا باعث

قساوت قلب و خسارت می شود و این دو باعث بغض و عداوت و سوء ظن می گردد و امنیت و مصونیت را سلب نموده، نفوس را تحریک می کند تا از هر راهی و وسیله ای که ممکن باشد چه با زبان و چه با عمل، چه مستقیم و چه غیر مستقیم از یکدیگر انتقام بگیرند، و همه اینها باعث تفرقه و اختلاف می شود و این هم راه های فساد و زوال و تباهی مال را می گشاید و کمتر مالی از آفت و یا خطر زوال محفوظ می ماند.

همه اینها برای این است که صدقه و ربا هر دو با زندگی طبقه محروم و محتاج تماس دارد زیرا احتیاج به ضروریات زندگی، احساسات باطنی آنان را تحریک کرده و در اثر وجود عقده ها و خواسته های ارضا نشده آماده دفاع از حقوق زندگی خود گشته و هر طور که شده در صدد مبارزه بر می آیند اگر در این هنگام به ایشان احسان شده و کمک های بلاعوض برسد احساساتشان تحریک می شود تا با احسان و حسن نیت خود، آن احسان را تلافی کنند و اگر در چنین وضعی در حق آنان با قساوت و خشونت رفتار شود بطوریکه تنمه مالشان هم از بین برود و آبرو و جانشان در خطر افتد، با انتقام مقابله خواهند کرد و به هر وسیله ای که دستشان برسد طرف مقابل را منکوب می سازند و کمتر رباخواری است که از آثار شوم این مبارزه محفوظ بماند بلکه آنهایی که سرگذشت رباخواران را دیده اند همه از نکبت و نابودی اموال آنان و ویرانی خانه ها و بی ثمر ماندن تلاشهایشان از قهر فقرا خبر می دهند.

لازم است که خواننده عزیز به دو نکته توجه کند:

اول اینکه علل و اسبابی که امور و حوادث اجتماعی مستند به آنها است تاثیرشان صددرصد نیست، بلکه تاثیرش در حدود هشتاد درصد است، در نتیجه ما نیز از آنچه می کنیم نتایج هشتاد درصد را می جوئیم و وقتی اراده می کنیم اسبابی را فراهم کنیم، اسبابی فراهم می کنیم که باز تاثیرش اغلبی و هشتاد درصد است نه دائمی و قطعی و صددرصد، چیزی که هست در همه این موارد احتمال خلاف را که همان بیست درصد است به حساب نمی آوریم و اما علت های تامه و صددرصدی که معلول های آنها از آنها جدا نمی شوند تنها در عالم طبیعت یافت می شوند و باید از راه علوم حقیقیه که پیرامون حقائق خارجی بحث می کنند آنها را کشف نمود.

و اگر در آیات احکام که در آنها از مصالح و مفاسد اعمال و سعادت و شقاوتی که در پی دارند بحث می شود دقت کنیم این معنا را به خوبی می فهمیم که قرآن کریم آثار و علل اعمال انسانی را مانند علل طبیعی و اسباب تکوینی صددرصد دانسته، همچنانکه عقلا نیز تاثیر غالبی و هشتاد درصد اعمال را دائمی و صددرصد می دانند.

دوم اینکه جامعه مانند فرد است و امور اجتماعی نظیر امور فردی در همه

احوال وجودی مثل همنند مثلا همانطور که یک فرد از انسان حیات و زندگی و مرگ و افعال و آثاری دارد همچنین جامعه نیز برای خود حیات و ممت و عمر و اجلی معین و افعال و آثاری دارد و قرآن کریم ناطق به این حقیقت است، مثلا می فرماید: "وما اهلکنا من قریه الا ولها کتاب معلوم ما تسبق من امه اجلها و ما یستأخرون ."

و بنا بر این اگر یکی از امور فردی انسان در اجتماع رواج پیدا کند بقای آن امر و زوالش و تاثیرش نیز مبدل می شود، مثلا عفت که یکی از امور آدمی و بی عفتی امر دیگری از آدمی است، مادام که فردی است یک نوع تاثیر در زندگی فرد دارد، مثلا آنکه دارای بی عفتی است مورد نفرت عموم قرار می گیرد و مردم حاضر نیستند با او ازدواج کنند و اعتمادشان نسبت به او سلب می شود دیگر او را امین بر هیچ امانتی نمی سازند این در صورتی است که فرد بی عفت بوده و جامعه با او مخالف باشد.

و اما اگر همین بی عفتی اجتماعی شد یعنی جامعه با بی عفتی موافق گردید تمامی آن محذورها از بین می رود و دیگر بقای ندارد چون تمامی آن محذورها مربوط به افکار عمومی و ناسازگاری آن امر با افکار عمومی بود و خلاصه از آنجائی که عموم مردم بی عفتی را بد می دانستند از فرد بی عفت دوری می کردند و اما اگر همین بی عفتی عمومی شد و در بین همه متداول گشت آن محذورها هم که شمردیم از بین می رود چون دیگر افکار عمومی چنان احکامی ندارد .

البته این تنها در مورد احکام اجتماعی است و اما احکام وضعی و طبیعی بی عفتی به جای خود باقی است، نسل را قطع می کند و امراض مقاربتی می آورد و مفسد اخلاقی و اجتماعی دارد، از جمله مفسد اجتماعیش این است که انساب و دودمانها را درهم و برهم می سازد، انشعابهای قومی باطل می شود، دیگر فوایدی که در این انشعابها هست عاید جامعه نمی شود، پس آثار وضعی بی عفتی که آثار سوء و مورد انزجار فطرت بشری است خواه ناخواه مترتب می شود، و باید دانست که آثار امور مربوط به انسان از نظر کندی و سرعت در امور فردی و اجتماعی مختلف است (مثلا اثر فردی مشروبات الکلی سریع و فوری است و آثار سوء اجتماعی آن به آن سرعت نیست).

حال با توجه به این مطالب، انسان در می یابد که محق ربا و ارباء صدقات در صورتی که در یک فرد باشد با ربا و صدقات اجتماعی اختلاف دارند ربای انفرادی غالبا صاحبش را هلاک می کند و تنها بیست درصد ممکن است به خاطر عوامل خاصی از شر آن خلاصی یابد و ساحت زندگی به فنا و مذلت تهدید نشود، ولی در ربای اجتماعی که امروز در میان ملل و دولتها رسمیت یافته و بر اساس آن قوانین بانکی جعل شده بعضی از آثار سوء ربای فردی را ندارد، چون جامعه به خاطر شیوع و رواج آن و متعارف شدنش

از آن راضی است و هیچ به فکر خطرها و زیان های آن نمی افتد، ولی در هر صورت آثار وضعی آن که عبارت است از تجمع ثروت و تراکم آن از یک طرف و فقر و محرومیت عمومی از طرفی دیگر، غیر قابل اجتناب است، همچنانکه می بینیم این جدائی و بیگانگی در بین دو طبقه از مردم دنیا پیدا شده، یکی طبقه ثروتمند و یکی فقیر و روز به روز این اثر شوم کوبنده تر و ویرانگرتر خواهد شد هر چند که ما شخصا این ویرانگری را پیش آمدی خیلی دور بینداریم و یا حتی آن را از جهت طول مدت ملحق به عدم بدانیم، اما از نظر اجتماعی و از دیدگاه یک جامعه شناس این اثر شوم بسیار عاجل و زودرس است، چون عمر اجتماع با عمر فرد تفاوت دارد، و یک روز از نظر جامعه شناس برابر با یک عمر در نظر سایر افراد است، روز اجتماع همان است که قرآن کریم در باره اش فرموده: "و تلک الایام نداولها بین الناس."

منظور از این روزگار همان عصر و قرن است که در هر قرنی مردمی بر مردم دیگر غلبه می کنند و طائفه ای که روزگار به کامش بود به دست طائفه ای دیگر منکوب و حکومتی به دست حکومتی دیگر منقرض می شود، امتی که روی کار بود، بر کنار شده و امتی دیگر روی کار می آید و معلوم است که سعادت انسان نباید تنها از نظر فرد مورد عنایت قرار گیرد بلکه همانطور که ما به سعادت فرد علاقمندیم باید به فکر سعادت نوع و جامعه خود نیز بوده باشیم .

همچنانکه می بینیم قرآن کریم هیچ وقت از سرنوشت هیچ فردی سخن نمی گوید و در باره هیچ فردی پیشگوئی نمی کند هر چند که به کلی در باره فرد ساکت نیست اما خود را کتابی معرفی می کند که خدا آن را برای سعادت نوع انسان نازل کرده، و سعادت جنس بشر را در نظر گرفته چه بشر امروز و چه آینده و چه گذشته.

پس اینکه فرموده: "یمحق الله الربوا و یربی الصدقات"، احوال ربا و صدقات و آثاری که این دو دارند، چه نوعی و چه فردی، را بیان می کند و می فرماید: محق و نابودی و ویرانگری از لوازم جدائی ناپذیر ربا است همچنانکه برکت و نمو دادن مال اثر لاینفک صدقه است پس ربا هر چند که نامش ربا (زیادی) است لیکن از بین رفتنی است، و صدقه هر چند که نامش را زیادی نگذاشته باشند، زیاد شدنی است، و لذا وصف ربا را از ربا می گیرد و به صدقه می دهد و ربا را به وضعی که ضد اسم او است توصیف می کند و می فرماید: "یمحق الله الربوا و یربی الصدقات!"

"و الله لا- یحب کل کفار اثم،" در این جمله نابودی ربا را به وجهی کلی تعلیل می کند و معنایش این است که اگر گفتیم خدا ربا را محق و نابود می کند، برای این است که رباخوار کفر شدیدی دارد، چون بسیاری از نعمت های خدا را کفران می کند و آن

نعمت‌ها را می‌پوشاند و در راههای فطری حیات بشری که همان معاملات معمولی است صرف نمی‌نماید و علاوه بر این به بسیاری از احکام خدا که در باره عبادات و معاملات تشریح کرده کفر می‌ورزد زیرا با مال ربوی غذا می‌خورد و لباس می‌خرد و نوشیدنی می‌نوشد و خانه می‌خرد با اینکه همه اینها حرام است و نماز و بسیاری دیگر از عبادت‌هایش را فاسد می‌کند و با مصرف کردن مال ربوی بسیاری از معاملات غیر ربوی او نیز باطل می‌شود و ضامن طرف معامله خود می‌گردد و در بسیاری از موارد که به جای بهره پولش، ملک مردم یا اثاث منزل مردم را می‌گیرد غاصب آن اموال می‌شود، و به خاطر طمع و حرصی که نسبت به اموال مردم می‌ورزد و خشونت و قساوتی که در گرفتن طلب خود اعمال می‌کند و به این وسیله به خیال خود حق خود را می‌گیرد بسیاری از اصول و فروع اخلاق و فضائل را در مردم می‌کشد، و از همه بالاتر او فردی اثمی است یعنی آثار سوء گناه، دلش را سیاه کرده، دیگر خدای سبحان دوستش نمی‌دارد چون خدای تعالی هیچ کفران‌گر اثمی را دوست نمی‌دارد.

”ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات...“ این جمله تعلیلی است که ثواب صدقه دهندگان و کسانی را که به خاطر نهی خدا دست از رباخواری بر می‌دارند به وجهی عام بیان می‌کند به وجهی که هم شامل این دو مورد می‌شود و هم غیر این دو.

### از طلب ربا آنچه نزد بدهکاران مانده صرف نظر کنید!

– ”یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم مؤمنین!“

این آیه مؤمنین را مخاطب قرار داده و به آنان دستور می‌دهد از خدا بپرهیزند و این مطلب را به عنوان زمینه چینی می‌آورد تا دنبالش بفرماید: ”و ذروا ما بقی من الربوا...“ یعنی آنچه از ربا نزد بدهکاران مانده، صرف نظر کنید.

از این بیان چنین بدست می‌آید که بعضی مؤمنین در عهد نزول این آیات هنوز ربا می‌گرفتند و بقیایائی از ربا از بدهکاران خود طلب داشته‌اند لذا می‌فرماید: از آنچه مانده صرف نظر کنید و سپس آنان را تهدید نموده می‌فرماید: ”فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله“ و این خود مؤید روایت آینده است که شان نزول آیه را بیان می‌کند و اینکه جمله را با قید (اگر مؤمنید) مقید کرد به منظور اشاره به این است که ترک رباخواری از لوازم ایمان است.

### اگر رباخواری را بس نکنید به خدا و رسولش اعلان جنگ داده‌اید!

– ” فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله ورسوله !

– اگر دست از رباخواری بر نمی دارید پس یقین بدانید که اعلان جنگ داده اید به خدا و رسول او ! “

و اگر کلمه حرب را نکره آورد برای این است که عظمت آن جنگ را و یا نوع آن را برساند یا بفهماند که این جنگ با خدا و رسول، جنگی عظیم است و یا بفهماند رباخواری نوعی جنگیدن با خدا است، و اگر این جنگ را هم جنگ با خدا و هم جنگ با رسول نامیده، برای این است که رباخواری مخالفت با خدا است که حرمت آنرا تشریح فرموده، و مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که حکم خدا را تبلیغ نموده، و اگر مربوط به خدای تعالی به تنهایی بود باید امری تکوینی می بود، و مستند به رسول به تنهایی هم نمی تواند باشد برای اینکه رسول صلی الله علیه و آله و سلم در هیچ امری مستقل نیست.

این بود معنای جنگیدن رباخوار با خدا و رسول، اما جنگیدن خدا و رسول با رباخوار، معنایش این است که رسول به امر خدا، رباخوار یا هر کس از مسلمانان که حکمی از احکام را نمی پذیرد او را مجبور به تسلیم کند اگر تسلیم شد که هیچ و گرنه مسلمانان را مامور کند تا با او جنگ کنند تا تسلیم حکم خدا شود، همچنانکه در آیه: ” فقاتلوا التي تبغى حتى تفيء الى امر الله ! “ می فرماید: باید با کسی که سرکشی می کند بجنگید تا تسلیم فرمان خدا شود. علاوه بر اینکه خدای تعالی رفتار دیگری در دفاع از احکامش دارد و آن جنگیدن با مخالفین از طریق فطرت خود آنان است، یعنی فطرت خود آنان و فطرت عموم را علیه ایشان می شوراند تا خواب راحت را از آنان سلب و دودمانشان را ویران و آثارشان را از روی زمین محو کند، همچنانکه فرمود: ” و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا- و چون بخواهیم اهل قریه ای را هلاک کنیم، نخست یاغیان شهوت پرست را وامی داریم تا در آن قریه به فسق و فجور پردازند، و در نتیجه عذابشان قطعی گردد، آن وقت به نوعی که خود می دانیم زیر و رویش می کنیم. “

### **اثبات مالکیت رباخوار بعد از توبه بر اصل مال، بدون بهره**

– ” و ان تبتم فلکم رؤس اموالکم لا تظلمون و لا تظلمون. “

خطاب در آیه به بعضی از مؤمنین است که بعد از اسلام آوردن هنوز دست از رباخواری برنداشته بودند، و معنای جمله: ” فلکم رؤس اموالکم، “ این است که اصل مالتان را



از بدهکار بگیریید و بهره و ربا را رها کنید، لا تظلمون نه با گرفتن ربا ظلمی کرده باشید، و لا تظلمون و نه با نگرفتن اصل پولتان به شما ظلم شده باشد.

و این آیه دلالت دارد بر اینکه اولاً- رباخوار ملکیتش نسبت به اصل مال امضا شده، و ثانیاً گرفتن ربا ظلم است، و ثالثاً انواع معاملات امضا شده، چون نفرمود و لکم رأس اموالکم و معلوم است که مال وقتی رأس خوانده می شود که در وجوه معاملات و انواع کسب صرف شده باشد.

### تمدید زمان بازپرداخت قرض فقرا تا زمان تمکن آنها

” و ان كان ذو عسره فنظرة الی میسره، “ می فرماید: اگر در میان بدهکاران فقیری یافت شود طلبکار باید او را تا میسر مهلت دهد، و میسر به معنای تمکن و دارا شدن است در مقابل عسرت که به معنای فقر و تنگدستی است، و معنایش این است که آنقدر باید مهلت دهد تا بدهکار به پرداخت بدهی خود متمکن شود.

این آیه هر چند مطلق است و مقید به مورد ربا نیست و لیکن قهراً منطبق با مورد ربا است، چون رسم این بود که وقتی مدت قرض یا هر بدهی دیگر به پایان می رسید رباخوار گریبان بدهکار را می گرفت و او درخواست می کرد که مدت بدهی مرا تمدید کن و من در مقابل این تمدید، فلان مقدار و یا به فلان نسبت به قیمت جنس اضافه می کنم، و آیه شریفه از این عمل نهی نموده و دستور می دهد به بدهکار مهلت دهند.

” و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون، “ یعنی، و اگر به کلی بدهی مدیون را به او ببخشید و بر او تصدیق کنید برای شما طلبکاران بهتر است، چون اگر چنین کنید یک زیادی محقق (یعنی نابود شدنی) را مبدل کرده اید به زیادی رابیه (یعنی باقی و جاویدان).

” و اتقوا یوما ترجعون فیهِ الی الله ...، “ این جمله دنباله ای است برای آیات ربا که حکم ربا و جزای آن را بیان می کرد و این جمله با تذکری عمومی روز قیامت را با پاره ای از خصوصیاتش که مناسب با مقام آیه است یاد آور می شود تا دلها با یاد آن آماده پرهیز از خدا و ورع و اجتناب از محرمات او گردد، آن محرماتی که مربوط به حقوق الناس می باشد که زندگی بشر بر آن متکی است.

آیه می فرماید: در پیش رویتان روزی است که در آن به سوی خدا باز می گردید و هر نفسی آنچه را که کرده دریافت می کند، بدون اینکه ظلمی به او بشود!

### روایات وارده در زمینه رباخواری

و در کافی و کتاب من لا- يحضره الفقيه از امام صادق عليه السلام روایت آورده که فرمود: هر مقدار ربا که مردم از روی نادانی خورده باشند و بعد توبه کرده باشند خدا توبه شان را در صورتی که توبه صحیح و جدی باشد می پذیرد، و نیز فرمود: اگر مردی از پدرش مالی را به ارث ببرد و بداند که در آن مال ربا هست و لیکن مال ربوی در معاملات با مال غیر ربوی مخلوط شده باشد این مال بر او حلال است و می تواند آن را بخورد و اگر عین مال ربوی را بشناسد در آن صورت عین مال ربوی را به صاحبش بر می گرداند و اصل مال را بر می دارد.

و در فقیه و عیون از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود: رباخواری برای کسی که از حرمتش در اسلام با خبر شده گناه کبیره است، آنگاه فرمود: و با علم به حرمت آن استخفاف و بی اعتنائی به حکم خدا و دخول در کفر است.

(۱)

## انفاق توزیع ثروت و پشتیبانی جبهه

### انفاق یا توزیع ثروت (رکن مهم نظام مالی - اجتماعی اسلام)

#### توزیع عادلانه ثروت

۱- مستند: آیه ۲۷۵ تا ۲۸۱ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۶۲۵



یکی از بزرگترین اموری که اسلام در یکی از دو رکن حقوق الناس و حقوق الله مورد اهتمام قرار داده و به طرق و انحصای گوناگون، مردم را بدان وادار می سازد، انفاق است. پاره ای از انفاقات از قبیل زکات، خمس، کفارات مالی و اقسام فدیة را واجب نموده و پاره ای از صدقات و اموری از قبیل وقف و سکنی دادن مادام العمر کسی، وصیت ها، بخشش ها و غیر آن را مستحب نموده است.

و غرضش این بوده که بدینوسیله طبقات پائین را که نمی توانند بدون کمک مالی از ناحیه دیگران حوائج زندگی خود را برآورند- مورد حمایت قرار داده تا سطح زندگیشان را بالا ببرند، تا افق زندگی طبقات مختلف را به هم نزدیک ساخته و اختلاف میان آنها را از جهت ثروت و نعمات مادی کم کند.

و از سوی دیگر توانگران و طبقه مرفه جامعه را از تظاهر به ثروت یعنی از تجمل و آرایش مظاهر زندگی، از خانه و لباس و ماشین و غیره نهی فرموده و از مخارجی که در نظر عموم مردم غیر معمولی است و طبقه متوسط جامعه تحمل دیدن آنگونه خرجها را ندارد (تحت عنوان نهی از اسراف و تبذیر و امثال آن)، جلوگیری نموده است.

### **انفاق، راهبرد اسلام برای از بین بردن اختلاف طبقاتی**

غرض اسلام از مطالبی که در بالا گفته شد، ایجاد یک زندگی متوسطی است که فاصله طبقاتی در آن فاحش و بیش از اندازه نباشد، تا در نتیجه، ناموس وحدت و همبستگی زنده گشته، خواسته‌های متضاد و کینه‌های دل و انگیزه‌های دشمنی بمیرند، چون هدف قرآن این است که زندگی بشر را در شؤون مختلفش نظام ببخشد، و طوری تربیتش دهد که سعادت انسان را در دنیا و آخرت تضمین نماید و بشر در سایه این نظام در معارفی حق و خالی از خرافه زندگی کند، زندگی همه در جامعه‌ای باشد که جو فضائل اخلاق حاکم بر آن باشد و در نتیجه در عیشی پاک از آنچه خدا ارزانش داشته استفاده کند، و داده‌های خدا برایش نعمت باشد، نه عذاب و بلا، و در چنین جوی، نواقص و مصائب مادی را برطرف کند.

و چنین چیزی حاصل نمی‌شود مگر در محیطی پاک که زندگی نوع، در پاکی و خوشی و صفا شبیه به هم باشد، و چنین محیطی هم درست نمی‌شود مگر به اصلاح حال نوع، به اینکه حوائج زندگی تامین گردد، و این نیز بطور کامل حاصل نمی‌شود مگر به اصلاح جهات مالی و تعدیل ثروت‌ها، و به کار انداختن اندوخته‌ها، و راه حصول این مقصود، انفاق افراد - از اندوخته‌ها و مازاد آنچه با کدیمین و عرق جبین تحصیل کرده‌اند - می‌باشد، چون مؤمنین همه برادر یکدیگرند و زمین و اموال زمین هم از آن یکی است، و او خدای عزوجل است .

و این خود حقیقتی است که سیره و روش نبوی (که بر صاحب آن سیره برترین تحیت و سلام باد!) صحت و استقامت آن را در زمان استقرار حکومت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اثبات می‌کند .

و این همان نظامی است که امیر المؤمنین صلوات الله علیه از انحراف مردم از مجرای آن تاسف خورده و شکوه‌ها می‌کرد، و از آن جمله می‌فرمود:

و قد أصبحتم فی زمن لا یزاد الخیر فیہ الا ادبارا!...

گذشت روزگار، درستی نظریه قرآن را کشف کرد و ثابت نمود همانطور که قرآن فرموده تا طبقه پائین جامعه، از راه امداد و کمک به حد متوسط نزدیک نگردند و طبقه مرفه از زیاده روی و اسراف و تظاهر به جمال جلوگیری نشده، و به آن حد متوسط نزدیک نشوند، بشر روی رستگاری نخواهد دید!

همه ما تمدن غرب را دیدیم، که چگونه داعیان آن بشر را به بی بند و باری در لذات مادی و افراط در لذات حیوانی واداشتند و بلکه روشهای جدیدی از لذت گیری و استیفای هوس های نفسانی اختراع نمودند، و در کام گیری خود و اشاعه این تمدن در دیگران، از به کار بردن هیچ نیروئی مضایقه ننمودند، و این باعث شد که ثروتها و لذات خالص زندگی مادی همه به طرف نیرومندان و توانگران سرازیر شده و در دست اکثریت مردم جهان که همان طبقات پائین جامعه ها می باشند چیزی به جز محرومیت نماند، و دیدیم که چگونه طبقه مرفه نیز به جان هم افتاده و یکدیگر را خوردند تا نماند مگر اندکی، و سعادت زندگی مادی مخصوص همان اندک گردید، و حق حیات از اکثریت، که همان توده های مردم هستند سلب شد!

و با در نظر گرفتن اینکه ثروت بی حساب و فقر زیاد آثار سوئی در انسان پدید می آورد، این اختلاف طبقاتی تمامی رذائل اخلاقی را برانگیخت، و هر طرف را به سوی مقتضای خویش پیش راند، و نتیجه آن این شد که دو طائفه در مقابل یکدیگر صف آرائی کنند و آتش فتنه و نزاع در بین آنان شعله ور شود، توانگر و فقیر، محروم و منعم، واجد و فاقد، همدیگر را نابود کنند و جنگهای بین المللی پیا شود، و زمینه برای کمونیسیم فراهم گردد، و در نتیجه حقیقت و فضیلت به کلی از میان بشر رخت بر بندد و دیگر بشر روزگاری خوش نیند، و آرامش درونی و گوارائی زندگی از نوع بشر سلب شود، این فساد عالم انسانی چیزی است که ما امروزه خود به چشم می بینیم، و احساس می کنیم که بلاهائی سخت تر و رسوائی هائی بیشتر، آینده نوع بشر را تهدید می کند.

و نیز بزرگترین عامل این فساد از طرفی از بین رفتن انفاق، و از سوی دیگر شیوع ربا است که به زودی به آیات آن خواهیم رسید (ان شاء الله)، و خواهیم دید که خدای تعالی بعد از آیات مورد بحث در خلال هفت آیه پشت سرهم فطاعت و زشتی آنرا بیان می کند، و می فرماید: رواج آن، فساد دنیا را به دنبال می آورد، و این خود یکی از پیشگوئیهای قرآن کریم است، که در ایام نزول قرآن جنینی بود در رحم روزگار، و مادر روزگار این جنین را در عهد ما زائید، و ثمرات تلخش را بما چشاند.

و اگر بخواهید این گفته ما را تصدیق کنید در آیات سوره روم دقت فرمائید آنجا که خداوند می فرماید: "فاقم وجهك للدين حنيفا تا جمله يومئذ يصدعون."

این آیات نظائری هم در سوره های هود و یونس و اسراء و انبیاء و غیره دارد که در همین مقوله سخن گفته اند، و ان شاء الله به زودی بیانش خواهد آمد.

و سخن کوتاه اینکه: علت تحریک و تشویق شدید و تاکید بالغی که در آیات

مورد بحث در باره انفاق شده، اینها بود که از نظر خواننده محترم گذشت.

(۱)

### نماز و انفاق، دو رکن اصلی راه خدا

« وَ جَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ ...»

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَ لَا خِلَالَ!

- آنها برای خدا ماندهایی قرار دادند تا مردم را از راه وی گمراه کنند ...،

- به بندگان من که ایمان آورده اند بگو: پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه معامله باشد و نه دوستی، نماز را به پاداشته و از آنچه روزیشان داده ایم پنهان و آشکار را انفاق کنند!»

خدای تعالی در آیه اول، علت بت پرستی ارباب ضلالت را اینگونه تعلیل می کند که می خواستند مردم را از راه خدا منحرف کنند. آنگاه دنبال این تعلیل رسول خود را دستور می دهد که به ایشان هشدار دهد راهی که می روند به آتش دوزخ منتهی می شود.

از اینجا روشن می شود که در آیه دومی جمله « یقیموا الصلوه و ینفقوا» بیان از راه خدا است. در معرفی راه خدا، تنها به این دو اکتفا کرد، چون سایر وظائف و دستورات شرعی که هر یک به تناسب خود، شانی از شؤون حیات دنیوی را اصلاح می کند - عده ای از قبیل نماز میان بنده و پروردگار او را، و عده ای نظیر انفاق، میان بنده با بندگان دیگر را - همه از آن دو رکن، منشعب می شوند.

انفاقی که در آیه شریفه آمده انفاق معینی نیست، بلکه مطلق انفاق در راه خداست، چون سوره مورد بحث مکی است و در مکه هنوز آیه ای در باره زکات معین اسلامی نازل نشده بود.

و مقصود از انفاق سری و علنی این است که انفاق بر مقتضای ادب دینی انجام گیرد، آنجا که ادب، اقتضای پنهان بودن را دارد، پنهانی انفاق کنند و هر جا که ادب، علنی آن را می پسندد، علنی بدهند، به هر حال، مطلوب از انفاق این است که هر گوشه و شانی از شؤون اجتماع که در شرف فساد و تباهی است اصلاح شود، و بر جامعه مسلمین خللی وارد نیاید.

(۲)

### انفاق مالی زیربنای جامعه سعادتمند

١- مستند: آیه ٢٦١ تا ٢٧٤ سوره بقره المیزان ج : ٢ ص : ٥٨٤

٢- مستند: آیه ٣٠ و ٣١ سوره ابراهیم المیزان ج : ١٢ ص : ٨٢



«... وَ الَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ !»

... و آنانند که زکات دادن را تعطیل نمی کنند!

در این آیه فرموده: للزکوه فاعلون و نفرموده: للزکوه مؤدون اشاره و دلالت است بر اینکه مؤمنین به دادن زکات عنایت دارند، مثل اینکه کسی شما را امر کرده باشد به خوردن آب، در جواب بگویی خواهم نوشید که آن نکته عنایت را افاده نمی کند، ولی اگر بگویی من فاعلم آن عنایت را می رساند.

دادن زکات هم از اموری است که ایمان به خدا اقتضای آن را دارد، چون انسان به کمال سعادت خود نمی رسد مگر آنکه در اجتماع سعادت‌مندی زندگی کند که در آن هر صاحب حقی به حق خود می رسد.

و جامعه روی سعادت را نمی بیند مگر اینکه طبقات مختلف مردم در بهره مندی از مزایای حیات و برخوردارگی از امتعه زندگی در سطوحی نزدیک به هم قرار داشته باشند، و انفاق مالی به فقراء و مساکین از بزرگترین و قویترین عاملها برای رسیدن به این هدف است.

مقصود از زکات در این آیه همان معنای معروف (انفاق مالی) است، نه معنای لغوی آن که تطهیر نفس از رذائل اخلاقی می باشد.

البته احتمال دارد که معنای مصدری آن مقصود باشد که عبارت است از تطهیر مال، نه آن مالی که به عنوان زکات داده می شود، برای اینکه سوره مورد بحث در مکه نازل شده که هنوز زکات به معنای معروف واجب نشده بود و قبل از وجوب آن در مدینه، زکات همان معنای پاک کردن مال را می داد، بعد از آنکه در مدینه واجب شد اسم شد برای آن مقدار از مالی که به عنوان زکات بیرون می شد.

(۱)

### انفاق، و شرایط و جنبه های مختلف آن

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَبْتَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَ اللَّهُ يُضَعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَ سِعٌ عَلِيمٌ،

-الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مِمَّا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذَىٰ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ،

قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَىٰ وَاللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ،

-يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَىٰ كَالَّذِي يُنْفِقُ مِمَّا آتَاهُ رَبُّهُ رِثَاءً النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ،

-وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَتَمَاتَ أَكْلُهَا ضِعْفَيْنِ فَإِن لَّمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطُلَّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ،

-أَيُّودٌ أَحَدُكُمْ أَن تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِّنْ نَّخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضِعْفًا فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ،

-يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَخْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا الْخَبِيثَ مِنْهُ تُنْفِقُونَ وَلَسْتُمْ بِبَاخِدِيهِ إِلَّا أَنْ تَغْمِضُوا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ،

-الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَسِعَ عَلِيمٌ،

-يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ،

-وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ نَّفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِّنْ نَّذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ،

-إِن تَبَدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِن تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهِيَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ يُكْفِّرُ عَنْكُمْ مِّنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ،

-لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَأَنفُسِكُمْ وَمَا تُنْفِقُونَ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ،

-لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْيَاءً مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ،

-الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ!

-حكايت آنان که اموال خویش را در راه خدا انفاق می کنند حکایت دانه ای است که هفت خوشه رویانیده که در هر خوشه صد دانه باشد، و خدا برای هر که

بخواهد، دو برابر هم می کند، که خدا وسعت بخش و دانا است،

- کسانی که اموال خویش را در راه خدا انفاق می کنند و بعد این انفاق خود را با منت و یا اذیتی همراه نمی کنند پاداش آنان نزد پروردگارشان است، نه ترسی دارند و نه غمی،

- سخن شایسته و پرده پوشی، از صدقه ای که اذیت در پی دارد بهتر است، خدا بی نیاز و بردبار است،

- ای کسانی که ایمان آورده اید، صدقه خویش را همانند آن کس که مال خویش را با ریا به مردم انفاق می کند، و به خدا و روز جزا ایمان ندارد، با منت و اذیت باطل نکنید، که حکایت وی حکایت سنگی سفت و صافی است که خاکی روی آن نشسته باشد، و رگباری بر آن باریده، آن را صاف به جای گذاشته باشد، ریاکاران از آنچه کرده اند ثمری نمی برند، و خدا گروه کافران را هدایت نمی کند،

- و حکایت آنان که اموال خود را به طلب رضای خدا و استواری دادن به دلهای خویش انفاق می کنند، عملشان مانند باغی است بر بالای تپه ای، که رگباری به آن رسد، و دو برابر ثمر داده باشد، و اگر رگبار نرسیده به جایش باران ملایمی رسیده، خدا به آنچه می کنید بینا است،

- آیا در میان شما کسی هست که دوست داشته باشد برای او باغی باشد پر از درختان خرما و انگور و همه گونه میوه در آن باشد، و نهرها در دامنه آن جاری باشد، سپس پیری برسد، در حالی که فرزندان صغیر دارد، آتشی به باغش بیفتد، و آن را بسوزاند؟ خدا اینطور آیه های خود را برای شما بیان می کند، شاید که بیندیشید،

- ای کسانی که ایمان آورده اید، از طبیعت آنچه بدست آورده اید و آنچه برایتان از زمین بیرون آورده ایم انفاق کنید، و پست آن را که خودتان نمی گیرید مگر با چشم پوشی، برای انفاق منظور نکنید، و بدانید که خدا بی نیاز و ستوده است،

- شیطان به شما وعده تنگدستی می دهد، و به بدکاری وا می دارد، و خدا از جانب خود آمرزش و فزونی به شما وعده می دهد، که خدا وسعت بخش و دانا است،

- فرزاندی را به هر که بخواهد می دهد، و هر که حکمت یافت، خیری فراوان یافت، و به جز خردمندان کسی اندرز نگیرد،

- هر خرجی کرده اید به هر نذری ملتزم شده اید خدا از آن آگاه است، و ستمگران یاورانی ندارند،

- اگر صدقه ها را علنی دهید خوب است، و اگر هم پنهانی دهید و به تنگ دستان بدهید، البته برایتان بهتر است، و گناهانتان را از بین می برد، که خدا از آنچه می کنید آگاه است،

-هدایت کردن با تو نیست، بلکه خدا است که هر کس را بخواهد هدایت می کند، هر خواسته ای انفاق کنید به نفع خود کرده اید، انفاق جز برای رضای خدا نکنید، هر خیری را که انفاق کنید، عین همان به شما می رسد و ستم نمی بینید،

-صدقه از آن فقرائی است که در راه خدا از کار مانده اند، و نمی توانند سفر کنند، اشخاص بی خبر آنان را بسکه مناعت دارند توانگر می پندارند، تو آنان را با سیمایشان می شناسی، از مردم به اصرار گدائی نمی کنند، هر متاعی انفاق می کنید خدا به آن دانا است،

-کسانی که اموال خویش را شب و روز نهان و آشکار انفاق می کنند پاداششان نزد پروردگارشان است، نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند! “

این آیات مؤمنین را تحریک و تشویق به انفاق در راه خدا می کند:

نخست برای زیاد شدن و برکت مالی که انفاق می کنند مثلی می زند، که یک درهم آن هفتصد درهم می شود، و چه بسا که خدا بیشترش هم می کند،

سپس برای انفاق ریائی و غیر خدائی مثلی می آورد تا بفهماند که چنین انفاقی برکت و بهره ای ندارد،

در مرحله سوم مسلمانان را از انفاق با منت و اذیت نهی می کند، زیرا که منت و اذیت اثر آن را خنثی می کند، و اجر عظیمش را حبط نموده و از بین می برد،

سپس دستور می دهد که از مال پاکیزه خود انفاق کنند نه اینکه از جهت بخل و تنگ نظری هر مال ناپاک و دور انداختنی را در راه خدا بدهند،

و آنگاه موردی را که باید مال در آن مورد انفاق شود ذکر می کند که عبارت است از فقرائی که در راه خدا از هستی ساقط شده اند،

و در آخر اجر عظیمی که این انفاق نزد خدای تعالی دارد بیان می کند.

سخن کوتاه اینکه: آیات مورد بحث که مردم را دعوت به انفاق می کند در مرحله اول، هدف این دعوت و غرضی را که در آن است بیان نموده و می فرماید: هدف از این کار باید خدا باشد نه مردم، و در مرحله دوم صورت عمل و کیفیت آن را تبیین کرده که باید منت و اذیت به دنبال نداشته باشد، و در مرحله سوم وضع آن مال را بیان می کند که باید طیب باشد نه خبیث، و در مرحله چهارم مورد آن را که باید فقیری باشد که در راه خدا فقیر شده، و در مرحله پنجم اجر عظیمی که در دنیا و آخرت دارد بیان نموده است .

**هدف: در راه خدا و رضای او باشد!**

” مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه ...“

منظور از سبیل الله، هر امری است که به رضایت خدای سبحان منتهی شود، و هر عملی که برای حصول غرضی دینی انجام گیرد، برای اینکه کلمه سبیل الله در آیه شریفه مطلق آمده و قیدی ندارد.

### خدا انفاق شما را مضاعف می کند!

– ” و الله یضاعف لمن یشاء و الله واسع علیم! “

یعنی خدای تعالی برای هر کس که بخواهد بیش از هفتصد دانه گندم هم می دهد، برای اینکه او واسع است و هیچ مانعی نیست که از جود او جلوگیری کرده و فضل و کرمش را محدود سازد، همچنانکه خودش در جای دیگر فرمود: ” من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً، فیضاعفه له اضعافاً کثیره، “ و کثیر را در این آیه مقید به عدد معینی نکرده است.

در آیه مورد بحث، مثلی را که آورده مقید به آخرت نکرده و بطور مطلق فرموده: خدا انفاق شما را مضاعف می کند پس هم شامل دنیا می شود، و هم شامل آخرت، فهم عقلانی هم این را تایید می کند برای اینکه کسی که از دسترنج خود چیزی انفاق می کند هر چند ابتدا ممکن است به قلبش خطور کند که این مال از چنگش رفت، و دیگر به او بر نمی گردد، لیکن اگر کمی دقت کند خواهد دید که جامعه انسانی به منزله تن واحد و دارای اعضای مختلف است، و اعضای آن هر چند اسامی و اشکال مختلف دارند، اما در مجموع، یک تن را تشکیل می دهند، و در غرض و هدف زندگی متحد هستند، از حیث اثر هم همه مربوط به هم هستند، وقتی یکی از اعضا، نعمتی را از دست می دهد مثلاً فاقد صحت و سلامتی شده و در عمل خود کند می گردد، همین عارضه هر چند که در نظر بدوی، متوجه یک عضو است، ولی در حقیقت تمام بدن در عملکرد خود کند و سست می گردد، و به خاطر نرسیدن به اغراض زندگی خسران و ضرر می بیند.

مثلاً- چشم و دست آدمی دو عضو از بدن انسان هستند، در ظاهر دو نام غیر مربوط به هم و دو شکل متفاوت، و دو عملکرد جداگانه دارند، لیکن با کمی دقت می بینیم که این دو عضو کمال ارتباط را با یکدیگر دارند .

خلقت، آدمی را مجهز به چشم کرده تا اشیا را از نظر نور و رنگ و نزدیکی و

دوری تشخیص دهد، بعد از تشخیص چشم، دست آنچه را که تحصیلش برای آدمی واجب است بردارد، و آنچه را که دفعش بر او لازم است از انسان دفع کند.

پس در حقیقت چشم مثل چراغی است که پیش پای دست را روشن می کند، حال اگر دست از کار بیفتد قهرا فواید و عملکرد دست را باید سایر اعضا جبران کنند، و این باعث می شود که اولاً- زحمت و تعبی را که در حال عادی هرگز قابل تحمل نیست، تحمل کند و در ثانی از عملکرد سایر اعضای خود به همان مقدار که صرف جبران عملکرد دست نموده بکاهد، و اما اگر از همان اوائلی که دست دچار حادثه شد از نیروئی اضافی سایر اعضا در اصلاح حال همان دست استفاده کند، و دست را به حال عادی و سلامت برگرداند، حال تمامی اعضا را اصلاح کرده و صدها و بلکه هزارها برابر آنچه صرف اصلاح دست کرده عایدش می شود .

پس یک فرد از جامعه که عضوی از یک مجموعه است، اگر دچار فقر و احتیاج شد، و ما با انفاق خود وضع او را اصلاح کردیم، هم دل او را از رذائلی که فقر در او ایجاد می کند پاک کرده ایم، و هم چراغ محبت را در دلش روشن کرده ایم، و هم زبانش را به گفتن خوبیها به راه انداخته ایم، و هم او را در عملکردش نشاط بخشیده ایم، و این فواید عاید همه جامعه می شود، چون همه افراد جامعه به هم مربوط هستند، پس انفاق یک نفر، اصلاح حال هزاران نفر از افراد جامعه است، و مخصوصا اگر این انفاق در رفع حوائج نوعی از قبیل تعلیم و تربیت و امثال آن باشد . این است آثار و فواید انفاق !

و وقتی انفاق در راه خدا و به انگیزه تحصیل رضای او باشد، نمو و زیاد شدن آن از لوازم تخلف ناپذیر آن خواهد بود، چون فواید انفاق در غیر راه خدا ممکن است توأم با ضررهائی باشد که (حتما هست) برای اینکه وقتی رضای خدا انگیزه آدمی نباشد لابد انگیزه این هست که من توانگر به فقیر انفاق کنم تا شر او را از خود دفع نمایم، و یا حاجت او را برآورم، تا اعتدالی به حال جامعه ببخشم، و فاصله طبقاتی را کم کنم (و در همه این فرضها بطور غیر مستقیم منافی عاید خود انفاق کننده می شود)، و این خود نوعی استخدام و استثمار فقیر به نفع خویش است، که چه بسا در دل فقیر آثار سوء بجای گذارد، و چه بسا این آثار سوء، در دل فقرا متراکم شود و ناآرامی و بلواها به راه بیندازد، اما اگر انفاق تنها برای رضای خدا صورت بگیرد، و انفاق گر بجز خشنودی او هدفی و منظوری نداشته باشد، آن آثار سوء پدید نمی آید و در نتیجه این عمل خیر محض می شود.

### شرایط انفاق مورد رضایت الهی

– “الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله، ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی ....”

– “قول معروف و مغفره خیر من صدقه....”

در این آیه شریفه خداوند متعال قول معروف و آمرزیدن و مغفرت (یعنی چشم پوشی از بدی ها که مردم به انسان می کنند)، را بر صدقه ای که گوشه و کنایه داشته باشد ترجیح داده، و این مقابله دلالت دارد بر اینکه مراد از قول معروف این است که وقتی می خواهی سائل را رد کنی با زبانی خوش رد کنی، مثلاً دعایش کنی که خدا حاجتت را برآورد.

البته این در صورتی است که سائل سخنی که باعث ناراحتی تو باشد نگوید، و اگر لفظی خلاف ادب گفت باید چنان رفتار کنی که او خیال کند سخن زشتش را نشنیده ای و آن دعای خیر و این چشم پوشی ات از سخن زشت او، بهتر از آنست که به او صدقه ای بدهی و به دنبالش آزار برسانی، چون آزار و منت نهادن انفاق گر به این معنی خواهد بود که می خواهد بفهماند آن مالی که انفاق کرده در نظرش بسیار عظیم است، و از درخواست سائل ناراحت شده است، و این دو فکر غلط دو بیماری است که باید انسان با ایمان، دل خود را از آن پاک کند، چون مؤمن باید متخلق به اخلاق خدا باشد، و خدای سبحان غنی ای است که آنچه نعمت می دهد در نظرش بزرگ نمی نماید، و هر بخششی می کند آن را بزرگ جلوه نمی دهد و نیز خدای سبحان حلیم است، و در مؤاخذه جفاکاران عجله نمی کند، و در برابر جهالت خشم نمی کند، و بهمین جهتی که گفته شد آیه شریفه، با دو نام غنی و حلیم ختم شده است .

### **صدقات خود را باطل نکنید!**

– “یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم ....”

این آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه آزار و منت بعد از صدقه اجر آنرا حبط کرده و از بین می برد.

– “کالذی ینفق ما له رءاء الناس، و لا یؤمن بالله و الیوم الاخر....”

از آنجائی که خطاب اول آیه فقط شامل مؤمنین بود - چون افراد رباکار نمی توانند مؤمن باشند، چون به فرموده خدا، منظور اینها از اعمالشان خدا نیست -

بهمین جهت خداوند متعال مؤمنین را صریحا از ریا نهی نکرد، و فرمود: ای مؤمنین ریاکار نباشید بلکه افرادی را که صدقه می دهند و به دنبالش منت و اذیت می رسانند تشبیه به افراد ریاکار بی ایمان کرد، که صدقاتشان باطل و بی اجر است، و فرمود: عمل چنین مؤمنی شبیه به عمل او است، و فرمود: مثل آن است زیرا عمل مؤمن در ابتدا صحیح انجام می شود، ولی بعدا پاره ای عوامل مثل منت و اذیت آن را باطل می سازد، ولی عمل ریاکار از همان اول باطل است .

مراد از ایمان نداشتن ریاکار در انفاقش به خدا و روز جزا، ایمان نداشتن او به دعوت پروردگاری است که او را به انفاق می خواند، و ثوابهای جزیل و عظیم به وی وعده می دهد، چون اگر به دعوت این داعی و به روز قیامت (روزی که پادشاهای اعمال در آن روز ظاهر می شود)، ایمان می داشت، در انفاقش قصد ریا نمی کرد و تنها عمل را برای خاطر خدا می آورد، و علاقمند به ثواب جزیل خدا می شد. پس منظور از اینکه فرمود، ایمان به خدا ندارد این نیست که اصلا به خداوندی خدا قائل نیست.

و از آیه شریفه چنین بر می آید که ریا در هر عملی که آدمی انجام می دهد مستلزم نداشتن ایمان به خدا و به روز جزا در همان عمل است.

– “فمثله کمثل صفوان علیه تراب ....”

مثلی که در آیه زده شده برای کسی است که مال خود را به منظور خودنمائی انفاق می کند.

این آیه وجه شباهت ریاکار به سنگ را بیان می کند، معنای وسیعی است که هم در ریاکار هست و هم در آن سنگ، و آن بی اثر و سست بودن عمل است همچنانکه خاکی که روی سنگ صاف قرار دارد با بارانی اندک از بین رفته و نمی تواند اثری داشته باشد .

و جمله: “و الله لا یهدی القوم الکافرین،” حکم را نسبت به ریاکار و کافر به وجهی عام بیان می کند و می فرماید: ریاکننده در ریاکاریش یکی از مصادیق کافر است، و خدا مردم کافر را هدایت نمی کند، و به همین جهت جمله نامبرده کار تعلیل را می کند.

و خلاصه معنای این مثل آن است که کسی که در انفاق خود مرتکب ریا می شود، در ریا کردنش و در ترتیب ثواب بر انفاقش حال سنگ صافی را دارد که مختصر خاکی روی آن باشد، همینکه بارانی تند بر آن بیارد، همین بارانی که مایه حیات زمین و سرسبزی آن و آراستگی اش به گل و گیاه است، در این سنگ خاک آلود چنین اثری ندارد، و خاک نامبرده در برابر آن باران دوام نیاورده و بکلی شسته می شود، تنها سنگی سخت می ماند که نه آبی در آن فرو می رود، و نه گیاهی از آن می روید، پس وابل (باران)



پشت دار) هر چند از روشن ترین اسباب حیات و نمو است، و همچنین هر چند خاک هم سبب دیگری برای آن است، اما وقتی محل این آب و خاک، سنگ سخت باشد عمل این دو سبب باطل می گردد، بدون اینکه نقصی و قصوری در ناحیه آب و خاک باشد، پس این حال سنگ سخت بود و عینا حال ریاکار نیز چنین است: برای اینکه وقتی ریاکار در عمل خود خدا را در نظر نمی گیرد، ثوابی بر عملش مترتب نمی شود، هر چند که نفس عمل هیچ نقصی و قصوری ندارد، چون انفاق سببی است روشن برای ترتیب ثواب، لیکن به خاطر اینکه قلب صاحبش چون سنگ است، استعداد پذیرفتن رحمت و کرامت را ندارد.

و از همین آیه بر می آید که قبول شدن اعمال، احتیاج به نیتی خالص و قصدی به وجه الله دارد!

شیعه و سنی هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که فرمود: "انما الاعمال بالنیات - معیار در ارزش اعمال تنها نیت ها هستند!"

### آنها که بمنظور رضایت خدا انفاق می کنند!

- "و مثل الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم،"

ابتغاء مرضات به معنای طلب رضایت است که برگشتش به تعبیر اراده وجه الله است برای اینکه وجه هر چیزی عبارت است از جهت و سمتی که روبروی تو است، و وجه خدای تعالی نسبت به بنده ای که دستوراتی به وی می دهد، و چیزهایی از او می خواهد عبارت است از رضایت او از عمل وی، و خشنودیش از امتثال او، چون آمر و دستور دهنده، نخست با امر خود روبروی مامور قرار می گیرد، و آنگاه که او امر او را بجا آورد با خشنودی و رضایت از او استقبال می کند.

پس مرضات خدا از بنده مکلفی که به تکلیف عمل کرده همان وجه و روی خدا به طرف او است، در نتیجه ابتغای مرضات او و یا ساده ترش به دست آوردن خشنودی او در حقیقت خواستن وجه او است.

خدای سبحان انفاق در راه خدا را بطور مطلق مدح کرد و فرمود: به دانه ای می ماند که چنین و چنان شود، سپس بنایش بر این شد که دو قسم انفاق را که نمی پسندد و ثوابی بر آن مترتب نمی شود استثنا کند، یکی انفاق ریائی که از همان اول باطل انجام می شود و یکی هم انفاقی که بعد از انجام آن، به وسیله منت و اذیت اجرش باطل می گردد و بطلان این دو قسم انفاق به خاطر همین است که برای خدا و در طلب رضای او انجام نشده و یا اگر شده نفس نتوانسته نیت خود را محکم نگه دارد، در این آیه

می خواهد حال عده خاصی از انفاق گران را بیان کند، که در حقیقت طائفه سوم هستند و اینان کسانی هستند که نخست برای خاطر خدا انفاق می کنند و سپس زمام نفس را در دست می گیرند و نمی گذارند آن نیت پاک و مؤثرشان دستخوش ناپاکی ها گردد و از تاثیر ساقط شود و منت و اذیت و هر منافی دیگر، آن را تباه سازد.

پس روشن شد که مراد از ابتغاء مرضات الله این است که انفاق گر منظورش و قصدش خودنمائی و یا هر قصدی دیگر که نیت را غیر خالص می کند نبوده باشد، و منظور از "تثیتا من انفسهم"، این است که آدمی زمام نفس را در دست داشته باشد، تا بتواند نیت خالصی را که داشته نگه بدارد، و این تثیت هم از ناحیه نفس است، و هم واقع بر نفس، ساده تر بگوییم نفس هم فاعل تثیت است، و هم مفعول آن.

- "کمثل جنه بربوه اصابها وابل ...."

غرض از این مثل این است که بفهماند انفاقی که صرفا لوجه الله و بخاطر خدا است هرگز بی اثر نمی ماند، و بطور قطع روزی حسن اثرش نمودار می شود، برای اینکه مورد عنایت الهیه است، و از آنجا که جنبه خدائی دارد و متصل به خدا است (مانند خود خدا) باقی و محفوظ است، هر چند که این عنایت بر حسب اختلاف درجات خلوص مختلف می شود، و در نتیجه وزن و ارزش اعمال هم به همان جهت مختلف می گردد، همچنانکه باغی که در زمین حاصل خیز ایجاد شده، وقتی باران می آید بلادرنگ خوردنی هایش را به وجهی بهتر تحویل می دهد، هر چند که این تحویل دادنش و این خوردنیهایش بخاطر اختلاف باران که یکی مطر است و دیگری طل، از نظر خوبی درجاتی پیدا می کند.

و بخاطر وجود همین اختلاف بود که این دنباله را به گفتار خود اضافه نمود، که "و الله بما تعملون بصیر - یعنی خدا به آنچه می کنید بینا است،" و مساله پاداش دادن به اعمال برایش مشتبه و درهم و برهم نمی شود، ثواب این را با آن دیگر و ثواب دیگری را به این نمی دهد.

### مثال باغ سوخته و انفاق باطل شده!

- "ا یود احدکم ان تکن له جنه من نخیل و اعناب ...."

خدای تعالی در این مثل بین سالخوردگی و داشتن فرزندان ضعیف جمع کرده - با اینکه معمولا سالخوردگان فرزندانشان بزرگسالند - و این به آن جهت بوده که شدت احتیاج به باغ نامبرده را افاده کند، و بفهماند که چنین پیرمردی غیر از آن باغ هیچ ممر

معیشتی و وسیله دیگری برای حفظ سعادت خود و فرزندانش ندارد، چون اگر او را مردی جوان و نیرومند فرض می کرد، آن شدت احتیاج به باغ را نمی رساند، برای اینکه اگر باغ جوان نیرومند سوخت، می تواند به قوت بازویش تکیه کند، و نیز اگر سالخورده ای را بدون فرزند صغیر فرض می کرد باز آن شدت حاجت به باغ افاده نمی شد، چون چنین پیرمردی خرج زیاد ندارد، و تهی دستی او به ناگواری تهی دستی پیر بچه دار نیست، چون اگر باغ چنین کسی خشک شود فکر می کند چند صبحی بیش زنده نیست و لذا خیلی ناراحت نمی شود.

و همچنین اگر در این مثل پیرمردی را مثل می زد که هر چند سالخورده است اما فرزندان نیرومند دارد، باز آن شدت حاجت به باغ ادا نشده بود، برای اینکه اگر باغ چنین پیرمردی بسوزد، با خود می گوید: سر فرزندان رشیدم سلامت، کار می کنند و خرج زندگی ام را در می آورند، چه حاجت به باغ دارند، اما اگر هر دو جهت یعنی: زیادی سن و داشتن فرزندان خردسال در کسی جمع شود و باغش که تنها ممر زندگی او است از بین برود، او بسیار ناراحت می شود، زیرا نه می تواند نیروی جوانی خود را باز گرداند، و دوباره چنان باغی به عمل بیاورد، و نه کودکان خردسالش چنین نیروئی دارند، و نه بعد از آتش گرفتن باغ امید برگشتن سبزی و خرمی آن را می تواند داشته باشد.

این مثلی است که خدای تعالی آن را برای کسانی زده که مال خود را در راه خدا انفاق می کنند، ولی با منت نهادن و اذیت کردن پاداش عمل خود را ضایع می نمایند و دیگر راهی به بازگرداندن آن عمل باطل شده به عمل صحیح را ندارند.

انطباق مثل با ممثل بسیار روشن است، برای اینکه اینگونه رفتارها که اعمال آدمی را باطل می سازد بی جهت و بی منشا نیست، کسانی اینطور اجر خود را ضایع می کنند که در دل دچار بیماری های اخلاقی از قبیل مال دوستی، جاه دوستی، تکبر، عجب، خودپسندی، بخل شدید و ... هستند، بیماری هائی که نمی گذارد آدمی مالک نفس خود باشد، و مجالی برای تفکر و سنجش عمل خویش و تشخیص عمل نافع و مضر را بدهد، و اگر مجال می داد و آدمی تفکر می کرد هرگز به چنین اشتباه و خبطی مرتکب نمی شد.

### کیفیت مال مورد انفاق

– “یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم....”

خدای تعالی در این آیه شریفه کیفیت مالی را که انفاق می شود بیان نموده و

می فرماید: باید از اموال طیب باشد، نه خبیث، یعنی مالی باشد که فقیر به رغبت آن را بگیرد نه به کراهت و اغماض، برای اینکه کسی که نخواهد با بذل مال طیب، خویشتن را به صفت بخشنده متصف سازد، و بخواهد مال خبیث خود را از سر باز کند، و زندگی خود را از چنین آلودگیها رها سازد، چنین کسی دوستدار کار نیک نمی شود، و چنین انفاقی نفس او را به کمالی نمی رساند، و بهمین جهت است که می بینیم آیه شریفه با جمله: "و اعلموا ان الله غنی حمید"، شروع شده است چون این جمله به ما می فهماند که باید در انفاق خود بی نیازی و حمد خدای را در نظر بگیریم، که خدا در عین اینکه احتیاجی به انفاق ما ندارد، مع ذلک انفاق طیب ما را می ستاید، پس از مال طیب خود انفاق کنید.

و نیز ممکن است جمله را چنین معنا کنیم: که چون خدا غنی و محمود است نباید با او طوری سودا کرد که لایق به جلال او جل جلاله نبوده باشد.

### دخالت شیطان در انفاق

- "الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء...."

در این آیه بر این معنا احتجاج شده که انتخاب مال خبیث برای انفاق، خیری برای انفاق گر ندارد، به خلاف انتخاب مال طیب که خیر انفاق گران در آن است.

پس اینکه در آیه قبل مؤمنین را نهی کرد از اینکه مال خبیث را برای این کار انتخاب کنند مصلحت خود آنان را در نظر گرفته، همچنانکه در منهی عنه فساد ایشان است، و در خودداری از انفاق مال طیب هیچ انگیزه ای ندارند جز این فکر که مضایقه در انفاق او چنین مالی را، مؤثر در بقا و قوام مال و ثروت است، این طرز فکر باعث می شود که دلها از اقدام به چنین انفاقی دریغ کنند، به خلاف مال خبیث که چون قیمتی ندارد و انفاکش چیزی از ثروت آنان کم نمی کند لذا از انفاکش مضایقه نمی کنند، و این یکی از وساوس شیطان است، شیطانی که دوستان خود را از فقر می ترساند، با اینکه بذل و دادن انفاق در راه خدا و به دست آوردن خشنودی او عینا مانند بذل مال در یک معامله است، که به قول معروف: هر چه پول بدهی آتش می خوری، مالی را هم که انسان در راه خدا می دهد در برابر آن، رضای خدا را می خرد، پس هم عوض دارد و هم بهره، که بیانش گذشت.

علاوه بر اینکه آن کسی که "یعنی و یقنی - آدمی را بی نیاز می کند و فقیر می سازد،" خدای سبحان است، نه مال، همچنانکه قرآن کریم فرمود:

- "و انه هو اغنی و اقنی!"

و سخن کوتاه اینکه: خودداری مردم از انفاق مال طیب از آنجا که منشا آن ترس از فقر است و این ترس خطاست، لذا با جمله: "الشیطان یعدکم الفقر،" خطا بودن آن را تنبیه کرد، چیزی که هست در این جمله سبب را جای مسبب بکار برد، تا بفهماند که این خوف، خوفی است مضر، برای اینکه شیطان آن را در دل می اندازد، و شیطان جز به باطل و گمراهی امر نمی کند، حال یا این است که ابتدا و بدون واسطه امر می کند، و یا با وسائلی که به نظر می رسد حق است، ولی وقتی تحقیق می کنی در آخر می بینی که از یک انگیزه باطل و شیطانی سر در آورد.

و چون ممکن بود کسی توهم کند که ترس نامبرده ترسی است بجا، هر چند از ناحیه شیطان باشد، لذا برای دفع این توهم بعد از جمله: "الشیطان یعدکم الفقر،" دو جمله را اضافه کرد:

اول: اینکه فرمود "و یامرکم بالفحشاء،" یعنی هرگز از شیطان توقع نداشته باشید که شما را به عملی درست بخواند چرا که او جز به فحشا نمی خواند، پس خودداری از انفاق مال طیب به انگیزه ترس از فقر هرگز عملی بجا نیست، زیرا این خودداری در نفوس شما ملکه امساک و بخل را رسوخ می دهد، و به تدریج شما را بخیل می سازد، در نتیجه کارتان به جائی می رسد که اوامر و فرامین الهی مربوط به واجبات مالی را به آسانی رد کنید، و این کفر به خدای عظیم است، و هم باعث می شود که مستمندان را در مهلکه فقر و بی چیزی بیفکنید، و از این راه نفوسی تلف و آبروهائی هتک گردد، و بازار جنایت و فحشا رواج یابد، همچنانکه در جای دیگر قرآن آمده: "و منهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله لنصدقن، و لنکونن من الصالحین، فلما آتیهم من فضله بخلوا به، و تولوا و هم معرضون، فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه، بما اخلفوا الله ما وعدوه، و بما کانوا یکذبون - تا آنجا که می فرماید: الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات، و الذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرن منهم، سخر الله منهم، و لهم عذاب الیم!"

دوم: این است که فرمود: "و الله یعدکم مغفره منه و فضلا و الله واسع علیم!" در این جمله و در موارد دیگری که ذیلا- از نظر خواننده می گذرد، خدای تعالی این نکته را بیان نموده که در این مورد حقی است و باطلی، و شق سوم ندارد، و حق همان طریق مستقیم است که از ناحیه خدای سبحان است، و باطل از ناحیه شیطان است. آن موارد عبارتند از:

- "فما ذا بعد الحق الا الضلال - بعد از حق به جز ضلالت چه چیز می تواند باشد."

- "قل الله یهدی للحق - بگو تنها خدا است که به سوی حق هدایت می کند."

- "انه عدو مضمحل مبین - شیطان دشمنی است گمراه گر آشکار!"

خدای تعالی در آیه مورد بحث تذکر می دهد: این خاطره که از ناحیه خوف به

ذهن شما خطور می کند ضلالتی است از فکر، برای اینکه مغفرت پروردگار و آن زیادت که خدا در آیات قبلی ذکر کرد هر دو پاداش بذل از اموال طیب است، و مال خبیث چنین پاداشی ندارد .

پس حاصل حاجتی که در آیه شریفه اقامه شده این شد: که اختیار خبیث بر طیب به خاطر ترس از فقر و بی خبری از منافع این انفاق است، اما ترس از فقر، القائی شیطانی است، او این ترس را به دل ها می اندازد، و هیچ منظوری به جز گمراهی و به فحشا کشاندن شما ندارد، پس نباید از او پیروی کنید!

### منافع انفاق

منافع این انفاق که در آیات قبل گفتیم زیادت مال و آمرزش گناهان است ، یک نتیجه گیری موهوم نیست بلکه نتیجه ای است که ترتب آن بر انفاق را خدا وعده داده و وعده او حق است و او واسع است، یعنی در امکان او هست که آنچه وعده داده، عطا کند، و او علیم است، یعنی هیچ چیزی و هیچ حالی از هیچ چیزی بر او پوشیده نیست، پس هر وعده ای که می دهد از روی علم است .

– ” یؤتی الحکمه من یشاء....“

حکمت عبارت است از قضایای حقه ای که مطابق با واقع باشد، یعنی به نحوی مشتمل بر سعادت بشر باشد، مثلاً معارف حقه الهیه در باره مبدأ و معاد باشد، و یا اگر مشتمل بر معارفی از حقایق عالم طبیعی است معارفی باشد که باز با سعادت انسان سروکار داشته باشد، مانند حقائق فطری که اساس تشریحات دینی را تشکیل می دهد.

حکمت به معنای نوعی احکام و اتقان و یا نوعی از امر محکم و متقن است آن چنانکه هیچ رخنه و یا سستی در آن نباشد، و این کلمه بیشتر در معلومات عقلی و حق و صادق استعمال می شود، و معنایش در این موارد این است که بطلان و کذب به هیچ وجه در آن معنا راه ندارد.

و این جمله دلالت دارد بر اینکه بیانی که خدا در آن بیان حال انفاق و وضع همه علل و اسباب آن را و آثار صالح آن در زندگی حقیقی بشر را شرح داده، خود یکی از مصادیق حکمت است.

– ” و من یؤت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا. “

حکمت به خودی خود منشا خیر بسیار است، هر کس آن را داشته باشد خیری بسیار دارد، و این خیر بسیار از این جهت نیست که حکمت منسوب به خدا است، و خدا

آن را عطا کرده، چون صرف انتساب آن به خدا باعث خیر کثیر نمی شود، همچنانکه خدا مال را می دهد ولی دادن خدا باعث نمی شود که مال، همه جا مایه سعادت باشد.

نکته دیگر اینکه فرمود: حکمت خیر کثیر است! با اینکه جا داشت به خاطر ارتفاع شان و نفاست امر آن بطور مطلق فرموده باشد حکمت خیر است و این به آن جهت بود که بفهماند خیر بودن حکمت هم منوط به عنایت خدا و توفیق او است، و مساله سعادت منوط به عاقبت و خاتمه امر است، در مثل فارسی هم می گویند شاهنامه آخرش خوش است، چون ممکن است خدا حکمت را به کسی بدهد، ولی در آخر کار منحرف شود، و عاقبتش شر گردد.

”و ما یذکر الا- اولوا الالباب!“ آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه به دست آوردن حکمت متوقف بر تذکر است، و تذکر هم متوقف بر عقل است، پس کسی که عقل ندارد حکمت ندارد.

### اطلاع خدا از انفاق ها

– ”و ما انفقتم من نفقه او نذرتم من نذر فان الله یعلمه!“

یعنی آنچه شما از مال خدا و به دعوت او انفاق می کنید و یا چیزهایی انفاق می کنید که خدا بر شما واجب نکرده بلکه خودتان به وسیله نذر بر خود واجب کرده اید و در راه خدا می دهید خدا به آن آگاه است و هر کس را که اطاعتش کند پاداش می دهد و کسی که ستم کند مؤاخذه می فرماید.

و همین جمله به چند نکته دلالت دارد:

اول: اینکه مراد از ظلم در خصوص این آیه، ظلم به فقرا و خودداری از انفاق بر آنان و حبس حقوق ایشان است، نه مطلق معصیت، برای اینکه مطلق معصیت انصار دارد، و می توان با کفاره آنها را از نامه عمل محو کرد، و یا به وسیله شفیعان که یکی از آنها توبه است و یکی دیگر اجتناب از کبائر است و یکی دیگر شفیعان روز محشر می باشند، از خطر کیفر آنان رهائی یافت، البته همه این انصار در ظلمهایی است که تنها جنبه حق الله دارند، نه حق الناس، آیه شریفه: ”لا تقنطوا من رحمه الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا، که در آخرش دارد: و انیبوا الی ربکم!“ راجع به یکی از انصار ظالمین است، که همان توبه و انابه باشد، و آیه: ”ان تجتنبوا کبائرنا تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم،“ اجتناب از گناهان کبیره را یکی از انصار معرفی نموده و می فرماید: اگر از گناهان کبیره اجتناب کنید ما این اجتنابتان را کفاره گناهاتتان قرار می دهیم. و آیه: ”و لا یشفعون الا لمن ارتضی،“ سخن از شفیعان قیامت دارد،

و از اینجا معلوم می شود که اگر یاور ستمکاران به خود را به صیغه جمع انصار آورد، برای این بود که گفتیم: منظور از ظلم مطلق معصیت است، که افرادی گوناگون دارد.

### ترک انفاق: گناه کبیره

دوم: نکته دومی که جمله: "و ما للظالمین من انصار" بر آن دلالت دارد این است که ظلم مورد بحث در آیه، یعنی ترک انفاق، کفاره نمی پذیرد، پس معلوم می شود ترک انفاق از گناهان کبیره است، چون اگر از گناهان صغیره بود کفاره می پذیرفت، و نیز توبه هم نمی پذیرد، چون حق الناس است، و مؤید این معنا روایاتی است که فرموده: توبه در حقوق الناس قبول نیست، مگر آنکه حق را به مستحق برگردانند، و نیز شفاعت در قیامت هم شامل آن نمی شود، به دلیل اینکه در جای دیگر فرمود:

- "الا- اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلین و لم نک نطمع المسکین... فما تنفعهم شفاعه الشافعین!"

سوم: اینکه: این ظلم در هر کس یافت شود یعنی هر کس نافرمانی خدا را بکند و حق فقرا را ندهد چنین کسی مورد رضایت خدا و مصداق "الا- لمن ارتضی،" نخواهد بود، چون در بحث شفاعت گفتیم کسی که خدا دین او را نپسندد، در قیامت شفاعت نمی کند، از اینجا پاسخ این سؤال که چرا فرمود: "ابتغاء مرضاه الله،" و نفرمود: "ابتغاء وجه الله،" روشن می شود.

چهارم: اینکه امتناع ورزیدن از اصل انفاق بر فقرا، در صورتی که فقرائی باشند و احتیاج به کمک داشته باشند از گناهان کبیره مهلک تر است، و خدای تعالی بعضی از اقسام این خودداری را شرک به خدا و کفر به آخرت خوانده است، مانند امتناع از دادن زکات، و فرموده: "و ویل للمشرکین، الذین لا یؤتون الزکوه، و هم بالآخره هم کافرون!"

دلیل بر اینکه منظور از این مشرکین مسلمانانی هستند که زکات نمی دادند، و یا به عبارت دیگر صدقه نمی دادند، این است که سوره مدثر در مکه نازل شده، و زکات به معنای اسلامیش در مکه و در هنگام نزول این سوره واجب نشده بود.

### انفاق آشکار و پنهان

"ان تبدوا الصدقات فنعمما هی ..."

خدای سبحان در این آیه دو قسم تردید آورده، یکی صدقه آشکار و دیگری



پنهان، و هر دو را ستوده است، برای اینکه هر کدام از آن دو آثاری صالح دارند، اما صدقه آشکارا که خود تشویق و دعوت عملی مردم است به کار نیک، و نیز مایه دلگرمی فقرا و مساکین است، که می بینند در جامعه مردمی رحم دل هستند که به حال آنان ترحم می کنند، و در جامعه اموالی برای آنان و رفع حوائجشان قرار می دهند تا برای روز قیامتشان که روز گرفتاری است ذخیره ای باشد، و این باعث می شود که روحیه یاس و نومیدی از صفحه دلهاشان زدوده شود، و در کار خود دارای نشاط گردند، و احساس کنند که وحدت عمل و کسب بین آنان و اغنیا وجود دارد، اگر سرمایه دار کاسبی می کند تنها برای خودش نیست، و این خود آثار نیک بسیاری دارد .

و اما حسن صدقه پنهانی این است که در خفا آدمی از ریا و منت و اذیت دورتر است، چون فقیر را نمی شناسد، تا به او منت گذارد، و یا اذیت کند، فائده دیگرش اینست که در صدقه پنهانی آبروی فقیر محفوظ می ماند، و احساس ذلت و خفت نمی کند، و حیثیتش در جامعه محفوظ می ماند، پس می توان گفت که: صدقه علنی نتیجه های بیشتری دارد، و صدقه پنهانی خالص تر و پاک تر انجام می شود .

و چون بنای دین بر اخلاص است، بنابر این عمل هر قدر به اخلاص نزدیک تر باشد به فضیلت نیز نزدیکتر است، و بهمین جهت خدای سبحان صدقه سری را بر صدقه علنی ترجیح داده و می فرماید: "وان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم!" چون کلمه خیر به معنای بهتر است، و خدا به اعمال بندگانش با خبر است، و در تشخیص عمل خیر از غیر آن اشتباه نمی کند: و الله بما تعملون خبیر!

- "لیس علیک هدیهم و لکن الله یهدی من یشاء!"

- ای پیامبر هدایت آنان به عهده تو نیست، این خدا است که هر کس را بخواهد هدایت می کند!

گوئی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وقتی اختلاف مسلمانان در خصوص مساله انفاق را دیده و ملاحظه کرده است که بعضی انفاق را با خلوص انجام می دهند و بعضی دیگر بعد از انفاق منت و اذیت روا می دارند و گروهی دیگر اصلاً از انفاق کردن مال پاکیزه خودداری می ورزند، در دل شریف خود احساس ناراحتی و اندوه می نمودند و لذا خدای تعالی در این آیه، خاطر شریف او را تسلی داده و می فرماید: مساله اختلاف مراحل ایمان که در این مردم می بینی که یکی اصلاً ندارد و دیگری اگر دارد نیتش خالص نیست و گروه سوم هم انفاق دارد و هم نیتش خالص است همه مربوط و مستند به خدای تعالی است، او است که هر کس را بخواهد به هر درجه از ایمان که صلاح بداند هدایت می فرماید، و بعضی را به کلی محروم می سازد، نه ایجاد ایمان در دلها به عهده تو است، و

نه حفظ آن، تا هر وقت ببینی که پاره ای از مردم محفوظ مانده، و در بعضی ضعیف شده و اندوهناک شوی، و وقتی خدای تعالی در آخر این گفتار ایشان را تهدید می کند و با خشونت سخن می گوید، دچار شفقت یعنی اندوهی توأم با ترس شوی!

شاهد بر این معنا که ما از آیه استفاده کردیم جمله هدیه هم است، که مصدری است اضافه شده بر ضمیری که به مردم بر می گردد، چون ظاهر این تعبیر این است که ایمان تا حدی در مردم تحقق یافته و می فهماند که این مقدار هدایت که در امت خود موجود می بینی از تو نیست، و آنچه هم که تحقق نیافته می بینی باز تو مسؤولش نیستی، شاهد دیگر اینکه جمله مورد بحث تسلیت خاطر آن جناب است این است که هر جا در قرآن در مساله ایمان استنادش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را نفی می کند، همه به منظور دلخوش ساختن آن جناب است.

– “و ما تنفقوا من خیر فلانفسکم، و ما تنفقون الا ابتغاء وجه الله ....”

چون ممکن بود کسی خیال و توهم کند که این نفعی که از ناحیه انفاق عاید انفاق گران می شود، صرف اسم است، و مسمی واقعیت خارجی ندارد، و واقعیت این است که انسان مال عزیز خود را که یک حقیقت خارجی است بدهد و منفعتی موهوم بگیرد، پس انفاق در راه خدا یعنی معامله ای که یک طرفش حقیقت است، و طرف دیگرش خیال، لذا دنبال آن جمله فرمود: “و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم و انتم لا- تظلمون - که آنچه انفاق کنید بدون کم و کاست به شما بر می گردد، و کمترین ستمی بر شما نخواهد شد!”

خلاصه این منفعتی که شما را به سویس می خوانیم (که همانا ثوابهای دنیائی و آخرتی است)، امری موهوم نیست، بلکه امری است حقیقی و واقعی که خدای تعالی آن را بدون اینکه چیزی از آن گم شده باشد و یا کم کرده باشد به شما خواهد رساند.

### محل مصرف صدقات

– “للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله ....”

در آیه شریفه مصرف صدقات، البته بهترین مصرفش بیان شده که همان فقرائی باشد که به خاطر عوامل و اسبابی، از راه خدا منع شده اند، یا دشمنی مال آنان را گرفته و بدون لباس و پوشش مانده اند، یا کارها و گرفتاری های زندگی از قبیل پرستاری کودکانی بی مادر نگذاشته به کار و کسب مشغول شوند، و یا خودشان بیمار شده اند، و یا کاری انتخاب کرده اند که با اشتغال به آن، دیگر نمی توانند به کار و کسب پردازند، مثلا به طلب علم پرداخته اند، و یا کاری دیگر از این قبیل .

”یحسبهم الجاهل...“ یعنی کسی که از حال ایشان اطلاع ندارد از شدت عفتی که دارند ایشان را توانگر می پندارد، چون با اینکه فقیرند ولی تظاهر به فقر نمی کنند، پس جمله نامبره دلالت دارد بر همینکه مؤمنین تا آنجا که می توانند تظاهر به فقر نمی کنند، و از علامتهای فقر به غیر آن مقداری که نمی توان پنهان داشت، پنهان می دارند، و مردم پی به حال آنان نمی برند، مگر اینکه شدت فقر رنگ و رویشان را زرد کند، و یا لباسشان کهنه شود (و یا مثلا از زبان اطفالشان اظهار شود، و امثال اینها).

از اینجا معلوم می شود که مراد از جمله ”لا- یسئلون الناس الحافا“ این است که فقرای مؤمن اصلا در یوزگی نمی کنند، تا منجر به اصرار در سؤال شود، زیرا بطوریکه گفته اند: وقتی روی کسی به سؤال باز شود برای بار دوم دیگر طاقت صبر ندارد، و نفس او از تلخی فقر به جزع در می آید، و عنان اختیار را از کف می دهد و در هر فرصتی تصمیم می گیرد باز هم سؤال کند و اصرار هم بورزد، و راه را بر هر کس بگیرد .

ولی بعید نیست که منظور نفی اصرار باشد، نه نفی اصل سؤال، و منظور از الحاف اظهار حاجت بیش از مقدار واجب باشد، برای اینکه صرف اظهار حاجت ضروری حرام نیست، بلکه گاهی واجب هم می شود، آن سؤالی مذموم است که زائد بر مقدار لزوم باشد .

و در اینکه فرمود: ”تعرفهم بسیماهم- تو ایشان را به سیمایشان می شناسی،“ و فرمود: ”تعرفونهم بسیماهم - شما مسلمانان ایشان را با سیمایشان می شناسید،“ برای این بود که آبروی فقرا را حفظ نموده و راز آنان را پوشانند، و پرده تعفف آنان را هتک نکرده باشد، چون معروف شدن فقرا نزد همه مردم نوعی خواری و اظهار ذلت ایشان است، به خلاف اینکه خطاب را تنها متوجه رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم کند، و بفرماید: تو ایشان را به سیمایشان می شناسی برای اینکه آن جناب پیامبری است که به سوی فقرا و اغنیا و همه طبقات مبعوث شده، نسبت به همه رؤوف و مهربان است، و به نظر ما برای او از حال فقرا گفتن نه کسر شان ایشان است، و نه آبروریزی از آنان، و خدا داناتر است- نکته التفات از همه مسلمین به خطاب به شخص رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم این است.

”الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار...“

آنهاست که اموال خود را در شب و روز انفاق می کنند در حالی که گاهی انفاق خود را پنهان داشته و گاهی آن را اظهار می دارند ... و اگر همه احوال انفاق را ذکر کرده برای این بود که بفهماند انفاقگران نسبت به عمل خود اهتمام دارند، و همواره در شب و روز و خلوت و جلوت می خواهند ثواب انفاق را دریابند، و حواسشان جمع این است که

همواره رضای خدا را به دست آورند، و لذا می بینیم خدای سبحان در آخر این آیات با زبان مهربانی و لطف به ایشان، وعده ای نیکو داده و می فرماید: "فلهم اجرهم عند ربهم ...!"

### روایات رسیده درباره انفاق

در تفسیر الدر المنثور در تفسیر جمله: "و الله یضاعف لمن یشاء" آمده است که ابن ماجه، از حسن بن علی بن ابیطالب، و از ابی هریره، و ابی امامه باهلی، و عبد الله بن عمر، و عمران بن حصین، روایت آورده که همگی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند که فرمود: هر کس هزینه سفر سربازی را بدهد، و او را روانه میدان جنگ کند، و خودش خانه بماند، خدای تعالی در برابر هر درهمی، هفتصد درهم به او اجر می دهد، و کسی که خودش برای جهاد در راه خدا سفر کند، و خرجی خود را همراه بردارد، به هر درهمی که در این راه خرج می کند، هفتصد هزار درهم اجر می دهد، آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیه نامبرده را تلاوت کرد.

در تفسیر عیاشی و نیز برقی آمده که فرمود: وقتی عمل مؤمن نیکو شد، خدای تعالی عمل او را مضاعف می کند، یعنی یک عمل را هفتصد برابر نموده و هفتصد برابر اجر می دهد، این همان کلام خدا است که می فرماید: "و الله یضاعف لمن یشاء"، پس بکشید اعمال خود را و آنچه را انجام می دهید برای ثواب خدا نیکو سازید .

و در تفسیر عیاشی از عمر بن یونس روایت آمده که گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: اگر مؤمن عمل خود را نیکو کند، خداوند عملش را مضاعف و چند برابر می سازد، هر حسنه را هفتصد برابر می کند، و این همان قول خدا است که می فرماید: "و الله یضاعف لمن یشاء"، پس بر شما باد هر عملی که انجام می دهید به امید ثواب خدا به وجه نیکو انجام دهید. پرسیدم منظور از وجه نیکو چیست؟ فرمود: مثلاً وقتی نماز می خوانی رکوع و سجودش را نیکو سازی، و چون روزه می گیری از هر عملی که روزه ات را فاسد می سازد اجتناب کنی، و چون به حج می روی نهایت سعی خود را به کار بندی، که از هر چیز که عمره و حجت را فاسد می کند بپرهیزی، و همچنین هر عملی که می کنی از هر پلیدی پاک باشد.

و باز در همان کتاب از حرمان از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که گفت: به آن جناب عرضه داشتم: آیا در مساله ارث و احکام قضائی و سایر احکام فرقی میان مؤمن و مسلم هست، مثلاً آیا مؤمن سهم الارثش از مسلم بیشتر است؟ و یا در سایر احکام امتیاز بیشتری دارد یا نه؟ فرمود: نه، هر دو در این مساله در یک مجرا قرار دارند، و امام هر دو را به یک چشم می بیند، و لیکن مؤمن در عمل بر مسلم برتری دارد، می گوید:

عرضه داشتم: مگر خدای تعالی فرموده: "من جاء بالحسنة فله عشر امثالها"، با این حال آیا نظر شما این است که مؤمن و مسلم در مسائلی چون نماز و زکات و روزه و حج هیچ فرقی با هم ندارند؟ می گوید: امام فرمود: مگر خدای تعالی فرموده: "و الله يضاعف لمن يشاء"، این همان تفاوتی است که در مؤمن و مسلم هست، و تنها مؤمن است که خدای تعالی حسناتش را مضاعف نموده و یک عمل نیک او را هفتصد برابر می کند، این است تفاوت و برتری مؤمن که خدا حسنات او را به مقدار صحت ایمانش چندین برابر می کند، و خدا با مؤمن هر چه بخواهد می کند.

مؤلف: در این معنا روایاتی دیگر نیز هست، و اساس همه این روایات بر این است که جمله "و الله يضاعف لمن يشاء" را بالنسبه به غیر انفاق گران مطلق گرفته، و همینطور هم هست، چون هیچ دلیلی نداریم که آیه شریفه مختص به انفاق گران باشد، و شامل سایر اعمال نیک نشود، بله، آیه در مورد انفاق گران نازل شده، لیکن این مورد نه مخصص است و نه مقید، و وقتی آیه مطلق باشد قهرا کلمه یضاعف نیز مطلق خواهد بود، هم مضاعف عددی را می گیرد، و هم غیر عددی را، و معنا چنین می شود: خدا عمل هر نیکوکار را به قدر نیکوکاریش هر جور بخواهد و برای هر کس مضاعف می کند (یا به هفتصد برابر و یا کمتر و یا بیشتر)، همانطور که انفاق انفاق گران را اگر بخواهد تا هفتصد برابر مضاعف می سازد.

خواهی گفت: در ذیل آیه "و الله يضاعف..." از قائلی نقل کردید که گفته است: منظور از مضاعف کردن هفتصد برابر است، بعد آن را رد کردید و نپذیرفتید، و در اینجا اطلاق آیه را شامل زیاده تر از هفتصد برابر هم دانستید آیا بین این دو بیان شما منافات نیست؟ می گوئیم نه، زیرا آنجا هم می خواستیم بگوئیم مثل هفتصد دانه جمله مضاعفه را مقید به مساله انفاق نمی کند، و جمله مضاعفه وابسته به مساله هفتصد دانه نیست، و خواستیم نتیجه بگیریم که اگر مساله هفتصد دانه مخصوص انفاق است دلیل نمی شود که جمله "و الله يضاعف" هم مخصوص انفاق باشد، و گفتیم مورد مخصص نیست، اینجا هم همین را می گوئیم، روایت هم همین را می گوید، یعنی هم مساله را مختص به انفاق نمی کند، و هم مضاعفه را منحصر در هفتصد برابر نمی سازد.

و اینکه حمران پرسید: مگر خدا فرموده: "من جاء بالحسنة..." و امام در پاسخش فرمود: مگر نه این است که خدای تعالی فرموده: "و الله يضاعف لمن يشاء"، این جمله، آیه قرآن نیست چون چنین آیه ای در قرآن نداریم، بلکه امام خواسته است آیه را نقل به معنا کند، معنائی که از دو آیه قرآن گرفته شده، یکی آیه مورد بحث و دیگری آیه "من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً یضاعفه له اضعافاً کثیره...."

نکته ای که از روایت استفاده می شود این است که از نظر این روایت قبول شدن اعمال غیر مؤمنین یعنی کسانی که یکی از مذاهب انحرافی اسلام را دارند امری ممکن است، و چنان نیست که اعمال نیک آنان هیچ پاداشی نداشته باشد، و انشاء الله در این باره در ذیل آیه: "والمستضعفین من الودان...." بحث خواهیم کرد.

و در مجمع البیان می گوید: این آیه شریفه عام است، و همه اقسام انفاق را می گیرد، چه انفاق در جهاد، و چه اقسام بزرگ و احسان. (نقل از امام صادق علیه السلام).

و در الدر المنثور است که عبد الرزاق در کتاب المصنف از ایوب روایت کرده که گفت: مردی از بالای تلی مشرف به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد، (منظور این است که از جای خطرناکی عبور می کرد)، مردم گفتند: عجب مرد چابکی است! ای کاش این چابکی را در راه خدا صرف می کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مگر راه خدا منحصر در جنگیدن و کشته شدن است؟ آنگاه فرمود: راه خدا بسیار است، بیرون شدن از خانه و سفر کردن برای طلب رزق حلال و فراهم نمودن هزینه زندگی پدر و مادر، راه خدا است، و نیز سفر کردن برای طلب رزق حلال جهت زن و فرزند راه خدا است، و سفر کردن و طلب رزق برای به دست آوردن قوت خویشتن نیز راه خدا است، بلکه کسی که برای زیاده تر کردن مال به سفر می رود، او در راه شیطان است.

و نیز در همان کتاب آمده که ابن منذر و حاکم (وی حدیث را صحیح دانسته)، آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از براء بن عازب پرسید: که ای براء، خرجی دادن به مادرت چگونه است؟ و براء مردی بود که به زن و فرزند خود از نظر خرجی گشایش می داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (می خواست بداند آیا به مادرش هم گشایش می دهد، و یا تنگ می گیرد؟ براء عرضه داشت وضع بسیار خوبی دارد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خرج کردن برای اهل و اولاد و خادم، صدقه است، باید متوجه باشی که با منت نهادن و اذیت کردن به آنان اجر این صدقه را باطل نکنی.

مؤلف: روایات در این معانی از طریق شیعه و سنی بسیار است، و در آنها آمده: هر عملی که برای خدا انجام شود و خدا از آن راضی باشد، همان عمل سبیل الله است، و هر نفقه ای که در راه خدا داده شود صدقه است.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه: "الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله..." از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: هر کس به مؤمنی احسانی کند، و پس از آن او را با سخن ناهنجار خود برنجاند، و یا بر او منت گذارد، صدقه خود را باطل کرده است....

و در الدر المنثور است که ابن جریر در تفسیر آیه: "یا ایها الذین آمنوا انفقوا من

طبیات ما کسبتم،" از علی بن ابیطالب روایت کرده که فرمود: یعنی از طلا- و نقره و در معنای جمله: "و مما اخرجنا لکم من الارض،" فرمود: یعنی از گندم و خرما و هر چیزی که زکات در آن واجب است.

و نیز در آن کتاب الدر المنثور است که ابن ابی شیبہ، و عبد بن حمید، و ترمذی (وی حدیث را صحیح دانسته)، و ابن ماجه، و ابن جریر، و ابن منذر، و ابن ابی حاتم، و ابن مردویه، و حاکم که (وی نیز حدیث را صحیح دانسته)، و بیهقی در کتاب سنن، از براء بن عازب روایت کرده که در تفسیر آیه: "و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون،" گفته است: این آیه در باره ما گروه انصار نازل شد، ما مردمی بودیم که خرما می کاشتیم و هر یک از ما، از نخلستان خود بقدری که بار آورده بود (کم یا زیاد) خرما به مسجد می آوردیم، بعضی یک خوشه و بعضی دو خوشه، و آن را در مسجد آویزان می کردیم و اهل صفا که مردمی غریب و بی درآمد بودند، وقتی گرسنه می شدند می آمدند و با عصای خود به آن خوشه ها می زدند، خرما می رسید و ناری که می افتاد می خوردند، بعضی از مردم که به کار خیر رغبتی نداشتند خوشه های پست و کرم خورده و یا شکسته را می آوردند، و آویزان می کردند .

خدای تعالی در این باره این آیه را نازل کرد: "یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طبیات ما کسبتم،" یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید از طبیات آنچه کسب کرده اید انفاق کنید، و همچنین از طبیات آنچه که ما از زمین برایتان در آوردیم، و برای انفاق جنس پست را انتخاب نکنید، جنسی که اگر دیگران برای شما هدیه بفرستند قبول نمی کنید، مگر به خاطر رودر بایستی بعد از آنکه این آیه نازل شد دیگر هیچکس از ما جنس پست و بنجل را نیاورد، بلکه سعی می کردیم بهترش را بیاوریم .

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت آورده که در تفسیر آیه: "یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طبیات ما کسبتم، و مما اخرجنا لکم من الارض و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون،" فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر وقت فرمان می داد تا زکات خرما جمع آوری شود، بعضی نوع پست و بدترین خرما را برای زکات خود انتخاب می کردند، مانند خرما جعور و خرما معافاره، که خرمائی کم گوشت و دارای هسته هائی درشت بود، بعضی هم زکات خود را با بهترین خرما می پرداختند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بعد از این، خرما جعور و معافاره را در تعیین مقدار غله دید نزنید و به حساب نیاورید، و آن را برای زکات نیاورید، اینجا بود که آیه شریفه: "و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون، و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه،" نازل شد، و منظور از اغماض گرفتن همین دو نوع خرما است، و در روایتی دیگر آمده که امام صادق

علیه السلام در تفسیر آیه: "انفقوا من طیبات ما کسبتم"، فرمود: بعضی از مردم در جاهلیت کار و کسب بدی داشتند، و بعد از آنکه مسلمان شدند، خواستند از همان اموال مقداری را جدا کرده و به عنوان صدقه رد کنند خدای تعالی نپذیرفت، و جز مال پاک و از ممر پاک را قبول نکرد.

مؤلف: در این معنا روایاتی بسیار از طرق شیعه و سنی وارد شده است.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه: "الشیطان یعدکم الفقر..." از امام نقل کرده که فرمود: شیطان همواره می گوید: انفاق نکنید، که خودتان فقیر خواهید شد، و خدا به شما فضل و مغفرت خود را وعده می دهد، یعنی اگر در راه خدا انفاق کنید هم شما را می آمرزد، و هم فضلی از ناحیه خود، در جای آن مال قرار می دهد.

و در الدر المنثور است که ترمذی حدیثی را که آن را حسن دانسته، و نسائی و ابن جریر، و ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن حیان و بیهقی در کتاب شعب از ابن مسعود روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هم شیطان با انسان سر و کار دارد، و هم فرشته، اما تماسی که شیطان با آدمی دارد این است که او را تهدید می کند که اگر فلان عمل زشت را انجام ندهی یا فلان حق را انکار نمائی چنین و چنان می شوی، و ملائکه او را تهدید می کنند که اگر فلان عمل خیر را به جا نیاوری، و حق را تصدیق نکنی چنین و چنان می شوی، پس اگر کارهای نیک به قلب کسی، الهام شد، بداند که از خداست و شکر او را بجا آورد و هر کس اعمال زشت به ذهنش خطور کرد بداند از شیطان است از شر او به خدا پناه ببرد آنگاه این آیه را قرائت کردند: "الشیطان یعدکم الفقر و یامرکم بالفحشاء..."

و در الدر المنثور به چند طریق از ابن عباس و ابن جبیر و اسما دختر ابی بکر و دیگران روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اوائل اسلام اجازه نمی داد که مسلمانان به غیر مسلمین صدقه دهند، و مسلمانان هم کراهت داشتند از اینکه به خویشاوندان کافر خود انفاق کنند، ولی وقتی آیه: "لیس علیک هدیهم..." نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اجازه داد که به فقرای کفار هم صدقه بدهند.

مؤلف: قبلاً گفتیم: جمله هدیهم تنها در مورد هدایت مسلمانان است، و شامل کفار نمی شود، بنابر این آیه شریفه بیگانه از مطلبی است که در روایات شان نزول آمده است، علاوه بر اینکه در خود آیه وقتی می خواهد، مورد انفاق را ذکر کند جمله "فقراء الذین احصروا..." را به عنوان نمونه می آورد، که همه می دانیم منظور، فقرای مسلمین است، که در راه خدا دچار تنگدستی شده اند، و با در نظر گرفتن این نمونه، آیه شریفه آنطور که باید با روایات شان نزول سازگاری ندارد، و اما مساله انفاق به غیر مسلمان را - در صورتی که برای رضای خدا (مثلاً به دست آوردن قلوب آنان)، انجام شود می توان از اطلاق آیات



استفاده کرد.

و در کافی از امام صادق علیه السلام روایت آورده که در تفسیر جمله: "و ان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم"، فرموده: این آیه راجع به صدقات غیر زکات است، چون دادن زکات باید علنی و غیر سری انجام شود.

و در همان کتاب از آن جناب روایت آورده که فرمود: هر چیزی را که خدای عزوجل بر تو واجب ساخته علنی آوردنش بهتر از آنست که سری و پنهانی بیاوری، و آنچه که مستحب کرده، پنهانی آوردنش بهتر از علنی آوردنش می باشد.

مؤلف: در معنای این دو حدیث، احادیث دیگری نیز هست، و بیانی که معنای آنها را روشن سازد، گذشت.

در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه: "للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله..." گفته است: که امام ابو جعفر علیه السلام فرموده: این آیه در باره اصحاب صغه نازل شد، سپس اضافه کرده است که این روایت را کلبی هم از ابن عباس نقل کرده، و اصحاب صغه نزدیک به چهار صد نفر بودند که در مدینه نه خانه ای داشتند و نه خویشاوندی که به خانه آنان بروند، ناگزیر در مسجد زندگی می کردند، و بنا گذاشتند در هر سریره و لشگری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ می فرستد شرکت کنند، و به همین سبب بود که خدای تعالی در این آیه شریفه به مسلمانان سفارش کرد تا مراقب وضع آنان باشند، و لذا آنان آنچه که از غذایشان زیاد می آمد هنگام عصر برای اصحاب صغه می آوردند.

و در تفسیر عیاشی از امام ابی جعفر علیه السلام روایت آورده که فرمود: خدای تعالی گدای سمج را دوست نمی دارد.

و در مجمع البیان در ذیل آیه شریفه: "الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار..." در باره شان نزول این آیه گفته است بطوریکه از ابن عباس نقل شده، این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شده است که آن حضرت چهار درهم پول داشت، یکی را در شب، و یکی را در روز، سومی را پنهانی، و چهارمی را علنی صدقه داد، و به دنبال آن این آیه نازل شد که: کسانی که اموال خود را شب و روز، سری و علنی انفاق می کنند ...

مرحوم طبرسی سپس می گوید: این روایت هم از امام باقر و هم از امام صادق علیه السلام نقل شده است.

مؤلف: این معنا را عیاشی نیز در تفسیرش و شیخ مفید در اختصاص و شیخ صدوق در عیون آورده اند.

و در الدر المنثور است که عبد الرزاق و عبد بن حمید، و ابن جریر و ابن منذر و

ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن عساکر از طریق عبد الوهاب بن مجاهد از پدرش مجاهد از ابن عباس روایت کرده اند که در تفسیر آیه: "الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیه،" گفته است: این آیه در شان علی بن ابیطالب نازل شد، که چهار درهم داشت یکی را در شب و دومی را در روز و سومی را پنهانی و چهارمی را علنی صدقه داد.

و در تفسیر برهان از کتاب مناقب بن شهر اشوب از ابن عباس و سدی، و مجاهد و کلبی، و ابی صالح، و واحدی، و طوسی، و ثعلبی، طبرسی و ماوردی، و قشیری و شمالی و نقاش و فتال، و عبد الله بن حسین، و علی بن حرب طائی، نقل کرده که همه نامبردگان در تفسیرهای خود گفته اند: علی بن ابیطالب چهار درهم نقره داشت، یکی را شبانه دومی را در روز، سومی را سری و چهارمی را علنی صدقه داد، به دنبال آن آیه: "الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیه،" نازل شد، و در آن به تک تک درهم های آن جناب مال نامیده شده و او را به قبول صدقاتش بشارت داده است .

(۱)

### انفاق. مشارکت عموم در تأمین هزینه جبهه ها

#### انفاق در راه خدا، مشارکت عمومی در تأمین هزینه جنگ

---

۱- مستند: آیه ۲۶۱ تا ۲۷۴ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۵۸۴

« وَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتَلُونَكُمْ...! »

« وَ أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ! »

« و در راه خدا با کسانی که با شما سر جنگ دارند کارزار بکنید...! »

« و در راه خدا انفاق کنید و خویشان را به دست خود به هلاکت نیفکنید و احسان کنید که خدا نیکوکاران را دوست دارد! »

به دنبال آیات پیشین که فرمود: « وَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقْتَلُونَكُمْ - و در راه خدا با کسانی که با شما سر جنگ دارند کارزار بکنید، » در این آیه دستور می دهد برای اقامه جنگ در راه خدا مال خود را انفاق کنند. و می فرماید: دست خود به تهلکه نیفکنید و این تعبیر کنایه است از اینکه مسلمانان نباید نیرو و استطاعت خود را هدر دهند، چون کلمه دست به معنای مظهر قدرت و قوت است، و تهلکه به معنای هلاکت است، و هلاکت به معنای آن مسیری است که انسان نمی تواند بفهمد کجا است، و آن مسیری که نداند به کجا منتهی می شود.

آیه شریفه مطلق است، و در نتیجه نهی در آن نهی از تمامی رفتارهای افراطی و تفریطی است، که یکی از مصادیق آن بخل ورزیدن و امساک از انفاق مال در هنگام جنگ است، که این بخل ورزیدن باعث بطلان نیرو و از بین رفتن قدرت است که باعث غلبه دشمن بر آنان می شود، همچنانکه اسراف در انفاق و از بین بردن همه اموال باعث

فقر و مسکنت و در نتیجه انحطاط حیات و بطلان مروت می شود.

(۱)

### قرض الحسنه در راه خدا، وظیفه عمومی برای تأمین نیازهای جنگ

– ” وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ!

– مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضْعِفُهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْصُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ!

– در راه خدا کارزار کنید و بدانید که خدا شنوا و دانا است!

– کیست که خدا را وامی نیکو دهد و خدا وام او را به دو برابری بسیار افزون کند، خدا است که تنگی می آورد و فراوانی نعمت می دهد و به سوی او بازگشت می یابید!

این آیات جهاد را واجب می کند و مردم را دعوت می کند به اینکه در تجهیز یکدیگر و فراهم نمودن نفرات و تجهیزات، انفاق کنند.

خدای تعالی هزینه ای را که مؤمنین در راه او خرج می کنند، قرض گرفتن خودش نامیده، و این به خاطر همان است که:

– می خواهد مؤمنین را بر این کار تشویق کند،

– و هم بیان کند که انفاقهای نامبرده برای خاطر اوست،

– و نیز برای این است که خدای سبحان به زودی عوض آن را چند برابر به صاحبانش بر می گرداند.

خدای تعالی سیاق خطاب را که قبلاً امر بود و می فرمود: جهاد کنید، به سیاق خطاب استفهامی برگردانید، و فرمود: کیست از شما که چنین و چنان کند؟ این تغییر به خاطر نشان دادن ذهن مخاطب است، چون سیاق امر خالی از کسب تکلیف نیست، ولی سیاق استفهام دعوت و تشویق است، در نتیجه ذهن شنونده تا حدی از تحمل سنگینی امر استراحت می کند، و نشاط می یابد.

– ” وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ! “

اینکه از صفات خدای تعالی سه صفت: قبض و بسط و مرجعیت او را آورده، برای این که اشعار کند آنچه در راه خدا به او می دهند باطل نمی شود، و بعید نیست که چند برابر شود، برای اینکه گیرنده آن خدا است و خدا هر چه را بخواهد ناقص می کند و

---

١- مستند: آیه ١٩٠ تا ١٩٥ سوره بقره المیزان ج ٢ ص ٨٧

هر چه را بخواهد زیاد می کند، و شما به سوی او بر می گردید و آن زیاد شده را پس می گیرید .

بطوری که گفتیم، خدای سبحان در این آیات فریضه جهاد را بیان نموده و مردم را دعوت می کند به اینکه در تجهیز یکدیگر و فراهم نمودن نفرات و تجهیزات، انفاق کنند. و اگر این انفاق را قرض دادن به خدا خوانده، چون انفاق در راه خدا است، علاوه بر اینکه این تعبیر هم تعبیری است سلیس، و هم مشعر به قرب خدا، می فهماند انفاق کنندگان نزدیک به خدا هستند بطوری که با او دادوستد دارند.

(۱)

### شرکت افراد جامعه در تدارک مالی و انسانی جهاد

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُزْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَءَاخِرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ!»

و آماده کنید برای کارزار با ایشان هر چه را می توانید از نیرو و از اسبان بسته شده که بترسانید با آن دشمن خدا و دشمن خود را و دیگران را از غیر ایشان که شما آنان را نمی شناسید و خدا می شناسد، و آنچه که در راه خدا خرج کنید به شما پرداخت می شود و به شما ظلم نخواهد شد!

اینکه فرمود: «و اعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخيل» امر عامی است به عموم مؤمنین که در قبال کفار به قدر توانایشان از تدارکات جنگی که به آن احتیاج پیدا خواهند کرد تهیه کنند، به مقدار آنچه که کفار بالفعل دارند و آنچه که توانائی تهیه آن را دارند.

«... وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ،

و آنچه که در راه خدا خرج کنید به شما پرداخت می شود و به شما ظلم نخواهد شد!»

چون غرض حقیقی از تهیه نیرو این است که به قدر توانایشان بتوانند دشمن را دفع کنند و مجتمع خود را از دشمنی که جان و مال و ناموسشان را تهدید می کند حفظ نمایند. و به عبارت دیگری که با غرض دینی نیز مناسب تر است این است که به قدر توانایشان نائره فساد را که باعث بطلان کلمه حق و هدم اساس دین فطری می شود و نمی گذارد خدا در زمین پرستش شود و عدالت در میان بندگان خدا جریان یابد خاموش

سازند.

و این خود امری است که فرد فرد جامعه دینی از آن بهره مند می شوند، پس آنچه را که افراد و یا جماعتها در این راه یعنی جهاد برای احیای امر پروردگار انفاق می کنند عینا عاید خودشان می شود، و اگر جان خود را در این راه داده باشد در راه خدا شهید شده و در نتیجه به زندگی باقی و جاودانه آخرت رسیده است، زندگی حقیقی که جا دارد تمامی فعالیتها را هر کس در راه به دست آوردن آن باشد.

جمله « و ما تنفقوا من شیء فی سبیل الله... » از امثال آیه « و ما تنفقوا من خیر یوف الیکم » عمومی تر است، چون خیر بیشتر به مال گفته می شود، و جان را شامل نمی گردد بخلاف آیه مورد بحث که فرمود: هر چیزی که انفاق کنید!

(۱)

### انفاق، نتیجه و غایت خوبی ها

– “لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تَحِبُّونَ وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ!

– شما هرگز به خیر نمی رسید تا آنکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید، و هر چه را انفاق کنید خدای تعالی به آن دانا است!

کلمه بَرّ (خوبی) هم در اعمال قلبی استعمال می شود و هم در اعمال بدنی. در آیه مورد بحث، انفاق، نتیجه بَرّ و آن غایتی معرفی شده که انسان را به آن می رساند، و این به ما می فهماند که خدای تعالی عنایت و اهتمام بیشتری به این جزء از آن ارکان دارد.

چون او خالق انسانها است و می داند تعلق قلبی انسان به آنچه بدست آورده و جمع کرده، جزو غریزه اوست. پس مجاهدت انسان در انفاق مال، بیشتر و دشوارتر از سایر عبادات و اعمال است، چون در آنها فوت و زوال و کمبود، چشم گیر نیست.

” و ما تنفقوا من شیء فان الله به علیم، “ این جمله تشویق انفاق گران است، تا وقتی که انفاق می کنند خوشحال باشند به اینکه مال عزیز و محبوبشان هدر نرفته و انفاقشان بی اجر نمانده است، بلکه خدائی که دستور انفاق به آنان داده، به انفاقشان و آنچه انفاق می کنند، آگاه است.

(۲)

### کفر و ظلم ناشی از سرپیچی از حکم انفاق

۱- مستند: آیه ۶۰ سوره انفال المیزان ج : ۹ ص : ۱۵۱

۲- مستند: آیه ۹۲ سوره آل عمران المیزان ج : ۳ ص : ۵۳۱

” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِّن قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا بَيْعَ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفْعَةَ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ !

- شما که ایمان دارید پیش از آنکه روزی بیاید که در آن معامله و دوستی و شفاعت نباشد از آنچه روزیتان کرده انفاق کنید و کافران خود، ستمگرانند! “

معنی این آیه روشن است ولی نکته مهمی که در این آیه است این است که ذیلش دلالت دارد بر اینکه سرپیچی کردن از انفاق، کفر و ظلم است!

(۱)

**شرایط انفاق دهنده و انفاق گیرنده**

**به چه کسی و چگونه باید انفاق کرد؟**

---

۱- مستند: آیه ۲۵۴ سوره بقره المیزان ج : ۲ ص : ۴۹۲



” يَسْأَلُونَكَ مِاَ ذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَالْيَتَامَى وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ !“

از تو می پرسند: چه انفاق کنند؟ ( بگو اولاً باید می پرسیدید که به چه کسی انفاق کنیم در ثانی می گوئیم: ) هر چه انفاق می کنید به والدین و خویشاوندان و ایتم و مساکین و در راه ماندگان انفاق کنید و از کار خیر هر چه به جای آرید بدانید که خدا به آن دانا است!

در این آیه سؤال از جنس و نوع انفاقات کرده اند، که از چه جنسی و چه نوعی انفاق کنند؟ آیه شریفه جنس مورد انفاق را بیان کرده، و با دو جمله بطور اجمال متعرض آن شده، اول با کلمه ” من خیر، “ و دوم با جمله ” و ما تفعّلوا من خیر فان الله به علیم.“

پس آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه آن چیزی که باید انفاق شود مال است، حال هر چه می خواهد باشد، چه کم و چه زیاد، و اینکه این عمل خیری است، و خدا بدان آگاه است، و لیکن ایشان باید می پرسیدند به چه کسی انفاق کنند، و مستحق انفاق را بشناسند، و مستحقین انفاق عبارتند از: والدین، اقربا، ایتم، مساکین، و ابن السبیل .

” و ما تفعّلوا من خیر فان الله به علیم، “ در این جمله انفاق در جمله قبل به کلمه ” خیر “ تبدیل شده، همچنانکه در اول آیه مال به کلمه ” خیر “ تبدیل شده بود، و این برای اشاره به این نکته است که انفاق چه کم و چه زیادش عملی پسندیده و سفارش شده

است، و لیکن در عین حال باید چیزی باشد که مورد رغبت و علاقه باشد همچنانکه قرآن کریم فرموده:

”لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون.“ و نیز فرموده:

”یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات ما کسبتم، و مما اخرجنا لکم من الارض و لا تیمموا الخیث منه تنفقون و لستم باخذیه الا ان تغمضوا فیه.“

و نیز اشاره باشد به اینکه انفاق باید به صورتی زشت و شر نباشد، مانند انفاق توأم با منت و اذیت، همچنانکه در جای دیگر به این نکته تصریح کرده می فرماید:

”ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی،“ و نیز فرموده:

”یسئلونک ما اذا ینفقون؟ قل العفو!“

(۱)

### چه مقدار، و از چه چیز، باید انفاق کرد؟

– ”و یسئلونک ما اذا ینفقون قل العفو کذلک یبیین الله لکم الایة لعلکم تتفکرون!“

فی الدنیا و الآخرة ...!

– و نیز از تو می پرسند چه تعداد انفاق کنند؟ بگو حد متوسط را،

خدا اینچنین آیات را برایتان بیان می کند تا شاید تفکر کنید...!“

گفتار در اینکه چرا در پاسخ از اینکه (چه انفاق کنیم؟) فرموده: (عفو را) همان گفتاری است که ما در تفسیر: ”آیه یسئلونک ما اذا ینفقون قل ما انفقتم من خیر فلولوالدین و الاقربین ...“ در مطلب بالا گذرانندیم.

و در کافی و تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت آمده که فرمود: عفو به معنای حد متوسط است.

و در تفسیر عیاشی از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود: عفو یعنی مقدار کفایت، و در روایتی که از ابی بصیر نقل کرده فرموده عفو، به معنای میانه روی است .

و نیز در آن کتاب در ذیل آیه: ”الذین اذا انفقوا لم یسرفوا، و لم یقتروا، و کان بین ذلک قواما،“ از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: وقتی آن صحیح نبود، و این هم صحیح نبود، قهرا حد وسط صحیح است.

١- مستند: آیه ٢١٥ سوره بقره المیزان ج : ٢ ص : ٢٣٩

و در مجمع البیان از امام باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: عفو آن مقداری است که از قوت سال زیاد بیاید.

در الدر المنثور در تفسیر آیه ” و یسئلونک ما ذا ینفقون ...“ از ابن عباس روایت آورده که گفت: چند نفر از صحابه بعد از آنکه مامور شدند در راه خدا انفاق کنند، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدند، و عرضه داشتند ما نفهمیدیم این نفقه ای که مامور شده ایم از اموالمان در راه خدا بدهیم چیست؟ بفرما چه باید بدهیم، خدای تعالی این آیه را نازل کرد: ” و یسئلونک ما ذا ینفقون قل العفو، “ و قبل از این آیه مسلمانان آنقدر انفاق می کردند که حتی مختصری که صدقه دهند و مالی که غذائی برای خود فراهم کنند برایشان نمی ماند.

و نیز در الدر المنثور است که از یحیی روایت شده که گفت: من شنیدم معاذ بن جبل، و ثعلبه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شدند و پرسیدند: یا رسول الله ما برده دار و زن و بچه دار هستیم، بفرما از اموال خود چه مقدار انفاق کنیم؟ خدای تعالی این آیه را نازل کرد که: ” و یسئلونک ما ذا ینفقون قل العفو.“

مؤلف: روایات همه با هم متوافقند، و روایات در فضل صدقه و کیفیت و مورد و کمیت آن از حد شمار بیرون است.

(۱)

### مشمولین و مستحقین احسان

« وَ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ بِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْجَارِ الْجُنُبِ وَ الصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا! »

— خدا را پرستید، و چیزی شریک او مگیرید، و به پدر و مادر احسان کنید، و همچنین به خویشاوندان، و یتیمان، و مسکینان و همسایه نزدیک و همسایه دور، و رفیق مصاحب، و در راه مانده و بردگان که مملوک شمایند، که خدا افرادی را که متبخر و خود بزرگ بینند، و به دیگران فخر می فروشند دوست نمی دارد!

می فرماید: « و بالوالدین احسانا، » به پدر و مادر احسان کنید! و همچنین به ذی القربی و ....

معنای کلمه ذو القربی خویشاوند و معنای جار ذی القربی و الجار الجنب از آنجا

که در مقابل هم قرار گرفته اند، اولی همسایه نزدیک و دومی همسایه دور است، و منظور از این دوری و نزدیکی دوری و نزدیکی از نظر خانه است.

در روایت هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که همسایه را تحدید فرمود به کسی که بین خانه تو و خانه او چهل ذراع، یعنی بیست ذرع فاصله باشد، و در روایتی دیگر تحدید شده به چهل خانه، که احتمال دارد روایت اولی خواسته باشد همسایه نزدیک را تحدید کند و دومی همسایه دور را.

و جمله الصاحب بالجنب به معنای کسی است که پهلوی آدمی باشد، حال یا در سفر از سایر رفقا به انسان نزدیکتر باشد، و یا در حضر خانه اش دیوار به دیوار آدمی باشد، و یا در جای دیگر مصاحب آدمی باشد.

و کلمه ابن السبیل به معنای کسی است که در سفر فقیر شده باشد، و یا اگر او را پسر راه خوانده اند، از این بابت است که به غیر از راه کسی نیست که وی منسوب به او باشد، تنها این مقدار به او معرفت داریم که در راه سفر است، به این جهت او را پسر راه خوانده اند و اما این که فقیر و بی زاد و راحله هم هست از خارج مفهوم کلمه به دست می آید و خود کلمه ابن السبیل بر آن دلالت ندارد.

و منظور از جمله: ما ملکت ایمانکم بردگان از کنیز و غلام است، به قرینه این که این طایفه را در عداد کسانی که باید به آنان احسان کرد می شمارد.

آغاز این آیات با جمله: « و اعبدوا الله و لا تشركوا به شیئا،» دعوت به توحید می کند، اما توحید عملی و آن این است که شخص موحد اعمال نیک خود را که از آن جمله احسان مورد بحث است صرفا به خاطر رضای خدای تعالی انجام دهد، و در برابر انجام آن ثواب آخرت را بخواهد، نه اینکه هوای نفس را پیروی نموده، آن را شریک خدای تعالی در پیروی خود بداند.

توحید عملی عبارت است از این که انسان عملی را که انجام می دهد صرفا برای آن انجام دهد که ثواب خدای را به دست آورد، و در حین عمل به یاد روز حساب باشد، روزی که روز ظهور ثوابها و عقابها است، و شرک در عمل این است که انسان روز جزا را فراموش کند - و معلوم است که اگر ایمان به آن داشته باشد فراموشش نمی کند - و در نتیجه عملی را که می کند به منظور تحصیل ثواب نباشد، بلکه برای هدفی باشد که هوای نفسش آن هدف را در نظرش جلوه داده، از قبیل مال دنیا، و یا ستایش مردم، و یا امثال آن، چنین انسانی هوای نفس خود را رو بروی خود قرار داده، و مانند پرستش خدا آنرا می پرستد، و شریک خدایش قرار می دهد.

پس مراد از عبادت خدا و اخلاص برای او این شد که، عبادت را فقط و فقط به

خاطر رضای خدا و به منظور تحصیل ثوابت او بیاورد، نه به خاطر پیروی هوای نفس.

در این آیات مسلمین را تشویق و تحریک بر احسان و انفاق در راه خدا نموده، و در ازای آن وعده جمیل داده و ترک آن را که یا به انگیزه بخل است، و یا به انگیزه انفاق در راه خود نمایی است، مذمت کرده است - آری کسی هم که به عنوان خود نمایی انفاق می کند انفاق در راه خدا را ترک کرده است.

اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او علیهم السلام در باره احسان به والدین و خویشاوندان و یتیمان و سایر طبقاتی که نامشان در آیه شریفه آمده آنقدر زیاد است که از شماره بیرون است.

(۱)

### کیفر آنان که از انفاق بخل می ورزند!

«الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا!»

-همان کسانی که بخل می ورزند، و دیگران را نیز به بخل دعوت می کنند، و آنچه خدا از فضل خود به آنان روزی کرده کتمان می کنند، و ما برای کفرپیشگان عذابی تهیه کرده ایم که در برابر تبخترشان خوارشان سازد!»

منظور در این جمله این نیست که فقط با زبان به مردم می گویند بخل بورزید، بلکه با روش عملی خود مردم را به بخل وادار می سازند، حال چه اینکه به زبان هم دعوت بکنند و یا سکوت نمایند، چون این طایفه همواره دارای ثروت و اموالند، و طبیعتاً مردم به کاخ و زندگی آنها تقرب می جویند، و از دیدن زرق و برق زندگی آنها حالت خضوع و دلدادگی پیدا می کنند، چون طمع طبیعت بشر است، پس عمل افراد بخیل خود دعوت کننده مردم به بخل است، به بخل امر می کنند، و از انفاق منع می نمایند، و مثل این است که با زبان امر و منع کنند.

و اما اینکه فرمود: آنچه خدا از فضل خود به ایشان داده را کتمان می کنند، از این بابت است که افراد بخیل وقتی به مواردی که جای انفاق است بر می خورند تظاهر به فقر می کنند چون از سؤال مردم و درخواست کمکشان سخت ناراحت می شوند، و از سوی دیگر می ترسند اگر از دادن مال خودداری کنند، مردم خونشان را بریزند و یا آرامش زندگیشان را سلب کنند، برای اینکه مردم متوجه ثروت و اموال آنان نشوند، لباس پاره

می پوشند، و غذای نامطلوب می خورند.

و مراد از کلمه کافرین معنای لغوی آن است، که همان پوشاندن است، چون افراد بخیل نعمتی را که خدا به آنان داده می پوشانند.

(۱)

### کیفر آنان که انفاق ریائی می کنند!

«وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ لَهُ قَرِينًا فَسَاءَ قَرِينًا!»

همان کسانی که اموال خود را به عنوان ریا انفاق می کنند، و به خدا و روز قیامت ایمان ندارند، و معلوم است کسی که قرینش شیطان باشد، چه بد قرینی دارد!

«وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ...» یعنی اگر انفاق می کنند به منظور نشان دادن به مردم می کنند، و در این آیه شریفه دلالت بر این معنا است که ریا در انفاق - و یا در هر کاری دیگر - شرک به خدا است، و ریا کاری کشف می کند از این که ریاکار ایمانی به خدا ندارد، زیرا اعتمادش به دیدگاه مردم، و خوشایند آنان از عمل او است، شرک از جهت عمل نیز هست، برای اینکه ریا کار از عمل خود ثواب آخرت را نمی خواهد، بلکه تنها نتایج سیاسی که انفاکش برای دنیایش دارد می خواهد، و آیه شریفه این دلالت را هم دارد که ریا کار قرین شیطان است، و چه قرین بدی است.

«وَمَاذَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ وَكَانَ اللَّهُ بِهِمْ عَلِيمًا؟»

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكَ حَسَنَةً يَضْعَفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا!»

چه می شد و چه ضرری برایشان داشت اگر به خدا و روز جزا ایمان می آوردند؟ و از آنچه خدا روزیشان کرده انفاق می نمودند، با اینکه خدا به وضعشان دانا است؟

و خدا به سنگینی یک ذره ظلم نمی کند، و اگر عمل آنان حسنه باشد آن را مضاعف می کند، و از ناحیه خود اجر عظیم می دهد!

این آیه به ما می فهماند خودداری کردن از انفاق در راه خدا ناشی از نداشتن ایمان به خدا و روز جزا است، و اگر انسان فکر می کند چنین ایمانی دارد، اشتباه کرده، ایمانش

واقعی نیست، صرفاً پوسته ای ظاهری است .

« ان الله لا يظلم مثقال ذره، ذره کوچک ترین مورچه قرمز، یا تک غباری است که در هوا معلق است، و به چشم دیده نمی شود مگر وقتی که در ستون نوری که از پنجره به داخل اطاق تابیده قرار بگیرد، یعنی خدا ظلمی نمی کند که حتی معادل سنگینی و وزن یک ذره باشد .

« و ان تک حسنه ...» اگر آن مثقالی که گفتیم حسنه باشد، خدای تعالی آن را مضاعف و دو چندان می کند.

(۱)

### اعتقاد به تقدیر الهی، و نهی از بخل و امساک

« مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ،

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يَجِبُ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٌ،

الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ!

-هیچ مصیبتی در زمین و نه در نفس خود شما به شما نمی رسد مگر آنکه قبل از اینکه آن را حتمی و عملی کنیم در کتابی نوشته شده بود، این برای خدا آسان است،

-این را بدان جهت خاطر نشان ساختیم تا دیگر از آنچه از دستتان می رود غمگین نشوید، و به آنچه به شما عاید می گردد خوشحالی نکنید، که خدا هیچ متکبر و فخر فروش را دوست نمی دارد،

-همانهایی که بخل می ورزند، و مردم را هم به بخل وا می دارند، و کسی که از انفاق اعراض کند باید بداند که خدای تعالی بی نیازی است که تمامی اعمالش ستوده است!»

مختال و افتخار ناشی از این می شود که انسان توهم کند که آنچه نعمت دارد به خاطر استحقاق خودش است، و این بر خلاف حق است، چون او فعلی را که باید مستند به تقدیر خدا کند به استقلال نفس خود کرده، و این اختیال و افتخار هر دو از رذائل نفسند، که خدا آن را دوست نمی دارد.

«الذین یبخلون و یأمرون الناس بالبخل...» این جمله صفت و نشانی کل مختال فخور



را می دهد، و می فهماند که اگر خدا آن دو را دوست نمی دارد، چرا نمی دارد، برای اینکه اگر بخل می ورزند انگیزه شان این است که مال خود را که تکیه گاه آنان در این اختیال و افتخار است از دست ندهند، و اگر به مردم هم سفارش می کنند که آنها هم بخل بورزند برای این است که هر چه را برای خود می خواهند برای دیگران نیز می خواهند، و نیز می خواهند که سخاوت و بذل و بخشش در مردم شایع نشود، چون اگر شایع شود بخل آنان بیشتر نمود می کند، و مردم بیشتری می فهمند که فلانی بخیل است.

« و من يتول فان الله هو الغنى الحميد، » یعنی کسانی از انفاق در راه خدا رو گردانند، و از مواعظ او پند نمی گیرند که اطمینان قلبی برایشان حاصل نمی شود، که صفت دنیا و نعمت بهشت همان است که خدا بیان کرده، و همچنین باور ندارند که تقدیر امور به دست اوست، چون او غنی است و احتیاجی به انفاق آنان ندارد، و حمید هم هست، در آنچه می کند محمود و ستوده است.

این آیات سه گانه به طوری که ملاحظه می فرمایید مردم را به انفاق و مبارزه با بخل و امساک دعوت و تشویق می کند، و می خواهد تا مردم از اندوه بر آنچه از ایشان فوت می شود و شادی به آنچه به ایشان می رسد زهد بورزند، برای اینکه امور از ناحیه خدا مقدر است، و قضایش از ناحیه او رانده شده، و در کتابی نوشته شده، کتابی که هر چیزی را قبل از قطعی شدنش نوشته است.

(۱)

### نهی توانگران از کوتاهی در بخشش

« وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيُصَفَّحُوا أَلَا تَجِبُونَ أَنْ يَعْفَرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، »

و- نباید صاحبان ثروت و نعمت درباره خویشاوندان خود و مسکینان و مهاجران راه خدا از بخشش و انفاق کوتاهی کنند باید مؤمنان همیشه بلند همت بوده و نسبت به خلق عفو و گذشت پیشه کنند و از بدیها در گذرند آیا دوست نمی دارید که خدا هم در حق شما مغفرت و احسان کند که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است!

معنای آیه این است که صاحبان فضل و سعه یعنی توانگران از شما نباید در

دادن اموال خود به خویشاوندان و مساکین و مهاجرین در راه خدا کوتاهی کنند، و یا توانگران چنین کاری را ترک کنند، و یا توانگران هیچ وقت سوگند نخورند که دیگر به نامبردگان چیزی نمی دهیم» و لیعفوا عنهم و لیصنفحوا، اگر هم از نامبردگان عمل ناملایمی دیدند صرف نظر کنند، و ببخشایند.

آنگاه توانگران را تحریک نموده و می فرماید: «الا تحبون ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم - مگر دوست نمی دارید که خدا هم بر شما ببخشاید؟ و خدا آمرزنده و مهربان است».

در این آیه بنا به فرضی که با آیات افک نازل شده و متصل به آنها باشد، دلالت بر این معنا است که یکی از مؤمنین تصمیم گرفته بوده که احسان همیشه خود را از کسانی که مرتکب افک شده اند قطع کند، و خدای تعالی او را از این عمل نهی کرده، و سفارش اکید فرموده که همچنان احسان خود را ادامه دهد.

(۱)

### حق معلوم در اموال برای سائل و محروم

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ،

ءَاخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ،

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ،

وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ،

وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالمَحْرُومِ،

-محققا مردم با تقوی در بهشت ها و چشمه سارهایی وصف ناپذیرند،

-در حالی که به آنچه پروردگارشان به ایشان می دهد راضی اند، چون در دنیا از نیکوکاران بودند،

-آری، اندکی از شب ها را می خوابیدند،

و در سحرها استغفار می کردند،

و در اموال خود برای سائل و محروم حقی قائل بودند».

و فی اموالهم حق للسائل و المحروم، آیات اولی سیره متقین نسبت به درگاه خدای سبحان را بیان می کرد و می فرمود شب

زنده دارند و در سحرها استغفار می کنند، ولی این آیه سیره آنان را در برابر مردم بیان می کند، و آن این است که به سائل و محروم

---

۱- مستند: آیه ۲۲ سوره نور المیزان ج: ۱۵ ص: ۱۳۴

کمک مالی می کنند.

و اما اینکه فرمود: در اموال آنان حقی است برای سائل و محروم، با اینکه حق مذکور تنها در اموال آنان نیست، در اموال همه هست، برای این بوده که بفهماند متقین با صفایی که در فطرتشان هست این معنا را درک می کنند، و خودشان می فهمند که سائل و محروم حقی در اموال آنان دارد، و به همین جهت عمل هم می کنند، تا رحمت را انتشار داده، نیکوکاری را بر امیال نفسانی خود مقدم بدارند.

سائل و محروم کیست؟

سائل عبارت است از کسی که از انسان چیزی بخواهد و نزد انسان اظهار فقر کند.

محروم به معنای کسی است که از رزق محروم است، و کوشش او به جایی نمی رسد، هر چند که از شدت عفتی که دارد سؤال نمی کند.

و در تفسیر قمی در ذیل آیه «و فی أموالهم حق للسائل و المحروم» فرموده: سائل کسی است که سؤال می کند، و محروم کسی است که از تلاشش جلوگیری شده است.

و در تهذیب به سند خود از صفوان جمال از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در معنای همان آیه فرموده: محروم، آن اهل حرفه ای است که مزد روزانه اش کفاف خرید و فروشش را نمی دهد.

و نیز می گوید: در روایتی دیگر آمده که امام باقر و امام صادق علیه السلام فرمودند: محروم مردی است که در عقلش کمبودی نیست و اهل حرفه هم هست، ولی تنگ روزی است. (۱)

#### امر به انفاق و نهی از قسی شدن قلب ها

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِتَذَكَّرَ اللَّهُ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فُسِقُونَ،

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ،

إِنَّ الْمُصَدِّقِينَ وَ الْمُصَدِّقَاتِ وَ أَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا يُضَعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ!

- آیا وقت آن نشده آنانکه ایمان آورده اند دل‌هایشان به ذکر خدا و معارف حقی که نازل کرده نرم شود؟ و مانند اهل کتاب که پیش از این می زیستند نباشند، ایشان در اثر مهلت زیاد دچار قساوت قلب شده بیشترشان فاسق شدند،

- بدانید که خدا است که زمین را بعد از مردنش زنده می کند، ما آیات را برایتان بیان کردیم تا شاید تعقل کنید،

- به درستی مردان و زنانی که صدقه می دهند و به خدا قرضی نیکو می دهند پاداششان مضاعف خواهد شد، و اجری ارجمند دارند!»

این قسمت از آیات سوره همان هدف و غرضی را دنبال می کند که قسمت قبلی دنبال می کرد، و آن تشویق و ترغیب به ایمان به خدا و رسول او و انفاق در راه خدا بود، البته در ضمن، مؤمنین را عتاب می کند که چرا باید علائم و نشانه هایی از قساوت قلب از ایشان بروز کند، و به منظور تاکید در تحریک و تشویق به انفاق درجه انفاقگران نزد خدا را بیان نموده، و با این لحن دستور به انفاق می دهد که: هان! بشتابید به مغفرت و جنت!

و نیز دنیا و اهل دنیا را که بخل می ورزند، و مردم را هم به بخل می خوانند مذمت می کند.

«الم یان للذین امنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق...» خشوع قلب آن تاثیری است که قلب آدمی در قبال مشاهده عظمت و کبریایی عظیمی به خود می گیرد، و منظور از ذکر خدا هر چیزی است که خدا را به یاد آدمی بیندازد، و منظور از ما نزل من الحق قرآن است، که از ناحیه خدای تعالی نازل شد، و کلمه من الحق برای بیان آن نازل شده است، و آیه شریفه می خواهد بفرماید: شان یاد خدا چنین شانی است، که هر گاه نزد مؤمن به میان آید بلادرنگ دنبالش خشوعی در دل مؤمن می آید، همچنان که حق نازل از ناحیه خدا هم، چنین شانی دارد، که در دل کسانی که به خدا و رسولان او ایمان دارند ایجاد خشوع می کند.

و در این آیه شریفه عتابی است به مؤمنین به خاطر قساوتی که دل‌هایشان را گرفته، و در مقابل ذکر خدا خاشع نمی شود، حقی هم که از ناحیه او نازل شده آن را نرم نمی کند، و در آخر حال ایشان را به حال اهل کتاب تشبیه می کند، که کتاب خدا بر آنان نازل شد، و در اثر آرزوهای طولانی دل‌هایشان دچار قساوت گردید: «و لا یكونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم.»

خدای تعالی با این کلام خود به این حقیقت اشاره نموده که دل‌های مسلمانان مانند دل‌های اهل کتاب دچار قساوت شده، و قلب قاسی از آنجا که در مقابل حق خشوع و تاثر و انعطاف ندارد، از زی عبودیت خارج است، و در نتیجه از مناهی الهی متاثر

نمی شود، و با بی باکی مرتکب گناه و فسق می شود، و به همین مناسبت در آیه شریفه در ردیف جمله « فقسست قلوبهم » جمله « و کثیر منهم فاسقون » را آورد.

« اعلّموا ان الله یحیی الأَرْض بعد موتها ... » در اینکه دنبال آن عتاب که به مؤمنین کرد، و بر قساوت قلب ملامتشان نمود این تمثیل را آورده که خدا زمین مرده را زنده می کند، تقویتی است از حس امید مؤمنین و ترغیبی است به خشوع.

« ان المصدقین والمصدقات واقترضوا الله قرضاً حسناً یضاعف لهم و لهم اجر کریم » این آیه شریفه داستان اجر کریم و مضاعف را دوباره خاطر نشان کرد، تا به این وسیله نیز ترغیب در انفاق در راه خدا کرده باشد، در سابق انفاقگران را قرض دهندگان به خدا می خواند، و در این آیه صدقه دهندگان را نیز (قرض دهندگان به خدا)، خوانده و می فرماید: آن کسانی که صدقه می دهند و به خدا قرضی نیکو می پردازند، خداوند آنچه را که داده اند چند برابر نموده اجرای کریم هم دارند.

دنبال آیه مورد بحث به مذمت زندگی دنیا پرداخته، دنیایی که عده ای را وادار کرد از انفاق در راه خدا امتناع بورزند، و بعد از مذمت دنیا دعوتشان کرده به اینکه به سوی مغفرت و جنت سبقت گیرند، و سپس اشاره کرده به اینکه آنچه مصیبت بر سرشان می آید چه مصیبت های مالی و چه جانی همه در کتابی از سابق نوشته شده، و قضایش رانده شده است، پس جا دارد که هیچگاه از فقر نترسند، و ترس از فقر ایشان را از انفاق در راه خدا باز ندارد، و به بخل و امساک و انانیت، و نیز از مرگ و کشته شدن در راه خدا نهراسند، و ترس از آن، ایشان را به تخلف از جنگ و تقاعد ورزیدن از پیکار و انانیت.

(۱)

### نهی از تأخیر در انفاق و غفلت از یاد خدا

« یَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخٰسِرُونَ،

وَ أَنْفِقُوا مِنْ مَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصَّدَّقَ وَ أَكُن مِّنَ الصَّٰلِحِينَ،

وَ لَنْ يُؤَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجْلُهَا وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ!

— همان ای کسانی که ایمان آوردید اموال و اولادتان شما را از یاد خدا به خود مشغول نسازد و هر کس چنین کند زیانکار است چون زیانکاران افرادی اینچنینند

و از آنچه ما روزیتان کرده ایم انفاق کنید و تا مرگ شما نرسیده فرصت را از دست ندهید و گرنه بعد از رسیدن مرگ خواهد گفت پروردگارا چه می شد تا اندک زمانی مهلت می دادی صدقه دهم و از صالحان باشم،

و لیکن خدای تعالی هرگز به کسی که اجلش رسیده مهلت نخواهد داد و خدا از آنچه می کنید با خبر است!»

در این چند آیه مؤمنین را تذکر می دهد به اینکه از بعضی صفات که باعث پیدایش نفاق در قلب می شود بپرهیزند، یکی از آنها سرگرمی به مال و اولاد و غافل شدن از یاد خداست، و یکی دیگر بخل است.

منظور از الهاء اموال و اولاد از ذکر خدا این است که اشتغال به مال و اولاد انسان را از یاد خدا غافل کند، چون خاصیت زینت حیات دنیا همین است که آدمی را از توجه به خدای تعالی باز می دارد همچنان که فرمود: «المال و البنون زینه الحیوه الدنیا» و اشتغال به این زینت دل را پر می کند، و دیگر جایی برای ذکر خدا و یاد او باقی نمی ماند، و نیز غیر از گفتار بی کردار، و ادعای بدون تصدیق قلبی برایش نمی ماند، و فراموشی پروردگار از ناحیه عبد باعث آن می شود که پروردگارش هم او را از یاد ببرد، همچنان که فرمود: «نسوا الله فانسیم»، و این خود خسروانی است آشکار، همچنان که باز در صفت منافقین فرمود: «اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى فما ربحت تجارتهم»، و در آیه مورد بحث به همین معنا اشاره نموده، می فرماید: «و من یفعل ذلك فاولئك هم الخاسرون.»

در این آیه شریفه مال و اولاد را نهی کرده و فرموده: مال و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نسازد در حالی که باید فرموده باشد: شما سرگرم به مال و اولاد نشوید و این به خاطر آن بوده که اشاره کند به اینکه طبع مال و اولاد این است که انسان را از یاد خدا غافل سازد، پس مؤمنین نباید به آنها دل ببندند، و گرنه مؤمنین هم مانند سایرین از یاد خدا غافل می شوند، پس نهی در آیه نهی کنایه ای است، که از تصریح مؤکدتر است.

### نهی از به تأخیر انداختن انفاق تا لحظه مرگ

در ادامه مؤمنین را امر می کند به انفاق در راه خیر، اعم از انفاق واجب مانند زکات و کفارات، و مستحب مانند صدقات مستحبی.

و اگر قید مما رزقناکم را آورد برای اعلام این حقیقت بود که دستور فوق درخواست انفاق از چیزی که مؤمنین مالکند و خدا مالک آن نیست نمی باشد، چون آنچه را که مؤمنین انفاق می کنند عطیه ای است که خدای تعالی به آنان داده، و رزقی است که

رازقش او است، و ملکی است که او به ایشان تملیک فرموده، آن هم تملیکی که از ملک خود او بیرون نرفته پس در هر حال منت خدای تعالی راست.

« من قبل ان یاتی احدکم الموت،» یعنی قبل از آنکه قدرت شما در تصرف در مال و انفاق آن در راه خدا تمام شود: « فبقول رب لولا- اخرتنی الی اجل قریب- خواهد گفت پروردگارا چه می شد تا اندک زمانی مهلتم می دادی صدقه دهم و از صالحان باشم! »

اگر اجل را مقید به قید قریب کرد، برای این بود که اعلام کند به اینکه چنین کسی قانع است به مختصری عمر، به مقداری که بتواند مال خود را در راه خدا انفاق کند، تقاضای اندکی می کند تا اجابتش آسان باشد.

« و لن یؤخر الله نفسا اذا جاء اجلها،» در این جمله آرزومندان نامبرده را از اجابت دعایشان و هر کس دیگر را که از خدا تاخیر اجل را بخواهد مایوس کرده می فرماید: وقتی اجل کسی رسید، و نشانه های مرگ آمد، دیگر تاخیر داده نمی شود.

« و الله خبیر بما تعملون،» از خدا بی خبر نشوید و انفاق کنید، برای اینکه خدا به اعمال شما دانا است، طبق همان اعمال جزایتان می دهد.

(۱)

### امر مؤکد به تقوی و طاعت و انفاق

« فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَنْفِقُوا خَيْراً لِّأَنْفُسِكُمْ وَ مَنْ يُوقَ شَحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ،

« إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً يُضَعِّفْهُ لَكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ وَ اللَّهُ شَكُورٌ حَلِيمٌ،

« عِلْمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ،

-پس تا آنجا که می توانید از خدا بترسید و بشنوید و اطاعت کنید و اگر انفاق کنید برای خودتان بهتر است و کسانی که موفق شده باشند از بخل نفسانی خویشتن را حفظ کنند چنین کسانی رستگارانند،

-اگر به خدا قرضی نیکو بدهید خدا آن را برایتان چند برابر می کند و شما را می آموزد که خدا شکرگزار و حلیم است،

-عالم غیب و شهادت و عزیز و حکیم است.»

« فاتقوا الله ما استطعتم...» یعنی به مقدار استطاعتی که دارید از خدا پروا کنید. چون سیاق جمله سیاق دعوت و تشویق به اطاعت خدا و انفاق و مجاهده در راه او است،



١- مستند: آیه ٩ تا ١١ سوره منافقون المیزان ج : ١٩ ص : ٤٨٩

و جمله مورد بحث به خاطر حرف فاء تفریع شده بر جمله «انما اموالکم...» در نتیجه معنای آن چنین می شود که: به مقدار استطاعتان از خدا بترسید و از ذره ای از آن مقدار را از تقوا و ترس خدا کوتاه نیابید.

«و اسمعوا و اطیعوا و انفقوا خیرا لانفسکم» - این قسمت از آیه جمله «فاتقوا الله ما استطعتم» را تاکید می کند، و کلمه سمع به معنای استجاب و قبول پیشنهاد و دعوت است، که مربوط به مقام التزام قلبی است، به خلاف طاعت که انقیاد در مقام عمل است، و کلمه انفاق به معنای بذل مال در راه خدا است (نه هر بذلی دیگر).

و اگر فرمود: «لانفسکم»، برای این بود که مؤمنین را بیشتر خوشدل سازد، و بفهماند اگر انفاق کنید خیرش مال شما است، و به جز خود شما کسی از آن بهره مند نمی شود، چون انفاق دست و دل شما را باز می کند، و در هنگام رفع نیازهای جامعه خود دست و دلتان نمی لرزد.

«ان تقرضوا الله قرضا حسنا یضاعفه لکم و یغفر لکم و الله شکور حلیم» منظور از اقراض خدای تعالی انفاق در راه خدا است، و اگر این عمل را قرض دادن به خدا، و آن مال انفاق شده را قرض حسن خوانده، به این منظور بوده که مسلمین را به انفاق ترغیب کرده باشد.

جمله «یضاعفه لکم و یغفر لکم» اشاره است به حسن جزایی که خدای تعالی در دنیا و آخرت به انفاق گران می دهد، و اسمهای شکور، حلیم، عالم غیب و شهادت، عزیز و حکیم پنج نام از اسمای حسنی الهی هستند، که شرحش و وجه مناسبتش با سمع و طاعت و انفاق که در آیه بدان سفارش شده است روشن است.

(۱)

### زندگی آسان با انفاق و تقوی و تصدیق حسنی

«إِنَّ سَعْيَكُمْ لَشَتَى،

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَى وَ اتَّقَى، وَ صدَّقَ بِالحُسْنَى، فَسْتَيْسِرُهُ لِلْعُسْرَى،

وَ أَمَّا مَنْ بَخِلَ وَ اسْتَعْنَى، وَ كَذَّبَ بِالحُسْنَى، فَسْتَيْسِرُهُ لِلْعُسْرَى!

- که اعمال شما متفرق و گوناگون است،

- اما آنکه انفاق کند و پرهیزکار باشد،

- و پاداش نیک روز جزا را قبول داشته باشد،

-به زودی راه انجام کارهای نیک را برایش آسان می سازیم،

-و اما کسی که بخل بورزد و طالب ثروت و غنی باشد،

---

۱- مستند: آیه ۱۶ تا ۱۸ سوره تغابن المیزان ج : ۱۹ ص : ۵۱۸

و پاداش نیک روز جزا را تکذیب کند،

اعمال نیک را در نظرش سنگین و دشوار می سازیم!»

در این سوره اهتمام و عنایت خاصی به مساله انفاق مالی شده است. آیه شریفه می خواهد به انسانها بفهماند مساعی و تلاشهایشان یک جور نیست، بعضی از مردمند که انفاق می کنند، و از خدا پروا دارند، و وعده حسنای خدا را تصدیق می کنند، و خدای تعالی هم در مقابل، حیاتی جاودانه و سراسر سعادت در اختیارشان می گذارد، و بعضی دیگرند که بخل می ورزند، و به خیال خود می خواهند بی نیاز شوند، و وعده حسنای خدایی را تکذیب می کنند، و خدای تعالی هم آنان را به سوی عاقبت شر راه می برد.

می فرماید: من سوگند می خورم به این واقعیات متفرق که هم در خلقت و هم در اثر متفرقند، به اینکه مساعی شما نیز هم از نظر نفس عمل، و هم از نظر اثر مختلفند، بعضی عنوان اعطاء و تقوی و تصدیق را دارد، و اثرش هم خاص به خودش است، و بعضی ها عنوان بخل و استغناء و تکذیب دارد و اثرش هم مخصوص خودش است.

« فاما من اعطی و اتقی و صدق بالحسنى،» مراد از اعطاء انفاق مال در راه رضای خداست، به دلیل اینکه در مقابلش بخل را آورده، که ظهور در امساک از انفاق مال دارد، و نیز به دلیل اینکه دنبالش می فرماید: « و ما یغنی عنه ماله اذا تردى،» و مراد از اعطاء، اعطای بر سبیل تقوای دینی است.

« و صدق بالحسنى،» کلمه حسنی وعده ثوابی است که خدای تعالی در مقابل انفاق به انگیزه رضای او داده، انفاقی که تصدیق قیامت و ایمان بدان باشد، که لازمه چنین انفاق و چنین تصدیقی، تصدیق به وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت و الوهیت نیز هست، و همچنین مستلزم ایمان به رسالت رسولان هم هست، چون رسالت تنها راه رسیدن و ابلاغ وعده ثواب او است.

و حاصل دو آیه این است که: کسی که مؤمن به خدا و به رسول او و به روز جزا باشد، و مال خود را به خاطر خدا و تحصیل ثواب او انفاق کند، ثوابی که به زبان رسولش وعده اش را داده به او می دهیم.

« فسینسرہ لیسری،» کلمه یسری به معنای خصلتی است که در آن آسانی باشد و هیچ دشواری نداشته باشد، و اگر تهیه کردن را توصیف کرد به آسانی، منظور این است که او را آماده حیاتی سعید کند، حیاتی نزد پروردگارش، حیاتی بهشتی، و به این نحو آماده اش کند که توفیق اعمال صالحی را به او بدهد.

« و اما من بخل و استغنی و کذب بالحسنى فسینسرہ للیسری،» کلمه بخل در مقابل کلمه اعطاء به معنای ندادن است، و کلمه استغناء به معنای طلب

غنی و ثروت از راه ندادن و جمع کردن است، و مراد از تکذیب به حسنی، کفر وعده حسنی و ثواب خدا است، که انبیا آن را به بشر رسانده اند، و معلوم است که کفر به آن وعده، کفر به اصل قیامت است.

و مراد از «تیسیر للعسری»، خذلان و ندادن توفیق اعمال صالح است، به این گونه که اعمال صالح را در نظرش سنگین کند، و سینه اش را برای ایمان به خدا گشاده نسازد، و یا او را آماده عذاب کند.

و مراد از تردی در اینجا این است که چنین کسی وقتی در حفره قبر و یا در جهنم و یا در ورطه هلاکت سقوط می کند مالش به چه دردش می خورد؟

[\(۱\)](#)

## نظام مالی اسلام—خمس و زکات

### خمس در نظام مالی اسلام

#### حکم وجوب خمس

---

۱- مستند: آیه ۴ تا ۱۰ سوره واللیل المیزان ج: ۲۰ ص: ۵۰۹



«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَمَىٰ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ ءَامَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ!»

و بدانید آنچه را که سود می برید برای خدا است پنج یک آن و برای رسول و خویشاوند او و یتیمان و مسکینان و در راه ماندگان، اگر به خدا و آنچه را که در روز فرقان روزی که دو گروه یکدیگر را ملاقات کردند بر بنده مان نازل کردیم ایمان آورده اید، و خداوند بر هر چیز توانا است!

این آیات مشتمل است بر بیان وجوب دادن خمس غنیمت. کلمه غَنَمٌ و غنیمت به معنای رسیدن به در آمد از راه تجارت و یا صنعت و یا جنگ است.

غُنْمٌ به معنای رسیدن و دست یافتن به فائده است، و لیکن در هر درآمدی که از راه جنگ و از ناحیه دشمنان و غیر ایشان به دست آید استعمال شده، و به این معنا است آیه «وَ اعلموا انما غنمتم من شیء» و آیه « فكلوا مما غنمتم حلالا طيبا.» و کلمه مغنم به معنای هر چیزی است که به غنیمت درآید و جمع آن مغانم می باشد، مانند: « فعند الله مغانم كثيره.»

و از ظاهر آیه برمی آید که تشریح در آن مانند سایر تشریحات قرآنی ابدی و دائمی است، و نیز استفاده می شود که حکم مورد نظر آیه مربوط به هر چیزی است که غنیمت شمرده شود، هر چند غنیمت جنگی ماخوذ از کفار نباشد، مانند استفاده های کسبی و مرواریدهایی که با غوص از دریا گرفته می شود و کشتی رانی و استخراج معادن و

گنج، آری، گو اینکه مورد نزول آیه غنیمت جنگی است، و لیکن مورد مخصص نیست.

### مشمولین مصرف خمس

« فان لله خمسہ ... » بدانید که آنچه شما غنیمت می برید هر چه باشد یک پنجم آن از آن خدا و رسول و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و ابن السبیل است و آن را به اهلش برگردانید اگر به خدا و به آنچه که بر بنده اش محمد صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر نازل کرده ایمان دارید، و در روز بدر این معنا را نازل کرده بود که: انفال و غنیمت های جنگی از آن خدا و رسول او است، و احدی را در آن سهمی نیست، و اینک همان خدایی که امروز تصرف در چهار سهم آن را بر شما حلال و مباح گردانیده دستورتان می دهد که یک سهم آن را به اهلش برگردانید.

و همچنین از ظاهر مصارفی که بر شمرده و فرموده: « لله خمسہ و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل، » برمی آید که مصارف خمس منحصر در آنها است، و برای هر یک از آنها سهمی است، به این معنا که هر کدام مستقل در گرفتن سهم خود می باشند، همچنانکه نظیر آن از آیه زکات استفاده می شود، نه اینکه منظور از ذکر مصارف از قبیل ذکر مثال باشد.

کلمه ذو القربی به معنای نزدیکان و خویشاوندان است و در این آیه منظور از آن، نزدیکان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و یا بطوری که از روایات قطعی استفاده می شود خصوص اشخاص معینی از ایشان است.

### روایات وارده در زمینه خمس

در کافی بسند خود از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از حسین بن عثمان از سماعه روایت کرده که گفت: از امام ابی الحسن علیه السلام از مساله خمس سؤال کردم، حضرت فرمود: خمس در هر فائده ای که مردم می برند چه کم و چه زیاد واجب است.

و نیز از علی بن ابراهیم از پدرش از حماد بن عیسی از اصحاب ما (راویان شیعه) از عبد صالح (موسی بن جعفر علیه السلام) روایت کرده که فرمود: خمس در پنج چیز واجب است: در غنیمت ها، غوص، گنجها، معادن و کشتی رانی، از همه این چند صنف خمس گرفته می شود، و در مصارفی که خدا معلوم کرده تقسیم می شود، و چهار پنجم دیگر اگر غنیمت است در میان لشکریان تقسیم و اگر غیر آن است به صاحبش رد



می شود، و در میان آنان به شش سهم تقسیم می شود: سهمی برای خدا، سهمی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، سهمی برای ذی القربی، سهمی برای یتیمان، سهمی برای مسکینان و سهمی برای درماندگان در سفر، آنگاه سهم خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به وراثت به جانشین او می دهند.

پس زمامداری که جانشین پیغمبر است سه سهم می برد دو سهم از خدا و رسولش و یک سهم از خودش، پس به این حساب نصف تمامی خمس به او می رسد، و نصف دیگر آن طبق کتاب و سنت در میان اهل بیت او سهمی به یتیمان و سهمی به مسکینان ایشان و سهمی به سادات درمانده در سفر داده می شود، آنقدر که کفاف مخارج یکسال ایشان بکند.

و اگر چیزی باقی ماند آن نیز به والی داده می شود، و اگر به همه آنان نرسید و یا اگر رسید کفاف مخارج یکسال ایشان را نکرد والی باید از خودش بدهد تا همه برای یکسال بی نیاز شوند.

و اگر گفتیم: باید از خودش بدهد برای این است که اگر زیاد می آمد او می برد.

و اینکه خداوند خمس را مخصوص اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کرد و به مسکینان و درماندگان در سفر از غیر سادات نداد برای این است که عوض خمس به آنان صدقات را داد، چون خداوند می خواهد که آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم بخاطر قرباتی که با آن حضرت دارند منزّه و محترم باشند، و به چرک (زکات) مردم محتاج نشوند، لذا خمس را تا حدی که رفع نیازشان را بکند برای آنان قرار داد تا به ذلت و مسکنت نیفتند، و اما صدقه دادن خود سادات به یکدیگر عیبی ندارد.

و این کسانی که خداوند خمس را برایشان قرار داده خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و همانهایی که در آیه «و انذر عشیرتک الاقربین»، از آنان یاد کرده، و ایشان فرزندان عبدالمطلب از ذکور و اناث می باشند، و احدی از خاندان های قریش و سایر تیره های عرب جزو آنان نیستند.

و همچنین موالی اهل بیت علیهم السلام نیز در این خمس سهمی ندارند، صدقات مردم برای موالی ایشان حلال است، و موالی با سایر مردم یکسانند.

و کسی که مادرش از بنی هاشم و پدرش از سایر دودمانهای قریش باشد زکات و سایر صدقات بر او حلال است، و از خمس چیزی به او نمی رسد، برای اینکه خدای تعالی می فرماید: «ادعوهم لابائهم - ایشان را به نام پدرانشان بخوانید.»

و در تهذیب به سند خود از علی بن مهزیار روایت کرده که گفت: علی بن راشد برایم گفت که خدمت امام علیه السلام عرض کردم: شما مرا امر فرمودی که به امرت قیام

نموده و حقت را بگیرم، و من این معنا را نزد ارادتمندان اعلام کردم، بعضی از ایشان به من گفتند که حق امام چیست؟ من نفهمیدم که جواب چه بگویم. حضرت فرمود: خمس برایشان واجب است. پرسیدم در چه چیز؟ فرمود: در متاع و باغاتشان. پرسیدم: آیا تاجر و صنعتگر هم باید بدهد؟ فرمود: البته وقتی که مخارج خود را تحصیل کردند و توانستند خمس بدهند باید بدهند.

و نیز تهذیب به سند خود از زکریا بن مالک جعفی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که شخصی از آن حضرت از معنای آیه «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل»، سؤال کرد، حضرت فرمود: خمس خدای عز و جل و خمس رسول و خمس ذی القربی که به ملائک خویشاوندی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می بردند همه برای امام است.

و اما یتیمان و مسکینان و درماندگان در سفر از ذی القربی، سهم هیچ یک ایشان به غیر ایشان داده نمی شود.

و نیز تهذیب به سند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که ابراهیم بن ابی البلاد به آن حضرت عرض کرد: آیا زکات بر تو واجب می شود؟ گویا منظورش این بوده که آیا درآمد شما به حد زکات می رسد؟ فرمود: نه، و لیکن زیاد می آید و همینطور می دهیم، و نیز از قول خدای عز و جل که فرموده: «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی»، پرسش کرد و شخصی عرض کرد سهم خدا را به چه کسی باید داد؟ فرمود: به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و سهم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را هم به امام باید داد.

عرض شد: اگر یکی از اصناف مصرف خمس از سایر اصناف بیشتر و صنف دیگری کمتر شد چه باید کرد؟ فرمود: اختیار و تشخیص تکلیف در این موارد با امام است.

شخصی پرسید: آیا می دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این گونه موارد چه می کرده؟ فرمود: به هر صنفی هر مقداری را که مصلحت می دید می داد و امام هم این چنین می کند.

مؤلف: اخباری که از ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده متواتر است در اینکه خمس مختص به خدا و رسول و امام از اهل بیت و یتیمان و مسکینان و ابن سبیل سادات است، و به غیر ایشان داده نمی شود.

و اینکه خمس به شش سهم به همان نحوی که در روایات بالا آمده تقسیم می شود.

و اینکه خمس مختص به غنائم جنگی نیست، بلکه هر چیزی را که در لغت غنیمت شمرده شود شامل می شود، مانند سود کسب و گنج و استخراج مروارید از دریا و معدنها و کشتی رانی.

و در روایات ائمه - همانطور که گذشت - آمده که خمس موهبتی است از ناحیه خدا برای اهل بیت که بدین وسیله زکات و صدقات را بر ایشان حرام کرد.

(۱)

### امر به پرداخت حق ذی القربی و مسکین و ابن سبیل

«فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأَوْلَتْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ!»

- پس حق ذی القربی و مسکین و ابن سبیل را بده این برای کسانی که رضای خدا را می طلبند بهتر است و هم ایشان رستگارانند!

خطاب در این آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، و ظاهر آیه با قرآینی که در آن هست این است که مراد از حق، خمس است، و وظیفه دادن آن متوجه به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هر مسلمانی که مامور به دادن خمس است، می باشد.

و اینکه کلمه حق به ضمیر ذی القربی اضافه شده، دلالت دارد بر اینکه برای ذی القربی حق ثابتی است، و منظور از کلمه قرابت به هر حال قرابت رسول خدا است، همچنان که در آیه خمس هم مراد همین است.

کلمه ذی القربی به معنای صاحب قرابت از ارحام است. کلمه مسکین به معنای کسی است که از فقیر بدحال تر باشد، و ابن السبیل به معنای مسافر در راه مانده و حاجتمند است،

و به خاطر اینکه آیه از نظر معنا عمومیت دارد، و مخصوص به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیست، لذا در بیان آثار نیک خمس، و یا صدقه به طور عموم فرمود: ذلک خیر - این بهتر است برای کسانی که رضای خدا را می جویند، و آنان رستگارانند

(۲)

## زکات در نظام مالی اسلام

### حکم زکات مالی

---

١- مستند: آيه ٤١ سوره انفال الميزان ج : ٩ ص : ١١٨

٢- مستند: آيه ٣٨ سوره روم الميزان ج : ١٦ ص : ٢٧٧

« خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ! »

« لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ! »

-از اموالشان زکات بگیر، تا بدین وسیله پاکشان کنی و اموالشان را نمو دهی، و در باره آنان دعای خیر کن که دعای تو مایه آرامش آنان است، و خدا شنوا و داناست!

-مگر ندانسته اند که آنکس که توبه از بندگانش می پذیرد و زکاتها را می گیرد خداست، و خدا توبه پذیر و رحیم است!

این آیه شریفه متضمن حکم زکات مالی است، که خود یکی از ارکان شریعت و ملت اسلام است، هم ظاهر آیه این معنا را می رساند و هم اخبار بسیاری که از طرق امامان اهل بیت علیهم السلام و از غیر ایشان نقل شده است.

کلمه تطهیر به معنای برطرف کردن چرک و کثافت از چیزی است که بخواهند پاک و صاف شود و آماده نشو و نماء گردد و آثار و برکاتش ظاهر شود، و کلمه تزکیه به معنای رشد دادن همان چیز است، بلکه آن را ترقی داده خیرات و برکات را از آن بروز دهد، مانند درخت که با هرس کردن شاخه های زائدش، نموش بهتر و میوه اش درشت تر می شود، پس اینکه هم تطهیر را آورد و هم تزکیه را، خیال نشود که تکرار کرده، بلکه

نکته لطیفی در آن رعایت شده است.

### اموال مشمول پرداخت زکات

اینکه فرمود: «خذ من اموالهم صدقه»، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را امر می کند به اینکه صدقه را از اموال مردم بگیرد، و اگر نفرمود: من مالهم بلکه فرمود: من اموالهم برای این است که اشاره کند به اینکه صدقه از انواع و اصنافی از مالها گرفته می شود:

یک صنف نقدینه، یعنی طلا- و نقره، صنف دیگر اغنام ثلاثه، یعنی شتر و گاو و گوسفند، نوع سوم غلات چهارگانه، یعنی گندم، جو، خرما و کشمش.

### تطهیر و تزکیه بوسیله زکات

جمله «تطهرهم و تزکیهم»، خطاب به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، نه اینکه وصف زکات باشد، به دلیل اینکه بعدا می فرماید: بها یعنی با صدقه، و معنای آن این است که: ای محمد! از اصناف مالهای مردم زکات بگیر، و آنها را پاک و اموالشان را پر برکت کن!

کلمه صل از صلوه و به معنای دعا است، و از سیاق استفاده می شود که مقصود از این دعا، دعای خیر به جان و مال ایشان است، همچنانکه از سنت چنین به یادگار رسیده که آنجناب در برابر کسی که زکات می داده چنین دعا می کرده که: خدا به مالت خیر و برکت مرحمت فرماید!

و در جمله «ان صلاتک سکن لهم»، کلمه سکن به معنای چیزی است که دل را راحتی و آرامش بخشد، و منظور این است که نفوس ایشان به دعای تو سکونت و آرامش می یابد، و این خود نوعی تشکر از مساعی ایشان است، همچنانکه جمله «و الله سمیع علیم»، مایه آرامشی است که دلهای مکلفینی که این آیه را می شنوند و یا می خوانند بوسیله آن سکونت می یابد.

### دست خدا، دریافت کننده صدقات

«الم يعلموا ان الله هو یقبل التوبه عن عباده و یاخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحیم!»

مگر ندانسته اند که آنکس که توبه از بندگانش می پذیرد و زکاتها را می گیرد

خداست، و خدا توبه پذیر و رحیم است!»

منظور از این آیه تشویق مردم است به دادن زکات، زیرا مردم اگر زکات می دهند بدین جهت می دهند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و یا عامل و مامور وصول آن حضرت از ناحیه خدا مامور به گرفتن آنست، لذا در این آیه به عنوان تشویق می فرماید: مگر نمی دانید که این صدقات را خدا می گیرد؟ و گرفتن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گرفتن خداست، پس در حقیقت گیرنده آن خود خداست.

نظیر این مطلب در داستان بیعت آمده، و فرموده: «ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم»، و در داستان تیراندازی جنگ بدر می فرماید: «وما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی»، و در جای دیگر بطور کلی و عمومی فرموده: «من یطع الرسول فقد اطاع الله!»

آری، وقتی خدای تعالی بفرماید: مگر نمی دانند که خدا صدقاتشان را می گیرد مردم تحریک شده، با شوق و اشتیاق دیگری صدقات را می پردازند و مشتاقند که با پروردگارشان معامله کنند و با او مصافحه نموده، با دستان خود دستش را لمس نمایند، و خدا از عوارض اجسام منزّه است!

### توبه و صدقه، دو پاک کننده

- «الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبه عن عباده و یاخذ الصدقات!»

- مگر ندانسته اند که آنکس که توبه از بندگانش می پذیرد و زکاتها را می گیرد خداست...!»

و اگر توبه را با دادن صدقه ذکر کرده، برای این است که صدقه نیز خاصیت توبه را دارد، توبه پاک می کند، صدقه هم پاک می کند، و دادن صدقه توبه ای است مالی، همچنانکه در میان همه کارها، توبه به منزله صدقه است، یعنی صدقه از اعمال است و لذا جمله «و ان الله هو التواب الرحیم»، را به صدر آیه عطف کرد، و در نتیجه در یک آیه جمع کرد میان توبه و تصدق، و میان دو اسم از اسامی خودش، یعنی تواب و رحیم، و خلاصه از آیه برآمد که تصدق و دادن زکات خود نوعی توبه است.

در کافی به سند خود از عبد الله بن سنان روایت کرده که گفت: امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی آیه «خذ من اموالهم صدقه تطهرهم و تزکیهم بها»، نازل شد- و البته نزولش در ماه رمضان اتفاق افتاد- حضرت دستور داد منادیش در میان مردم ندا در دهد که: خداوند زکات را بر شما واجب کرده است، همچنانکه نماز را واجب کرده، و از همان موقع زکات در طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند و گندم و جو و خرما و کشمش واجب

گردید. منادی هم این معنا را به گوش همه رسانید، و در خاتمه اعلام داشت که خدا از غیر این چند چیز زکات نمی خواهد. آنگاه می گوید: بر سایر اموالشان زکاتی مقرر نکرد تا آنکه یکسال گذشت، مردم رمضان بعدی را روزه گرفتند و افطار کردند، پس آنگاه منادیش را فرمود تا ندا در دهد: ای گروه مسلمین! زکات اموالتان را بدهید تا نمازهایتان قبول شود، آنگاه مامورین وصول را روانه کرد تا زکات و مالیات اراضی را جمع کنند.

و در تفسیر عیاشی از مالک بن عطیه از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده: امام علی بن حسین علیهما السلام فرمود: من ضمانت می کنم که صدقه ای که بدست بنده خدا داده می شود پیش از او بدست خود خدا می رسد، چون خود او فرموده: «و هو یقبل التوبه عن عباده و یاخذ الصدقات!»

(۱)

### نقش اجتماعی زکات و سایر صدقات

در جعل احکام مالی برای اجتماع و قوانین و نظامهائی برای آن، شریعت مقدسه اسلام مبتکر و پیشقدم است.

اسلام در قرآن کریمش اعلام و بیان داشته که با ترکیب عناصر افرادی که دور هم زندگی می کنند مولود جدیدی پیدا می شود به نام اجتماع، که مانند خود افراد دارای حیات و ممت، وجود و عدم، شعور و اراده، ضعف و قدرت می باشد و عینا مانند افراد، تکالیفی دارد، و خوبیها و بدیها و سعادت و شقاوت و امثال و نظائر آن را دارد، و در بیان همه این امور آیات بسیاری از قرآن کریم هست.

اسلام همانطور که برای افراد، حقوقی مقرر نموده برای اجتماع نیز حقوقی مقرر داشته و سهمی از منافع اموال و درآمد افراد را به عنوان صدقات واجبه که همان زکات باشد و به عنوان خمس غنیمت و غیر آن را به اجتماع اختصاص داده است.

شریعت اسلام در میان سایر سنت ها و شریعت ها در این باره از چند جهت ممتاز است، که اگر بخواهیم بفرض حقیقی و نظر صائب اسلام در آن امور واقف شویم باید آنها را دقیقاً مورد بحث قرار دهیم، که اینک از نظر خواننده می گذرد:

۱- اینکه اسلام در تامین جهات مالی اجتماع تنها اکتفا کرده به روز پیدایش و حدوث ملک و از آن تجاوز نکرده، و به عبارت روشن تر، وقتی مالی در ظرفی از ظروف اجتماع بدست آمد- مثلاً از زراعت غله ای و یا از تجارت سودی- در همان حال بدست آمدنش سهمی را ملک اجتماع دانسته و بقیه سهام را ملک صاحبش، یعنی کسی که



سرمایه گذاری نموده و یا کار کرده است، و جز پرداخت آن سهم، چیز دیگری از او نخواست، و وقتی سهم اجتماع را پرداخت دیگر برای همیشه مالک بقیه سهام خواهد بود.

بلکه از امثال آیه «خلق لكم ما فى الارض جميعا» و آیه «ولا تؤتوا السفهاء اموالكم التى جعل الله لكم قياما» استفاده می شود که هر ثروتی که بدست می آید در حال بدست آمدنش ملک اجتماع است، آنگاه سهمی از آن به آن فردی که ما وی را مالک و یا عامل می خوانیم اختصاص یافته، و ما بقی سهام که همان سهم زکات و یا خمس باشد در ملک جامعه باقی می ماند.

پس، یک فرد مالک، ملکیتش در طول ملک اجتماع است، و ما در تفسیر دو آیه بالا در این باره مقداری بحث کردیم.

و کوتاه سخن آن حقوق مالیه ای که شریعت اسلام برای اجتماع وضع کرده نظیر خمس و زکات حقوقی است که در هر ثروتی در حین پیدایشش وضع نموده، و اجتماع را با خود شریک کرده، و آنگاه فرد را نسبت به آن سهمی که مختص به او است مالک دانسته و به او حریت و آزادی داده تا در هر جا که بخواهد به مصرف برساند و حوائج مشروع خود را تامین نماید، بطوری که کسی حق هیچگونه اعتراضی به او نداشته باشد، مگر اینکه جریان غیر منتظره ای اجتماع را تهدید کند، که در آن صورت باز بر افراد لازم دانسته که برای حفظ حیات خود چیزی از سرمایه خود را بدهند، مثلا اگر دشمنی روی آورده که می خواهد خساراتی جانی و مالی به بار آورد، و یا قحطی روی آورده و زندگی افراد را تهدید می کند، باید با صرف اموال شخصی خود از آن جلوگیری کنند.

و اما وجوهی که معمولا بعنوان مالیات سرانه و یا مالیات بر درآمد و یا خراج زمین و ده، که در شرایط خاصی گرفته می شود، و یا ده یکی که در احوال معینی می گیرند، همه اینها را اسلام غیر مشروع، و آن را نوعی ظلم و غصب دانسته، که باعث محدودیت در مالکیت مالک می شود.

پس، در حقیقت در اسلام جامعه از افراد خود غیر از مال خودش و سهمی که در غنیمت و عوائد دارد آنهم جز در اول پیدایش و بدست آمدن، چیز دیگری نمی گیرد و تنها در همانها که گفتیم و بطور مشروح در فقه اسلامی بیان شده با افراد شریک است، و اما بعد از آنکه سهم او از سهم مالک معلوم و جدا شد و ملک مالک معلوم گردید، دیگر احدی حق ندارد متعرض وی شود، و در هیچ حالی و در هیچ شرایطی نمی تواند دست او را کوتاه و حریتش را زایل سازد.

۲- اینکه اسلام حال افراد را در اموال خصوصی نسبت به اجتماع در نظر گرفته، همچنانکه گفتیم حال اجتماع را در نظر گرفته، بلکه نظری که به افراد دارد بیشتر از

نظری است که به حال اجتماع دارد، چون می بینیم که زکات را به هشت سهم تقسیم نموده، و از آن سهام هشتگانه تنها یک سهم را به سبیل الله اختصاص داده و بقیه را برای فقراء و مساکین، و کارمندان جمع آوری صدقات، و مؤلفه قلوبهم، و دیگران تعیین نموده، و همچنین خمس را شش سهم کرده و از آن سهام ششگانه بیش از یک سهم را برای خدا نگذاشته، و باقی را برای رسول، ذی القربای رسول، یتامی، مساکین و ابن سبیل تعیین نموده است.

و این بدان جهت است که فرد، یگانه عنصری است که اجتماع را تشکیل می دهد و جز با اصلاح حال افراد، اجتماع نیرومند پدید نمی آید.

آری، رفع اختلاف طبقاتی که خود از اصول برنامه اسلام است و ایجاد تعادل و توازن در بین نیروهای مختلف اجتماع و تثبیت اعتدال در سیر اجتماع با ارکان و اجزایش، صورت نمی گیرد مگر با اصلاح حال افراد و نزدیک ساختن زندگی آنان بهم.

اگر وضع افراد اجتماع سر و صورت بخود نگیرد و زندگی ها بهم نزدیک نشود و تفاوت فاحش طبقاتی از میان نرود، هر قدر هم برای اجتماع پول خرج شود، و بر شوکت و تزیینات مملکتی افزوده گردد و کاخهای سر به فلک کشیده بالا رود، مع ذلک روز بروز وضع جامعه وخیم تر می گردد، و تجربه های طولانی و قطعی نشان داده که کوچکترین اثر نیکی نمی بخشد.

۳- اینکه به خود اشخاصی که به اجتماع بدهکار شده اند اجازه داده تا مثلاً زکات خود را به پاره ای از مصارف از قبیل فقراء و مساکین برسانند، و محدودشان نکرده به اینکه حتما بدهی خود را به حکومت و زمامدار مسلمین و یا مامورین جمع آوری زکات بدهند و این خود نوعی احترام و استقلالی است که شارع اسلام نسبت به افراد مجتمع خود رعایت نموده، نظیر احترامی که برای امان دادن یک مسلمان به یک محارب قائل می شود و هیچ فردی از افراد مسلمین نمی تواند آن ذمه و آن امان را نقض نماید، و با اینکه از کفار محارب است همه مجبورند و حتی خود زمامدار نیز محکوم است به اینکه آن ذمه را محترم بشمارد. بلی، اگر ولی امر و زمامدار مسلمین، در مورد خاصی مصلحت اسلام و مسلمین را در این دید که از دادن چنین ذمه ای جلوگیری کند، می تواند در این صورت نهی کند و بر مسلمین واجب می شود که از آن کار خودداری کنند، چون اطاعت ولی امر واجب است.

(۱)

### مقایسه ای بین آثار با و زکات نزد خدا

«وَمَا آتَيْتُمْ مِّن رَّبًّا لِّيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوَا عِنْدَ اللَّهِ وَ مَا آتَيْتُمْ مِّن زَكْوَةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ!»

و آنچه از ربا می دهید تا مال مردم زیاد شود نزد خدا زیاد نمی شود و آنچه از زکات که برای رضای خدا می دهید زیاد می شود و زکات دهندگان مال خود را زیاد می کنند!

کلمه ربا، به معنای نمو مال، و زیاد شدن آن است، و جمله «لیربوا...» اشاره به علت این نامگذاری می کند که چرا ربا را ربا خواندند، بنابر این مراد این است که: مالی که شما به مردم داده اید تا اموالشان زیاد شود، نه برای اینکه خدا راضی شود - این قید را از ذکر اراده وجه خدا در عبارت مقابل آن می فهمیم - آن مال نزد خدا زیاد نمی شود، و نمو نمی کند، و ثوابی از آن عایدتان نمی شود، برای اینکه قصد قربت نداشته اید.

### زکات باعث افزایش مال می شود!

«و مَا آتَيْتُمْ مِّن زَكْوَةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ!»

مراد از زکات مطلق صدقه است، و معنایش این است که: آن مالی که برای رضای خدا دادید، و اسراف هم نکردید، چند برابرش عایدتان می شود.

کلمه مضعف به معنای دارنده چند برابر است، و معنای کلام این می شود که: چنین کسانی آنها را که یضاعف لهم مالشان و یا ثوابشان چند برابر می شود.

پس مراد از ربا و زکات به قرینه مقابله و شواهدی که همراه این دو کلمه است، ربای حلال است، و آن این است که چیزی را به کسی عطا کنی و قصد قربت نداشته باشی، و مراد از صدقه آن مالی است که برای رضای خدا بدهی.

همه اینها در صورتی است که آیه شریفه در مکه نازل شده باشد، و اما اگر در مدینه نازل شده باشد، مراد از ربا همان ربای حرام، و مراد از زکات همان زکات واجب است. و این آیات و آیات قبلش به مدنی شبیه ترند تا به مکی، و اینکه بعضی ادعای روایت یا اجماع منقول در این باب کرده اند، اعتباری به گفته شان نیست.

در کافی به سند خود از ابراهیم یمانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: ربا دو جور است، یکی ربایی که می توان خورد، و دیگر آنکه نمی توان خورد، اما آن

ربایی که جایز و حلال است، هدیه ای است که به کسی می دهی و از دادنت ثواب می خواهی، چون ثواب آن چند برابر خود آن است، این آن ربایی است که می توان خورد، و خدای تعالی در باره اش فرموده: «و ما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلا یربوا عند الله» و اما آن ربایی که خوردنی نیست، آن همان ربایی است که خدا از آن نهی کرده و وعده آتش در برابرش داده است.

در مجمع البیان در ذیل آیه « فاولئک هم المضعفون» گفته امیر المؤمنین علیه السلام فرموده: خدای تعالی نماز را واجب کرد تا خلق از تکبر منزّه شوند، و زکات را واجب کرد تا سبب زیادی رزقشان گردد، و روزه را واجب کرد تا خلقشان را بیازماید و خالص کند، و صله رحم را واجب کرد تا جمعیت زیاد شود.

و در کتاب فقیه خطبه ای از فاطمه زهراء علیها السلام نقل کرده که در آن فرمود: خداوند ایمان را واجب کرد تا دلها از شرک پاک گردد، و نماز را واجب کرد تا مردم را از مرض تکبر پاک کند، و زکات را واجب کرد تا رزقشان زیاد شود.

(۱)

### امر به واجبات عبادی و مالی و اعتصام به خدا

«... فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَءَاتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ!»

... پس نماز گزارید و زکات دهید و به خدا تکیه کنید که او مولای شما است و چه خوب مولا و چه خوب یاور است!

این جمله تفریع بر همه مطالبی است که خدا با آنها بر مسلمین منت نهاد، می فرماید: پس بنا بر این واجب است بر شما که نماز به پا دارید، و زکات پردازید - که این دو اشاره است به واجبات عبادی و مالی.

«و در همه احوال متمسک به خدا شوید» یعنی به آنچه امر می کند مؤتمر شده، از آنچه نهی می کند منتهی گردید، و در هیچ حالی از او قطع رابطه نکنید، چون او مولی و سرپرست شما است شایسته نیست که بنده از مولای خود ببرد و آدمی را نمی رسد که با اینکه از هر جهت ضعیف است از یاور خود قطع کند.

(۲)

### محل مصرف هشتگانه زکات واجب

۱- مستند: آیه ۳۹ سوره روم المیزان ج: ۱۶ ص: ۲۷۷

۲- مستند: آیه ۷۷ و ۷۸ سوره حج المیزان ج: ۱۴ ص: ۵۸۱

« إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَرَمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ! »

زکات فقط از آن فقرا و تنگدستان و عاملان آنست و آنها که جلب دلهایشان کنند، و برای آزاد کردن بردگان و قرض داران و صرف در راه خدا و به راه ماندگان است، و این قراری از جانب خداست و خدادانای شایسته کار است!»

این آیه مواردی را برمی شمارد که باید صدقات واجب (زکوات) در آن موارد مصرف شود، به دلیل اینکه در آخر آیه می فرماید: «فريضة من الله.» و از ظاهر سیاق آیه برمی آید که محل مصرف زکات هشت مورد است، البته لازمه آن این است که فقیر و مسکین هر یک موردی جداگانه بحساب آیند.

۱-فقیر: از کلمه فقیر که مقابل غنی است چنین می فهمیم که فقیر آن کسی است که تنها متصف به امری عدمی باشد، یعنی متصف باشد به نداشتن مالی که حوائج زندگی را برآورد، در مقابل غنی که متصف به این امر عدمی نیست، بلکه متصف است به امری وجودی، یعنی دارائی و تمکن.

۲-مسکین: مسکین، تنها ندار را نمی گویند، بلکه به کسی می گویند که علاوه بر این امر عدمی، دچار ذلت و مسکنت هم باشد، و این وقتی است که فقرش به حدی برسد که او را خوار سازد، مثلاً مجبور شود به اینکه از آبروی خود مایه بگذارد و دست پیش هر کس و ناکس دراز کند، مانند کور و لنگ که چاره ای نمی بینند جز اینکه از هر کسی استمداد کنند. و بنا بر این، مسکین حال و وضعش بدتر از فقیر است.

البته این را هم باید دانست که این دو کلمه هر چند بحسب نسبت یکی اعم و دیگری اخص است، یعنی، هر مسکین از جهت اتصافش به ناداری فقیر است و لیکن هر فقیری مسکین نیست، الا اینکه عرف، این دو صنف را دو صنف مقابل هم می داند، چون وصف فقر را غیر از وصف مسکنت و ذلت می بیند، پس، دیگر جا ندارد کسی به قرآن کریم خرده بگیرد و بگوید با اینکه فقیر هر دو صنف را شامل می شود دیگر حاجتی به ذکر مسکین نبود، برای اینکه گفتیم مسکنت به معنای ذلت و مانند لنگی و زمین گیری و کوری است، هر چند بعضی از مصادیق آن بخاطر نداشتن مال است.

۳- عاملین زکات: مقصود از عاملین علیها کسانی هستند که در جمع و گردآوری زکوات تلاش می کنند.

۴- جذب غیرمسلمانها: مقصود از مؤلفه قلوبهم کسانی هستند که با دادن سهمی از زکات به ایشان، دلهايشان به طرف اسلام متمایل می شود و به تدریج به اسلام درمی آیند، و یا اگر مسلمان نمی شوند ولی مسلمانان را در دفع دشمن کمک می کنند، و یا در برآوردن پاره ای از حوائج دینی کاری صورت می دهند.

۵- آزادی بردگان: منظور از فی الرقاب، بکار بردن زکات در امر بردگان است، یعنی آزاد کردن آنان، مثلاً وقتی برده ای با مولای خودش قرار کتبی گذاشته که کار کند و از دستمزد خود بهای خود را به او بپردازد و پس از پرداختن بهای خود آزاد گردد و فعلاً نمی تواند آن بهاء را به پایان برساند، از زکات ما بقی بهای او را به مولایش می دهند و او را آزاد می کنند. و یا وقتی برده ای را ببینند که اسیر مردی ستمگر و سخت گیر شده و در سختی بسر می برد، از زکات بهای او را به صاحبش داده، او را آزاد می کنند.

۶- مقروضین: منظور از فی غارمین یعنی، زکات برای مصرف کردن در پرداخت قرض بدهکاران.

۷- در راه خدا: منظور از مصرف زکات در فی سبیل الله یعنی در راه خدا، و آن مصرفی است عمومی و شامل تمامی کارهایی می گردد که نفعش عاید اسلام و مسلمین شده و بوسیله آن مصلحت دین حفظ می شود، که روشن ترین مصادیق آن جهاد در راه خدا و بعد از آن سایر کارهای عام المنفعه از قبیل راه سازی و پل سازی و امثال آن است.

۸- ابن سبیل: ابن السبیل کسی را گویند که از وطن خود دور افتاده و در دیار غربت تهی دست شده باشد، هر چند در وطن خود توانگر و ثروتمند باشد، به چنین کسی از مال زکات سهمی می دهند تا به وطن خود بازگردد.

اینکه سیاق آیه شریفه در مقام بیان مستحقین هشتگانه زکات تغییر می کند - زیرا چهار صنف اول را با لام ذکر کرده و فرموده است «للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفه قلوبهم»، و در چهار صنف باقی مانده کلمه فی بکار برده، و فرموده است «و فی الرقاب»

و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل،» از این جهت است که لام در چهار صنف اول افاده ملکیت (بمعنی اختصاص در تصرف)، نماید، زیرا سیاق آیه در مقام جواب از منافقین است که بدون استحقاق از رسول خدا، طمع سهم بودن در صدقات را داشتند و بر آن حضرت در تقسیم صدقات خرده می گرفتند.

پس آیه شریفه جواب آنان را داد که صدقات مصارف معینی دارد و از آن موارد نمی توان تجاوز کرد.

اما بحث از اینکه آیا مالک بودن اصناف چهارگانه به چه نحو است، آیا به نحو مالکیت معروف در نزد فقهاست؟ یا به نحو اختصاص در مصرف؟ و اینکه واقعیت این ملکیت چگونه است (زیرا در اصناف چهارگانه عناوین صنفی مالک لحاظ شده، نه اشخاص) و اینکه نسبت سهم هر صنفی با سهم اصناف دیگر چگونه است، مباحثی است که مربوط به فقه است و از غرض تفسیری ما بیرون، اگر چه فقهاء نیز در این مباحث اختلاف شدیدی دارند، و لذا خواننده محترم را به کتب فقهی ارجاع می دهیم.

### روایات رسیده در باره مصارف زکات

در تفسیر قمی در ذیل آیه مذکور آمده که این آیه در موقعی نازل شد که صدقات از اطراف جمع آوری شده، به مدینه حمل شد. ثروتمندان همه آمدند، به خیال اینکه از این صدقات سهمی می برند، ولی وقتی دیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همه را به فقرا داد شروع کردند به حرف مفت زدن، و خرده گیری کردن... آنگاه خود خدای تعالی صدقات را تفسیر کرده و توضیح داد که این صدقات را چه کسانی باید پردازند، و به چه کسانی باید داده شود... آنگاه امام صادق علیه السلام یکایک آن مصارف را توضیح داده، در باره فقراء فرمود:

فقرا: کسانی هستند که (زکات خوردن را حرفه خود قرار نداده باشند، و) در یوزگی نکنند، و عیالوار باشند. دلیل اینکه گفتیم باید در یوزگی نکنند این آیه است که می فرماید: «للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله لا یستطیعون ضربا فی الارض یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف تعرفهم بسیماهم لا یسئلون الناس الحافا!»

مسکینان: عبارتند از افراد علیل، از قبیل کورها و اشخاص بی دست و پا و جذامی، و هر علیل دیگری، از مرد و زن و کودک.

کارکنان در امر زکات: عبارتند از کسانی که برای گرفتن و جمع آوری و نگهداری آن فعالیت می کنند.

مؤلفه قلوبهم: عبارتند از مردمی که قائل به توحید خدا هستند، و لیکن هنوز

معرفت در دل‌هایشان راه نیافته، و نفهمیده اند که محمد صلی الله علیه وآله وسلّم، رسول خدا است، لذا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلّم دل‌های ایشان را بدست می آورد، به ایشان زیاده از حد محبت می کرد و تعلیم می داد تا شاید او را به نبوت بشناسند، و یک سهم از صدقات را هم برای آنان قرار داد، تا دل‌هایشان به اسلام متمایل گردد.

(۱)

## انفال و غنایم جنگی

### حکم انفال و غنایم جنگی

---

۱- مستند: آیه ۶۰ سوره توبه المیزان ج : ۹ ص : ۴۱۷



«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَتَقُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ!»

-از تو از انفال پرسش می کنند، بگو انفال مال خدا و رسول است، پس از خدا بترسید، و میان خود صلح برقرار سازید، و خدا و رسول او را اطاعت کنید اگر با ایمان هستید!»

کلمه انفال به معنای زیادی هر چیزی است. و لذا نمازهای مستحبی را هم نافله می گویند چون زیاده بر فریضه است، و این کلمه بر زیادیهایی که فیء هم شمرده شود اطلاق می گردد، و مقصود از فیء اموالی است که مالکی برای آن شناخته نشده باشد، از قبیل قله کوهها و بستر رودخانه ها و خرابه های متروک، و آبادیهایی که اهالی اش هلاک گردیده اند، و اموال کسی که وارث ندارد، و غیر آن، و از این جهت آن را انفال می گویند که گویا اموال مذکور زیادی بر آن مقدار اموالی است که مردم مالک شده اند، بطوری که دیگر کسی نبوده که آنها را مالک شود، و چنین اموالی از آن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است.

غنائم جنگی را نیز انفال می گویند، اینهم باز بخاطر این است که زیادی بر آن چیزی است که غالبا در جنگها مورد نظر است، چون در جنگها تنها مقصود ظفر یافتن بر دشمن و تار و مار کردن او است، و وقتی غلبه دست داد و بر دشمن ظفر پیدا شد مقصود حاصل شده، حال اگر اموالی هم به دست مردان جنگی افتاده باشد و یا اسیری گرفته

باشند موقعیتی است زیاده بر آنچه مقصود بوده است. ( پس همه جا، در معنای این کلمه، زیادتی نهفته است.)

آیاتی از این سوره که متعرض مساله غنیمت است پنج آیه است که در سه جای سوره قرار گرفته و بر حسب ترتیب عبارت است از:

۱- « یسئلونک عن الانفال قل الانفال لله و الرسول ...! »

۲- « و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم امنتم بالله و ما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان و الله علی کل شیء قذیر ...! »

۳- « ما کان لنبی ان یکون له اسری حتی یتخن فی الارض تریدون عرض الدنیا و الله یرید الاخره و الله عزیز حکیم، لو لا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم، فکلوا مما غنمتم حلالا طیباً و اتقوا الله ان الله غفور رحیم! »

و از سیاق آیه دوم به دست می آید که بعد از آیه اول و همچنین آیات بعدی نازل شده، برای اینکه فرموده: اگر به خدا و به آنچه که بر بنده مان در روز فرقان و روز تلاقی دو گروه نازل کردیم ایمان آوردید پس معلوم می شود این کلام بعد از واقعه بدر نازل شده است.

از آیات اخیر هم استفاده می شود که پرسش کنندگان از آنجناب در باره امر اسیران پرسش نموده اند، و درخواست کرده اند تا اجازه دهد اسیران کشته نشوند، بلکه با دادن فدیة آزاد گردند، و در جواب ایشان را مورد عتاب قرار داده است، و از اینکه فرمود: « فکلوا ... » و تجویز کرد خوردن از غنیمت را، به دست می آید که اصحاب بطور ابهام چنین فهمیده بودند که مالک غنیمت و انفال می شوند، جز اینکه نمی دانستند آیا تمامی اشخاصی که حاضر در میدان جنگ بوده اند مالک می شوند؟ و یا تنها کسانی که قتال کرده اند؟ و آنها که تقاعد ورزیده اند از آن بی نصیبند، و آیا مباشرین که از آن سهم می برند بطور مساوی بینشان تقسیم می شود و یا باختلاف؟ مثلاً سهم سواره ها بیشتر از پیاده ها و یا امثال آن است؟

چون جمله فکلوا مبهم بود باعث شد که مسلمین در میان خود مشاجره کنند، و سرانجام به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه نموده و توضیح بپرسند، لذا آیه نازل شد: « قل الانفال لله و الرسول فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم ... » و ایشان را در استفاده ای که از جمله فکلوا مما غنمتم کرده و پنداشته بودند که مالک انفال هم هستند تخطئه نموده و ملک انفال را مختص به خدا و رسول کرده، و ایشان را از تخاصم و کشمکش نهی نموده و

وقتی بدین وسیله مشاجره شان خاتمه یافت آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را به ایشان ارجاع داده و در میانشان بطور مساوی تقسیم کرد، و به همان اندازه سهمی برای آن عده از اصحاب که حاضر در میدان جنگ نبودند کنار گذاشت، و میان کسانی که قتال کرده و آنهایی که قتال نکردند و همچنین میان سوارگان و پیادگان تفاوتی نگذاشته است.

آنگاه آیه دوم: «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ...» به فاصله کمی نازل گردیده و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (بخاطر امثال آن) از آنچه که به افراد داده بود پنج یک را دوباره پس گرفت، این است آن معنا و ترتیبی که از ضمیمه کردن آیات مربوط به انفال به یکدیگر استفاده می شود.

آیه شریفه ناسخ آیه «فکلوا مما غنمتم...» نیست، بلکه معنای آن و تفسیر آن است، و جمله فکلوا کنایه از مالکیت قانونی ایشان به غنیمت نیست، بلکه مراد از آن اذن در تصرف ایشان در غنیمت و تمتعشان از آن است، مگر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را در میان ایشان تقسیم کند، که در اینصورت البته مالک می شوند.

و آیه «و اعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول و لذی القربی...» ناسخ برای آیه قل الانفال لله و الرسول نیست، بلکه تاثیری که نسبت به جهادکنندگان دارد این است که ایشان را از خوردن و تصرف در تمامی غنیمت منع می کند، چون بعد از نزول الانفال لله و الرسول - و با اینکه قبلاً دانسته بودند که انفال ملک خدا و رسول است - و از آیه انما غنمتم غیر این را نمی فهمیدند، و آیه قل الانفال لله و الرسول هم غیر این را نمی رساند که اصل ملک انفال از خدا و رسول است، بدون این که کوچکترین تعرضی نسبت به کیفیت تصرف در آن و جواز خوردن و تمتع از آن را داشته باشد، خوب، وقتی متعرض این جهات نبود، پس با آیه انما غنمتم... هیچ منافاتی ندارد تا کسی بگوید آیه انما غنمتم... ناسخ آن است.

پس از مجموع این سه آیه این معنا استفاده می شود که اصل ملکیت در غنیمت از آن خدا و رسول است، و خدا و رسول چهار پنجم آن را در اختیار جهادکنندگان گذارده اند تا با آن ارتزاق نموده، و آن را تملک نمایند، و یک پنجم آن را به خدا و رسول و خویشاوندان رسول و غیر ایشان اختصاص داده تا در آن تصرف نمایند.

دقت در این بیان این معنا را هم روشن می کند که تعبیر از غنائم به انفال که به معنای زیادی است، اشاره است به علت حکم از طریق بیان موضوع اعم آن، گویا: فرموده است: از تو مساله غنائم را می پرسند که عبارت است از زیادتی که در میان مردم کسی

مالک آن نیست، و چون چنین است در جوابشان حکم مطلق زیادات و انفال را بیان کن و بگو: همه انفال (نه تنها غنائم) از آن خدا و رسول او است و لازمه قهریش این است که غنیمت هم از آن خدا و رسول باشد.

به این بیان روشن می شود که جمله قل الانفال لله و الرسول یک حکم عمومی را متضمن است که به عموم خود، هم غنیمت را شامل می شود، و هم سایر اموال زیادی در جامعه را، از قبیل سرزمین های تخلیه شده و دهات متروکه و قله کوهها و بستر رودخانه ها و خالصه جات پادشاهان و اموال اشخاص بی وارث، و از همه این انواع تنها غنیمت جنگی متعلق به جهاد کنندگان به دستور پیغمبر است، و ما بقی در تحت ملکیت خدا و رسول او باقی است.

در کافی به سند خود از عبد صالح علیه السلام روایت کرده که فرمود: انفال عبارت است از هر زمین خرابی که اهلیش منقرض شده باشند، و هر سرزمین که بدون جنگ و بدون بکار بردن اسب و شتر تسلیم شده است و با پرداختن جزیه صلح کرده باشند، سپس فرمود: و برای او است (یعنی برای والی و زمامدار) رؤوس جبال و دره های سیل گیر و نیزارها و هر زمین افتاده ای که مربی نداشته باشد، و همچنین برای او است خالصه جات سلاطین، البته آن خالصه جاتی که به زور و غصب بدست نیاورده باشند، چون اگر به غصب تحصیل کرده باشند، هر مال غصبی مردود است، و باید به صاحبش برگردد، و او است وارث هر کسی که بی وارث مرده باشد و متکفل هزینه زندگی کسانی است که نمی توانند هزینه خود را به دست بیاورند.

و نیز به سند خود از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در ذیل آیه «یستلونک عن الانفال»، فرموده: هر کس بمیرد و وارثی نداشته باشد مالش جزو انفال است.

مؤلف: و در معنای این دو روایت روایات بسیاری از طرق ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است، و اگر در این روایات انفال به معنای غنائم جنگی را ذکر نکرده ضرر به جایی نمی زند، زیرا خود آیه بطوری که از سیاق آن برمی آید به مورد خود بر غنائم جنگی دلالت دارد.

(۱)

## جزیه در اسلام

### جزیه، مالیات اهل کتاب مقیم در کشور اسلامی

«قَتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَن يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ!»

-با کسانی که از اهل کتابند و به خدا و روز جزا ایمان نمی آورند و آنچه را خدا و رسولش حرام کرده حرام نمی دانند و به دین حق نمی گروند کارزار کنید تا با دست خود و بذلت جزیه پردازند!

جزیه به معنای خراجی است که از اهل ذمه گرفته شود، و بدین مناسبت آن را جزیه نامیده اند که در حفظ جان ایشان بگرفتن آن اکتفاء می شود.

حکومت اسلامی جزیه را به این سبب می گیرد که هم ذمه ایشان را حفظ کند و هم خورشان را محترم بشمارد و هم به مصرف اداره ایشان برساند.

از آیات بسیاری برمی آید که منظور از اهل کتاب یهود و نصاری هستند، و آیه شریفه «ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و الذین اشركوا ان الله یفضل بینهم یوم القیمه ان الله علی کل شیء شهید» دلالت و یا حد اقل اشعار دارد بر اینکه مجوسیان نیز اهل کتابند، زیرا در این آیه و سایر آیاتی که صاحبان ادیان آسمانی را می شمارد در ردیف آنان و در مقابل مشرکین بشمار آمده اند، و صابئین هم یک طائفه از مجوس بوده اند که به دین یهود متمایل شده و دینی میان این دو دین برای خود درست کرده اند.

و از سیاق آیه مورد بحث برمی آید که هر یک از یهود و نصاری و مجوس مانند مسلمین، امت واحد و جداگانه ای هستند، هر چند مانند مسلمین در پاره ای عقاید به

شعب و فرقه های مختلفی متفرق شده و به یکدیگر مشتبه شده باشند و اگر مقصود قتال با بعضی از یهود و بعضی از نصاری و بعضی از مجوس بود، و یا مقصود، قتال با یکی از این سه طائفه اهل کتاب که به خدا و معاد ایمان ندارند می بود، لازم بود که بیان دیگری غیر این بیان بفرماید تا مطلب را افاده کند.

و چون جمله « من الذین اوتوا الكتاب،» بیان جمله قبل یعنی جمله «الذین لا یؤمنون...» است، لذا اوصافی هم که ذکر شده - از قبیل ایمان نداشتن به خدا و روز جزا و حرام ندانستن محرمات الهی و نداشتن دین حق - قهرا متعلق به همه خواهد بود.

اولین وصفی که با آن توصیفشان کرده ایمان نداشتن به خدا و روز جزا است. خواهید گفت این توصیف با آیاتی که اعتقاد به الوهیت خدا را به ایشان نسبت می دهد چگونه می تواند سازگار باشد؟ و حال آنکه آن آیات ایشان را اهل کتاب خوانده، و معلوم است که مقصود از کتاب همان کتابهای آسمانی است که از ناحیه خدای تعالی به فرستاده ای از فرستادگانش نازل شده، و در صدها آیات قرآنش اعتقاد به الوهیت و یا لازمه آن را از ایشان حکایت کرده، پس چطور در آیه مورد بحث می فرماید ایمان به خدا ندارند.

و همچنین در امثال آیه « و قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدوده،» و آیه « و قالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری،» اعتقاد به معاد را به ایشان نسبت می دهد آنگاه در این آیه می فرماید که ایشان ایمان به روز جزا ندارند.

جواب این اشکال این است که خدای تعالی در کلام مجیدش میان ایمان به او و ایمان به روز جزا هیچ فرقی نمی گذارد، و کفر به یکی از آندو را کفر به هر دو می داند، در باره کسانی که میان خدا و پیغمبرانش تفاوت قائل شده اند و به خود خدا و بعضی از پیغمبران ایمان آورده و به بعضی دیگر ایمان نیاورده اند حکم به کفر نموده، و از آنجمله فرموده: «ان الذین یکفرون بالله و رسله و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یتخذوا بین ذلک سییلا اولئک هم الکافرون حقا و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا.»

بنا بر این، اهل کتاب هم که به نبوت محمد بن عبد الله صلوات الله علیه ایمان نیاورده اند کفار حقیقی هستند، و لو اینکه اعتقاد به خدا و روز جزا داشته باشند.

و این کفر را به لسان کفر به آیتی از آیات خدا که همان آیت نبوت باشد نسبت نداده، بلکه به لسان کفر به ایمان به خدا و روز جزا نسبت داده، و فرموده اینها به خدا و روز جزا کفر ورزیدند، عینا مانند مشرکین بت پرست که به خدا کفر ورزیدند و وحدانیتش را انکار کردند، هر چند وجودش را اعتقاد داشته، و او را معبودی فوق معبودها می دانستند.

علاوه بر اینکه اعتقادشان به خدا و روز جزا هم اعتقادی صحیح نیست، و مساله مبدأ و معاد را بر وفق حق تقریر نمی کنند، مثلاً در مساله مبدأ که باید او را از هر شرکی بری و منزّه بدانند مسیح و عزیر را فرزند او می دانند، و در نداشتن توحید با مشرکین فرقی ندارند، چون آنها نیز قائل به تعدد آلهه هستند، یک اله را پدر الهی دیگر، و یک اله را پسر الهی دیگر می دانند، و همچنین در مساله معاد که یهودیان قائل به کرامتند و مسیحیان قائل به تفدیه.

پس ظاهراً علت اینکه ایمان به خدا و روز جزا را از اهل کتاب نفی می کند این است که اهل کتاب، توحید و معاد را آنطور که باید معتقد نیستند، هر چند اعتقاد به اصل الوهیت را دارا می باشند، نه اینکه علتش این باشد که این دو ملت اصلاً معتقد به وجود اله نیستند، چون قرآن اعتقاد به وجود الله را از قول خود آنها حکایت می کند، گر چه در توراتی که فعلاً موجود است اصلاً اثری از مساله معاد دیده نمی شود.

دومین وصفی که برای ایشان ذکر کرده این است که ایشان محرمات خدا را حرام نمی دانند، و همینطور هم هست، زیرا یهود عده ای از محرمات را که خداوند در سوره بقره و نساء و سور دیگر بر شمرده حلال دانسته اند، و نصاری خوردن مسکرات و گوشت خوک را حلال دانسته اند، و حال آنکه حرمت آندو در دین موسی و عیسی و خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم مسلم است.

و نیز مال مردم خوری را حلال می دانند، همچنانکه قرآن در آیه بعد از آیه مورد بحث آن را به ملایان این دو ملت نسبت داده و می فرماید: «ان کثیرا من الاحبار و الرهبان لیاکلون اموال الناس بالباطل.»

و منظور از رسول در جمله «ما حرم الله و رسوله»، یا رسول خود ایشان است که معتقد به نبوتش هستند، مثل موسی علیه السلام نسبت به ملت یهود، و عیسی علیه السلام نسبت به ملت نصاری، که در این صورت معنای آیه این می شود: هیچ یک از این دو ملت حرام نمی دانند آنچه را که پیغمبر خودشان حرام کرده و معلوم است که می خواهد نهایت درجه بی حیائی و تجری ایشان را نسبت به پروردگارش اثبات کند، و بفرماید با اینکه به حقانیت پیغمبر خودشان اعتراف دارند، معذک دستورات الهی را با اینکه می دانند دستورات الهی است باز بچه قرار داده و به آن بی اعتنائی می کنند.

و یا منظور از آن، پیغمبر اسلام است، و معنایش این است که اهل کتاب با اینکه نشانهای نبوت خاتم انبیاء را در کتب خود می خوانند؟ و امارات آن را در وجود آن جناب مشاهده می کنند، و می بینند که او پلیدیها را بر ایشان حرام می کند و طیبات را برای آنان حلال می سازد، و غل و زنجیرهائی که ایشان از عقاید خرافی بدست و پای خود

بسته اند می شکنند، و آزادشان می سازد معذکک زیر بار نمی روند و محرمات او را حلال می شمارند.

و بنا بر این احتمال، غرض از توصیف آنها به عدم تحریم آنچه که خدا و رسولش حرام کرده اند سرزنش ایشان است، و نیز تحریک و تهییج مؤمنین است بر قتال با آنها به علت عدم اعتنا به آنچه که خدا و رسولش حرام کرده اند و نیز به علت گستاخی در انجام محرمات و هتک حرمت آنها.

و چه بسا یک نکته احتمال دوم را تایید کند، و آن این است که اگر منظور از رسول در جمله و رسوله رسول هر امتی نسبت به آن امت باشد- مثلاً- موسی نسبت به یهود و عیسی نسبت به نصاری رسول باشند- حق کلام این بود که بفرماید: و لا یحرمون ما حرم الله و رسله، و رسول را به صیغه جمع بیاورد، چون سبک قرآن هم همین اقتضاء را دارد، قرآن در نظائر این مورد عنایت دارد که کثرت انبیاء را به رخ مردم بکشد، مثلاً- در باره بیم ایشان می فرماید: «و یریدون ان یفرقوا بین الله و رسله.»

علاوه بر این، نصاری محرمات تورات و انجیل را ترک کردند، نه آنچه را که موسی و عیسی حرام کرده بود، و با این حال جا نداشت که بفرماید ایشان حرام ندانستند آنچه را خدا و رسولش حرام کرده بود.

از همه اینها گذشته، اگر انسان در مقاصد عامه اسلامی تدبیر کند شکی برایش باقی نمی ماند در اینکه قتال با اهل کتاب و واداشتن ایشان به دادن جزیه برای این نبوده که مسلمین و اولیاء ایشان را از ثروت اهل کتاب برخوردار سازد، و وسایل شهوت رانی و افسار گسیختگی را برآینان فراهم نماید و آنان را در فسق و فجور به حد پادشاهان و رؤسا و اقویای امم برساند.

بلکه غرض دین، در این قانون این بوده که حق و شیوه عدالت و کلمه تقوی را غالب، و باطل و ظلم و فسق را زیر دست قرار دهد، تا در نتیجه نتواند بر سر راه حق عرض اندام کند و تا هوی و هوس در تربیت صالح و مصلح دینی راه نیابد و با آن مزاحمت نکند، و در نتیجه یک عده پیرو دین و تربیت دینی و عده ای دیگر پیرو تربیت فاسد هوی و هوس نگردند و نظام بشری دچار اضطراب و تزلزل نشود، و در عین حال اکراه هم در کار نیاید، یعنی اگر فردی و یا اجتماعی نخواستند زیر بار تربیت اسلامی بروند، و از آن خوششان نیامد مجبور نباشند، و در آنچه اختیار می کنند و می پسندند آزاد باشند، اما بشرط اینکه اولاً توحید را دارا باشند و به یکی از سه کیش یهودیت، نصرانیت و مجوسیت معتقد باشند و در ثانی تظاهر به مزاحمت با قوانین و حکومت اسلام ننمایند.

و این منتها درجه عدالت و انصاف است که دین حق در باره سایر ادیان مراعات



نموده است.

و گرفتن جزیه را نیز برای حفظ ذمه و پیمان ایشان و اداره بنحو احسن خود آنان است، و هیچ حکومتی چه حق و چه باطل از گرفتن جزیه گریزی ندارد، و نمی تواند جزیه نگیرد.

از همینجا معلوم می شود که منظور از محرمات در آیه شریفه، محرمات اسلامی است که خدا نخواست است در اجتماع اسلامی شایع شود، همچنانکه منظور از دین حق همان دینی است که خدا خواسته است اجتماعات بشری پیرو آن باشند. در نتیجه منظور از محرمات آن محرماتی خواهد بود که خدا و رسولش محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم بوسیله دعوت اسلامیش تحریم نموده، و نیز نتیجه آن مقدمات این خواهد شد که اوصاف سه گانه ای که در آیه مورد بحث ذکر شده به منزله تعلیلی است که حکمت فرمان به قتال اهل کتاب را بیان می کند.

وصف سومی که از ایشان کرده این است که فرموده: «و لا- یدینون دین الحق»، یعنی دین حق را سنت و روش زندگی خود نمی گیرند.

اضافه کردن دین بر کلمه حق اضافه حقیقیه است، و منظور آن دینی است که منسوب به حق است، و نسبتش به حق این است که حق اقتضاء می کند انسان آن دین را داشته باشد، و انسان را به پیروی از آن دین وادار می سازد.

نکته این است که دین اسلام در عالم کون و خلقت و در عالم واقع، اصلی دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اسلام (تسلیم) و خضوع در برابر آن دعوت می کند، و قرار دادن آن را روش زندگی و عمل به آن را اسلام و تسلیم در برابر خدای تعالی نامیده است.

بنا بر این، اسلام بشر را به چیزی دعوت می کند که هیچ چاره ای جز پذیرفتن آن و تسلیم و خضوع در برابر آن نیست، و آن عبارتست از خضوع در برابر سنت عملی و اعتباری که نظام خلقت و ناموس آفرینش، بشر را بدان دعوت و هدایت می کند.

و بعبارت دیگر اسلام عبارتست از تسلیم در برابر اراده تشریحی خدا که از اراده تکوینی او ناشی می شود.

و کوتاه سخن، برای حق که واقع و ثابت است، دینی و سنتی است که از آنجا سرچشمه می گیرد، همچنانکه برای ضلالت و کجی دینی است که بشر را بدان می خواند، اولی پیروی حق است، همچنانکه دومی پیروی هوی، لذا خدای تعالی می فرماید: «و لو اتبع الحق اهلهم لفسدت السموات و الارض». پس اگر می گوئیم اسلام دین حق است معنایش این است که اسلام سنت تکوین و طریقه ای است که نظام خلقت مطابق آن است، و

فطرت بشر او را به پیروی آن دعوت می کند، همان فطرتی که خداوند بر آن فطرت انسان را آفریده، و در خلقت و آفریده خدا تبدیلی نیست، این است دین استوار.

پس خلاصه آنچه که گذشت این شد که اولاً ایمان نداشتن اهل کتاب به خدا و روز جزا، معنایش این است که آنها ایمانی که نزد خدا مقبول باشد ندارند.

و حرام ندانستن محرمات خدا و رسول را معنایش این است که ایشان در تظاهر به گناهان و منهیات اسلام و آن محرماتی که تظاهر به آن، اجتماع بشری را فاسد و زحمات حکومت حقه حاکم بر آن اجتماع را بی اثر و خنثی می سازد پروا و مبالات ندارند.

و تدین نداشتن ایشان به دین حق معنایش این است که آنها سنت حق را که منطبق با نظام خلقت و نظام خلقت منطبق بر آن است پیروی نمی کنند.

و ثانیاً جمله «الذین لا يؤمنون بالله...» اوصاف سه گانه حکمت امر به قتال اهل کتاب را بیان می کند، و با بیان آن مؤمنین را بر قتال با آنان تحریک و تشویق می نماید.

و ثالثاً بدست آمد که منظور از قتال اهل کتاب قتال با همه آنان است نه با بعضی از ایشان، زیرا گفتیم که کلمه من در جمله من الذین اوتوا الكتاب برای تبعیض نیست.

### شرایط جزیه

« حتی يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون، » از آنچه در صدر آیه مورد بحث از اوصاف سه گانه اهل کتاب بعنوان حکمت و مجوز قتال با ایشان ذکر شده، و از اینکه باید با کمال ذلت جزیه پردازند، چنین برمی آید که منظور از ذلت ایشان خضوعشان در برابر سنت اسلامی، و تسلیمشان در برابر حکومت عادلانه جامعه اسلامی است.

و مقصود این است که مانند سایر جوامع نمی توانند در برابر جامعه اسلامی صف آرایی و عرض اندام کنند، و آزادانه در انتشار عقاید خرافی و هوی و هوس خود به فعالیت پردازند، و عقاید و اعمال فاسد و مفسد جامعه بشری خود را رواج دهند، بلکه باید با تقدیم دو دستی جزیه همواره خوار و زیر دست باشند.

پس آیه شریفه ظهور دارد در اینکه منظور از صغار ایشان معنای مذکور است، نه اینکه مسلمین و یا زمامداران اسلام به آنان توهین و بی احترامی نموده و یا آنها را مسخره کنند، زیرا این معنا با سکینت و وقار اسلامی سازگار نیست.

معنای آیه - و خدا داناتر است - این می شود: با اهل کتاب کارزار کنید، زیرا ایشان به خدا و روز جزا ایمان نمی آورند، ایمانی که مقبول باشد و از راه صواب منحرف نباشد، و نیز آنها محرمات الهی را حرام نمی دانند، و به دین حقی که با نظام



باشد نمی گروند، با ایشان کارزار کنید، و کارزار با آنان را ادامه دهید تا آنجا که ذلیل و زبون و زیردست شما شوند، و نسبت به حکومت شما خاضع گردند، و خراجی را که برای آنان بریده اید بپردازند، تا ذلت خود را در طرز ادای آن مشاهده نمایند، و از سوی دیگر با پرداخت آن حفظ ذمه و خون خود و اداره امور خویشان را تامین نمایند.

### روایتی در زمینه اقامت اهل کتاب در سرزمینهای اسلامی

در کافی به سند خود از حفص بن غیاث از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در حدیث شمشیرها که از پدر بزرگوارش نقل کرده فرموده: و اما شمشیرهای سه گانه ای که کشیده شده یکی شمشیری است که علیه مشرکین عرب بکار می رود، و دلیل لزوم بکار بردنش آیه «اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم» است.

فرمود: شمشیر دوم شمشیری است که علیه اهل ذمه بکار می رود، و دلیل لزوم بکاربردن آن آیه «قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیه عن ید و هم صاغرون»، است که ناسخ آیه «و قولوا للناس حسنا»، می باشد، پس از اهل کتاب هر کس که در کشور اسلامی باشد از او پذیرفته نیست مگر جزیه دادن و یا کشته شدن، و در صورت قتال، اموالشان غنیمت مسلمین، و زن و بچه هایشان اسرای آنان خواهد بود، و اگر چنانچه حاضر به پرداخت جزیه شدند البته در آن صورت بر ما مسلمین حرام است که اموالشان را بگیریم و ایشان را اسیر خود کنیم، و نیز می توانیم زنان ایشان را همسران خود سازیم.

و هر کس از اهل کتاب که در کشورهایی باشند که با ما سر جنگ دارند، هم می توانیم اسیرشان کنیم و هم اموالشان را بگیریم، ولی نمی توانیم با زنان ایشان وصلت نمائیم، و ایشان بین سه چیز اختیار دارند، یا به کشورهای اسلامی کوچ کنند و یا جزیه بپردازند و یا آنکه کشته شوند.

(۱)

### تجارت، اکتساب، و تصرف در اموال

#### تجارت صحیح، و معاملات باطل

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِّنْكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا!

وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُذُّوْنَا وَظَلْمًا فَسُوفَ نُصَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا!

-هان! ای کسانی که ایمان آوردید، اموال خود را در بین خود به باطل مخورید، مگر آن که تجارتي باشد ناشی از رضایت دهنده و گیرنده و یکدیگر را به قتل نرسانید، که خدای شما مهربان است!

-و هر کس از در تجاوز و ستم چنین کند به زودی او را در آتشی وصف ناپذیر خواهیم کرد، و این برای خدا آسان است!

کلمه تجارت به معنای تصرف در سرمایه به منظور تحصیل سود است که با معامله و خرید و فروش منطبق می شود .

در آیه شریفه، جمله « لا- تاكلوا اموالکم» را مقید کرده به قید بینکم، که بر نوعی جمع شدن دور یک مال و در وسط قرار گرفتن آن مال دلالت دارد، به این منظور بوده که اشاره و یا دلالت کند بر اینکه اکلی که در آیه از آن نهی شده خوردن بنحوی است که دست بدست آن جمع بگردد، و از یکی بدیگری منتقل شود، در نتیجه مجموع جمله « لا- تاكلوا اموالکم بینکم»، وقتی مقید شود بقید بالباطل، نهی از معاملات ناقله از آن استفاده می شود، یعنی معاملات-تی که نه تنها مجتمع را به سعادت و رستگاریش نمی رساند، بلکه ضرر هم می رساند، و جامعه را به فساد و هلاکت می کشاند، و این معاملات باطل از نظر دین عبارتند از: امثال ربا و قمار و معاملات کثره ای که طرفین و یا یک طرف نمی داند چه می دهد و چه می گیرد، حدود و مشخصات کالا و یا بها مشخص

نیست - مانند معامله با سنگریزه و هسته خرما - به اینگونه که سنگریزه یا هسته خرما را به طرف اجناس فروشنده پرتاب کنم، روی هر جنسی افتاد، با پرداخت مثلاً پنجاه تومان، آن جنس مال من باشد و امثال این معاملات که اصطلاحاً آن را غرری می گویند.

بعد از آنکه از خوردن مال به باطل نهی کرد، و نوع معاملاتی که در جامعه فاسد جریان داشت و اموال از راه معاملات ربوی و غرری و قمار و امثال آن دست به دست می گشت، به نظر شرع باطل بود، جای این توهم بود که بطور کلی معاملات باعث انهدام ارکان مجتمع می شود، و اجزای جامعه را متلاشی و مردم را هلاک می کند. لذا پاسخ داد که نه، همه معاملات اینطور نیستند، بلکه یک نوع معامله وجود دارد که نه تنها آن مفسد را ندارد، بلکه توانائی آن را دارد که پراکندگی های جامعه را جمع و جور کند، و جامعه را از نظر اقتصاد پای بر جا سازد، و استقامتش را حفظ نماید، و آن تجارتی است که ناشی از رضایت طرفین و هم از نظر شرع مقدس صحیح باشد، و این است آن تجارتی که حوایج جامعه را بر آورده خواهد کرد.

بنا بر نظریه ما آیه شریفه به معاملات صحیح و اموال مشروعی که از غیر ناحیه معامله و تجارت به دست می آید، و ملک انسان و مباح برای او می شود، نظیر بخشش، و صلح و جعاله، و مهر و ارث و امثال آن تخصیص نمی خورد.

باطل تا آنجا که اهل لغت از معنای آن فهمیده اند عبارت است از آن چیزی که اثری را که باید داشته باشد فاقد باشد، و آن اثر مطلوب را نبخشد، و در مورد بحث ما یعنی بیع و تجارت، اثری که در آن هست عبارت است از معاوضه دو مال، و جا به جا کردن دو ملک برای رفع حاجت هر یک از دو طرف معامله، یکی گندم زیادی دارد و پول برای خریدن شیر و ماست ندارد، گندم خود را می فروشد. دیگری پول دارد ولی فعلاً- احتیاج به گندم دارد، پول خود را می دهد و گندم او را می خرد، و این مبادله را البته با رعایت معامله انجام می دهند، چیزی که هست این معادله دو جور حاصل می شود، یکی اینکه بهای هر دو مساوی باشد، دیگری اینکه اگر یکی کم و دیگری زیاد است، همراه آنچه کم است مصلحتی برای طالب آن باشد، و به خاطر همان مصلحت رغبت طالب آن بیشتر شده باشد، و یا همراه آن دیگری که زیاد است خصوصیتی باشد که به خاطر آن صاحبش از آن نفرت داشته باشد، و در نتیجه زیاد خود را برابر کم دیگری بداند دلیل و کاشف همه اینها رضایتی است که دو طرف معامله به معامله دارند، و با وجود تراضی دیگر به هیچ وجه نمی توان گفت معامله به خاطر نابرابری ثمن و مثن باطل است.

علاوه بر اینکه اگر کسی به اسلوب قرآن کریم و بیانات آن انس ذهنی داشته باشد، تردیدی نمی کند در اینکه محال است قرآن کریم امری از امور را باطل بداند، و در

عین حال به آن امر کند، و به سوی آن هدایت نماید، برای اینکه همین قرآن است که می فرماید: «یهدی الی الحق و الی طریق مستقیم- قرآن به سوی حق و به سوی طریق مستقیم هدایت می کند،» با این حال دیگر چگونه ممکن است هم به سوی حق هدایت کند و هم به سوی باطل؟

(۱)

### روایات در زمینه معاملات باطل

در مجمع البیان در ذیل کلمه بالباطل نقل شده که مفسرین در باره معنای آن دو قول دارند یکی از آن دو، نظریه بعضی است که گفته اند منظور از آن ربا و قمار و بخت و ظلم است، آنگاه خودش اضافه کرده که این قول از امام باقر علیه السلام روایت شده است .

و در کتاب نهج البیان از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده که فرمودند: منظور از باطل قمار و سحت و ربا و سوگند است .

و در الدر المنثور است که ابن ماجه و ابن منذر از ابن سعید روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بیع صحیح تنها آن بیع و خرید و فروشی است که با رضایت طرفین انجام گیرد.

و در همان کتاب است که ابن جریر از ابن عباس روایت کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با شخصی معامله کرد آنگاه به طرف معامله فرمود: اختیار کن او نیز گفت اختیار کردم آنگاه فرمود: بیع چنین است.

منظور آن جناب این بوده که طرفین معامله مادام که در مجلس معامله هستند می توانند و یا بگو اختیار دارند معامله را انفاذ کنند و یا فسخ کنند.

و در همان کتاب است که بخاری و ترمذی و نسایی از پسر عمر روایت کرده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: البیعان بالخیار ما لم یفترقا او یقول احدهما للآخر اختر - یعنی خریدار و فروشنده مادام که از هم جدا نشده اند اختیار بر هم زدن معامله را دارند، مگر آنکه در مجلس معامله یکی به دیگری بگوید: اختیار کن (یعنی اختیار بر هم زدن و گذراندن معامله را اعمال کن اگر می خواهی بر هم بزن که اگر بر هم نزد و فسخ نکرد معامله لازم می شود یعنی دیگر حق فسخ ندارد).

مؤلف: عبارت البیعان بالخیار ما لم یفترقا، از طریق شیعه نیز روایت شده، و جمله آخر حدیث که فرمود: او یقول احدهما للاخر اختر توضیح در محقق شدن تراضی است.

(۲)

۱- مستند: آیه ۲۹ و ۳۰ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۴۹۹

۲- مستند: آیه ۲۹ و ۳۰ سوره نساء المیزان ج : ۴ ص : ۴۹۹



«وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا كَتَبْنَا وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِن فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا!

-نسبت به آنچه شما ندارید و خدا به دیگران مرحمت فرموده تمنا نکنید- و نگویید ایکاش من نیز مثل فلان شخص فلان نعمت را می داشتم- زیرا این خدا است که- به مقتضای حکمتش- بعضی را بر بعضی برتری داده، هر کسی چه مرد و چه زن بهرمندیش از کار و کسبی است که دارد، اگر درخواستی دارید از فضل خدا بخواهید، که او به همه چیز دانا است!

مراد از اکتساب در آیه نوعی حیازت و اختصاص دادن به خویش است، اعم از این که این اختصاص دادن به وسیله عمل اختیاری باشد، نظیر اکتساب از راه صنعت، و یا حرفه و یا به غیر عمل اختیاری، لیکن بالاخره منتهی شود به صفتی که داشتن آن صفت باعث این اختصاص شده باشد، مانند مرد بودن مرد، و زن بودن زن .

پیشوایان علم لغت، هر چند که در باره دو واژه کسب و اکتساب گفته اند که هر دو مختصند بدان جایی که عمل به اختیار آدمی انجام شود، همچنان که واژه طلب و امثال آن مختص به این گونه موارد است، لیکن این تفاوت را بین دو واژه گذاشته اند که در کلمه کسب معنای جمع کردن خوابیده، و بسیار می شود که کلمه اکتساب در امور غیر اختیاری استعمال می شود، مثلاً- می گویند: فلانی با خوشگلی خود شهرت اکتساب می کند، و از این قبیل تعبیرات، و در آیه مورد بحث بعضی از مفسرین اکتساب را به همین معنا تفسیر کرده اند ولی به نظر ما اگر در آیه این معنا را می دهد، از باب استعمال حقیقی نیست، بلکه مجازی و از باب تشبیه و استعاره است .

و اما این که مراد از اکتساب در آیه شریفه آن چیزی باشد که آدمی با عمل خود به دست آورد، و در نتیجه معنای آیه چنین شود، آرزو کنید آنچه را که مردم با صنعت و یا حرفه ای که دارند به دست آورده اند، چون مردان از آنچه با عمل خود به دست می آورند نصیب دارند، و زنان نیز از آنچه با کار خود به دست می آورند بهرمنند هستند .

این معنا هر چند که فی نفسه معنایی درست است، لیکن باعث می شود که دایره معنای آیه تنگ شود، و از این گذشته رابطه اش با آیات ارث و نکاح قطع گردد .

و به هر حال پس معنای آیه بنا بر بیانی که کردیم این می شود: آرزو مکنید که شما نیز آن برتریها و مزایای مالی و غیر مالی که دیگران دارند و خدای تعالی یکی از دو طایفه شما مردان و زنان را به آن اختصاص داده به شما نیز بدهد، و خلاصه مردان آرزو نکنند ای کاش مزایای زنان را می داشتند، و زنان نیز آرزو نکنند ای کاش مزایای مردان را می داشتند. برای این که این فضیلت بدون جهت به صاحبان آن داده نشده، یا صاحب فضیلت آن را با نفسیت اجتماعی خود به دست آورده، و یا با عمل اختیاریش یعنی تجارت و امثال آن، و معلوم است که هر کس هر چیز را کسب کند از آن بهره ای خواهد داشت، و هر کس هر بهره ای دارد به خاطر اکتسابی است که کرده است .

« و اسئلوا الله من فضله...» غالباً انعام و احسانی که شخص منعم به دیگری می کند از چیزهایی است که در زندگی او زیادی است و به همین جهت از انعام تعبیر می شود به فضل (زیادی) و از آنجایی که در جملات قبل خدای تعالی مردم را از این که چشم به فضل و زیادی هایی که دیگران دارند بدوزند نهی فرمود، و از سوی دیگر از آنجایی که زیاده طلبی و داشتن مزایای زندگی، و بلکه یگانه بودن در داشتن آن، و یا بگو از همه بیشتر داشتن و تقدم بر سایرین، یکی از فطریات بشر است، و هیچ لحظه ای از آن منصرف نیست، بدین جهت در جمله مورد بحث مردم را متوجه فضل خود کرد، و دستور داد روی از آنچه در دست مردم است بدانچه در درگاه او است بگردانند، و از فضل او درخواست کنند، چون همه فضل ها به دست او است آن افرادی هم که فضلی و یا فضلهایی دارند، خدا به آنان داده، پس همو می تواند به شما نیز بدهد، و شما نیز از دیگران و حتی از آنهایی که آرزوی برتری هایشان را داشتید برتر شوید .

خدای تعالی نام این فضل را نبرده و آن را مبهم گذاشته، نفرموده از خدای تعالی کدام فضل او را سؤال کنید، بلکه با آوردن لفظ (مَن - از) فرموده: از فضل او درخواست کنید، و سربسته گفتن این سخن دو فایده داده، اول این که ادب دعا و درخواست بنده از خدای تعالی را به بندگان آموخته چون انسانی که جاهل به خیر و شر واقعی خویش است، اگر بخواهد از پروردگارش که عالم به حقیقت حال او است، و حقیقت حال آنچه برای خلقش نافع است را می داند، و بر هر چیز توانا است، چیزی درخواست کند جا دارد تنها خیر خود را از او بخواهد و انگشت روی مصداق خیر مگذارد، و سخن به درازا نکشاند، و راه رسیدن به آن را معین نکند، زیرا بسیار دیده ایم که شخصی نسبت به یک حاجت از حوایج خاصه ای از قبیل مال یا فرزند یا جاه و منزلت یا بهبودی و عافیت بی طاقت شده و در به دست آوردن محبوبش دست به دعا برداشته، و هر وقت دعا می کند جز بر آمدن آن حاجتش چیزی نخواسته ولی همین که دعایش مستجاب و حاجتش داده

شده آن وقت معلومش گشته که هلاکت و خسراش در همان بوده است .

فایده دوم اینکه اشاره کند به اینکه واجب است خواسته آدمی چیزی نباشد که با حکمت الهیه منافات داشته باشد، حکمتی که در تکوین به کار برده، و یا در تشریح، پس باید از آن فضل که به دیگران اختصاص داده، در خواست نکنند چون اگر فرضاً مردان فضلی را که خدا به زنان داده بخواهند، یا زنان فضل مخصوص مردان را بخواهند، و خدای تعالی هم به ایشان بدهد، حکمتش باطل و احکام و قوانینی که به مقتضای حکمت تشریح فرموده فاسد می شود (دقت فرمایید!)

پس سزاوار این است که انسان وقتی از خدای تعالی حاجتی را می خواهد که سینه اش از نداشتن آن به تنگ آمده، از خزینه غیب خدا بخواهد، نه اینکه از دارندگان آن بگیرد، و به او بدهد، و وقتی هم از خزینه غیب او می خواهد رعایت ادب را نموده خدای تعالی را علم نیاموزد، زیرا خدا عالم به حال او است، و می داند که راه رسیدن به حاجتش چیست، پس باید اینطور درخواست کند: که پروردگارا حاجت مرا به آن مقدار و آن طریقی که خودت می دانی خیر من در آن است بر آورده بفرما!

و اما اینکه در آخر آیه فرمود: «ان الله کان بکل شیء علیما» برای این بود که نهی در اول آیه را تعلیل نموده، بفهماند اگر گفتیم شما آنچه را که خدای تعالی به دیگران داده تمنا نکنید، علتش این است که خدای تعالی به همه چیز دانا است، و راه مصلحت هر کسی را می داند، و در حکم خود خطا نمی کند.

(۱)

### نظام مالی اسلام – گفتار در یک حقیقت قرآنی

اختلاف قریحه ها و استعدادها در به دست آوردن مزایای زندگی در افراد انسان چیزی است که بالاخره به ریشه هایی طبیعی و تکوینی منتهی می شود، چیزی نیست که بتوان دگرگونش ساخت، و یا از تاثیر آن اختلاف در اختلاف درجات زندگی جلوگیری نمود، و مجتمعات بشری از آنجا که تاریخ نشان می دهد تا به امروز که ما زندگی می کنیم دارای این اختلاف بوده است .

آری تا بوده چنین بوده، افراد قوی انسانها، افراد ناتوان را برده خود می کردند و در راه خواسته های خود و هوا و هوسهایشان بدون هیچ قید و شرطی به خدمت خود می گرفتند، و افراد ضعیف هم چاره ای به جز اطاعت دستورات آنان نداشته، جز اجابت آنان در آنچه تمایل نشان می دادند و می خواستند راه به جایی نمی بردند، لیکن به جای

هر عکس العمل دلهای خود را از غیظ و کینه نسبت به آقویا پر می کردند، و در صدد به دست آوردن فرصت روز را به شب می رساندند، بشر همیشه طبق سنت کهن می زیسته، سنتی که همه جا به روی کار آمدن رژیم شاهی و امپراطوری می انجامیده است .

تا وقتی که بشر میدان را برای نهضت علیه این سنت پیر، باز دیده اینجا و آنجای روی زمین یکی پس از دیگری نهضت نموده، این بنای شوم را از پی ویران کرده، و طبقه زورگو و متصدیان حکومت را وادار نمود، تا در چهار چوب قوانینی که برای اصلاح حال جامعه و سعادت او وضع شده حکومت کنند، در نتیجه حکومت اراده فردی- آن هم اراده جزافی و سیطره سنن استبدادی به حسب ظاهر رخت بر بست، و اختلاف طبقات مردم و انقسامشان به دو قسم مالکی که حاکم مطلق العنان باشد و مملوکی محکوم که زمام اختیارش به دست حاکم باشد از بین رفت، ولی متأسفانه این شجره فاسد از میان بشر ریشه کن نشد، بلکه در جایی دیگر و به شکلی دیگر غیر شکل سابقش رو به رشد گذاشت، و این بار نیز همان نتیجه سوء و میوه تلخ را بار آورد، و آن عبارت بود از تاثیری که اختلاف ثروت یعنی متراکم شدن نزد بعضی و ته کشیدن نزد بعضی دیگر در صفات این دو طبقه گذاشت .

آری وقتی فاصله میان این دو طبقه زیاد شد طبقه ثروتمند نمی تواند از این که با ثروتش خواست خود را در همه شئون حیات مجتمع نفوذ دهد خود داری کند، و از سوی دیگر طبقه فقیر هم چاره ای جز این نداشت که علیه طبقه ثروتمند قیام کند و در برابر ظلم او به ایستد .

نتیجه این برخورد آن شد که سنت سومی متولد شود: به نام شیوعیت و نظام اشتراکی سنتی که می گوید: همه چیز مال همه کس، و مالکیت شخصی و سرمایه داری به کلی ملغی، و هر فردی از مجتمع می تواند بدانچه با دست خود و به وسیله کمالاتی که در نفس خود دارد کسب کرده برخوردار شود تا به این وسیله اختلاف در ثروت و دارایی به کلی از بین برود .

این مسلک نیز جوهی از فساد را به بار آورد، فسادهایی که هرگز در روش سرمایه داری از آن خبری نبود، از آن جمله است بطلان حریت فرد و سلب اختیار از او، که معلوم است طبع بشر مخالف با آن خواهد بود، و در حقیقت این سنت با خلقت بشر در افتاده، و خود را آماده کرد تا علیرغم طبیعت بشر، خود را بر بشر تحمیل کند، و یا بگو با خلقت بشر بستیزد .

تازه همه آن فسادهایی هم که در سرمایه داری وجود داشت به حال خود باقی ماند، چون طبیعت بشر چنین است که وقتی دست و دلش به کاری باز شود که در آن

کار برای خود امتیازی و تقدیمی سراغ داشته باشد، و امید تقدم و افتخار بر دیگران است که او را به سوی کاری سوق می دهد، و اگر بنا باشد که هیچ کس بر هیچ کس امتیاز نداشته باشد هیچ کس با علاقه رنج کار را به خود هموار نمی سازد، و معلوم است که با بطلان کار و کوشش بشریت به هلاکت می افتد .

بدین جهت شیوعی ها دیدند چاره ای جز قانونی دانستن امتیازات ندارند، و در این که چه کنند که هم امتیاز باشد و هم اختلاف ثروت نباشد، فکرشان به اینجا کشید که وجهه افتخارات و امتیازات را به طرف افتخارات غیر مادی و یا بگو افتخارات تشریفاتی و خیالی برگردانند، ولی دیدند همان محذور سرمایه داری دوباره عود کرد، برای اینکه مردم جامعه یا این افتخارات خیالی را به راستی افتخار می دانستند، که همان آثار سویی که ثروت در دل ثروتمند می گذاشت این بار افتخارات خیالی آن آثار را در دارندگانش بگذاشت، و یا افتخارات را پوچ می دانستند که محذور خلاف طبیعت آرامشان نمی گذاشت .

رژیم دموکراسی وقتی دید که این فسادها در رژیم اشتراکی بیداد کرده برای دفع آن از یک سو دامنه تبلیغات را توسعه داد، و از سوی دیگر توأم با قانونی کردن مالکیت شخصی برای از بین بردن فاصله طبقاتی، مالیاتهای سنگین بر روی مشاغل تجاری و درآمدهای کاری گذاشت ولی این نیز دردی را دوا نکرد، برای این که تبلیغات وسیع و این که مخالفین دموکراسی دچار چه فسادهایی شده اند نمی تواند جلو فساد را از رژیم دموکراسی بگیرد و از سوی دیگر مالیات سنگین هیچ اثری در جلوگیری از فساد ندارد، چون به فرضی هم که همه درآمدها به صندوق بیت المال ریخته شود، آنهایی که این صندوق ها را در دست دارند، فساد و ظلم می کنند، چون فساد تنها ناشی از مالک ثروت بودن نیست ناشی از تسلط بر ثروت نیز می شود، آن کسی که می خواهد ظلم کند و عیاشی داشته باشد، یک بار با مال خودش این کار را می کند، یک بار هم با تسلطش بر مال دولت .

پس نه اشتراکیها درد را دوا کردند، نه دموکراتها، و به قول معروف لا دواء بعد الکی - بعد از داغ دیگر دوايي نیست. و به نتیجه نرسیدن این چاره جوئیها برای این است که آن چیزی که بشر آن را هدف و غایت مجتمع خود قرار داده، یعنی بهره کشی از مادیات و بهره وری از زندگی مادی، قطب نمایی است که بشر را به سوی قطب فساد می کشاند، چنین انسانی در هر نظامی قرار گیرد بالاخره رو به سوی هدف خود می رود، همانطور که عقربه مغناطیسی هر جا که باشد به طرف قطب راه می افتد .

حال ببینیم در نظام مالی اسلام چه روشی پیشنهاد شده؟ اسلام برای

ریشه کن کردن این ریشه های فساد اولاً بشر را در تمامی آنچه که فطرتشان حکم می کند آزاد گذاشته، و در ثانی عواملی را مقرر کرده که فاصله بین دو طبقه ثروتمند و فقیر را به حداقل می رساند، یعنی سطح زندگی فقرا را از راه وضع مالیات و امثال آن بالا- برده و سطح زندگی توانگران را از راه منع اسراف و ریخت و پاش و نیز منع تظاهر به دارایی که باعث دوری از حد متوسط است پایین می آورد، و با اعتقاد به توحید و تخلق به اخلاق فاضله و نیز بر گرداندن گرایش مردم از مادی گری به سوی کرامت تقوا تعدیل می کند، دیگر از نظر یک مسلمان بر تربیهای مالی و رفاهی هدف نیست هدف کرامتهایی است که نزد خدا است .

و این همان حقیقتی است که خدای تعالی در جمله « واسئلو الله من فضله،» به آن اشاره می کند، و همچنین در آیه: « ان اکرمکم عند الله اتقیکم،» و آیه: « ففروا الی الله- پس به سوی الله بگریزید.»

در سابق هم گفتیم که برگرداندن روی مردم به سوی خدای سبحان این اثر را دارد که مردم به سوی خدا برگشته، در جستجوی مقاصد زندگی، تنها به اسباب حقیقی و واقعی اعتنا می ورزند، و دیگر در به دست آوردن معیشت نه بیش از آنچه باید، اعتنا می ورزند، و بیهوده کاری می کنند، و نه از بدست آوردن آنچه لازم است کسالت می ورزند، پس آن کسی که گفته دین اسلام دین بطالت و خمودی است، مردم را دعوت می کند به این که به دنبال اهداف زندگی انسانی خود نروند، اسلام را نفهمیده و بیهوده سخن گفته است.

این بود خلاصه گفتار پیرامون این حقیقت قرآنی، و لیکن در باره شاخه و برگهایی از این مساله مطالبی دیگر در بحث های مختلفی که در المیزان کرده ایم وجود دارد.

(۱)

### تصرفات باطل و غیر قانونی اموال

« وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبُطْلِ وَ تُدْءُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِنَأْكُلُوا فَرِيقًا مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ! »

و اموال خود را در بین خود به باطل مخورید و برای خوردن مال مردم قسمتی از آن را به طرف حکام به رشوه و گناه سرازیر نمائید با اینکه می دانید که این عمل حرام است!

منظور از اکل اموال مردم گرفتن آن و یا مطلق تصرف در آن است، که بطور مجاز خوردن مال مردم نامیده می شود.

کلمه اموال جمع مال است، که به معنای هر چیزی است که مورد رغبت انسانها قرار بگیرد، و بخواهند که مالک آن شوند.

کلمه باطل در مقابل حق است که به معنای امری است که به نحوی ثبوت داشته باشد، پس باطل چیزی است که ثبوت ندارد.

و اینکه حکم "مخورید مال خود را به باطل"، را مقید کرد به قید "بینکم" دلالت دارد بر اینکه مجموعه اموال دنیا متعلق است به مجموعه مردم دنیا، منتها خدای تعالی از راه وضع قوانین عادلانه اموال را میان افراد تقسیم کرده، تا مالکیت آنان به حق تعدیل شود، و در نتیجه ریشه های فساد قطع گردد، قوانینی که تصرفات بیرون از آن قوانین هر چه باشد باطل است.

این آیه شریفه به منزله بیان و شرح است برای آیه شریفه: "خلق لکم ما فی الارض جمیعا"، و اگر اموال را اضافه کرد به ضمیری که به مردم بر می گردد، و فرمود: "اموالتان" برای این بود که اصل مالکیت را که بنای مجتمع انسانی بر آن مستقر شده، امضا کرده و محترم شمرده باشد.

و نیز در مواردی از قرآن کریم با معتبر شمردن لوازم مالکیت شخصی این نوع مالکیت را امضا فرموده، مثلا- یکی از لوازم مالکیت صحت خرید و فروش است، و اسلام فرموده: "احل الله البیع"، یکی دیگر معاملات دیگری است که با تراضی طرفین صورت بگیرد که در این باره فرموده: "لا- تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل الا ان تکون تجاره عن تراض"، و نیز فرموده: "تجاره تخشون کسادها"، و آیاتی دیگر به ضمیمه روایات متواتره ای که این لوازم را معتبر می شمارد، و آیات نامبرده را تأیید می کند.

### مالکیت و تصرف: بحثی علمی و اجتماعی

تمامی موجودات پدید آمده ای که هم اکنون در دسترس ما است - که از جمله آنها نبات و حیوان و انسان است - همه به منظور بقای وجود خود به خارج از دایره وجود خود دست انداخته در آن تصرف می کنند، تصرفاتی که ممکن است در هستی و بقای او دخالت داشته باشد، و ما هرگز موجودی سراغ نداریم که چنین فعالیتی نداشته باشد، و نیز فعلی را سراغ نداریم که از این موجودات سربزند و منفعتی برای صاحبش نداشته باشد .

این انواع نباتات است که می بینیم هیچ عملی نمی کنند، مگر برای آنکه در بقا

و نشو و نمای خود و تولید مثلش از آن عمل استفاده کند، و همچنین انواع حیوانات و انسان هر چه می کند به این منظور می کند که به وجهی از آن عمل استفاده کند، هر چند استفاده ای خیالی یا عقلی بوده باشد و در این مطلب هیچ شبهه ای نیست .

و این موجودات که دارای افعالی تکوینی هستند با غریزه طبیعی، و حیوان و انسان با شعور غریزی درک می کنند که تلاش در رفع حاجت طبیعی و استفاده از تلاش خود در حفظ وجود و بقا به نتیجه نمی رسد مگر وقتی که اختصاص در کار باشد، یعنی نتیجه تلاش هر یک مخصوص به خودش باشد، به این معنا که نتیجه کار یکی عاید چند نفر نشود، بلکه تنها عاید صاحب کار گردد، این خلاصه امر و ملاک آن است !

و بهمین جهت است که می بینیم یک انسان و یا حیوان و نبات که ما ملاک کارش را می فهمیم، هرگز حاضر نمی شود دیگران در کار او مداخله نموده و در فایده ای که صاحب کار در نظر دارد سهیم و شریک شوند، این ریشه و اصل اختصاص است که هیچ انسانی در آن شک و توقف ندارد، و این همان معنای لام در لنا و لک، مال من و مال تو است، می باشد و نیز می گوئیم: مراست که چنین کنم، و تو راست که چنین کنی.

شاهد این حقیقت مشاهداتی است که ما از تنازع حیوانات بر سر دست آوردهای خود داریم، وقتی مرغی برای خود آشیانه ای می سازد و یا حیوانی دیگر برای خود لانه ای درست می کند نمی گذارد مرغ دیگر آن را تصرف کند، و یا برای خود شکاری می کند و یا طعامی می جوید، تا با آن تغذی کند، و یا جفتی برای خود انتخاب می کند، نمی گذارد دیگری آن را به خود اختصاص دهد، و همچنین می بینیم اطفال دست آوردهای خود را که یا خوردنی و یا اسباب بازی و یا چیز دیگر است با بچه های دیگر بر سر آن مشاجره می کنند، و می گوید این مال من است! حتی طفل شیرخوار را می بینیم که بر سر پستان مادر با طفل دیگر می ستیزد، پس معلوم می شود مساله اختصاص و مالکیت امری است فطری و ارتکازی هر جاندار با شعور.

پس از آنکه انسان در اجتماع قدم می گذارد، باز به حکم فطرت و غریزه اش همان حکمی را که قبل از ورود به اجتماع و در زندگی شخصی خود داشت معتبر شمرده، باز به حکم اصل فطرت از مختصات خود دفاع می کند، و برای این منظور همان اصل فطری و اولی خود را اصلاح نموده سر و صورت می دهد، و به صورت قوانین و نوامیس اجتماعی در آورده مقدسش می شمارد، اینجاست که آن اختصاص اجمالی دوران کودکی به صورت انواعی گوناگون شکل می گیرد، آنچه از اختصاص ها که مربوط به مال است ملک نامیده می شود، و آنچه مربوط به غیر مال است حق .

انسانها هر چند ممکن است در تحقق ملک از این جهت اختلاف کنند که در



اسباب تحقق آن اختلاف داشته باشند، مثلاً جامعه ای وراثت را سبب مالکیت نداند، دیگری بداند، و یا خرید و فروش را سبب بداند ولی غصب را نداند، و یا جامعه ای غصب را اگر به دست زمامدار صورت بگیرد سبب ملک بداند، و یا از این جهت اختلاف کنند که در موضوع یعنی مالک ملک اختلاف داشته باشند، بعضی انسان بالغ و عاقل را مالک بداند، و بعضی صغیر و سفیه را هم مالک بدانند، بعضی فرد را مالک بدانند، و بعضی دیگر جامعه را، و همچنین از جهات دیگری در آن اختلاف داشته باشند، و در نتیجه مالکیت بعضی را بیشتر کنند، و از بعضی دیگر بکاهند، برای بعضی اثبات کنند و از بعضی دیگر نفی نمایند.

و لیکن اصل ملک فی الجمله و سربسته از حقایقی است که مورد قبول همه است، و چاره ای جز معتبر شمردن آن ندارند، و به همین جهت می بینیم آنها هم که مخالف مالکیتند مالکیت را از فرد سلب نموده، حق جامعه اش و یا حق دولتش می دانند، دولتی که بر جامعه حکومت می کند ولی باز هم نمی توانند اصل مالکیت را از فرد انکار کنند، چون گفتیم مالکیت فردی امری است فطری، مگر اینکه حکم فطرت را باطل کنند، که بطلان آنهم مستلزم فناء انسان است.

(مکمل این بحث در بخش ۱۲ در زمینه مالکیت و حکومت آمده است.)

[\(۱\)](#)

### روایت در زمینه مصرف باطل اموال

در کافی از امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه روایت کرده که فرمود: مردم بر سر مال و حتی ناموس خود قمار می زدند، و خدای تعالی از این کار نهیشان کرد.

و نیز در کافی از ابی بصیر روایت کرده که گفت: به امام صادق علیه السلام عرضه داشتم معنای آیه: «و لا تاكلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام»، در کتاب خدا چیست؟ فرمود: ای ابا بصیر خدای عزوجل می داند که در امت حکامی جائز پدید خواهند آمد، و خطاب در این آیه متوجه آنهاست، نه حکام عدل، ای ابا محمد اگر حقی بر کسی داشته باشی و او را دعوت کنی تا به یکی از حکام اهل ایمان مراجعه کنی، و او نپذیرد، و جز به مراجعه به حکام اهل جور رضایت ندهد، از کسانی خواهد بود که محاکمه به طاغوت می برد، و قرآن کریم در باره آنان می فرماید: «الم تر الی الذین یزعمون انهم آمنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلک، یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت.»

و در مجمع می گوید از ابی جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود: منظور از

باطل سوگند دروغ است، که به وسیله آن اموال مردم را برابیند.  
مؤلف: این یکی از مصادیق باطل است، و آیه شریفه مطلق است.

[\(۱\)](#)

## وام و استقراض

### احکام قرض دادن و قرض گرفتن در اسلام

---

۱- مستند: آیه ۱۸۸ سوره بقره المیزان ج: ۲ ص: ۷۳

” يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِعَدِّينَ إِلَىٰ أَحِيلٍ مُّسَمًّى فَآكُتُبُوهُ وَ لِيُكُتَبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكُتَبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكُتَبْ وَ لِيَمْلِكِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَ لِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا- يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئاً فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيَمْلِكْ وَ لِيُتَّ بِالْعَدْلِ وَ اسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَ امْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَىٰ وَ لَا يَأْب الشَّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَ لَا تَسْمَعُوا أَنْ تُكُتَبَ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلَىٰ أَجَلِهِ ذَٰلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَدَةِ وَ أَذْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَرَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكُتَبُوهَا وَ أَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَ لَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ إِن تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ!

—وَ إِن كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَ لَمْ تَجِدُوا كَاتِباً فَرِهْنَ مَقْبُوضَةً فَإِن أَمِنَ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَلْيُؤَدِّ الَّذِي أُؤْتِمِنَ أَمَنَتَهُ وَ لِيَتَّقِيَ اللَّهَ رَبَّهُ وَ لَا تَكُتَبُوا الشَّهَادَةَ وَ مَنْ يَكُتُبْهَا فَإِنَّهُ ءَاثِمٌ قَلْبُهُ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ!

—شما ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه به یکدیگر وامی تا مدت معینی دادید آنرا بنویسید، نویسنده ای در بین شما آن را به درستی بنویسد، و هیچ نویسنده ای نباید از آنچه خدایش آموخته دریغ کند، پس حتما بنویسید، و باید کسی که حق به عهده او است و بدهکار است، املا کند ( نه طلبکار) و باید که از خدا و پروردگارش بترسد، و چیزی کم نکند و اگر بدهکار سفیه و یا دیوانه

است، و نمی تواند بنویسد سرپرستش به درستی بنویسد، و دو گواه از مردان و آشنایان به گواهی بگیرید، و اگر به دو مرد دسترسی نبود، یک مرد و دو زن از گواهانی که خود شما دیانت و تقوایشان را می پسندید، تا اگر یکی از آن دو یادش رفت دیگری به یاد او بیاورد، و گواهان هر وقت به گواهی دعوت شدند نباید امتناع ورزند و از نوشتن وام چه به مدت اندک و چه بسیار، ملول نشوید، که این نزد خدا درست تر و برای گواهی دادن استوارتر، و برای تردید نکردن شما مناسب تر است، مگر آنکه معامله ای نقدی باشد، که ما بین خودتان انجام می دهید، پس در نوشتن آن حرجی بر شما نیست، و چون معامله ای کردید گواه بگیرید، و نباید نویسنده و گواه را زیان برسانید، و اگر رساندید، ضرری به خودتان است، از خدا بترسید خدا شما را تعلیم می دهد، که او به همه چیز دانا است!

و اگر در سفر بودید و نویسنده ای نیافتید، باید گروهی گرفته شود، و اگر بعضی از شما بعضی دیگر را امین شمرد، امانت دار باید امانت او را بدهد، و از خدا و پروردگار خویش بترسد، و زنهاری! نباید گواهی را کتمان کنید، و با اینکه دیده اید، بگوئید: ندیده ام، که هر کس شهادت را کتمان کند دلش گنهکار است، و خدا به آنچه می کنید دانا است!

این دو آیه دلالت دارند بر قریب بیست حکم از اصول احکام قرض و رهن و غیر آن دو، و اخبار درباره این احکام و متعلقات آن بسیار زیاد است، و چون بحث در باره آنها مربوط به علم فقه بود، ما از بحث در آنها صرفنظر کردیم، کسانی که مایل باشند به آن مسائل آگاهی یابند می توانند به کتب فقه مراجعه نمایند.

در آخر آیه اول می فرماید: "از خدا بترسید خدا شما را تعلیم می دهد، که او به همه چیز دانا است،" منظور از کلمه و اتقوا این است که مسلمانان از خدا بترسند و اوامر و نواهی ذکر شده در این آیه را به کار ببندند.

جمله: "و يعلمکم الله و الله بکل شیء علیم،" در مقام منت نهادن ذکر شده، مراد از جمله مورد بحث، منت نهادن بر مردم در مقابل این نعمت است که شرایع دین و مسائل حلال و حرام را برای آنان بیان فرموده است.

اسم جلاله الله را دو بار آورده، برای اینکه بفهماند خدا که شما را تعلیم می دهد به این جهت است که او به هر چیزی دانا است، و اگر او به هر چیزی دانا است، برای این است که الله است.

(۱)

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

خانه کتاب

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

